

# سیری در

# گوچه‌های خاطرات

تبریز از شهریور ۱۳۲۰ تا انقلاب اسلامی



امیر خیز  
AMIRKHIZ

حمید ملازاده



اهراب  
AHRAB

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقدیم به همه همکاران روزنامه نویسی  
که با کار مطبوعاتی وداع کردند.

ای آنکه زبان بی‌زبانان دانی  
آه دل شکسته بالان دانی  
گر خوانمت از سینه سوزان شنوی  
ور دم نزنم زبان لالان دانی

ثقة الاسلام شهید

# سیری در کوچه‌های خاطرات

تبریز از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۶۰

حمید ملازاده

انتشارات ارک

تبریز ۱۳۷۳

## انتشارات ارک

فروشگاه مرکزی - تبریز خیابان امام خمینی تلفن: ۵۴۲۶۹  
فروشگاه شماره ۱ - تبریز خیابان آیت‌الله طالقانی تلفن: ۵۰۶۹۷

---

نام کتاب: سیری در گوشه‌های خاطرات

نویسنده: حمید ملازاده

نوبت چاپ: اول

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

حروفچینی: مؤسسه گامپیوتری سپند

لیتوگرافی: رنگین - آذرغام ۶۸۴۸۰ و ۶۸۵۶۱

چاپ: جمالی

حق چاپ محفوظ است

## فهرست

صفحه	عنوان
۷	پیش‌گفتار.....
۹	تبریز به روایت تاریخ.....
۱۰	تبریز در گذر حوادث.....
۱۳	چراغانی تبریز.....
۱۵	بازگشت ایرانی‌تباران از شوروی.....
۱۷	سوم شهریور ۱۳۲۰.....
۲۱	روس‌ها می‌آیند.....
۳۱	فرار دولتمردان.....
۳۱	پیشروی ارتش سرخ.....
۳۳	تبریز بعد از اشغال.....
۴۴	نشریات زمان جنگ در تبریز.....
۵۳	روزنامه آذربایجان.....
۵۵	فعالیت‌های تبلیغاتی در زمان جنگ.....
۵۷	تبریز آبستن حوادث.....
۶۳	متمردین بدفرجام.....
۶۵	احزاب و جمعیت‌های سیاسی تبریز.....
۷۵	خیابان تربیت مرکز برخورد اندیشه‌ها.....
۷۷	اولین کنگره فرقه دموکرات.....
۷۸	بیات استاندار بحران.....
۸۰	نقش بازار تبریز در سیاست.....
۸۴	ترورهای سیاسی تبریز.....
۸۵	پیشنهادات پیشه‌وری به سرتیب درخشانی.....
۸۷	آغاز حاکمیت فرقه دموکرات.....
۸۸	قرارداد پیشه‌وری و درخشانی.....

عنوان	صفحه
تشکیل حکومت فرقه دموکرات.....	۹۰
سازمان دمی فرقه دموکرات.....	۹۰
فدائیان فرقه دموکرات.....	۹۲
تبریز صاحب فرستنده رادیوئی شد.....	۹۲
تخلیه آذربایجان از سربازان شوروی.....	۹۳
گفتگوی دوجانبه برای پیدا کردن راه حل.....	۹۳
فرماندهان نظامی دموکرات ها.....	۱۰۰
مقدمات لشگرکشی به آذربایجان.....	۱۰۱
عملیات نظامی برای تسخیر تبریز.....	۱۰۲
نبرد قافلانکوه.....	۱۰۲
پیشه‌وری و قضیه آذربایجان.....	۱۰۶
روزنامه‌های چهل سال تبریز.....	۱۱۱
اقبال آذر و جنجال شعر عارف.....	۱۲۶
پی آمدهای بحران.....	۱۳۱
بازگشت مجدد چپ به تبریز.....	۱۳۲
قضای باز سیاسی.....	۱۳۲
میرزا محمد علی خان تربیت.....	۱۳۵
انتخابات تبریز.....	۱۳۶
بحران نان در تبریز.....	۱۳۷
یک خیر جهانی از تبریز.....	۱۵۳
سه حادثه سیاسی دیگر در تبریز.....	۱۵۵
جامعه فرهنگیان آذربایجان.....	۱۵۷
کتابخانه ملی تبریز.....	۱۶۴
محمد حسین شهریار.....	۱۶۷
مشاجره قلمی کیهان و اطلاعات.....	۱۷۵



عنوان	صفحه
حوادث خرداد سال ۱۳۴۲.....	۱۷۶
جلسه متشنج.....	۱۷۹
حاج اسماعیل امیرخیزی.....	۱۸۱
صنعت در تبریز.....	۱۸۷
تیمسار صفاری.....	۱۸۹
استانداران آذربایجان.....	۱۹۳
علمای دینی در تاریخ معاصر تبریز.....	۱۹۵
بزرگان اقتصاد و تجار تبریز.....	۱۹۷
طنز در تبریز.....	۱۹۹
کشتی‌گیران تبریز.....	۲۰۱
گامی مثبت در روابط ایران و شوروی.....	۲۰۳
قره کلیسا.....	۲۰۸
مرگ صمد بهرنگی.....	۲۱۰
جنایت در جاده ارس.....	۲۱۲
دانشگاه تبریز.....	۲۱۵
نقش انجمنهای ملی تبریز.....	۲۱۷
تبریز و قضیه شهرداران تبریز.....	۲۲۰
تبریز شهر پیشتاز در هنر.....	۲۳۳
سالن شیر و خورشید تبریز.....	۲۳۵
انقلاب جوی در آذربایجان.....	۲۳۸
اقدام مسلحانه در تبریز.....	۲۴۰
ارک تبریز.....	۲۴۲
اوج‌گیری فعالیت‌های مذهبی در تبریز.....	۲۵۳
تمایلات مذهبی شدید در تبریز.....	۲۵۴
تبریز بسرعت روستانشین می‌شود.....	۲۵۷

عنوان	صفحه
آخرین انتخابات رژیم سلطنتی .....	۲۵۹
نگذاریم صدای عاشقلار خاموش شود .....	۲۶۱
تبریز اصالتش را از دست می‌دهد .....	۲۶۳
گفتگو با پیشوای مذهبی ارامنه جهان .....	۲۶۶
نهادهای تشنج‌آفرین در تبریز .....	۲۶۹
قلعه بابک .....	۲۷۶
بسوی خانه خدا .....	۲۸۳
طوفان نزدیک می‌شود .....	۳۲۴
شخصیت‌های حقوقی تبریز .....	۳۳۰
تحریم‌های مذهبی و سیاسی تبریز .....	۳۳۸
انتخابات با حداقل رأی .....	۳۴۱
تبریز به آتش کشیده می‌شود .....	۳۴۳
سفر به دیار پاکان .....	۳۷۱
تبریز در اوج آشوب .....	۳۸۸
سقوط تبریز به روایت خبرنگار کیهان .....	۳۹۰
رادیو تبریز و جنگ‌های خیابانی .....	۳۹۳
مهدی بازرگان در تبریز .....	۳۹۸
رویاریویی با واقعیات .....	۴۰۲
فرهنگ و آزادی .....	۴۱۴
سالن تئاتر تبریز .....	۴۱۷
از تبریز تا استانبول .....	۴۲۰
دکتر مصدق و ماجرای آذربایجان .....	۴۳۷

## پیش‌گفتار

من نه مورخ هستم و نه محقق، آنچه به عنوان خاطرات خود می‌نویسم اگر چنانچه وقایع‌نگاری تلقی گردد باز هم در آن حدی نخواهد بود که همه وقایع روی داده را دربرگیرد، با این حال در طول نزدیک به نیم قرن اخیر کم و بیش در فراز و نشیب‌های سیاسی بوده‌ام و آنچه را دیده و یا از افرادی که در بطن ماجرا بوده‌اند شنیده‌ام نقل می‌کنم به عبارت دیگر، یادداشتهای من دوره‌ای از تاریخ پرماجرایی تبریز را شامل می‌شود که بیشتر ناظر و شاهد معرکه‌های سیاسی بوده‌ام و یا از منابعی برای صحت نوشته‌هایم استفاده کرده‌ام که با خاطرات ذهنی‌ام تطابق داشته است. از نخستین سالهایی که کار در مطبوعات را به عنوان شغلی برای خود برگزیدم در طول نیم قرن، بیشتر حوادث و رویدادهای تبریز را برحسب طبیعت شغلی از دفتر خاطرات خود بیرون کشیده‌ام طبعاً از گذشته‌های دور اگر کسی وقایع پنجاه سال اخیر را به خاطر دارد یقیناً بیشتر، آنهایی هستند که با جریانات گذشته به نحوی مرتبط بوده‌اند بر فرض هم اگر کم و بیش در قید حیات باشند بی‌تردید گذشته‌ها را به فراموشی سپرده‌اند. از اینها که بگذریم در این مدت طولانی که سروکارم با مطبوعات بوده با مشکلات پیچیده‌ای آنچنان دست به گریبان بوده‌ام که فقط الطاف خداوند مرا از گردباد حوادث نجات داده است. اصولاً طبیعت کار مطبوعاتی در جوامع ما همیشه اتهام‌پذیر بوده و در عصر ما مطبوعات‌چی‌ها بیش از هر طبقه و قشری از جامعه مورد اذیت و آزار حاکمان و قدرت‌مداران قرار گرفته‌اند، یا شارکمال نویسنده ترک در این باره می‌گوید:

نویسنده‌گی کار شریفی است مخصوصاً در جوامع شرقی مثل جامعه ما سزاوار نویسنده بودن چنان دشوار و پربلاست که کمتر کسی می‌تواند به آن دست یازد و از کار خود روسپید بیرون آید، در جامعه ما چون کار روزنامه و کتاب در وضع ابتدایی قرار دارد نویسنده‌های ما طعم آزادی و نویسنده‌گی را نچشیده‌اند.

گویند، روزی شیخ حسین لنکرانی و سیدضیاءالدین طباطبایی را با دو

فکر و اندیشه متفاوت و متضاد دستگیر کردند و آنها هر دو در یک سلول بازداشت بودند، شیخ از سید پرسید سردر نمی‌آورم اگر چپ‌گوشی است شما را چرا گرفته‌اند و یا چنانچه راست‌ها را می‌گیرند من اینجا چکار می‌کنم؟ سیدضیاء در جواب می‌گوید، برادر من و تو به مرغی می‌مانیم که در عزا و عروسی سر می‌برند.

اساساً خاطره‌نویسی‌ها بیشتر از این نظر حائز اهمیت بوده است که بخش بزرگی از ناکامیهای تاریخی مملکت ناشی از عدم انتقال تجربیات گذشتگان به آیندگان از طریق انتشار خاطرات و تجربیات اندوخته گذشته‌ها می‌تواند باشد، اساساً یکی از منابع تاریخی هر ملت خاطرات منتشره محسوب می‌شود و اکنون می‌بینیم که خاطرات منتشر شده از طرف پاره‌ای رجال و نخبگان سیاسی مملکت که در گذشته این کشور نقشی داشته‌اند تا چه اندازه در روشن کردن نکات مبهم، تاریک و پشت پرده ایران مؤثر افتاده است.

نوجوان بودم که جنگ جهانی دوم شروع شد و اشغال کشور از طرف قوای متفقین مسیر زندگی خانواده ما را مانند بیشتر خانواده‌های تبریزی تغییر جهت داد، پدرم که قبلاً هستی و نیستی و داروندار خود را در سیل مهیب تبریز از دست داده بود در بحرانهای سیاسی ناشی از جنگ ضربات مهلک بیکاری و فقر را تحمل می‌کرد، متوجه شدم او نه تنها قادر به تأمین هزینه تحصیل من نیست بلکه به کمکهای مالی، بیش از حد نیاز دارد، اعضای خانواده در سنینی بودند که چشم به در خانه دوخته بودند تا پدر با چند عدد نان وارد منزل شود، من به عنوان فرزند بزرگ خانواده احساس کردم وظیفه بس دشواری می‌بایست برعهده بگیرم ناگزیر مدرسه را ترک کرده و تحصیلات مدرسه‌ای را کنار گذاشتم، هر روز فشار زندگی بیشتر ما را در تنگنا قرار می‌داد، نیمه‌شبها راهی دکان نانوايي می‌شدیم ساعتی بعد از طلوع آفتاب با دو سه نان سنگک یا با چند قرص نان جو و مقداری سیب‌زمینی به خانه باز می‌گشتیم بچه‌ها با دیدن نان اشک شوق و ذوق در چشمانشان حلقه می‌زد و اگر به شیرینی چایی دسترسی پیدا می‌کردیم آن روز دیگر از روزگار شکایتی نداشتیم، قند و شکر کمیاب و گران بود ناچار به

کشمش پناه بردیم بعدها که پای کامیونهای حامل تسلیحات نظامی امریکایی که از جنوب ایران عازم شوروی بودند به تبریز باز شد با پدیده‌ای به نام خرما آشنا شدیم و تبریزیهای بحران زده، از خرما به جای کشمش در چایی خوردن استفاده کردند.

در سالهای اشغال کشور، متفقین در آذربایجان به فعالیتهای وسیع تبلیغاتی دست زده بودند، بعد از آنکه آلمانیهای نازی از ایران رفتند ستون پنجم شوروی و انگلیس در تبریز علناً در جانب‌داری از سیاست‌های چپ و راست در صحنه ظاهر شدند، در آن ایام جو سیاسی برای اشاعه افکار چپ بیشتر مساعد بود، فقر، استیصال و بیکاری حاکم بر آذربایجان نیز به گسترش ایدئولوژی مارکسیستی و پیشبرد هدفهای توسعه‌طلبانه همسایه شمالی در ایران کمک می‌کرد، نیروهای چپ با برخورداری از انتشارات گسترده که در آن سوی و این سوی مرز چاپ و منتشر می‌شد به تبلیغات فرهنگی وسیعی دست زده بودند، در این اوضاع و احوال که سیاست بیش از هر متاع دیگری رونق بازار داشت من به سوی فعالیت در مطبوعات کشانده شدم و سرنوشت خود را با روزنامه و کتاب پیوند دادم و روزنامه‌فروشی نقطه عطفی در فعالیتهای مطبوعاتی‌ام بود، با این حال در طول نیم قرن، مطبوعات ایران فراز و نشیب‌های فراوانی داشت فضای باز سیاسی و یا محیط خفقان که در مجموع دست‌اندرکاران مطبوعات از گردباد حوادث بندرت جان سالم بدر بردند و این در کشورهای جهان سوم دقیقاً قاعده کلی است و استثناء هم ندارد با همه این تفصیلات برایم تجربیاتی، آموزنده بود در عین اینکه آن گفته یاشارکمال در باره مطبوعات چپ‌های ما کاملاً صدق می‌کرد اساساً کار مطبوعاتی شغل متنوعی است.

### تبریز به روایت تاریخ

شهر فرازنشیب‌های تاریخ، شهر حماسه‌ها، شهر حوادث و رویدادها، شهر تاریخ‌ساز، زادگاه بزرگان علم و ادب.

داستان تبریز حکایتی است از فداکاریها، دلاوریها و محرومیت‌ها. مبارزات مردمی که در طول تاریخ این سرزمین با حاکمان ظالم به ستیز

برخاسته‌اند و این ویژگیهای تبریزیهاست که در برابر خداوندان زور و ستم سر تعظیم فرود نمی‌آورند، تبریز از هجوم بیگانگان، و خشم طبیعت آسیب فراوان دیده است که آثار شوم و ویرانگر این حوادث در شناسنامه این شهر ثبت شده است، در حوادث و پیکارهای قدیم نامی از تبریز دیده نمی‌شود، شاید در دورانهای خیلی پیش شهر قابل توجهی مثل امروز نبوده است، در بعضی نوشته‌ها، بنای اولیه این شهر را پس از بعثت محمد (ص) پیامبر بزرگ اسلام و یا در زمان خلفای عباسی می‌دانند، در نوشته‌های تاریخ‌نگاران روس و باختر در مورد این شهر اختلاف فاحشی دیده می‌شود عده‌ای بنای اولیه آن را به خسرو، پادشاه ارمنستان که معاصر اردوان چهارم از پادشاهان دودمان اشکانی است نسبت می‌دهند و نوشته‌اند، که ایالت آتروپاتن (آذربایجان) متصل به ارمنستان شهری به نام داورژ بنا گذاشته است و این کلمه به مرور زمان به تاورژ، دارویز، تاوریز، توریش و تبریز تغییر یافته است.

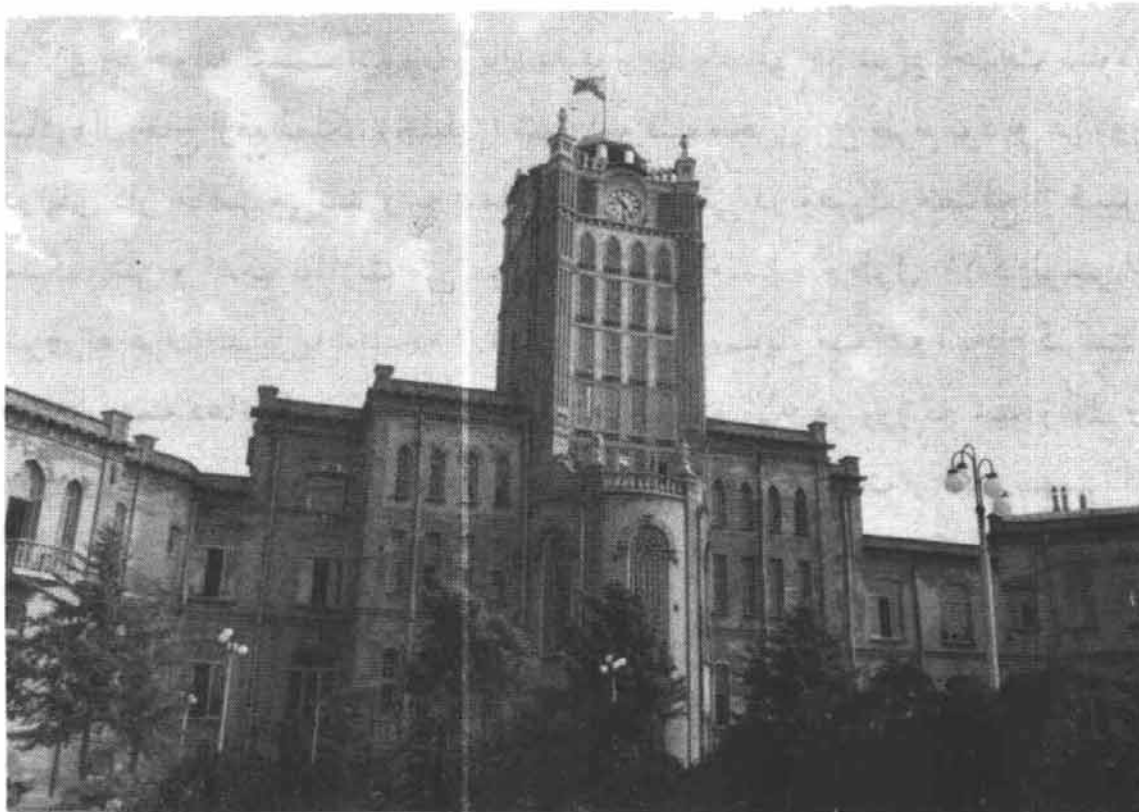
وارتان تاریخ‌نویس ارمنی در قرن ۱۴ در باره این شهر چنین نوشته است :  
 تبریز را خسرو آرشاکی (اشکانی) حکمران ارمنی برای انتقام گرفتن از آرداشس (اردشیر) نخستین پادشاه دودمان ساسانی، قاتل آرتباخوس (اردوان) آخرین پادشاه پارت بنا کرده است.

ابوسعید از مورخین قدیم در سال ۶۱۶ هجری تبریز را دیده و همچنین یاقوت حموی که در سال ۱۲۱۳ میلادی به تبریز آمده این شهر را یکی از شهرهای ایران و مرکز صنعتی مهم معرفی کرده است.

حمداله مستوفی در کتاب نزهت‌القلوب می‌نویسد، تبریز در سال ۱۷۵ هجری به فرمان زبیده زوجه هارون‌الرشید بنا شده و پس از ۶۹ سال در روزگار متوکل در زلزله ویران گشته و در سال ۲۴۴ هجری به فرمان متوکل مجدداً بنا و پس از ۱۹۰ سال باز با زلزله یکسره ویران گردید و بعد از آن مجدداً به امر خلیفه شهر را بنیاد نهادند.

### تبریز در گذر حوادث

با اشاره به چند رویداد در دهه دوم قرن جاری حوادث تبریز را پی می‌گیریم



ساختمان معظم شهرداری تبریز که توسط مهندسین آلمانی بنا گردید و در سال ۱۳۱۶ آماده بهره‌برداری شد ساعت بزرگ و چهار طرفه این شاهکار معماری عصر ما متجاوز از نیم قرن است بدون وقفه حرکت زمان را اعلام می‌کند. این بنا به کوشش حاج ارفع‌الملک (جلیلی) شهردار وقت با حداقل هزینه ساخته شد.

در مرداد ماه سال ۱۳۱۳ هجری شمسی سیل ویرانگر تبریز را در هم کوبید و خسارات فراوانی در شهر بیار آورد تا آن زمان شهر در برابر تهاجم سیل بی دفاع بود در تجسم شدت سیل همینقدر بس که تخته سنگهای ده الی بیست تنی را که سیل آورد سالهای سال در گوشه و کنار شهر بجا مانده بود، در آن زمان وسیله‌ای برای جابجایی سنگها نبود ناگزیر تخته سنگها را سنگ بران شکستند، دولت مرکزی با حواله بیست میلیون ریال دستور داد مسیلی در تبریز احداث شود، شادروان حاج ارفع‌الملک (جلیلی) شهردار وقت مجری این طرح بود او هر روز در پای کار حاضر می‌شد و به عملیات ساختمانی در مصرف مصالح از قبیل سنگ، شن و آهک نظارت می‌نمود. دیوارکشی مسیل به طول ۱۲ کیلومتر از شرق به غرب تبریز با استفاده از ابتدایی‌ترین وسایل ممکنه انجام گرفت، شهردار همه دهاتیها و روستاییانی را که با اسب و الاغ هر روز به شهر زغال و هیزم و یا گندم و جو می‌آوردند موظف کرده بود در بازگشت از شهر سهمی از خاکبرداری مسیل را برعهده بگیرند بدین ترتیب طرح بزرگی با کمک و خودیاری مردم به اجرا درآمد و تبریز برای همیشه از خطر سیل نجات یافت، افزون بر این، شهردار با صرفه‌جویی از اعتبار پروژه مسیل، دومین طرح بزرگ شهر یعنی بنای شهرداری را با نظارت مهندسین آلمانی مقیم تبریز به اجرا گذاشت، عمارت شهرداری تبریز که ساعت می‌نامندش پس از پنجاه سال که از بنای آن می‌گذرد هنوز هم شاهکاری از معماری قرن بیستم در ایران شمرده می‌شود، عملیات ساختمانی این بنا دو سال طول کشید و در سال ۱۳۱۶ پایان یافت کل هزینه این طرح مبلغی در حدود ۱۲۵ هزار تومان به پول آن زمان برآورد گردیده است، گویند رضاشاه در بازدید از این بنا وقتی از رقم ناچیز هزینه آگاه شد حیرت زده از شهردار پرسید چقدر؟ از نحوه سؤال شاه جلیلی به تصور اینکه از بالا بودن هزینه، رضاشاه ناراحت شده است رنگ از رخسارش پرید. شاه که متوجه رنگ‌پریدگی جلیلی شده بود از شهردار دلجویی نمود که با کمترین هزینه چنین بنای معظم و با شکوهی را بنا نموده است بعد دستور داد مبلغ پنجاه هزار ریال به شهردار پاداش بدهند، گفتند چنین مبلغی در پرداختیهای رضاشاه به عنوان



پاداش سابقه نداشته است.

افزون بر این مقداری از مصالح ساختمانی از قبیل تیرآهن و غیره که اضافه باقی مانده بود با شروع جنگ جهانی دوم که شهردار وقت دچار بی‌پولی گردید ناگزیر با فروش آنها حقوق کارمندان شهرداری را پرداخت کرد. سال ۱۳۱۷ دولت به همه مدارس کشور بخشنامه کرد که از هر دانش‌آموز مبلغ ده ریال دریافت شود این ده ریال از این نظر پول هواپیما نامیده می‌شد که دولت با جمع‌آوری آن قصد داشت چند فروند هواپیمای کشوری از خارج بخرد در دبستان ما کسی توانایی پرداخت این پول را نداشت از طرف دیگر فشار برای وصول آن روز بروز بیشتر می‌شد معلمین که به کلاس می‌آمدند قبل از درس دادن می‌گفتند هرکسی پول هواپیما داده است دست بلند کند همه محصلین سرافکنده سکوت می‌کردند باز هم مهلت دیگری می‌داد و در عین حال ما را به اخراج از مدرسه تهدید میکرد، در آن ایام ده ریال پول زیادی بود که پرداخت آن از توانایی خارج بود، پدران ما پنجاه دینار پول تو جیبی را به زحمت می‌دادند. روزها، هفته‌ها و ماهها گذشت روزی از اداره فرهنگ بخشنامه‌ای رسید مبنی بر این که دانش‌آموزان بی‌بضاعت از پرداخت پول هواپیما معاف هستند اما ثابت نمودن بی‌بضاعتی کار ساده‌ای نبود، نوشتن تقاضا، تأیید معتمد محل، گواهی کلاتری محل، رسیدگی دقیق از طرف اداره فرهنگ و سرانجام تصویب کمیسیون مربوطه همه و همه مراحل دشواری بودند با این حال ما مجبور بودیم این مراحل را طی کنیم. آن روز وقتی معلم بر سر کلاس درس مرا هم جزو افراد بی‌بضاعت معرفی کرد هم خوشحال شدم و هم سرافکنده، خوشحال از این نظر که از فشار برای پرداخت این پول آسوده شده بودم و علت سرافکنندگی هم واضح بود.

### چراغانی تبریز

در سال ۱۳۱۸ به مناسبت عروسی ولیعهد ایران با شاهزاده فوزیه، تبریز چراغانی گردید در نقاط مختلف شهر طاق نصرتهای زیبایی برپا گردیده بود در آن زمان هنوز برق به اکثر خانه‌های شهر راه نیافته بود به همین جهت همه مردم



در سال ۱۳۱۸ بمناسبت عروسی محمدرضا پهلوی با فوزیه یک اسکادران از هواپیماهای ترکیه برای شرکت در جشن عروسی به ایران آمدند و این اعلامیه‌ها را فروریختند

به تماشای چراغهای الوان می‌رفتند. اسکادرانی از هواپیماهای ترکیه که برای شرکت در مراسم عروسی به ایران آمده بودند در بازگشت به ترکیه در نزدیکی‌های تبریز یک فروند از آنها سقوط کرد و هفت تن از سرنشینان آن کشته شدند تبریزیها برای قربانیان این حادثه و سانحه هوایی ترانه ساختند:

یئدی طیاره چیخدی هوایه      جوان جانلارین سالدی بلایه

گهل آپار منی بالا دژبان      یه تیر ائومیزه سنه قربان

### بازگشت ایرانی تباران از شوروی

سال ۱۳۱۷ بر اثر توافق دولتهای ایران و شوروی هزاران ایرانی مقیم شوروی از آن کشور اخراج و راهی شهرهای ایران شدند، آنها کسانی بودند که قبل از انقلاب بلشویکی در روسیه به علت بیکاری در ایران به آنسوی مرز رفته و در آنجا برای خودشان کسب و کاری دست و پا کرده بودند، پس از انقلاب سال ۱۹۱۷ در روسیه اکثرشان حاضر نشده بودند به تابعیت آن کشور درآیند و به قوانین و مقررات آن جمهوری گردن نهند، سرانجام دولت شوروی به سراغ آنها رفت و همه کسانی را که حاضر نبودند از قوانین شوروی پیروی کنند دستگیر و به ایران فرستاد، ایرانیان از شوروی اخراج شده که در آن زمان مهاجر نامیده می‌شدند گروه گروه از مرزهای شمالی گذشته در شهرهای مختلف ایران سکونت گزیدند، تبریز از جمله شهرهای ایران بود که بیشترین مهاجرین را در خود جای داد و با ورود آنها به این شهر ساختار طبیعی تبریز بهم خورد و نطفه حوادث سیاسی آینده بسته شد.

مهاجرین ایرانی تبار در یک دهه از تاریخ این سرزمین در ماجراهای سیاسی نقش ساز بودند و اغلب آنها که ستون پنجم اتحاد شوروی از آب درآمدند پس از پایان جنگ جهانی دوم و خروج ارتش سرخ از ایران، سقوط حاکمیت دموکراتها و سرانجام استقرار حاکمیت دولت مرکزی در آذربایجان دولت ایران مدتی به قلع و قمع این افراد پرداخت اما به مدت طولانی از خطر ظهور مجدد مهاجرین در صحنه سیاسی آذربایجان آسودگی خاطر نداشت، زیرا بیشتر آنها که دل در گرو آنسوی مرز گذاشته بودند در طول ده سال برای دولت مرکزی آن چنان

# ایران رسماً با آلمان وارد جنگ شد

گزارش نخست وزیر در مجلس شورای ملی پیرامون علل حالت جنگ بین ایران و آلمان  
بیانات نخست وزیر در کنفرانس مطبوعاتی

## تلگراف به سران دول، بمناسبت الحاق ایران به اعلامیه عمل متفق



دولت و ملت های اتحاد شوروی دوست  
ملت ایران میباشد

## سبب ورود ارتش سرخ بایران چیست؟

### خواتدمان سرخها

پولس، نوشهر، گرگان آبیانه های جاسوسان آلمانی گردیدند. آلمانیها از طهران تحت عنوان لشکر و آبیستی کردن اینجا رهسپار شدند. آبیستی حزب فاشیستی جاسوسهای خود را تشکیل میکرد و تمام کارهای جاسوسی در اینجا عملی میشد. در مهستانخانه «پایتان» تمام مطبوعات مراکز جاسوسی آلمانی در حال ایران تنظیم و ترتیب میدادند. ما فقط جزء تابعین از پیکرهای که بولسده آن فاشیست زشت آلمانی روزی میشود درج گردید فاشیستهای آلمانی خود را مانند دوستان ایران معرفی کرده میترسیدند. چون طرفدار دین اسلام بگم میدهند و لورا خود را میبندند. باید دانست که این جیدر پانوگر نادری خود موسیقی که هنوز اسم سلطانی مطلق برای خود پیدا نکرده در عراق، لبنان و در حب چریکها با کفن مسلط جوار سلطانی بیگانه! حدود ساخته...

تست بی طرفی جدی است هر بود حال باطل شده در این بوی اجرا نمائید. به تصور میشوند ایران پاتا ایله در آن کشور در برونسج است لان بر مرزهای و ملت شوروی

### فاشیستی آلمان

## فاشیسم نابود خواهد شد

فکر لاکتا و مولودان از بین نیه جنگ نیروی دریایی ملان راه آره بولسده عملیات چین مدلس خویشا در ایران جنگ بیست با فاشیسم مصیبت خیزان برای اعلای اعلامی نشان فاشیسم شبر میچسند. این آخرین جنگ خونریز میباید. در این جهان ما لال خواهیم شد چونکه با عدت

نهای پهرمان اتحاد وی با رهنمای رئیس نما - استالین با امام لیروی م و مقدر خود بر علیه فواران شده بیست بر علیه هم سلولخولر آلمان بر ۹ روز بروز لوی و روا ن وکلی میبکند. معین دلاور ارتش سرخ، ان شجاع، راندن

نشریات زمان جنگ جهانی دوم

مشکلاتی ایجاد کردند که رژیم سلطنتی تا پایان عمر با تلخی و هراس آنها را تحمل کرده بود.

ماهها و هفته‌های آخر دهه دوم قرن شایعه احتمال بروز حوادث نظامی قریب‌الوقوع از طریق مرزهای شمالی کشور قوت گرفت جسته و گریخته در شهر شایع گردید که روسها از دولت ایران خواسته‌اند با ورود آتش سرخ به ایران موافقت نماید، شورویها براساس قرارداد سال ۱۹۲۱ مدعی شدند که وجود مستشاران و یا ستون پنجم آلمان هیتلری در ایران امنیت مرزهای جنوبی آن کشور را به خطر انداخته است، با نزدیک شدن شهریور ۱۳۲۰ حادثه‌ای که همه در انتظارش بودند به وقوع پیوست از روز سوم شهریور ۱۳۲۰ به بعد تبریز در مسیر حوادث و ماجراهای گوناگون سیاسی قرار گرفت که در طول حاکمیت نظام سلطنتی ارزیابی وقایع اتفاق افتاده به درستی میسر نبود اما بعد از انقلاب اسلامی که ابهامات سیاسی با فروریختن مرزهای بسته از بین رفت خیلی از اسرار مکتوم مانده در نیم قرن اخیر برملاء گردید.

### سوم شهریور ۱۳۲۰

سپیده‌دم سوم شهریور ۱۳۲۰ که مردم تبریز در خواب بودند ناگهان به غرش هواپیماها در آسمان شهر هراسناک بیدار شدند و چشم به آسمان دوختند، هواپیماهای سیاه رنگ جنگی برای مردم تازگی داشتند زیرا تا آن زمان ما فقط هر چند گاهی پرواز یک فروند هواپیمای شکاری ملخ‌دار را در آسمان شهر دیده بودیم که سرهنگ شیبانی فرمانده نیروی هوایی تبریز با آن پرواز می‌کرد، مردم سراسیمه از خانه‌های خودشان بیرون ریخته بودند با کنجکاوی اوضاع شهر را که غیرعادی بود تماشاگر بودند، سربازان و افسران شتاب زده اینطرف و آنطرف می‌دویدند و در پاسخ به این و آن به گفتن این جمله کوتاه اکتفاء می‌کردند (نترسید مانور می‌کنیم) ساعتها بعد تبریزیها به حقیقت موضوع پی بردند زیرا هواپیماهای مهاجم با فرو ریختن اعلامیه‌ای به زبانهای فارسی و ترکی به مردم پیام دادند که می‌خواهند ملت ایران را از چنگ آلمان فاشیست نجات دهند، تبریزیها دسته دسته به طرف پناهگاههای امن رفتند و جماعتی نیز به باغهای

مطالب اطلاعات در سال ۱۳۲۰

# تعهدات ایران در برابر متفقین

## اطلاعات



### اعلامیه شماره ۱۴ ستان ارتش

بسم الله الرحمن الرحیم  
 این اعلامیه در روز شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۰ در تهران صادر گردید و در آنجا آمده است که ارتش ایران در برابر متفقین تعهداتی کرده است که در این اعلامیه شرح داده شده است. این اعلامیه در روز شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۰ در تهران صادر گردید و در آنجا آمده است که ارتش ایران در برابر متفقین تعهداتی کرده است که در این اعلامیه شرح داده شده است.

فرمان عفو عمومی  
 راجع به امور مربوط به فرمان مبارزات اخیر در تهران  
 در روز شنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۰ صادر گردید.

## دولتین اتحاد جماهیر شوروی و انگلستان تعهد میکنند حرکت

نیروهای شوروی در مرزهای شمالی بسوی ایران بحرکت درآمد

اطراف شهر سرازیر شدند، اولین بمب در کوی پل سنگی بر روی جماعتی که جلو دکان نانوايي جمع شده بودند فرود آمد و لحظه‌ای بعد اجساد لت و پار شده ۳۶ نفر را از گوشه و کنار محل جمع کردند و اعضای بدنهای متلاشی شده را شناسایی می نمودند، بمب‌ها بعداً در گوشه و کنار شهر منفجر می شدند.

### اعلامیه شماره ۱ ستاد ارتش

ساعت ۴ صبح روز سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ ارتش شوروی در شمال و ارتش انگلیس در باختر و جنوب باختری مرزهای کشور را مورد تجاوز و تعرض قرار داده‌اند، شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، اهر، میاندوآب، ماکو، مهاباد، بناب، رشت، حسن کیاده، میانه و بندر پهلوی مورد بمباران هوایی واقع و تلفات وارده نسبت به مردم غیرنظامی زیاد و نسبت به نظامیان با وجودی که سربازخانه‌ها را بمباران می‌کنند معذالک تلفات نسبتاً کم بوده است. یک هواپیمای مهاجم در ناحیه هراز در نتیجه تیراندازی توپخانه ضدهوایی سرنگون شده است، نیروهای موتوریزه و مکانیزه شوروی در محور جلفا، مرند، پلدشت، ماکو و قره‌ضیاءالدین و نیروهای موتوریزه و مکانیزه ارتش انگلیس در محور خانقین، قصر شیرین، نفت خانه، آبادان و بندر شاهپور به تعرض پرداخته‌اند.

اشغال آذربایجان و پیشروی قوای شوروی به استناد گزارش رسمی منشی ستاد لشکر تبریز، دوشنبه سوم شهریور سال ۱۳۲۰ (۲۵ اوت ۱۹۴۱)

ساعت ۵/۳۰ صبح تبریزیها به صدای غرش هواپیماهایی که بر فراز شهر پرواز می‌کردند از خواب بیدار شدند، ابتدا مردم به تصور اینکه هواپیماهای خودی هستند دوباره سر به بستر راحت گذاشته به خواب فرو رفتند. قبلاً در شهر شایع شده بود که هواپیماهای روسی جسته و گریخته در آسمان تبریز دیده شده‌اند و آنها از نقاط مختلف شهر عکسبرداری می‌کنند. ساعت ۶ صبح پنج فروند هواپیمای روسی در آسمان تبریز ظاهر شدند، دفاع ضدهوایی تبریز شروع به شلیک کرد که هیچیک از گلوله‌ها کارساز نبودند، لحظه‌ای بعد دو

اول سپتامبر  
نهم شهر یور

۴۲۵

# امروز، جنگ جهانی دوم شروع شد

بخش دوم مجموعه ۲۸ هزار روز تاریخ ایران و جهان

## بیطرفی ایران در جنگ



بیانیه رسمی

در این موقع که متأسفانه نائزۀ جنگ در اروپا مشتعل گردیده است دولت شاهنشاهی ایران بهو جب این بیانیه تصمیم خود را به اطلاع عموم میرساند که در این کارزار بیطرف مانده و بیطرفی خود را محفوظ خواهد داشت.

نخست وزیر: جم

جنگ جهانی دوم، روزگرمین مملکت ایران را تا طغری می‌نهد. جامدای که در این جنگ از حیث سیاسی مملکت ایران در جنگ جهانی دوم می‌بوده است. در تاریخ ۱۹۳۹ میلادی در تاریخ اول و جهان در دست اجابت که در جنگ جهانی دوم است. در تاریخ ۱۹۳۹ میلادی در تاریخ اول و جهان در دست اجابت که در جنگ جهانی دوم است. در تاریخ ۱۹۳۹ میلادی در تاریخ اول و جهان در دست اجابت که در جنگ جهانی دوم است. در تاریخ ۱۹۳۹ میلادی در تاریخ اول و جهان در دست اجابت که در جنگ جهانی دوم است.

### رضاشاه کبیر و جنگ جهانی دوم

با تجاوز نیروهای آلمانی به آسمان لهستان و بمباران مورشو، پایتخت آن کشور جهان عملاً در جریان یک جنگ همه گیر قرار گرفت. رضاشاه کبیر که از آغاز جوانی سربازی شجاع بود و در عمل یک دوره طولانی از عمر خود را در میدان‌های نبرد گذراندند. از جنگ دنیا حاصلی جز





هوایمای روسی بمب‌هایی در محلات ششگلان و پل سنگی رها کردند که گرد و خاکی از محل اصابت بمب‌ها برخاست سپس هوایمها دامن‌های کوه عون‌بن‌علی را بمباران کردند، مردم در بهت فرو رفته بودند هیچکس نمی‌دانست هوایمها متعلق به چه کشوری است و برای چه منظوری شهر را بمباران می‌کنند؟ تبریزها که از خطرات بمبارانهای هوایی آگاه نبودند پشت بامها رفته صحنه‌های بمبارانهای هوایی را تماشا می‌کردند، افسران و سربازان با شتاب به طرف سربازخانه‌ها می‌رفتند تا هرچه زودتر خودشان را به پادگانهای نظامی برسانند، توپخانه ضد‌هوایی مستقر در تبریز از چهار دستگاه تجاوز نمی‌کرد مرتب به سوی هوایمهای مهاجم شلیک می‌کردند اما هیچیک از آنها به هدف اصابت نکردند، تا ساعت ۸/۵ صبح بمباران شهر و شلیک توپهای ضد‌هوایی و مسلسل‌ها ادامه داشت، مردم که بتدریج به ماهیت حملات هوایی پی برده بودند دسته دسته شهر را ترک و بسوی دهات و باغات اطراف شهر سرازیر گردیدند سربازان احتیاط و ذخیره که به خدمت فرا خوانده شده بودند گروه گروه خود را به نظام وظیفه عمومی معرفی می‌کردند قبلاً از طرف ستاد ارتش به کلیه سربازانی که خدمت سربازی را تمام می‌کردند پاکت سربسته‌ای داده بودند و به آنها تأکید شده بود که سر پاکت را فقط در لحظات حساس نظامی یعنی بسیج همگانی باز کنند. در داخل این پاکت نامه‌ای بود به این مضمون (با برداشتن غذای یک روزه خودتان را به نزدیکترین حوزه نظام وظیفه عمومی معرفی کنید و نیز از همه دارندگان وسایط نقلیه خواسته بودند که این سربازان را در اسرع وقت به مناطق مشخص برسانند، ضمناً ستاد ارتش به شهربانیها دستور داده بود که از خروج اتومبیلها اعم از سواری، باری و یا مسافربری ممانعت به عمل آورند و تمام وسایط نقلیه را برای حمل سرباز و آذوقه به سربازخانه‌ها گسیل دارند.

**روسها می‌آیند**

ساعت دو بعد از ظهر یک فروند هوایمای اکتشافی خودی در آسمان تبریز به پرواز درآمد که لوله مانندی از هوایمها به محوطه هنگ ۲۷ پرتاب کرد شیئی را فوراً به ستاد لشکر تسلیم کردند داخل لوله پیام خلبان بود که اطلاع

می‌داد روسها می‌آیند.

ساعت ۴/۳۰ بعد از ظهر فرودگاه تبریز بمباران شد و پنج فروند هواپیماهای مستقر در فرودگاه آسیب دیدند که چهار فروند پس از تعمیر به سوی تهران پرواز کردند، تمام دکاکین و مغازه‌های شهر بسته بودند ولی ادارات دولتی باز و منتظر دستور بعدی از تهران بودند، تلفات اولین روز بمباران در حدود چهل نفر اعلام شد با این حال مردم تبریز از اولین روز بمباران شهر روحیه خودشان را نباخته بودند، بدینسان روز سوم شهریور سال ۱۳۲۰ تبریز چنین گذشت.

اعلامیه‌هایی که هواپیماهای روسی بر زمین می‌ریختند، به زبانهای فارسی، آذربایجانی و ارمنی بودند در این اعلامیه‌ها چنین آمده بود، ایرانیها شما باید حقیقت را بدانید که آلمانها در کشور شما مشغول چه کارهایی هستند پارسال آنها برای برانداختن دولت ایران توطئه کرده بودند و برای این منظور بیش از سه میلیون ریال پول خرج کردند آیا پرسیده‌اید چرا آنها اینقدر پول زیاد برای توطئه خرج کردند؟ منظور آنها چه بود؟ البته جاسوسان هیتلری که در ایران تخم آشوب و اغتشاش می‌کاشتند در فکر سعادت و خوشبختی ایرانیان نبودند بلکه مزارع و کشتزارهای ایران را به خون فرزندان ایران آلوده می‌کنند تا برای آنکه عذری داشته باشند از ایران باز هم بیشتر از سابق گندم، پنبه، برنج، پشم، پوست و میوه‌جات به آلمان صادر کنند و شماها را بی‌نان و بی‌لباس بگذارند، هیتلر خونخوار می‌خواهد ایران را به میدان جنگ بر ضد شوروی که کشور دوست ایران می‌باشد مبدل کند و سرحدات اتحاد شوروی را در معرض خطر و تهدید قرار دهد، در محل سفارت آلمان در تهران انبارهای اسلحه ایجاد کرده و مواد محترقه تهیه و حاضر کرده‌اند، در کوههای اطراف تهران آلمانیها به بهانه شکار مشغول تعلیمات نظامی هستند در باشگاه آلمانیها در تهران دیپلماتهای آلمانی برای تعلیم و یاد دادن جاسوسی و جنایتهای راهزنانه دیگر به اتباع آلمانی جلساتی تشکیل می‌دهند در بسیاری از شهرهای ایران آلمانیها تشکیلات مخفی و سری نظامی ایجاد کرده‌اند، آلمانیها خودشان را مهندس، تاجر جهانگرد



شورویها با پخش این قبیل عکسها بر وسعت تبلیغات خودشان در تبریز افزودند.

می‌نامند ولی در حقیقت تمام آنها جاسوس و دشمن ملت ایران و شوروی می‌باشند، کارکن سابق سابق سفارت آلمان در تهران (ولف) در بندر پهلوی رئیس جاسوس آلمان در شمال ایران می‌باشد، (شونمان) رئیس جاسوسان و راهزنان آلمان در جنوب ایران بود، رئیس پلیس مخفی آلمان در تهران (گاتومای) با معاون خود (مانیر) نام کارکن اداره ایران اکسپرس برای برپا کردن انفجارها و آتش زدن‌ها در ایران و در اتحاد شوروی از آلمانی دستجاتی تشکیل داده و حالا در صدد آن هستند که در ایران کودتای فاشیستی ضدملی برپا کنند، غیر از آن، میکانیک رئیس املاک در بندر گز (تراپه) نماینده کارخانجات کروپ (آرتل) نماینده تجارتخانه سمینس (فون راد انویچ) میکانیک در بندر پهلوی (رکنگان) رئیس شعبه وزارت دارایی ایران، زن آلمانی (گلدانبرگ) مدیر تکنیکی مطبعه مجلس (اتوسوورز) و دیگران هم از جاسوسان بزرگ آلمان در ایران می‌باشند، تمام این متخصصین آلمان هیتلری که می‌خواهند در سرحدات ایران و شوروی تحریکاتی برپا کنند اینطور هستند، این آلمانیها می‌خواهند شما را دچار اغتشاشات، جنایت، گرسنگی و بندگی کنند آنها تدارکات کودتای فاشیستی را فراهم می‌آورند که از ایران به اتحاد شوروی حمله کنند، اشرار هیتلری بطور افتراآمیز خودستایی می‌کنند و لاف می‌زنند که گویا آنها در جنگ با اتحاد شوروی به پیروزیهایی نائل شده‌اند ولی در حقیقت امر بهترین لشگرهای آلمانی فاشیستی در میدانهای جنگ گور خود را یافته‌اند آلمان هیتلری در هم شکسته خواهد شد بر ضد آلمان فاشیستی جبهه متحد ملی از اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر و تمام آن ملل اروپا که هیتلر آنها را به اسارت و تابعیت مبتلا کرده قرار گرفته است، ممالک متحده امریکا در جنگ بر ضد ظلم و تعدی هیتلری به بریتانیای کبیر و اتحاد شوروی کمک جدی می‌نماید ایرانیها، آیا ممکن است بیش از این در مقابل دسیسه‌ها و تحریکات هیتلر غاصب و تجاوزکار که بر ضد ملت ایران انجام می‌گیرند و در عین حال بر علیه اتحاد شوروی هم می‌باشند طاقت آورد؟ نه، نمی‌توان متحمل این تحریکات شد، ایرانیها با اتحاد شوروی متفقاً بر ضد دشمن عمومی یعنی آلمان هیتلری اقدام خواهند نمود.

## ایرانیان!

جاسوس‌های آلمانی در ایران میان شما هر نوبه شایسته اقدام آید.  
خوشتر بیندند که بین ملت ایران نغمه دهنش  
لوتش سرخرا بهم زتند.

باین شالهای جینتری باور نکنید. این جانور  
در هر کجا که امکان دارند نغمه لوترا.  
میگردد و برای استقرار حکومت خونین خود  
مره‌مان می‌گمارد میرزند. ایشان کشورهای بی  
در آورده غارت کردند. ملوفا نیز از لهستان  
نروژها و ملل دیگر را که زیر لسانت گرفتند  
برای کار سخت به آلمان برده. صدای زن و ده  
کردند. فاشیتها در لهستان، هلند، نروژ، یوگسلاوی  
جس سوده تیر باران کرده‌اند.

این توده فرومایگان برای ملت ایران هم  
تیه میگردند. آنها بنوان مهندس، پزشک، مام  
مقامات عالی‌رتبه میخواستند همین شما را از  
غارت کنند و شما را بیگانه با اتحاد شوروی جلب  
ولی این دغه فتنه‌های خونین ایشان هم -  
بکمک ملت ایران آمد. ارتش سرخ تمام آ  
جینتری را محو نموده صلح و آسایش را برای ملت شما  
لوتش سرخ بستاند ملت ملی ایران تجاوز حوا  
بقوت آن مساعدت خواهد کرد. زیرا بدترین د  
جاسوسان جینتری محو و نابود خواهند گردید.

ارتش سرخ به تمدن، دین و عادات شما تها  
لوتش سرخ به حیات اجتماعی و اقتصادی شما مد  
فرماندهی لوتش سرخ شما را دعوت میکند  
محافظة نموده دستخوش ماجرایی عمل چند  
کس دوجای خود: دهقانان در کشتزار، شمشکزار  
گافان در دکانهای خود بکارهای روزانه مشغول  
زنده‌باد صلح بین ملل کبیر ایران و اتحاد جماهیر ش  
دوق دوشی بین این ملل در راه صلح و مساعدت



# خطاب به دهقانان و بزرگمندان ایران!

دهقانان ایران! البته شما میدانید که در مزارع پنبه‌کاری ایران از  
پشمی‌ها در مزارع جنوب کشور شما سلطه‌های دراز آنک و حضرتان مشغول  
پنبه در حدود نود درصد حاصل پنبه شما را نابود میگردانند. کی این لوترا که  
مزارع پنبه‌کاری شما را ویران میگرداند کشف نمود و در مجرزه کردن با  
آنک پروا نمی‌دهد؟ مگر آلمان این کار را کرده نه! نه اینکه آلمان  
بلکه اتحاد شوروی و منضمین آن در این راه بشما کمک می‌کند.

**سلسله‌ها** ایران گوئند بود. کی به ایران در تبه نغمه هائی  
امریکائی و مسری کمک می‌کند؟ بیز اتحاد شوروی.

وقتی که در سال ۱۹۲۳ و بعد در سال ۱۹۲۸ گله‌های ملخ به شکل ابر  
سبیلی بالای مزارع شما پرواز کرده همه چیز را در راه خود نابود میگرداند  
و تمام شما را گرفتار آفتاب و گرنگی میساختند کی بشما دست کمک  
خود را دراز کرده؟

مگر آلمان به کمک شما آمد؟ باز هم نه! در آن دوره هم اتحاد  
شوروی بشما دست رساند و کمک شما فوراً منضمین خود را فرستاد.

متن سخنرانی ۱۴ آبان ماه که از بتگاه

رادبو لندن منتشر گردید

## خطاب بملت ایران

اما دوستی دولت انگلیس نسبت بایران و نسبت بویچ کشور دیگر دوستی بی‌غرض نیست و نمیتواند باشد. دوستی

کشور ایران را علی‌الاصول ملت ایران توسط امتی خود باید اداره کند بنابراین لازم است که لزیمت داخلی و خارجی سلطه خود آگاه باشد و امید داریم که سال سیاست دولت انگلیس در ایران دوستی آگاه نبیند و در آن باب گفتنی‌هاست و باید اینجه لازم بینیم فکر شمارا در این خصوص روشن کنیم.

## خطاب به اهالی ایران!

امروزه خیلی‌ها در باره دوستی گفتگو میکنند و حتی گرگبندی و هانی و آنان هینتری هم پوست دوستان را روی خود می‌سازند که آن سکه‌بازها که قربانی خود قرار داده‌اند آسایش نیست و نابود کند. ولی دوستی نه با هر فرد خشک و خالی بلکه در عمل ثابت میشود.

ایرانیها! به خاطر بیاورید که اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۱ با ایران معاهده دوستی بست بدون هیچگونه قصد و غرضی اموال و آزادی گران‌بازار که مشایق بروسیه تزاری بود بی‌باعتبار مایون ملت طلا به حیر و شگفتی ملت ایران واگذار نمود.

بر همه کس آشکار است که راه آهن تبریز راه آهن فرعی سافید - روسیه راههای شوش از بهلوی تا تهران و از قزوین تا همدان کینه خطوط تکران و قلنون را با تمام اموال - عمارات و اثاثیه‌اش - بندرها - انبارها و گستره‌ها - راه‌های بهلوی با اموال - کارخانه چراغ برقی با تمام عوارضش - و حوضت مصفا - آب - قیسی و اموال بانک استقراضی روسیه سابق را که در ایران بود جزیره‌های آشور - آده و همچنین زمین و عذرات اداره تبلیغات مذهب عیسوی تزاری که در رضایه و شهرهای دیگر ایران بودند - اتحاد شوروی بطور محسوس و بلاعوض به ایران واگذار نمود.

دولت شوروی از تمام فرصتهاییکه دولت تزاری روسیه به ایران داده بود و مبلغ آن قریب ۷۰ میلیون منات طلا بود و همچنین از تمام اعتباراتی که از روی مشاهده‌های بین ایران و روسیه تزاری جاری بود - بکل صرف نظر کرد. تمام این اقدامات را اتحاد شوروی - میل و اراده خود کرد و کلیه این دارائی و ثروت منهدم هم به دولت ایران و ملت ایران

بسیار اتفاق می‌افتد که چیزی از غایت سادگی و روشی در پرفه خفا می‌ماند، مثلا ظرف بطورین که بر از آب زلال باشد اگر کسی ساخته نداشت باشد گمان میکند خالی است و آب را بر آنست فایده روشی نمی‌بیند. سیاست انگلیس هم در ایران همین حال را دارد و لزیمت ساده روشن است کسی آن بی نیاید. آن سیاست چیست؟

سیاست انگلیس در ایران یعنی دوستی است. دوستی دولتم است دوستی بی‌غرض و دوستی با غرض دوستی بی‌غرض نیست با ایران از جهت آنست که ملت ایران ملتی است باستانی که در طی تاریخ طولانی خود آثار مهم و نفیس از علم و حکمت و صنعت و شعر و ادب و فرهنگ و همه لوازم مدنی برای عالم انسانیت یادگار گذاشته است اما این دوستی بی‌غرض نیست بلکه ایران مخصوص دانشمندان است که باحوال ملت ایران و تاریخ آن مرصه دارند. البته بسیاری از انگلیسی‌ها هستند که این دوستی بی‌غرض را نسبت بایران دارند و چنین دلوری که از این قره بی‌اطلاع نبیند.

این اعلامیه‌ها را شورویها با هواپیما در تبریز پخش کردند

به موجب قرارداد شوروی و ایران که در سال ۱۹۲۱ بسته شد به اتحاد شوروی حق داده شده که برای تأمین و مصون داشتن، بی‌خطری و امنیت خود به خاک ایران نیروی خود را داخل نماید، در ماده ۶ قرارداد شوروی و ایران که در سال ۱۹۲۱ منعقد گردیده اینطور نوشته شده (دولتین معظمتین متآهدتین قبول می‌نمایند که اگر دولت ثالثی قصد داشته باشد به وسیله مداخله نظامی سیاست غاصبانه و تجاوزکارانه را در ایران مجری سازد و خاک ایران را مرکز حملات لشگری خود بر ضد روسیه قرار دهد و در اینصورت مخاطرات و تهدیدی متوجه سرحدات جمهوری متحده شوروی سوسیالیستی روسیه و دول متفق آن بشود و در صورتی که پس از اخطار دولت شوروی به دولت ایران خود دولت ایران مقتدر برطرف ساختن مخاطرات فوق‌الذکر نباشد آن وقت دولت شوروی حق خواهد داشت آرتش خود را به خاک ایران وارد نماید تا به منظور دفاع از خود اقدامات نظامی لازمه را به عمل آورد، دولت شوروی متعهد می‌شود همین که مخاطره مزبور برطرف شد فوراً آرتش خود را از حدود ایران خارج نماید.

ملت ایران، ساعت خاتمه دادن به تمایلات تجاوزکارانه هیتلر در ایران که هم بر ضد ملت ایران و هم بر ضد ملل اتحاد شوروی می‌باشد در رسید، آرتش سرخ دوست ملت ایران بوده بموجب قرارداد سال ۱۹۲۱ موقتاً به خاک ایران وارد می‌شوند، اتحاد شوروی و بریتانیای کبیر متفقاً اقدام کرده و خطر تهدید فاشیستی را نسبت به ایران و اتحاد شوروی برطرف خواهند نمود، مرده باد جاسوسان هیتلری که مشغول تدارک دیدن کودتای فاشیستی در ایران می‌باشد، زنده باد دوستی اتحاد شوروی و ایران.

## اعلامیه شماره ۲

دهقانان ایران البته شما می‌دانید که در مزارع پنبه‌کاری ایران و مخصوصاً در مزارع جنوب کشور شما سالهای دراز آفات و حشرات مختلف پنبه در حدود نود درصد حاصل پنبه شما را نابود می‌کردند، کی این آفات را که مزارع پنبه‌کاری شما را ویران می‌کردند کشف نموده و در مبارزه کردن با آفات زراعتی به شما

کمک کرد؟ مگر آلمان این کار را کرده؟ نه نه اینکه آلمان بلکه اتحاد شوروی و متخصصین آن در این راه به شما کمک کردند بوته‌های پنبه ایران کوتاه بود، کی به ایران در تهیه تخم عالی امریکائی و مصری کمک کرده؟ باز اتحاد شوروی وقتی که در سال ۱۹۲۳ و بعد در سال ۱۹۲۹ گله‌های ملخ به شکل ابر سیاهی بالای مزارع شما پرواز کرده همه چیز را در راه خود نابود می‌کردند و تمام شماها را گرفتار احتیاج و گرسنگی می‌ساختند به شما دست کمک دراز کرد؟ مگر آلمان به کمک شما آمد؟ باز هم نه، در آن دوره هم اتحاد شوروی به شما یاری رساند و به کمک شما فوراً متخصصین خود را فرستاد، حالا در افق ایران ملخ هلاکت آور و حشتناکی پدیدار گشته و آن آلمان فاشیستی می‌باشد که مملکت‌های زیادی را غارت کرده و حالا حاضری می‌بینید که ایران را هم تصرف کند و شکم خود را از نان شماها پر کند و شماها را گرسنه گذاشته پوست، پنبه و پشم را از دست شما بگیرد و خود شما را بی‌کفش و لباس بگذارد، آلمان هیتلری می‌خواهد مانند ملخ باغهای زیبا و گلستانهای فرح‌انگیز شما را ویران کند ولی اتحاد شوروی با بریتانیا در نیست و نابود کردن این ملخ موذی به شما کمک و همراهی خواهند نمود و نخواهند گذاشت که آنها از آلمان فاشیستی گله گله بر کشتزارهای حاصلخیز شما هجوم آور شود، ایرانیان مطمئن باشید که اتحاد شوروی دوست وفادار ملت ایران بوده و به شما کمک خواهد کرد آلمان فاشیستی دشمن ملت ایران و ملل اتحاد شوروی می‌باشد، اتحاد شوروی و انگلیس این ملخ‌های فاشیستی را که ایران را در معرض خطر گذاشته‌اند نیست و نابود خواهند کرد.

### اعلامیه شماره ۲ خطاب به ملت ایران :

امروز خیلی‌ها در باره دوستی گفتگو می‌کنند و حتی گرگهای وحشی مثل آلمان هیتلری که پوست دوستان را روی خود می‌اندازد آن مملکت‌هایی را که قربانی خود قرار داده‌اند آسان‌تر نیست و نابود کنند ولی دوستی نه با حرفهای خشک و خالی بلکه در عمل ثابت می‌شود، ایرانیان به خاطر بیاورید که اتحاد شوروی در سال ۱۹۲۱ با ایران معاهده دوستی بسته بدون هیچگونه قصد و غرضی اموال و اشیاء گرانبهایی را که متعلق به روسیه تزاری بود به مبلغ یکصد



میلیون منات طلا به خیر و منفعت ملت ایران واگذار نمود، بر همه کس آشکار است که راه آهن تبریز، راه آهن فرعی سافسان ارومیه، راه‌های شوسه از پهلوی تا تهران و از قزوین تا همدان کلیه خطوط تلگراف و تلفون را با تمام اموال و عمارات و اثاثیه‌اش، بندرها، انبارها و کشتی‌ها، بندر پهلوی با انبار کامل، کارخانه چراغ برق با تمام عمارتش، وجوهات نقد، اشیاء قیمتی و اموال بانک استقراضی روسیه سابق را که در ایران بود جزیره‌های آشوراده و همچنین زمین و عمارات اداره تبلیغات مذهب عیسوی تزاری که در رضائیه و شهرهای دیگر ایران بودند اتحاد شوروی بطور مجانی و بلاعوض به ایران واگذار نمود، دولت شوروی از تمام قرضه‌هایی که دولت تزاری روسیه به ایران داده بود و مبلغ آن قریب هفتاد میلیون منات طلا بود و همچنین از تمام امتیازاتی که از روی معاهده‌های بین ایران و روسیه جاری بودند بکلی صرفنظر کرد، تمام این اقدامات را اتحاد شوروی با میل و اراده خود کرده و کلیه دارایی و ثروت منبهد هم به دولت ایران و ملت ایران تعلق خواهد داشت، اتحاد شوروی در سالهای بعد ده میلیون متر پارچه‌های قشنگ بادوام و ارزان به ایران وارد کرده است که مورد پسند خاطر تمام اهالی ایران شده است اتحاد شوروی ایران را از حیث سایر مالهایی که اهمیت حیاتی دارند از قبیل نفت، قند، مصنوعات شیشه و فلز، از حیث سیمان، چوب، تخته و فولاد نیز تأمین کرده است با همراهی و کمک متخصصین شوروی در ایران چندین کارخانه برنج پاک‌کنی عالی و چهار سیلو گندم و انبارهای بزرگ غله ساخته شده است، آیا بعد از همه اینها ممکن است راجع به مناسبات بی‌غرضانه و صمیمانه اتحاد شوروی نسبت به ایران شک و شبهه داشت؟ هرکسی از روی صداقت در این باره فکر کند البته خواهد گفت، دولت شوروی همیشه مایل است حکام مناسبات دوستی و روابط حسن همجواری با ایران بوده و در راه بدست آوردن موفقیت و کامیابیهای اقتصادی و مدنی به ایران مساعدت و همراهی کرده است، اما آلمان فاشیستی در ایران مقاصد دیگری را تعقیب می‌نماید.

ایرانیها شما باید بدانید که هیتلر راهزن و کاسه‌لیسان ایرانی او نقشه

تصرف ایران را از طرف فاشیستهای آلمانی به منظور حمله به جمهوریهای شوروی، آذربایجان، گرجستان و ارمنستان تنظیم کرده‌اند ولی گرجی‌ها، آذربایجانیها و ارمنیها هیچوقت اسیر و غلام هیتلر نبوده‌اند و نخواهند بود، آلمان فاشیستی به استقلال ایران به آزادی شما به زمین و مزارع شما و به دارایی شما سوء قصد می‌کند، هیتلر خونخوار مخفیانه نقشه مخیلی ترتیب داده است که مواد اولیه شما را تصاحب نموده و زمین و باغهای شما، پشم و پنبه شما و احشام و غله شما را تصرف کرده و خود شما را مانند ملت‌های دیگری که از طرف آلمان غارت و چپاول شده‌اند گرسنه و برهنه بگذارد. آلمان فاشیستی مایل است ایرانیها را به غلامان خود و وطن عزیز شما ایران را بر مستعمره بی‌حقوق و تیره‌بخت آلمانی مبدل نماید، ایرانیها، جاسوسان فاشیستی را بیرون کنید اتحاد شوروی و ارتش سرخ با شهامت آن از هر حیث به شما یاری کرده و به هیتلر امکان نخواهند داد که در ایران مقاصد خائنانه خود را عملی نماید.

مردم تبریز با مطالعه این اعلامیه‌های مبشر دوستی و مسالمت و بمباران شهر متحیر و در تشخیص دوست و دشمن متردد بودند، عصر روز دوشنبه سوم شهریور هواپیماهای روسی بر فراز آسمان به پرواز درآمدند این بار مرکز شهر فاصله بین خیابانهای تربیت و فردوسی و بازار آماج حملات هوایی قرار گرفته بود با شدت گرفتن بمبارانهای هوایی مردم به زیرزمینها پناه بردند، در آن ایام کمتر خانه‌ای از برق استفاده می‌کرد و رادیو نیز بندرت در اغلب خانواده‌های متمکین و افراد سرشناس یافت می‌شد با این حال مردم به منظور آگاهی از حوادث و خبرهای روز در پای رادیوها جمع شده بودند، رادیو تهران در برنامه عادی خبری از آنچه در آذربایجان می‌گذشت پخش نکرد از بیماری ورم بیضه و عواقب وخیم آن مطالبی پخش کرد و سپس قمرالملوک وزیری آوازی خواند، تبریزیها از این بی‌اعتنایی تهران نسبت به آنچه در گوشه‌ای از مملکت می‌گذشت سخت برآشفته بودند، اما آن شب رادیوهای ترکیه و آلمان و دهلی خبر عبور ارتشهای شوروی و انگلیس را از مرزهای ایران بدون تفسیر اعلام داشتند، آن شب تبریز در خاموشی محض فرورفته بود مردم از ترس و وحشت

بمباران تا صبح نخواستند سرانجام طلوعه صبح سه‌شنبه چهارم شهریور دمید(۱).

### فرار دولتمردان

از اولین روز هجوم ارتش شوروی به مرزهای آذربایجان، دولتمردان مقدمات فرار را فراهم کردند، از شهریور ۱۳۲۰ تا سالهای بعد، در بیشتر حوادث و ماجراهای نظامی و سیاسی آذربایجان فرار دولتمردان اعم از نظامی و غیرنظامی از مهلکه یک واقعیت تلخ در تاریخ این سرزمین ثبت شده است، تبریزها از فرار نظامیان در بحران خاطرات فراوانی دارند که فرار دسته‌جمعی ژنرالها و بعد سربازان در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۴ و بحرانهای بعدی بیانگر این حقیقت تلخ است، آن روز هم در کاخ استانداری واقع در شمس‌العماره جنب و جوشی بود تمام رؤسای ادارات در استانداری جمع شده و منتظر کسب تکلیف بودند، امان‌الله اردلان استاندار و سرلشگر ایرج مطبوعی فرمانده لشکر خانواده‌هایشان را از تبریز خارج کرده بودند و خود را نیز آماده فرار می‌کردند.

### وضع نیروهای مستقر در آذربایجان در حادثه سوم شهریور ۱۳۲۰

لشکر ۳ تبریز، لشکر ۴ رضائیه، لشکر ۱۵ اردبیل، هنگ مستقل مهاباد، هنگ مستقل سردشت و هنگ مرنند، لشکر تبریز شامل دو هنگ پیاده، یک هنگ توپخانه، یک هنگ سوار، یک گردان مستقل مهندسی و هنگ هوایی که فرماندهان وقت عبارت بودند از، سرلشگر ایرج مطبوعی، فرمانده لشکر، سرهنگ محمد نخجوان فرمانده تیپ، سرهنگ احمدجان پولاد فرمانده هنگ پیاده، سرهنگ حسین هاشمی فرمانده پیاده ۲۷، سرهنگ مقبلی فرمانده هنگ سوار، سرهنگ صفوی فرمانده هنگ توپخانه، سرهنگ محمدحسین امین رئیس ستاد لشکر و سرهنگ شیبانی فرمانده هنگ هوایی.

### پیشروی ارتش سرخ بسوی تبریز:

سه‌شنبه چهارم شهریور ۱۳۲۰ ساعت ۷/۵ صبح بود که هواپیماهای

روسی در آسمان تبریز پدیدار گشتند این بار فرودگاه شهر بمباران شد، توپهای ضد هوایی خاموش بودند، سربازان در سربازخانه دنبال محل امنی می‌گشتند و از ستاد لشکر تنها چند صندلی خالی بجا مانده بود گفته شد ستاد شبانه بسوی آذر شهر حرکت کرده است مهمات موجود که مقداری از سلاحهای باقی مانده از جنگ بین الملل اول بود قبلاً در محله مارالان به محل امنی برده بودند، در همین موقع خبر رسید که زره پوشهای روسی از صوفیان گذشته به سوی تبریز در حال پیشروی هستند صدای شلیک مسلسلها از دروازه ورودی تبریز، مرنده به گوش می‌رسید، سرانجام حوالی ساعت یک بعد از ظهر بود پیشقراولان ارتش سرخ وارد دروازه شهر شدند در نزدیکیهای آجی‌چای سربازان مقاومت جزئی نشان داده بودند اما کم‌دی جنگ زره پوشها با تفنگ به زودی پایان یافت، زره پوشهای روسی پس از درهم شکستن مقاومت عده‌ای از سربازان در مدخل شهر از پل منجم گذشتند و مردم با مشاهده سربازان روسی پا به فرار گذاشته بودند، در این هنگام سالداتهای روسی از زره پوشها پیاده شدند به زبان آذربایجانی با مردم به گفتگو پرداختند آنها سربازان فراری را پس از خلع سلاح دلجویی کرده و مرخص می‌نمودند. روسها به مردم می‌گفتند ما با شما سر جنگ نداریم شما برادران ما هستید، تبریزیها این پیام‌های دوستانه را پذیرفته به تماشای سربازان روسی آمدند در حوالی باغ گلستان گروهی از ارامنه تبریز دسته گلهایی به سوی زره پوشها پرتاب می‌کردند و هورا می‌کشیدند، روسها به سرعت در نقاط مختلف شهر مستقر گردیدند و تبریز عملاً به تصرف ارتش سرخ درآمد، نیروهای روسی وقتی به مرکز شهر رسیدند زنگ ساعت شهرداری ساعت ۲ بعد از ظهر را اعلام داشت سربازی به طرف ساعت آتش گشود و زنگ خاموش شد گفتند یکی از زنگهای پر قدرت ساعت از آن به بعد دیگر کار نکرد، علیرغم سقوط شهر زندان هنوز در کنترل پلیس بود زندانیان با برافراشتن پرچم سرخ و سردادن شعارهای زنده باد رفیق استالین دست به تظاهرات زده بودند روسها به تصور اینکه همه بازداشتیها زندانیان سیاسی هستند دربهای زندان را گشودند و همه زندانیان اعم از سیاسی و غیرسیاسی را آزاد کردند، با بیرون آمدن زندانیان عادی، جانی و

شورور از زندان بیم و ترس از غارت خانه‌های مردم شهر را فرا گرفته بود، روسها به منظور جلوگیری از هرگونه بی‌نظمی و هرج و مرج در شهر حکومت نظامی اعلام کردند و مقررات حکومت نظامی طی اعلامیه‌ای به امضاء سروان پاولنسکی به اطلاع مردم رسید، گروهی از تبریزیها که در سالهای قبل از سوم شهریور ۲۰ از روسیه به ایران آمده بودند و در اصطلاح عامه مهاجر نامیده می‌شدند با بستن بازوبندهای قرمز و حمل تفنگ ننگهبانی از ادارات و سازمانهای دولتی را برعهده گرفتند. در طول بیست سال سلطنت رضاشاه در مناسبات حکومتی دو رژیم ایران و شوروی بدگمانی شدیدی حاکم شده بود. در رژیم ایران که هرگونه اظهارنظری در باره سیستم حکومتی شوروی به منزله ترویج مرام اشتراکی در قانون کیفری جرم تلقی می‌شد سبب گردیده بود که مردم دو کشور همسایه از زندگی همدیگر کاملاً بی‌اطلاع باشند به همین جهت شایعات نادرست از رفتار حکومت شوروی با ملت روسیه در ایران رواج یافته بود، تبریزیها به غلط تصور می‌کردند به محض ورود شورویها به ایران بازارها غارت و ثروتمندان تیرباران خواهند شد، اما وقتی عملاً خلاف اینگونه تبلیغات بی‌اساس ثابت گردید خیلی زود با سربازان روسی جوش خوردند بچه‌ها را به زره‌پوشها سوار می‌کردند و سربازان روسی به آنها قند می‌دادند، بدین ترتیب در اولین روز ورود ارتش سرخ به تبریز همه تصورات باطل و اوهام غلط به دوستی و محبت مبدل شد.

شب پنجم شهریور کارخانه برق تبریز که به تصرف روسها درآمد بود کار نمی‌کرد و شهر در تاریکی کامل فرو رفت، صدای شلیک گلوله مسلسلها از گوشه و کنار شهر به گوش می‌رسید، جماعتی از اهالی محله مارالان با استفاده از بی‌محافظ بودن سربازخانه آنجا ریختند اثاثیه سربازخانه از جمله سلاحها و اسب و قاطرها را به غارت بردند.

تبریز بعد از اشغال :

چهارشنبه پنجم شهریور روزنامه‌ای به نام شعله در یک صفحه انتشار یافت و مجانی بین مردم توزیع گردید، بر سر کلیشه روزنامه این جمله چاپ

# یادداشت دولت شوروی به دولت ایران

دولت شوروی نظر به احسانات دوستانه نسبت به ملت ایران و محترم شمردن حاکمیت ایران همواره و بی‌تقدمانه سیاست استحکام مناسبات دوستانه بین اتحاد جماهیر شوروی و سوسیالیستی و ایران و همه‌گونه مساعدت کردن به روح و نرمی کشور ایران را عملی نموده است.

این سیاست دوستانه اتحاد شوروی نسبت به ایران در چنین اسناد فوق‌العاده مهمی مانند یادداشت‌های دولت شوروی مورخه ۱۴ ژانویه سال ۱۹۱۸ و ۲۶ ژوئن سال ۱۹۱۹ در ماده اساسی سیاست شوروی نسبت به ملت ایران و همچنین در قراردادها و معاهدات زیادی که بین اتحاد شوروی و ایران منعقد شده‌اند اظهار گردیده است. در اساس تمام قراردادها و معاهدات دولت شوروی با دولت ایران اصول تزلزل‌ناپذیر محترم شمردن استقلالیت و مصونیت خاک دولت ایران قرار گرفته است. از روی همین اصول دولت شوروی در یادداشت مورخه ۱۴ ژانویه سال ۱۹۱۸ خود تمام معاهداتی را که حقوق ایران را در وجود وهستی آزاد و مستقل آن از هر چیزی که باشد محدود و یا محصور میکنند باطلی و از درجه اعتبار ساقط اعلام نمود.

دولت شوروی تمام پرداخته‌هایی که دولت ایران میبایستی از روی تمسکات خود در مقابل دولت تزاری به عمل می‌آورد لغو نمود. هرگونه مداخله‌ها به عائدات ایران قطع کرده لغات کنسولی را که برای ایران تحطیر آمیز و مخالف اصول حاکمیت دولت ایران بود و بموجب آن دعاوی و جرائم اتباع روسیه از صلاحیت دادگاه‌های ایران خارج بود کاملاً لغو نمود.

دولت شوروی از روی همان اقدام منهد گردید صکه يك سلسله بنگاه‌هایی را که روسیه تأسیس کرده بود از لیبیل خط تلگراف از مشهد تا سبتان تلگراف حاجب استرآباد راه روسه از انزلی تا تهران و تمام راه‌های شوسه که روسها در سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۸ ساخته بودند با تمام تأسیسات عمارات بندر انزلی با تمام اموال و اثاثیه از لیبیل کارخانه چراغ برق موج‌شکنها عمارات اثاثیه و غیره راه آهن از خطا تا تبریز راه آهن فرعی تا سافیان با تمام اموال راه آهن عمارات و اثاثیه آن و همچنین تمام ادارات پست روس خطوط تلفون و تلگراف و غیره را مجاناً و بلا عوض به مالکیت ملت ایران بدهد و بدها حقیقتاً واگذار نمود. در همین حال بموجب تصویب نامه دولت شوروی بانک استراضی باکویه اموال منقوله و غیر منقوله‌اش بحاکمیت ملت ایران داده شد.

شده بود (زنده باد دوستی اتحاد شوروی و ایران) و نیز کاریکاتوری از هیتلر که در وسط نعش انسانها و خرابیهای ناشی از جنگ ایستاده بود جلب توجه می‌کرد و این اشعار از زبان هیتلر منعکس بود، من فاشیستم عادت‌م خونریزی و خون خوردن است، ایستادم روی نعش کله‌های بیشمار، عالم آباد را با جنگ ویران کردن است، غره آنم که این جنگ نقشه کار منست.

ششم شهریور ۱۳۲۰، کلیه دکاکین و مغازه‌های شهر بسته و خواریار در شهر کمیاب و گران بود، به علت تعطیلی طولانی مغازه‌های شهر طبقات کم‌درآمد بیکار شده بودند و گرانی و کمیابی مواد غذایی نیز مزید بر علت گردیده بود در اینجا ارتش سرخ به کمک مردم کم‌درآمد و بی‌بضاعت تبریز شتافت، بدین معنی که روزانه از غذای سربازان شوروی بین این افراد توزیع می‌شد، بیوه‌زنها، افراد علیل و بی‌چیز هر روز از صبح زود تا ظهر کاسه بدست در محل توزیع غذا به انتظار می‌نشستند، با این حال مسئولان توزیع غذا آنچنان با مراجعین به مهربانی رفتار می‌کردند که این عمل آنها مردم تبریز را به شدت تحت تأثیر قرار داده بود اینکه جماعت تبریزی در بحرانهای سیاسی و نظامی مملکت قبل از اتخاذ هر تصمیمی در مقابله با حوادث آذوقه جمع می‌کنند بی‌دلیل نیست زیرا، در طول تاریخ این سرزمین از قحطی و گرسنگی ناشی از قهر طبیعت، جنگ، آشوب و بلواها خاطرات تلخی دارند با احساس خطر ابتدا به فکر تهیه نان می‌افتند، خلاصه اینکه در تبریز همه چیز از نان شروع و به نان ختم می‌شود، برای مثال، اگر چنانچه نان در شهر کمیاب و دکانهای نانوايي شلوغ باشند این حکایت از وضع غیرعادی می‌کند در آن صورت بروز بحرانهای سیاسی بیشتر محتمل است، عکس این قضیه در عادی بودن اوضاع هم صدق می‌کند، به همین جهت بیشتر دولتمردان در تبریز برای اینکه سر به بستر استراحت بگذارند قبل از هر اقدامی به فکر تأمین نان مردم شهر هستند، در سالهای اولیه اشغال کشور که صدای مردم گرسنه تبریز در شهر پیچید تدابیر موقت دولت اعم از جیره‌بندی نان، توزیع سیب‌زمینی به برطرف کردن بحران کمکی نکرد در چنین اوضاع و احوالی بود که کمبود قند نیز ظاهر شد و مردم به

جای قند و شیرینی از کشمش و خرما استفاده کردند.

### هفتم شهریور ۱۳۲۰

امروز دو آگهی از طرف کیسیون امور شهر منتشر شد در یک آگهی آمده بود چون در عرض چند روز گذشته پاره‌ای اغتشاش و یغما و ناامنی از طرف اشخاص ناصالح رخ داده و آسایش اهالی شهر را بهم زده است به کلیه اهالی اخطار می‌شود که چنانچه از امروز به بعد از طرف هر کس تجاوز به جان و مال و خانه و دکان اهالی شهر بشود از طرف حکومت شهر فوراً محاکمه و اعدام خواهد شد و نیز کسانی که به خانه‌ها، دکان و سایر جاها به نام قشون سرخ وارد شوند باید معرفی‌نامه و امریه مخصوص در مأموریت داشته باشند در غیراین صورت جزو مرتکب شناخته و تنبیه خواهد شد.

اعلان شماره ۲ به اطلاع کلیه سرپاسبانان شهربانی تبریز می‌رساند که از امروز شهربانی تبریز در اداره شهرداری تأسیس می‌شود بنابراین لازم است عموماً و به فوریت خودشان را در اداره شهرداری تبریز به آقای سر بهرفتح‌اله قلاسکی کفیل فعلی شهربانی معرفی و برای حفاظت شهر با دستور مقامات مربوطه مشغول انجام وظیفه باشند، کمیسیون امور شهر،

روز دهم شهریور رادیو ترکیه اطلاع داد دولتین روس و انگلیس یادداشتی به دولت ایران داده و شرایط خود را نوشته‌اند و پس از اشغال تمام و کمال ایران شرایط انتشار خواهد یافت این رادیو افزود، ایدن وزیر امور خارجه انگلیس نطقی در باره ایران نموده و اظهار داشته دولت انگلیس به یک وجب خاک ایران چشم نداشته و درخواست‌های ما به تهران ابلاغ خواهد شد. یک روزنامه انگلیسی نوشته بود، باید دولت ایران اولاً آلمانها را تسلیم کند ثانیاً شناسایی حق‌العبور راه‌آهن، ثالثاً تأمین لوله نفت و اگر این شرایط قبول واقع شد مسئله تخلیه صورت خواهد گرفت.

دهم شهریور اعلام شد کلیه افسرانی که دستگیر شده‌اند به شهر انتقال و در کماندانی شوروی بازداشت شده‌اند اداره کماندانی در انتهای خیابان فردوسی واقع شده بود افسران را در طبقه دوم ساختمان جمع کرده و اقوام و



خانواده‌هایشان برای دیدن آنها در جلو کماندانی اجتماع کرده بودند از همه فرماندهان فراری فقط سروان نهضتی فرمانده گردان توپهای ضد هوایی کشته شده بود بقیه هم خود را تسلیم کرده بودند.

فرماندار نظامی شورویها طی اطلاعیه‌ای اعلام داشت مغازه‌داران دکا کین شهر را باید از روز دهم شهریور باز کنند والا تحت تعقیب قرار خواهند گرفت.

چهارشنبه ۱۲ شهریور ۱۳۲۰ شهر به حال عادی بازگشت مغازه‌ها باز شدند و دادوستد از سر گرفته شد سربازان روسی با ولع زیاد ساعت می خریدند به همین جهت پول روسی منات وارد بازار معاملات شد و هر منات روسی معادل ۳/۵ ریال پول ایرانی خرید و فروش داشت، در این روز طی اطلاعیه‌ای انتصاب سرهنگ محمد نخجوانی به کفالت لشکر ۳ به اطلاع عموم رسید، عصر پنجشنبه نیز ۱۲ نفر از افسران و فرماندهان بازداشتی آزاد شدند به دنبال آن سربازان فراری را به بازگشت به سربازخانه‌ها فراخواندند اما این دستور اجراء نشد زیرا معلوم نگردید دستور از طرف چه مقامی صادر شده است افزون بر این سربازخانه‌ها در اشغال قوای روسی بود.

عصر رادیو دهلی اطلاع داد که سربازان روسی و انگلیسی در قزوین به همدیگر رسیدند و روسها به افتخار انگلیسی‌ها ضیافتی در قزوین ترتیب دادند و رادیوبرلین متقابلاً گفت، آلمان بالاخره پیروز خواهد شد و انتقام ایرانیان را خواهد گرفت سپس با این شعارها برنامه فارسی رادیوبرلین پایان یافت (مرده باد انگلیس، مرده باد روس، زنده باد ایران، زنده باد آلمان).

۱۴ شهریور ۱۳۲۰ سپیده دم غرش هواپیماها باز مردم را از خواب بیدار کرد صدای شلیک توپها در شهر طنین انداز شد، تبریزها تصور می کردند که این بار هواپیماهای آلمانی در آسمان تبریز هستند، حتی شایع گردیده بود آلمانیها پل ارتباطی جلفا بین ایران و شوروی را زده‌اند، سرانجام معلوم شد هواپیماها متعلق به انگلیسیها بوده‌اند و روسها به احترام ورود هم‌زمان خود به تبریز با شلیک توپ از آنها استقبال کرده‌اند و به عبارت دیگر مقدم آنها را خوش آمد گفته‌اند.

۱۴ شهریور رادیوبرلین در برنامه سخن پراکنی روزانه گفت، نقاطی که در ایران به تصرف روسها درآمده بزودی مرام بلشویکی در آن مناطق اجراء خواهد شد و سپس در گفتاری به نقل و قول از یک روزنامه آلمانی افزود، مقصر اصلی بدبختی ایران، انگلیسی‌های طماع می‌باشند و انگلیس امروز آرزومند است که ایران بلشویک شود، این رادیو از پکن خبر داد ۱۵ میلیون مسلمانان چینی در برگزاری نماز از خداوند خواستار شدند ایرانیها را که گرفتار بلشویکها شده‌اند مورد لطف و عنایات ذات پروردگار قرار دهد و همچنین نمایندگان سیصد میلیون مسلمانان دنیا در پکن اجتماع کرده‌اند که برای مشکل ایرانیان که به دست روسها و انگلیسی‌ها گرفتار شده‌اند چاره‌جویی کنند.

دوشنبه ۱۷ شهریور ۱۳۲۰ سهیلی وزیر امور خارجه ایران طی گزارشی که به مجلس داد گفت :

پس از ترک مقاومت نیروهای ایران، شوروی و انگلیس یادداشتی تسلیم ایران کرده و پیشنهادهاتی را پیش کشیدند که عبارتند از :

نیروهای ایران از مغرب از خانقین، کرمانشاه، دزفول تا بندر دیلم و خلیج فارس و از شمال اشنویه، حیدرآباد، میاندوآب، قزوین، زنجان، خرم‌آباد، بابل، سمنان، شاهرود و علی‌آباد عقب‌نشینی کنند.

۲- دولت ایران در مدت یک هفته اتباع آلمانی به استثنای اعضای سفارت و چند تن متخصصین را از ایران اخراج نمایند.

۳- دولت ایران باید متعهد شود مانع از حمل و نقل لوازم بین نیروهای انگلیسی و شوروی نشود، دولت انگلیس تعهد می‌کند.

الف - حقوق امتیاز نفت را بپردازد،

ب - به وضع اقتصادی ایران کمک کند،

ج - از پیشروی بیشتر در خاک ایران خودداری کند و به محض خاتمه جنگ قوای خود را از ایران بیرون ببرد.

۶- دولت جماهیر شوروی تقاضا دارد دولت ایران به مؤسسات دولت مزبور در خوریان و شیلات کمک نماید، سهیلی متقابلاً پیشنهادهاتی را در تعدیل

خواسته‌های متفقین مطرح نموده و در اصل ایران همه پیشنهادات شوروی و انگلیس را پذیرفته بود.

تبریزیها به حسن نیت شورویها بیش از پیش امیدوار شده بودند زیرا رفتار دوستانه قوای شوروی با مردم تبریز جز این چیز دیگری را ثابت نمی‌کرد، مردم تبریز معتقد بودند که روسها قصد اشغال ایران را نداشتند فقط سختیهای جنگ سبب شده است که موقتاً وارد این کشور شوند و از خطوط مواصلاتی ما استفاده کرده و پس از خاتمه جنگ ایران را ترک کنند.

چهارشنبه ۱۹ شهریور، از طرف کمیسیون امور شهر تبریز اطلاعیه‌ای منتشر شد مبنی بر اینکه هیچکس حق دادوستد با (منات) واحد پول روسی ندارد و چنانچه کسی برخلاف این آگهی اقدام کند علاوه بر اینکه به ضرر خود تمام خواهد شد مورد تعقیب جزائی هم واقع گردیده و سخت تنبیه خواهد شد، پس از انتشار این آگهی ارزش منات که معادل ۳/۵ ریال پول ایران بود تنزل کرد و بانک ایران و روس نیز از تبدیل آن به پول ایران خودداری کرد که نتیجتاً ارزش منات به سه ریال کاهش یافت.

جمعه ۲۱ شهریور، رادیولندن به دنبال حملات شدید به رضاشاه گفت، در این لواخر سیستم حکومتی ایران از رژیم مشروطیت به کلی منحرف شده و یک استبداد مطلقه جانشین آن گردیده بود، شاهنشاه ایران در مدت بیست سال اخیر تمدن غرب را در مملکت لشاعه و پیشرفت داد، در عوض مالیات هنگفتی تحمیل مردم ایران نمود چنانچه با مقایسه بودجه سالهای ۱۳۰۲ و ۱۳۱۹ معلوم می‌شود که در مدت این ۱۷ سال مالیات از هفده برابر تجاوز نموده بعلاوه در رأس امور فردی قرار گرفته و یک استبداد مطلق در کشور حاکم شده است، بطوری که اشغال بعضی نواحی ایران توسط ارتش‌های روس و انگلیس هیجانی در مردم بوجود آورده و آنها امیدوارند که در وضع حکومت تغییری حاصل گردیده و اوضاع به همان اولیه مشروطیت ایران اعاده گردد، رادیوتهران یادداشت دولت انگلیس را چنین پخش کرد:

بند اول - انگلیس نمی‌خواهد شهرهای متصرفی ایران را پس بدهد.

ب - در نواحی متصرفی لازم است مأمورین دولتی مشاغل خود را با موافقت مأمورین نظامی انگلیس بر عهده بگیرند.

ج - مأمورین نظامی انگلیس میل ندارند از حیث آذوقه و مسکن به ایران تحمیل شوند.

د - هرگونه اقدام لازم بعمل خواهد آمد که از وقوع حوادث جلوگیری بعمل آید.

بند دوم - رویه‌ای که در باب آلمانیها قبلاً اتخاذ نموده‌ایم تغییر یافته و به استثنای اشخاصی که باید تسلیم شوند هیئت آلمانیها غیر از مأمورین سفارت باید تسلیم شوند.

بند سوم - دولت ایران باید موافقت کند که تحدید ورود آلمانیها تا خاتمه جنگ خواهد بود.

بند چهارم - تسهیلات راجع به ترانزیت کالاها و آلات جنگی باید رعایت شود.  
بند پنجم - دولت انگلیس با نظریه ایران راجع به سیاست اقتصادی موافق می‌باشد.

بند ششم - دولت انگلیس راجع به استرداد اسلحه مطالعه خواهد نمود و پس از ترک ایران راجع به غرامت نیز مطالعه خواهد کرد.

رادیوهای خارجی در برنامه‌های فارسی اطلاع دادند که دولت ایران دویست نفر آلمانی و ایتالیایی را تسلیم انگلیسیها نمود که این عده به اهواز اعزام شدند که از آنجا به هند فرستاده خواهند شد و پنجاه نفر نیز به دولت روس تحویل دادند که این عده را به قزوین بردند.

دوشنبه ۲۲ شهریور رادیو تهران یادداشت مقامات شوروی را در ایران پخش کرد، این تذکاریه چنین بود: در این چند روز اخیر اوضاع ایران مخالف وضعیت هشتم شهریور پیش می‌رود و برای اینکه قضیه حل شود دولت شوروی از اشغال پایتخت ایران خودداری می‌کند ولی دول‌محور از این حسن نیت شوروی سوء استفاده نموده و آن را به ضعف ما تعبیر و تفسیر نموده‌اند، نظر به این قضیه دولتین شوروی و انگلیس مجبور شدند بستن سفارت خانه آلمان را در ایران خواستار شوند، رادیو تهران سپس به تشریح نکات دیگر یادداشت دهم شهریور استنادی دولت شوروی پرداخت که چنین آمده است:

- ۱- راجع به خط مرزی هیچگونه تغییری نمی‌تواند باشد.
- ۲- در مناطق اشغال شده ایران امنیه و شهربانی وظایف خود را اجرا و اولیای نظامی شوروی حاضر خواهد بود به آنها مساعدت کند.
- ۳- فرمانده شوروی برای رفع احتیاجات خود نمی‌خواهد سربار ایران شود.
- ۴- اولیای نظامی شوروی سیستم مناسبی برای ارتش خود برقرار و اقدامات لازم خواهند کرد که آنها با مردم ارتباطی نداشته باشند ولی نمی‌توانند با مردم قطع رابطه کنند.
- ۵- اتباع آلمانی باید تسلیم شوند.
- ۶ و ۷ و ۸- در انعقاد قرارداد راجع به نفت خوریان اتخاذ سند می‌نمایند.
- ۹- شوروی برای کمک اقتصادی در خرید اشیاء ایران موافقت دارد و در باره عبور کالاهای ایران همچنین.
- ۱۰- شوروی حاضر خواهد بود هنگامی که ضرورت ترک ایران پیش آید راجع به اسلحه مطالعه کند.

اما در باره غرامت خرابیهای ناشی از جنگ، چون در زمان جنگ اتفاق افتاده است موافقت نمی‌شود، جمعه ۲۸ شهریور ۱۳۲۰ اطلاعیه‌هایی بر در و دیوار شهر نصب کرده بودند که خطاب به فارسی زبانها بود نوشته بودند، تابحال هرچه خورده‌اید و برده‌اید بس است ما را به حال خودمان باقی بگذارید و شهر ما را ترک کنید، این اعلانات امضاء مشخصی نداشت ولی حکایت از

## خطاب به اهالی ایران

ایرانیها! شما باید حقیقت را بدانید که آلمانیها در کشور شما مشغول چه کارهایی هستند.

پارسیان آنها برای برانداختن دولت ایران طوطی‌های تشکیل کرده بودند و برای این منظور بیش از سه میلیون ریال پول خرج کردند. آیا چرا آنها اینقدر زیاد پول برای این طوطی خرج کردند؟ منظور آنها چه بود؟ البته جلوسان هیتلری که در ایران تخم آهوب و لغزشهای می‌گذاشتند در فکر خوشبختی و سعادت ایرانیها نبودند. آنها میخواهند ایران را به جنگ بر ضد اتحاد شوروی بکشانند برای آنکه مزایع و کشتزارهای ایران را بخون فرزندان ایرانی آلوده کنند برای آنکه امکانی هست آورده از ایران باز هم بیشتر از سابق گندم، پنبه، برنج، پشم، پوست و میوهجات به آلمان صادر کنند و شما را بی نان و لباس بگذارند.

هیتلر خونخوار میخواهد ایران را به میدان جنگ بر ضد اتحاد شوروی که کشور دوست ایران میباشد تبدیل کند و سرحدات اتحاد شوروی را در معرض خطر و تهدید قرار دهد.

سفارت آلمان در تهران در عمارت‌های خود انبارهای اسلحه و مواد مخترقه تهیه و حاضر کرده است. در کوه‌های اطراف تهران آلمانیها به بهانه شکار مشغول تعلیمات نظامی هستند. در هلسنگاه آلمانیها در تهران دیپلماتهای آلمانی برای تعلیم و یاد دادن جاسوسی و جانیتهای راهزانه دیگر به اتباع آلمان جلائی تشکیل میکنند. در بسیاری از شهرهای ایران آلمانیها تشکیلات مخفی و سری نظامی خود را ایجاد کرده اند. آلمانیها خودشانرا مهندس تاجر و جهانگرد مینامند ولی در حقیقت تمام آنها جلوس مفتن و دشمن ملت ایران و شوروی میباشد. کارکن سابق سفارت آلمان در تهران (ولف) آلمانی در بندر پهلوی رئیس جلوسان آلمان در شمال ایران میباشد. (شونمان) آلمانی رئیس جلوسان و راهزنان آلمان در جنوب ایران بود. رئیس شعبه پلیس مخفی آلمان در تهران (گلوتای) آلمانی با معاون خود (ملیس) ظم کارکن اداره «ایران اکسپرس» برای بریا کردن امتحانها و آتش زدن در ایران و در اتحاد شوروی از جلوسان آلمانی دستجاتی تشکیل داده و حالا در صد آن هستند که در ایران کودتای فاشیستی ضد ملی بریا کنند. میراز آن مکانیک رئیس املاک در بندرگز (ترابه) نماینده کارخانجات کروپ (آرمل) نماینده تجارتخانه میسنس (هون رادانویچ) مکانیک در بندر پهلوی (رنگان) رئیس شعبه وزارت دارائی ایران زن آلمانی (گلمبرگ) مدیر تکنیکی طبقه مجلس (لوتو موزر) و دیگران هم از جلوسان پررگ آلمانی در ایران میباشد.

تمام این متخصصین آلمان هیتلری که میخواهند در سرحد ایران و شوروی تحرکاتی بریا کنند اینطور هستند. این آلمانیها میخواهند شما را دچار لغزشها، جنایت گرسنگی و بندگی کنند. آنها تدارکات کودتای فاشیستی را فراهم میآورند که از ایران به اتحاد شوروی حمله کنند.

اقرار هیتلری بطور اقرار آمیز خودستایی میکنند و لاف میزنند که گویا آنها در جنگ با اتحاد شوروی به پیروزیهایی قابل شهادت ولی در حقیقت امر بهترین لشکرهای آلمانی - فاشیستی در میدانهای جنگ گور خود را یافته اند.

اهل میهانی که هواپیمای شوروی در تبریز پخش کردند

زمزمه‌هایی می‌کرد که حوادثی در تبریز در شرف تکوین است<sup>(۱)</sup>.

از سوم شهریور ۱۳۲۰ به بعد، روزها، هفته‌ها، ماهها و سرانجام سالهای پیش روی آذربایجان و تبریز مملو از حوادث و رویدادهای بیشمار است، کمتر روزی بود که در تبریز حادثه سیاسی روی ندهد، گرفتاری و ضعف قدرت دولت مرکزی از یک طرف و اثرات جنگ جهانی و اشغال کشور از سوی دیگر زمینه‌های پیدایش تحولات سیاسی را در آذربایجان فراهم کرده بود، با این حال رفتار صمیمانه و دوستانه ارتش سرخ با مردم آذربایجان تا حد زیادی اثرات ناهنجار بحرانهای سیاسی، اقتصادی و نظامی را خنثی می‌کرد، رابطه روسها با مردم تبریز نه تنها رفتار اشغالگرانه نبود بلکه آنها با اهدای کمکهای انسانی از جمله مواد غذایی، درمان پزشکی، فرهنگی و ارتباطات در صدد برآمده بودند تبلیغات ضدروسی را در مرزهای جنوبی شوروی بی‌اثر سازند، روسها با چاپ پوستر، کتاب، روزنامه و مجله در آذربایجان شوروی و ارسال و پخش آنها در آذربایجان ایران فرهنگ و ایدئولوژی سوسیالیستی را در بین مردم ترویج و اشاعه می‌دادند، مبادله هنرمند، شاعر و نویسنده بین دو آذربایجان، فراهم نمودن تسهیلات آموزشی برای جوانان آذربایجان ایران، اعزام جوانان به باکو به منظور آموزش و تعلیمات نظامی، نمایش فیلم در نقاط مختلف شهر، واکسیناسیون مردم در برابر بیماریهای خطرناک همه و همه تا حد زیادی به مردم تبریز فرصت می‌داد که آثار شوم جنگ را کمتر احساس کنند با این وصف قحطی و بیکاری که پدیده دهشتناک جنگ است زندگی را بر مردم تبریز سخت کرده بود افزون بر این، پیدایش افکار و اندیشه‌های سیاسی گوناگون در صحنه سیاسی کشور، ره‌آورد این جنگ بود.

بعد از شهریور ۱۳۲۰ در تبریز افکار و اندیشه‌های متعدد ملهم از

---

۱- یادداشتهای روزانه از کتاب ماجرای آذربایجان نوشته احمد رضوانی است که در

حوادث شهریور ۱۳۲۰ نامبرده افسر وظیفه بود و در لشکر ۳ تبریز خدمت می‌کرد.

مکتبهای سیاسی متفاوت ظهور کرد که این پدیده در سالهای بعد، در تحولات سیاسی کشور در ابعاد گسترده‌تری ظاهر گردید.

اثرات تبلیغات هیتلری که در سالهای قبل از جنگ جهانی دوم بر کشور رسوخ و نفوذ کرده بود در سالهای پس از اشغال ایران نیز به سادگی از بین نرفت، در آن ایام طبقه ثروتمند و بازاری تبریز که از برکت معاملات تجاری با آلمان هیتلری به ثروت کلانی دست یافته بودند به هواداری از آلمان هیتلری برخاستند، متقابلاً ندارها و گروههای مهاجر جانب سیاستهای بلشویکی را گرفتند، ثروتمندان که لحظه به لحظه پی آمدهای جنگ را پیگیری می‌کردند و به پیروزی ارتش‌های محور آنچنان دل بسته بودند که با اعتماد به نفس پیشرفت قوای هیتلری را سعادت و خوشبختی ایران می‌پنداشتند و بی‌صبرانه در انتظار شکست جبهه قفقاز روزشماری می‌نمودند، در این میان طرفداران ژاپن میلتاریستی نیز در صحنه سیاسی ظاهر شدند بی‌آنکه تبریزیها با نژاد زرد پیوندی داشته باشند، سیاست بازی محیط تبریز را آنچنان آلوده کرده بود که در هر محفل و مجلسی گروهی به طرفداری از این و جماعتی در حمایت از آن دیگری به سر و کله یکدیگر می‌پریدند و هریک از آنها در دفاع از نکته نظرهای سیاسی خویش استدلال و منطق می‌تراشیدند.

شادروان میرزاباقر حاجی‌زاده با سخنان طنزآلود این درام سیاسی را در تعریف از سیاست‌بازان بازار تبریز چنین توصیف می‌کرد: بازاری‌های تبریز که دل در گرو آلمان هیتلری داشتند هر روز صبح وقتی مغازه‌های خودشان را باز می‌کردند با رمز و اشاره به یکدیگر خبر رد و بدل می‌کردند برای مثال اگر رادیوهای خارجی از پیروزی آلمانیها خبر خوش پخش می‌نمودند بازاریها شاد و خوشحال به بازار می‌آمدند. یکی از دیگری می‌پرسید در جیبهایت آجیل داری؟ آن دیگری جواب می‌داد امروز با جیبهای پر آمده‌ام.

### نشریات زمان جنگ در تبریز

شعله، اولین نشریه‌ای که با ورود ارتش سرخ به تبریز ظاهر شد، این روزنامه دو صفحه‌ای و چهار ستونی فارسی زبان محل چاپ و مدیر مسئول



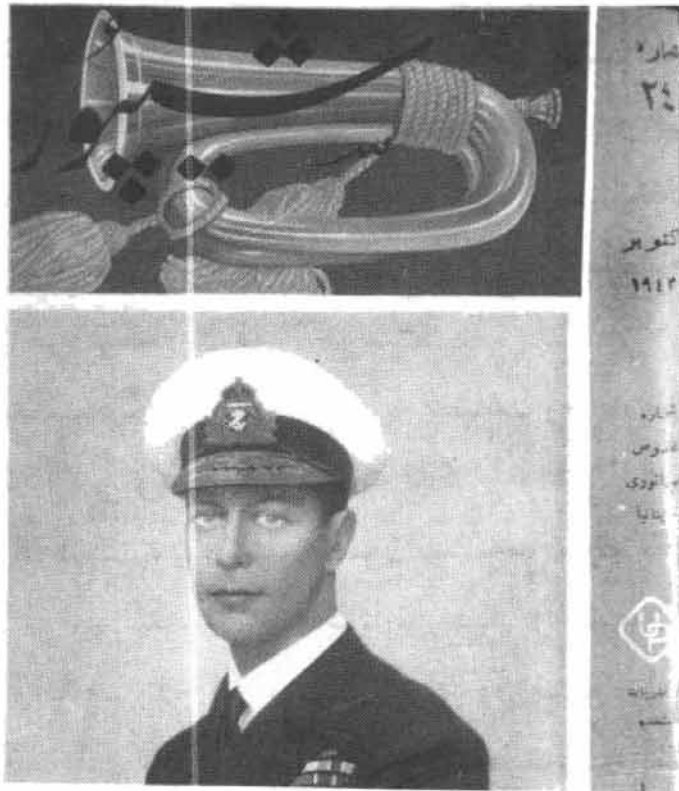
نداشت دقیقاً در آذربایجان شوروی چاپ شده بود که سربازان روسی همراه آورده بودند، تاریخ نشریه چهارم شهریور ۱۳۲۰ بود و در سرمقاله‌ای تحت عنوان (سبب ورود ارتش سرخ به ایران چیست؟) چنین نوشته بود:

خوانندگان گرامی معلوم است که دولت ایران سیاست بیطرفی جدی را عملی نمود اما با وجود سیاست مزبور عمال هیتلری به ایران داخل شده در این کشور عملیات جاسوسی بر ضد شوروی اجراء نمایند، در این صورت عمال فاشیسم آلمانی تصور می نمودند که میهماندوستی ایرانیان و بیطرفی ایران به آنها اجازه خواهد داد تا کارهای زشت خود را در آن کشور به انجام برسانند، اما جنگ جنگ می باشد و پرواضح است هنگامی که اشخاص زشت نامبرده حملات بر مرزهای جنوبی شوروی تهیه می کردند دولت و ملت شوروی نمی توانستند بطور خونسردی و لاقید بدین جنگ بنگرند، بدینطور فاشیستهای آلمانی به واسطه عملیات دشمنی خود کشور ایران را به میدان جنگ تبدیل کرده در همین وقت خطر فراوان برای اهالی ایران ایجاد نمودند فاشیستهای آلمانی کمر دوستی با دستجات ضدانقلابی یعنی با مساواتیها و داشناکها بسته در چندین نقاط مرزی ایران گروههای مسلح برای فرستادن تخریب کنندگان به بادکوبه تشکیل دادند، در شهر جلفا و دفتر حمل و نقل آلمانی که در آن جاسوسهای آلمانی مشغول کار بودند وجود داشت در مدت دو ماه آخر مرداد آتشباری و حصبه‌های هواپیمائی از راه ترکیه به تبریز فرستاده شد، کنسول (شمیدت) و عمال آلمانی دیگر در میان اهالی ایران تبلیغات ضد شوروی انتشار نموده از قوه هرچه تمامتر سعی و کوشش می کردند در میان آنها بر ضد اتحاد شوروی تخم عداوت، دشمنی، فتنه و فساد بکارند، در کرانه بحر خزر نمایندگیهای مختلف آلمانی که آنها به طور علنی کارهای خود را بر ضد شوروی عملی می کردند تشکیل شده بودند، شهرهای بابلسر، نوشهر و گرگان آشیانه‌های جاسوسان آلمانی گردیدند، آلمانیها از تهران تحت عنوان شکار و آب تنی کردن به اینجا رهسپار می شدند، اینجا حزب فاشیستی جلسه‌های خود را تشکیل میکرد و تمام کارهای جاسوسی در اینجا عملی می شد، در میهمانخانه‌ها

(پانیان) تمام معلومات مراکز جاسوسی آلمانی در شمال ایران تنظیم و ترتیب می‌شد ما فقط جزء ناچیز از پیکره‌هایی که به واسطه آن فعالیت زشت آلمانی روشن میشود درج کردیم، فاشیستهای آلمانی خود را مانند دوستان ایران معرفی کرده هیتلر را چون طرفدار اسلام به قلم می‌دهند و او را حیدر نامیده‌اند، باید دانست که این حیدر با نوکر باوفای خود موسولینی که هنوز اسم مسلمانی مناسب برای خود پیدا نکرده در عراق، لیبی و در شبه جزیره بالکان صدها هزار مسلمان بیگناه را معدوم ساخته زنان و کودکان ایشان را به فقر و گرسنگی انداخت، ممکن است که دولت ایران برای جلوگیری از این اشرار فاشیستی قادر نبود در هر صورت با وجود اینکه دولت اتحاد شوروی مکرراً راجع به موضوع نامبرده به دولت ایران رجوع می‌نمود دولت ایران اعتنای شایانی به این موضوع نکرد همین جهتی است که دولت شوروی برای اینکه در ایران آشیانه‌های فاشیستهای آلمانی را که آنها دشمنان اتحاد شوروی و ملت ایران می‌باشند سرنگون کند سپاهیان خود را به ایران روانه نمود، شکی نیست که ارتش سرخ با افتخار وظیفه خود را انجام خواهد داد، هیچ تردیدی نیست که امنیت و مصونیت و اموال ملت ایران تأمین و خللی به استقلال ایران وارد نخواهد شد.

انتشار روزنامه شاهین، دوره دوم این روزنامه به مدیریت حبیب‌اله آقازاده از دهم مهرماه ۱۳۲۰ منتشر شد، آقازاده در سرمقاله روزنامه‌اش بعد از دوره رضاخانی چنین نوشته بود:

سلام به تو ای فرشته آزادی، تعظیم به تو ای حریت، سجده به تو ای قانون، درود به تو ای عدالت و بعد در حمله به رضاشاه چنین ادامه می‌هد، تف به تو ای استبداد، نفرین به تو ای خودکامگی، لعنت به تو ای دوره سیاه، ویران شو ای قصر سعدآباد، از هم بگسلی ای تشکیلاتی که در مدت بیست سال جز ضدیت با قانون اساسی، خفه کردن آزادی، پایمال نمودن حق و عدالت، پر کردن زندانها، از آزادمردان، یغما بردن هست و نیست مردم، بستن و شکستن زبانها و قلمها و هزاران هزار سیه کاریهای دیگر کاری نکردی، نفرین بر تو ای دشمن انسانیت که پس از بیست سال خودخواهی و خودکامگی و خونخواری اینک که



مجله شیپور که انگلیسی‌ها بصورت ماهانه به زبان فارسی منتشر می‌کردند، پر تیراژترین نشریه زمان جنگ در تبریز بود

د سیری در کوچه‌های خاطرات - ۱۳۶۹	کوپین دی ۱۳۲۱ ۳	کوپین دی ۱۳۲۱ ۲ و ۳	کوپین دی ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین مهر ۱۳۲۱ ۳	کوپین مهر ۱۳۲۱ ۲ و ۳	کوپین مهر ۱۳۲۱ تکیت ۱
د سیری در کوچه‌های خاطرات - ۱۳۲۱	کوپین دی ۱۳۲۱ ۳	کوپین دی ۱۳۲۱ ۲ و ۳	کوپین دی ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین آبان ۱۳۲۱ ۳	کوپین آبان ۱۳۲۱ ۲ و ۳	کوپین آبان ۱۳۲۱ تکیت ۱
د سیری در کوچه‌های خاطرات - ۱۳۲۱	کوپین آذر ۱۳۲۱ ۳	کوپین آذر ۱۳۲۱ ۲ و ۳	کوپین آذر ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین آذر ۱۳۲۱ ۳	کوپین آذر ۱۳۲۱ ۲ و ۳	کوپین آذر ۱۳۲۱ تکیت ۱
د سیری در کوچه‌های خاطرات - ۱۳۲۱	کوپین خرداد ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین خرداد ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین خرداد ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین خرداد ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین خرداد ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین خرداد ۱۳۲۱ تکیت ۱
د سیری در کوچه‌های خاطرات - ۱۳۲۱	کوپین اردیبهشت ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اردیبهشت ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اردیبهشت ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اردیبهشت ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اردیبهشت ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اردیبهشت ۱۳۲۱ تکیت ۱
د سیری در کوچه‌های خاطرات - ۱۳۲۱	کوپین فروردین ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین فروردین ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین فروردین ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین فروردین ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین فروردین ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین فروردین ۱۳۲۱ تکیت ۱
د سیری در کوچه‌های خاطرات - ۱۳۲۱	کوپین اسفند ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اسفند ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اسفند ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اسفند ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اسفند ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین اسفند ۱۳۲۱ تکیت ۱
د سیری در کوچه‌های خاطرات - ۱۳۲۱	کوپین دی ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین دی ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین دی ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین مهر ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین مهر ۱۳۲۱ تکیت ۱	کوپین مهر ۱۳۲۱ تکیت ۱

کوپین قند و شکر در زمان جنگ

کیفر سیه کاریهای خود رسیده و رفتی و جز یک مملکت ویران و یک کشور مملو از فساد اخلاق، یک جامعه رشوه دهنده و رشوه گیرنده و یک مردم تهی دست، یک ملت هستی به باد رفته و یک توده مالاریایی و افیونی و الکلی، یک دواپر پر از دزدی و بالاخره از همه بالاتر به غیر از یک لکه بزرگ تاریخی چیزی برای ما باقی نگذاشتی، برو برو دور شو ای رسواکننده نام نابغه‌ها که آه هیجده میلیون زن و مرد بیگناه بدرقه راه توست.

آقازاده در قسمت دیگری از این مقاله به مصائب روزنامه‌نویسی در دوره رضاشاه اشاره می‌کند و می‌نویسد، این منم که دیگر وحشتی از قلم کشیدن ندارم و این منم که دیگر آن دست سیاه ستون ستون نوشته‌هایم قلم نکشیده و داغ به دلم نخواهد نهاد، شب می‌نشستیم و ساعتها نور دیده را صرف کرده و با هزار لفافه و پرده‌پوشی و با هزاران اگر مطلبی برای روزنامه تهیه می‌کردیم و مخصوصاً برای اینکه جلب نظر و رفع شر اداره اطلاعات را به عمل آورده باشیم وجدان خود را به عذاب آورده سر و ته مطلب را با فضای (عصر فرخنده) آرایش می‌دادیم صبح این مطلب را به چاپخانه می‌دادیم و با زحمت زیاد حروف چینی و صفحه‌بندی شده به شهربانی می‌رفت، یک ساعت، دو ساعت، یک روز دو روز و گاهی چند روز برنده بدبخت آن صفحه در راهروی شهربانی، پشت در اتاق رئیس اطلاعات که غیر از خودش کسی حق رسیدگی به این کار را نداشت سرگردان می‌ماند و می‌گفتند در اداره نیست، پیش رئیس است، کمیون دارند، به استانداری رفته است به نظامیه رفته است در کمیون مالیات بر در آمد است، ناخوش است، هنوز نیامده است، تعطیل است، برای پیشواز رئیس جدید به میانه رفته است، رئیس نرسیده تا زنجان رفته است تا قزوین رفته و هزاران گونه از این رفته‌ها و نیست‌ها.

و گاهی با هزاران خفت و خجالت به خانه‌اش فرستاده و با هزاران پوزش و عذرخواهی که چاپخانه و چرخ کش و حروف‌چین‌ها و کارکنان روزنامه عموماً در این بین بلاتکلیف و معطل بودند تقاضا می‌کردیم صفحات را دیده و برای رضای خدا ما را از سرگردانی خلاص نماید، پس از اینهمه جان‌کندن‌ها و





رفتن و آمدن‌ها غالباً صفحات برمی‌گشت بروی چند ستون آنها چپ و راست خط سیاه کشیده و تمامی اینهمه زحمات به هدر رفته است. روزنامه شاهین گرایشهای حزبی و سیاسی چپ و یا راست نداشت، مقالات آن روزنامه از افکار و اندیشه آزادیخواهانه آقازاده نشأت می‌گرفت با این حال پروبال شاهین در پیچ و خم‌های سیاست شکست، آقازاده پیر و فرسوده و خانه‌نشین شد یک روز خبر آوردند از منزل محقرش بوی گند به مشام می‌رسد در خانه را شکستند با جسد گندیده‌اش روبرو شدند او چند روز بود که مرده بود بیکس و بی‌پناه جسدش را در گورستان دفن کردند نه مجلس ترحیمی نه تجلیلی نه یادی و نه مجلس تذکری برایش برپا نشد و سرانجام از گورش هم اثری نگذاشت.

### وطن یولوندا (در راه وطن)

نشریه‌ای که یک روز در میان در چهار صفحه بزرگ شش ستونی از طرف ارتش سرخ مستقر در تبریز منتشر می‌شد، اولین شماره این روزنامه در تاریخ ۱۹ مهرماه ۱۳۲۰ انتشار یافت و در ۱۹ اردیبهشت سال ۱۳۲۵ همزمان با تخلیه قوای شوروی از تبریز متوقف شد، وطن یولوندا اخبار جبهه‌های جنگ را توأم با فتوحات ارتش سرخ منعکس می‌کرد و در ضمن مقالات و اشعار مهیج میهنی در ستایش از رهبریه‌های داهیانه مارشال استالین رهبر شوروی چاپ می‌نمود، چاپخانه بزرگ این روزنامه بعداً در اختیار فرقه دموکرات آذربایجان قرار گرفت و مورد استفاده نشریات فرقه واقع شد.

### مجله آذربایجان

مجله آذربایجان ماهانه بود که در باکو به الفبای فارسی و به زبان ترکی آذری و رنگی برای مردم آذربایجان ایران انتشار یافت، این مجله فقط ۹ شماره منتشر شد اولین شماره آن در ماه ژانویه ۱۹۴۶ و آخرین شماره در سپتامبر همان سال چاپ و پایان یافت.

# آذربایجان

مدیر: غلامحسین قزوینی  
محرران: دکتر سید علی حسینی، دکتر سید محمد باقر حسینی، دکتر سید محمد باقر حسینی، دکتر سید محمد باقر حسینی

شماره ۱ وریال  
آر. خ. ک. شماره ۱۴  
پ. م. ک. شماره ۱۴  
تلفن: ۱۴۰۰

شماره ۱ اینکجی دوره

چهارشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۲۴

## فرقه‌های ایشه باشلادی

فرقه‌های ایشه باشلادی، صفت و طبع طرده دوتابوب صوفی  
اشتراکاتی و مراسمات ختیر طرفین صاحبان تویب‌های آله‌ها را  
گیتن تویب‌های ایشه باشلادی و ایشه باشلادی را

## روزنامه مزین دیلی

روزنامه مزین دیلی، روزانه  
آر. خ. ک. شماره ۱۴  
پ. م. ک. شماره ۱۴  
تلفن: ۱۴۰۰

## اخطار

آذربایجان روزنامه‌ساز  
یکی دهه نشر ایله ایشکدر  
م. روزنامه آذربایجان دموکرات  
م. روزنامه آذربایجان دموکرات

# آذربایجان

مدیر: غلامحسین قزوینی  
محرران: دکتر سید علی حسینی، دکتر سید محمد باقر حسینی، دکتر سید محمد باقر حسینی، دکتر سید محمد باقر حسینی  
آذربایجان روزنامه‌ساز  
یکی دهه نشر ایله ایشکدر  
م. روزنامه آذربایجان دموکرات  
م. روزنامه آذربایجان دموکرات

شماره ۱ وریال  
آر. خ. ک. شماره ۱۴  
پ. م. ک. شماره ۱۴  
تلفن: ۱۴۰۰

اخطار بو کلائی آذربایجان

رادنامه آذربایجان



## روزنامه آذربایجان

دهم آبان ماه ۱۳۲۰ اولین شماره روزنامه آذربایجان ناشر افکار جمعیت آذربایجان در دو صفحه چهار ستونی به صورت هفتگی با کاریکاتورهای جالب به زبانهای فارسی و آذری در تبریز منتشر شد، در اولین شماره روزنامه نامبرده چنین آمده بود، (نامه آذربایجان که به مساعدت جمعیت آذربایجان در افق مطبوعات پدیدار گردید همان دهان حق‌گوست که می‌خواهد حقایق را آشکار کرده و معایب را شرح دهد، حرفهای او را به چشم غرض نگاه نکنید که نیش آن نوش بوده و دردهای شما را شفا می‌بخشد، راه نامه آذربایجان این است که خود را آئینه وضع و افکار جامعه و احتیاجات روزانه ملت قرار داده در هدایت و تنویر افکار آن بکوشد تا بتواند به قدر امکان و قوه خودش شاهراه ترقی را به جامعه نشان داده موانعی را که پیش پای ملت گذارده شده برطرف نماید.

در هر شماره این روزنامه شعری از محمد بی‌ریا در رابطه با مسائل روز مملکتی چاپ می‌شد که این اشعار در کوچه و بازار ورد زبان همگان بود شعری از بی‌ریا تحت عنوان ملت آیلماز (ملت بیدار نمی‌شود) چنین است:

غم چکمه عم‌اوغلی هله بو ملت آیلماز  
آج لوت قالدائم چکه مین ذلت آیلماز  
مشروطه ایچون توکدولر بو شهرده قانلار  
گنچدی باشینا توربا داها ملت آیلماز

اشعار بی‌ریا در انتقاد از اوضاع نابسامان کشور و در دفاع از حقوق حقه ندارها و مظلومان چنان ستیزجوست که کسی در آن ایام قادر نبود دریه نظم کشیدن پریشانیهای مملکت همتای او باشد روزگاری مایحتاج مردم بصورت کوپن توزیع می‌شد او گفته بود:

بی‌ریا قند ایشینی اولمادی ترتیبه سالان  
کوچه‌لرده چیغیرار، دی‌آلان، آذرآلان  
بیرپاراعارسیز آداملار او تانیب ائتمیری ننگ  
فقرا قانی اولوب اونلار ایچون نشئه بنگ



تشریحات متفقین در زمان جنگ جهانی دوم

## فعالیت‌های تبلیغاتی زمان جنگ

انگلیسی‌ها با پخش نشریاتی مانند مجله شیپور، دنیا، روزگار نو روزنامه نونها لان در تبریز در چهارچوب فعالیت‌های مطبوعاتی و با تاسیس نمایشگاهی از عکس و پوستر تبلیغات چشمگیری راه انداخته بودند هر روز عصر همزمان با پخش برنامه‌های فارسی بی‌بی‌سی از بلندگوی نمایشگاه جمعیت کثیری وسط خیابان جمع شده از آخرین خبرهای جبهه‌های جنگ و رویدادهای سیاسی ایران و جهان آگاه می‌شدند، روسها نیز متقابلاً با انتشار مجله ماهانه آذربایجان در باکو و توزیع آن در تبریز و چاپ روزنامه‌های وطن یولوندا و دوست ایران در تبریز و تهران و دایر نمودن نمایشگاه عکس و چند کتابخانه بزرگ در تبریز به این تبلیغات پیوسته بودند، سیل نشریات روسی و آذربایجانی بسوی تبریز سرازیر گشت افزون بر این با نصب نقشه بزرگ اروپا در جلو نمایشگاه هر روز عملیات نظامی متفقین را در جبهه‌های جنگ با علاماتی مشخص می‌کردند، چپی‌ها که چشم دیدن فعالیت‌های انگلیسی‌ها را نداشتند بیشتر برای آنها تزییقاتی می‌تراشیدند، یک روز عصر که برنامه‌های فارسی رادیو انگلستان از بلندگوی نمایشگاه پخش می‌شد دموکراتها با شلیک چند گلوله به بلندگو صدای آن را خاموش کردند بعدها با بقدرت رسیدن دموکراتها در آذربایجان انگلیسی‌ها نمایشگاه تبریز را تعطیل کردند اما پس از شکست فرقه دموکرات برای مدت کوتاهی نمایشگاه مجدداً دایر شد روسها نیز پس از تخلیه آذربایجان و شکست دموکراتها بساط تبلیغاتی خودشان را از تبریز برچیدند.



ساختمان سابق شهربانی تبریز

## تبریز آبستن حوادث

رویدادهای سالهای ۱۳۲۳ و شش ماهه اول ۱۳۲۴ در تبریز نشان می‌داد که آذربایجان آبستن حوادث است، ترورهای سیاسی در تبریز از جمله قتل اسد بیگدلی (اسد چورکچی) سروان دهناد افسر شهربانی لشکرکشی حزب توده به قریه ليقوان و کشته شدن حاج احتشام و عده‌ای از بستگانش، ماجرای قتل برازنده و هفت تن دیگر در خیابان تربیت، ترور سرهنگ معین آزاد به دست افراد مسلح و سرانجام بروز زد و خوردهای خونین بین قوای انتظامی و افراد مسلح در نقاط مختلف آذربایجان همه از به قدرت رسیدن قریب‌الوقوع دموکراتها در آذربایجان حکایت داشت، از سوی دیگر حکومت مرکزی با احساس خطر قطعی در صدد برآمده بود که قوای کمکی به آذربایجان گسیل دارد، اما نیروهای شوروی در حوالی تاجیکستان قزوین از حرکت این نیرو ممانعت کردند دولت ایران در این باره در تاریخ ۲۶ آبانماه ۱۳۲۴ با تسلیم یادداشتی به سفارت شوروی در تهران از بروز بی‌نظمی‌ها در مناطق شمالی کشور و حمایت شورویها از خودمختاری طلبان آذربایجان به روسها هشدار داد.

در بخشی از این یادداشت ایران از شورویها به خاطر جلوگیری از حرکت قوای انتظامی دولت مرکزی به نواحی شمالی کشور که به گفته دولت ایران به منظور استقرار نظم و آرامش رهسپار منطقه بودند گله کرد و در قسمتی دیگر به فعالیت مسلحانه اکراد در منطقه مهاباد اشاره شده و سرانجام در تذکاریه فوق اشاره چنین آمده بود، از تبریز اطلاع می‌دهند مأمورین شوروی از پاسبانانی که برای مراقبت از ساختمان زندان می‌روند جلوگیری می‌نمایند در صورتیکه حزب نامبرده (فرقه دموکرات) آزادانه مشغول اقدام است و عده‌ای را مسلح کرده و به بی‌نظمی تحریک می‌کنند و مأمورین دولتی را از اقدامات متقابل مانع می‌شوند، در مذاکراتی که با مقامات شوروی برای جلوگیری از این اقدامات می‌شود نتیجه مثبتی به دست نمی‌آید، در شهرهای خوی، ماکو و ارومیه نیز وضع بدین منوال است بنابه مراتب مسطوری که حتی در اخبار جهانی منعکس شده است و باعث نگرانی دولت شاهنشاهی گردید و به وزارتخانه‌های مربوطه

دستور صادر شده است که در اسرع اوقات استاندار و فرماندار و سایر مأمورین که لازم نمی‌دانند به پستهاییکه چندی است به علل مذکور بلامتصدی مانده اعزام قوای تأمینیه و ارتش را در حدود احتیاجاتی که برای حفظ امنیت و استقرار نظم در استانهای مزبور ضرورت دارد تکمیل نمایند، لذا وزارت امور خارجه شاهنشاهی به استحضار اینکه دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با امضای پیمان سه گانه تعهد نموده است تمامیت خاک ایران را محترم بدارد و نسبت به ادارات و قوای تأمینیه ایران و زندگانی اقتصادی کشور مزاحمتی ننمایند در این موقع که اوضاع و احوال در استانهای شمالی طوری است که هرگاه توجه عاجلی در جلوگیری از بی‌نظمی به وسیله اعزام قوای تأمینیه کشور به آن نقاط کشور ممکن است مقاصدی پیش آید که البته مخالف میل دولتین است و چون دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همواره در تحسین روابط خود با ایران ساعی و معتقد بوده و دولت شاهنشاهی نیز به حسن نیت دولت همجوار، متفق و دوست خود معتقد و مستحضر است از سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی خواهشمند است دستورات لازم فوری به مقامات نظامی شوروی صادر فرمایند که با آزادی عمل ارتش و قوای تأمینیه ایران در استانهای شمالی موافقت نموده و توافق نظر خود را زودتر اعلام دارند و لطفاً از نتیجه اقدامات حسنه که در این باره مبذول خواهند داشت وزارت امور خارجه را مستحضر فرمایند تا اقداماتی که برای حفظ آرامش و جلوگیری از توسعه بی‌نظمی‌ها لازم است مبادرت شود. چه هرگاه دولت شاهنشاهی نتواند به جلوگیری از پیش آمدهای نامطلوب مزبور به علت نداشتن آزادی عمل ارتش و قوای تأمینیه موفق گردد بدیهی است آثار ناشیه از آن را حقاً می‌تواند متوجه مأمورین نظامی شوروی بداند.

در خاتمه به استحضار می‌رساند که فعلاً دولت شاهنشاهی ایران برای جلوگیری از توسعه عملیات متجاسرین که نتوانند با دستجات مأمورین تأمینیه مواجهه و قسمت‌های کوچک را منفرد و خلع سلاح کنند تصمیم گرفته دو گردان پیاده و یک دسته تانک سبک و یک گردان ژاندارم با لوازم و مهمات از تهران،

قزوین و زنجان به سمت میانه و تبریز اعزام نماید که قوای تأمینیه استانهای ۳ و ۴ تقویت می‌شوند بطوری که آقای وزیر جنگ با آقای وابسته نظامی سفارت کبری در این خصوص مذاکره نموده‌اند خواهشمند است هرچه زودتر مراتب را به مقامات مربوطه شوروی آگهی دهید که از مطلب قبلاً استحضار داشته باشند، تهران به تاریخ بیست و هشتم آبانماه ۱۳۲۴.

دولت شوروی قبل از آنکه یادداشت جوابیه خود را به دولت ایران بدهد عملاً از عزیمت نیروهای نظامی دولت مرکزی به استان آذربایجان ممانعت کرد و در پاسخ یادداشت دولت ایران روز ۲۶ نوامبر یادداشت جوابیه‌ای تنظیم و ساعت ده و نیم روز پنجم آذر ماه به دفتر اداره دوم سیاسی وزارت امور خارجه ایران تسلیم نمود، در این یادداشت دولت شوروی استدلال نموده بود که حرکت نیروهای انتظامی کمکی ایران به استانهای آذربایجان صلاح نمی‌داند زیرا در صورت عزیمت این نیروها اغتشاشات و خون‌ریزی‌هایی در آذربایجان روی خواهد داد که دولت شوروی ناگزیر خواهد گردید نیروهای تکمیلی برای تقویت پادگانهای خود بیاورد و چون این دولت به این عمل تمایلی ندارد لذا از حرکت نیروهای انتظامی ایران به آذربایجان جلوگیری می‌کند.

### متن یادداشت دولت شوروی در پاسخ به یادداشت دولت ایران

یادداشت شماره ۵۲۶ مورخ ۲۶ نوامبر ۱۹۴۵ سفارت شوروی که ساعت ده و نیم روز پنجم آذر ۱۳۲۴ به دفتر اداره دوم سیاسی وزارت امور خارجه تسلیم شد، سفارت کبرای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با اظهار تعارفات خود به وزارت امور خارجه ایران در پاسخ یادداشت شماره ۵۳۷ مورخ نوامبر ۱۹۴۵ افتخار دارد مطالب زیر را اطلاع دهد، اظهار وزارت امور خارجه در اینکه مأمورین شوروی در امور داخلی ایران دخالت می‌نمایند صورت عمل پیدا نکرده و با حقیقت امر وفق نمی‌دهد همین موضوع مساعدت مقامات شوروی به کردها نسبت به فعالیت‌های سیاسی کردها در آن نواحی به کلی بی‌اساس است و مخصوصاً مقامات شوروی هیچگونه رابطه با فعالیت‌های رؤسای کردها مقیمین استان ۴ (مهاباد) نداشته‌اند و نیز در امر عبور ملامصطفی

بارزانی از خاک عراق به ایران که در یادداشت وزارت امور خارجه به آن اشاره شده هیچگونه دخالتی ننموده‌اند، به سفارت کبرای شوروی بدون تردید معلوم است که نمایندگان شوروی تقاضای آزاد نمودن احدی را که از طرف ژاندارمها در قلی‌کندی بازداشت شده و در یادداشت وزارت امور خارجه اشاره شده است ننموده‌اند و همچنین موضوع بازداشت مستحفظین نظامی ایرانی که در تبریز به طرف بنای زندان می‌رفتند از طرف مقامات شوروی وقوع نیافته است، تأیید به اینکه مقامات شوروی از رفت و آمد اتباع ایران در استانهای شمالی ممانعت می‌نمایند با حقیقت امر وفق نمی‌کند. بدیهی است که ترتیب صدور جواز رفت و آمد به نقاط شمالی ایران که نیروی شوروی در آن نقاط رفت و آمد دارند مربوط به افراد کشورهای ثالثی می‌باشد.

تأیید یادداشت وزارت امور خارجه راجع به اینکه مأمورین شوروی در زندگانی اقتصادی استانهای شمالی مداخله می‌نمایند بی‌اساس می‌باشد از طرف دیگر واضح است که دولت شوروی طبق وظیفه دوستی خود در ماه مه ۱۹۴۳ در سخت‌ترین مواقع حتی برای دولت شوروی ۲۵ هزار تن گندم برای اهالی پایتخت ایران، تهران به ایران مساعدت کرد، تشکیلات بازرگانی شوروی با وارد نمودن کالاهای دیگر خود وضعیت پخش کالا را برای اهالی ایران در موقع جنگ بهبودی بخشید بدیهی است که از نبودن استاندارها و سایر کارمندان دولتی در استانهای شمالی مسئولیتی متوجه دولت شوروی نمی‌شود اما آنچه مربوط به عزیمت این کارمندان به محل مأموریت است در این خصوص تشکیلات حمل و نقل شوروی همواره با دولت ایران مساعدت نموده است حتی چند روز پیش سفارت شوروی در تهیه هواپیما برای عزیمت آقای بیات استاندار تبریز مساعدت خود را ابراز داشته است وزارت امور خارجه بدون نظر عمیقانه موضوع حفاظت مرزهای ایران و ترکیه را مطرح می‌نماید مقامات مربوطه ایران کراً به اطلاع مأمورین شوروی رسانده‌اند که استقرار پاسگاههای مرزی در مرز ایران و ترکیه برای مقامات مزبور اشکال فوق‌العاده دارد و در موقع خود از حفاظت این مرز با وجود اصرار و پیشنهاد مکرر مأمورین شوروی در



این خصوص استنکاف ورزیده‌اند، با این وضعیت اعتراضات وزارت امور خارجه را راجع به نبودن پاسگاههای ژاندارم در مرز ایران و ترکیه نمی‌توان صحیح تلقی نمود اظهار مبنی بر اینکه گویا مقامات شوروی در امور قضائی ایران دخالت نموده و مانع از اجرای کیفر قانونی نسبت به اتباع ایران بوده‌اند نظر بی‌اساس و مخالف بودن آن با حقیقت امر باعث تعجب می‌گردد و از طرفی هم نمی‌توان از نظر دور داشت که مأمورین محلی ایرانی کراراً در موضوع پیدا کردن عناصر تبه‌کار موانعی به وجود آورده و قضات محلی نیز مکرر آنان را تبرئه کرده و با اینکه بر علیه افراد مخالف نظم و آسایش در نواحی محل اقامت نیروی شوروی و مرتکبین سرقت اموال نظامی شوروی و حتی قاتلین افراد مأمورین نظامی شوروی عمداً احکام خفیفی صادر می‌نمودند با وجود این مأمورین نظامی شوروی روش دخالت در جریان قضائی ایران پیش نگرفته و منافع اتباع و مؤسسات شوروی را طبق قوانین جاریه ایران خواستار بودند و مسلم است که مأمورین شوروی نمی‌توانستند از جریان بازجوئی و طرز دادرسی که به وسیله مأمورین ایرانی نسبت به ایرانیان که مرتکب تبه‌کاریهای مهم بر علیه پاره‌ای از مأمورین شوروی و نظامیان آن شده بودند صرف‌نظر نمایند معذالک این امر را به هیچوجه نمی‌توان دخالت در امور دادرسی (قضائی) ایران تلقی نمود، در یادداشت وزارت امور خارجه راجع به فعالیت پاره‌ای از دستجات سیاسی ایران در استانهای شمالی ایران از جمله راجع به حوادثی که در میانه و مراغه رخ داده اشعار شده است و یادداشت مزبور آنها را به حزب دموکرات آذربایجان ایران نسبت می‌دهد اطلاعاتی که سفارت شوروی در دست دارد مسائل مزبوره را که در یادداشت بالا درج شده تأیید نمی‌نماید در هر حال حوادث استانهای شمالی ایران که با فعالیت احزاب سیاسی بستگی دارد محققاً از مسائل داخلی ایران است، مأمورین شوروی و مقامات نظامی آن در زندگی سیاسی داخلی استانهای شمالی دخالت ننموده و نمی‌نمایند، لذا سفارت شوروی اهمی را که در انتقال مسئولیت وقوع این حوادث از مقامات ایرانی به مأمورین شوروی که به هیچوجه در این حوادث دخالتی ندارند به عمل می‌آید جدا رد می‌کند چون

وزارت امور خارجه برای تأیید اظهارات خود لازم دانسته به پیمان سه‌گانه متکی شود، سفارت ناگزیر است اشعار دارد که پیمان نامبرده مورخ ۱۹۴۲ کاملاً و دقیقاً از طرف شوروی رعایت می‌شود و در عین حال سفارت ناگزیر است خاطر نشان نماید که پیمان مزبور در آن قسمت که مربوط به تأمین امنیت داخلی خاک ایران می‌باشد غالباً از طرف مأمورین ایران رعایت نمی‌شود و رفتار پاره‌ای از مأمورین دستجات نظامی و ژاندارم با وضعیت برقراری امنیت در حوزه مأموریتی که اعزام می‌شوند مناسب نبوده و این موضوع به موقع خود در یادداشت شماره ۳۶۲ مورخ ۲۰ اوت ۱۹۴۴ و سپس در مکاتبات بعدی سفارت شوروی اشعار شده است، اطلاعاتی که سفارت در دست دارد شاهد آن است که اخیراً پاره‌ای از مأمورین ژاندارمری ایران نه فقط برای برقراری امنیت و نظم استانهای شمالی ایران کمکی نکرده‌اند بلکه بیشتر از اوقات در نتیجه رفتار خود باعث وقوع حوادث نامطلوبی بین سکنه محلی شده‌اند راجع به اظهارات آن وزارت خانه مبنی بر ورود نیروی نظامی تکمیلی به استانهای شمالی ایران سفارت شوروی آن وزارت را به نکات زیر متوجه می‌سازد، با در نظر گرفتن اینکه از هرگونه حوادث نامطلوب برای دولت ایران و همچنین برای دولت شوروی باید احتراز کرد و این موضوع با ورود نیروی نظامی تازه ایرانی به استانهای شمالی ایران بستگی دارد دولت شوروی در این موقع انجام این امر را صلاح نمی‌داند و باید در نظر گرفت که چنانچه نیروی تازه علاوه بر ارتش منظم ایرانی و ژاندارم که در نواحی مزبور می‌باشند وارد شود آنگاه این عمل باعث اغتشاشات و خون‌ریزی در استانهای شمالی ایران خواهد گردید و به این مناسبت دولت شوروی هم ناگزیر خواهد بود که به منظور حفاظت نظم و تأمین امنیت برای پادگان شوروی نیروی تکمیلی خود را وارد نماید و چون دولت شوروی به ورود نیروی تکمیلی خود به ایران مایل نیست به این لحاظ ورود نیروی تکمیلی ایران به استانهای شمالی ایران در این موقع صلاح نمی‌داند، مهر سفارت شوروی

### متمردین بدفرجام

جلال قره‌باغلی و حسینقلی خان شیشوانی دو پدیده عصیان بودند که در سالهای اولیه اشغال آذربایجان از طرف ارتش سرخ، در آذربایجان سر به شورش برداشته با حکومت مرکزی درگیر شدند.

جلال در قره‌داغ و حسینقلی خان در حوالی مراغه به گفته خودشان با بی‌عدالتی‌های رژیم می‌جنگیدند، اما از نظر حکومت هر دو آنها نافرمایان یاغی بودند، جلال با اعلام حکومت بلشویکی در مناطق مرزی ارس آبادیهای نوار مرزی را مورد تاخت و تاز قرار داده بود، مأمورین دولتی نامبرده را در ورزقان دستگیر کردند و در تبریز زندانی شد، جلال در زندان نیز دست از تحریک برنداشت، در یکی از شبها که طبق نقشه قبلی با کندن دیوار اتاق زندان قصد فرار داشت به دام افتاد، بعد از این ماجرا نیز در زندان راحت ننشست سرانجام حکومت با درجه سروانی او را برای اداره امور داخلی زندان استخدام کرد وقتی جلال با افراد تحت فرمانش قصد خلع سلاح مأمورین زندان را کردند برای دولت چاره‌ای جز سرکوبی نامبرده راه چاره دیگری نبود، روزی با حيله و نیرنگ به عنوان اینکه می‌خواهند برای تکمیل پرونده استخدامی از آنها عکس بگیرند جلال را از داخل زندان بیرون کشیدند و تحت‌الحفظ به تهران فرستادند و بعد به بندرعباس تبعیدش کردند بعدها دولت مرکزی او را با سرلشگر زنگنه که زندانی دموکراتها در تبریز بود مبادله کرد که پس از ورود ارتش به آذربایجان در سال ۱۳۲۵ بار دیگر دستگیر و اعدام گردید.

حسینقلی خان شیشوانی<sup>(۱)</sup> در اطراف عجب‌شیر و بناب با دویست نفر

۱- قریه شیشوان در دو کیلومتری عجب‌شیر واقع شده است. ساکنین این قریه اغلب در ماجراهای سیاسی مملکت حادثه‌ساز بوده‌اند از جمله اینکه سرهنگ معین آزاد را در آنجا کشتند. صفر قهرمانی به اتهام این قتل دستگیر ابتدا به اعدام محکوم شد و سپس با یک درجه تخفیف مجازاتش به حبس ابد تقلیل یافت. صفر پس از انقلاب در سال ۱۳۵۷ از زندان

از افراد مسلح‌اش سر به طغیان گذاشت، پاسگاه‌های ژاندارمری را محاصره و ژاندارمها را خلع سلاح می‌نمود، مالکین بزرگ محل برای اینکه از مزاحمت‌های حسینقلی خان در امان بمانند او را تطمیع می‌کردند، دولت مرکزی برایش پیام فرستاد که حاضر است او را با درجه استوار یکم با عده‌ای از تفنگچیانش با عنوان ژاندارم استخدام کند. حسینقلی خان این پیشنهاد را پذیرفت و با ۲۴ تن از افراد خود به ژاندارمری پیوست و بعد به فرماندهی دسته ژاندارمری قره‌آغاج مراغه منصوب گردید مدتی بعد به میانه منتقل شد اما غریزه عصیانگری‌اش او را به سوی سرکشی کشاند و برای دولت مسائل و مشکلاتی ایجاد نمود، دولت مرکزی این بار در صدد برآمد برای همیشه از شرش خلاص شود باز هم به حيله متوسل شد، سرهنگ محمدحسین خان شقاقی فرمانده وقت ژاندارمری آذربایجان دستور داد همه فرماندهان دسته‌های ژاندارمری برای پاره‌ای مذاکره در ناحیه ژاندارمری جمع شوند هنگام ورود به اتاق جلسه اسلحه‌های کمری فرماندهان را تحویل می‌گرفتند حسینقلی خان بی‌خبر از دامی که برایش گسترده بودند ابتدا از تحویل اسلحه کمری خود امتناع ورزید ولی وقتی متوجه شد که دستور استثناء ندارد اسلحه‌اش را تحویل داد پس از خلع سلاح او را به زندان فرستادند حکم اعدامش که قبلاً صادر شده بود در بناب اجراء گردید فرمانده دسته ژاندارمری بناب که قبلاً از طرف حسینقلی خان خلع سلاح شده بود شخصاً طناب دار را به گردنش انداخت و سپس قامت کشیده‌اش را بالای دار فرستاد، اهالی منطقه برای حسینقلی خان اشعار حماسه‌ای سرودند. حسینقلی خانام تفنگیم آلمانی قلنجیم قانلی اصل کوکیم شاونلی.

---

آزاد شد سی سال بازداشت صفر قهرمانی را طولانی‌ترین زندانی ایران معرفی کرد، در روزهای انقلاب ۱۳۵۷ عواملی از شیشوان قصد داشتند به اسلحه خانه‌های پادگان عجب‌شیر که مملو از سلاح‌های سبک و سنگین بود یورش ببرند که با اعزام نفرات مسلح از تبریز نقشه آنها نقش بر آب شد.

در کمتر از یک قرن دولتهای مرکزی در آذربایجان افرادی را که به اصطلاح مزاحم بودند با حيله و نیرنگ سربه نیست کرده‌اند، سرلشگر مقدم ظاهراً برای ملاقات دوستانه به دیدار اسماعیل آقا سمیتقو رفت اما در لحظه دیدار دوست دیرینه سربازان دولتی که کمین کرده بودند اسماعیل آقا را به رگبار بستند. عبدالله خان طهماسب سردار ماکو را با خدعه و نیرنگ از سنگرش ماکو بیرون کشید و در تبریز به دست مرگ سپرد. خود عبدالله خان طهماسب که در تبریز وجهه مردمی کسب کرده بود دولت مرکزی را به وحشت انداخت. روزی که به منظور بازدید از اردبیل به آنجا رفته بود دیگر فرصت و مجال بازگشت به تبریز را پیدا نکرد. ظاهراً به مأموریتی در لرستان اعزام شد اما در آنجا بود که توطئه قتلش اجراء شد و سرانجام سردار و سالار ملی را با جلال و جبروت به تهران بردند و هر دو را غریب‌کش کردند.

### احزاب و جمعیت‌های سیاسی تبریز بعد از شهریور ۱۳۲۰

بعد از انقلاب مشروطیت تا شهریور ۱۳۲۰ در فعالیتهای سیاسی و حزبی ایران دوره طولانی فترت پیش آمد که با آغاز جنگ جهانی دوم و اشغال کشور زمینه‌های مساعد برای تشکیل احزاب سیاسی بوجود آمد، مرور گذرا به پرونده احزاب و جمعیت‌های سیاسی تبریز نشان می‌دهد که جز در یکی دو مورد استثنایی این احزاب و یا جمعیتها صاحب ایدلوزی و یا عقاید و افکار سیاسی مشخصی نبوده‌اند بلکه انگیزه به وجود آمدن آنها بیشتر روی مقتضیات روز و به منظور پیشبرد هدفهای معین صورت می‌گرفت، احزاب و یا جمعیت‌هایی که بعد از شهریور ۱۳۲۰ در صحنه سیاسی تبریز ظاهر شدند زائیده بحرانهای سیاسی بوده‌اند که با فروکش کردن بحران از بین رفته‌اند.

احزاب در تبریز در سه مقطع زمانی متفاوت پدید آمده‌اند که مولود جو حاکم بر کشور بوده‌اند، گروه اول که به سالهای اشغال ایران تعلق دارند، دسته دوم با استفاده از جو مساعد سیاسی در طول سالهای ۱۳۲۹ الی شش ماهه اول سال ۱۳۳۲ فعالیت می‌کردند و گروه سوم آنهایی بودند که ساخته و پرداخته رژیم بودند.

کمتر از دو ماه از اشغال تبریز از طرف قوای شوروی می‌گذشت که یکی دو گروه سیاسی کوچک از طرف افراد گمنام در صحنه سیاسی تبریز ظاهر شدند که عمر آنها کوتاه بود، اسرافیل نام که از شوروی به ایران آمده بود تشکیلاتی به نام (زحمتکش‌لر تشکیلاتی) (تشکیلات زحمتکشان) تأسیس کرد، قلی‌یف نام با دسته شش نفری خود که مسلح بودند جمعیتی تشکیل دادند که در صدر آن زندگی نام نشسته بود، با این حال در آن ایام چون مردم با این قبیل گروهها آشنایی نداشتند آنها نتوانستند مردم را به سوی خود بکشانند روزی از روزها بود که موضوع مصادره انبار قند و شکر محتکری پیش آمد و قرار شد قند مصادره شده به مردم فروخته شود دست‌اندرکاران سیاست در آن ایام با تأسیس کوپراتیف (فروشگاه تعاونی) با یک تیر دو نشان زدند یکی اینکه گفتند قند مصادره شده بین مردم توزیع می‌شود دیگر اینکه شرط تحویل قند ارائه کارت عضویت از کوپراتیف بود، کوپراتیف یک کیلو قند را به ده ریال عرضه می‌کرد که در بازار آزاد هر کیلو به پنجاه ریال معامله می‌شد و این تفاوت قیمت که در آن روزگار مبلغ قابل توجهی بود سبب گردید مردم گروه گروه به عضویت کوپراتیف درآمدند اما وقتی قند ته کشید عضویت در کوپراتیف نیز پایان یافت و اعضاء، کوپراتیف را ترک کردند.

### جمعیت آذربایجان

مهرماه سال ۱۳۲۰ اولین جمعیت متشکل سیاسی در تبریز بوجود آمد، حاج میرزاعلی شبستری، هلال ناصری و اسماعیل شمس بنیانگذاران این جمعیت بودند که بعداً بیوک امین فرشچیان، لطیف آقاشمیل، نایب اصغر، محمد لواشپز، عین‌اله خاکپاکی و دیگران به آن جمعیت پیوستند و روزنامه آذربایجان ارگان این جمعیت مدتی منتشر شد، لطیف آقاشمیل نقش رابط بین شورویها و این جمعیت را بر عهده داشت.

### جمعیت وطن

این جمعیت راست‌گرا بعداً به جمعیت ایران تغییر نام یافت، نجفقلی زنده‌دل، محمدصادق مجتهدی، عزیز عرب، حسن تقویمی، مصطفی مرآتی،

رحیم رنجبران، عبدالله مشیری و غفار عابدی از جمله کسانی بودند که در این جمعیت فعالیت می‌کردند، اینها که از نکته نظرهای فکری در گروه مبارزین بر علیه حزب توده بودند تا سال ۱۳۲۵ با عناوین مختلف در مبارزه با حزب توده و فرقه دموکرات در صحنه سیاسی اظهار وجود می‌کردند اما پس از خاتمه قضیه آذربایجان از فعالیت افتاد.

### وطن پرستان

همزمان با اشغال کشور از طرف قوای متفقین وطن پرستان تبریز مرکب از جواد ناطق، حسینقلی کاتبی و حسین امید جمعیت ایران بیدار را با افکار ناسیونالیستی تشکیل دادند و روزنامه صدای آذربایجان ناشر افکار این جمعیت از طرف شورویها توقیف گردید.

### اتحادیه کارگران آذربایجان

خلیل انقلاب آذر اتحادیه کارگران آذربایجان را تأسیس کرد. در سال ۱۳۲۳ خلیل حادثه درگیری سربازان با تظاهرکنندگان را در خیابان تربیت بوجود آورد که منجر به کشته شدن برازنده و شش تن دیگر و مجروح شدن عده‌ای گردید، خلیل را دستگیر کردند و در تهران به مقامات مملکتی تحویل دادند خلیل آزاد شد ولی دیگر به تبریز بازنگشت.

### حزب اراده ملی

سال ۱۳۲۳ شعبه حزب اراده ملی که از موضع سیاسی سیدضیاءالدین طباطبایی پیروی می‌کرد در تبریز تأسیس یافت ریاست این حزب بر عهده مهندس اسداله فقهی بود عزیز عرب x محمدصادق مجتهدی، حسن تقویمی، مصطفی مرآتی و حاج محسن گنجه‌ای به آن پیوستند.

### حزب توده

در فروردین ماه سال ۱۳۲۱ کمیته ایالتی حزب توده به ریاست صادق پادگان در تبریز اعلام رسمیت کرد در مدت ۴۱ ماه فعالیت آن حزب در تبریز حوادثی روی داد از جمله آنها لشگرکشی به قریه لیقوان کشتن حاج احتشام و افراد او بود و چندین ترور سیاسی در نقاط مختلف آذربایجان و شهر تبریز از

طرف افراد این حزب صورت گرفت، با کمک مستقیم روسها روزیروز بر اقتدار سیاسی حزب توده افزوده شد، بیشتر کسانی که به حزب توده گرویدند افرادی بودند که قبل از شهریور ۱۳۲۰ از آذربایجان شوروی به ایران آمده بودند، پس از تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان حزب توده در فرقه ادغام گردید گفتند پیشه‌وری به چنین ادغامی تن نمی‌داد بلکه با دستور صریح روسها پذیرفت.

### کسروی‌چیهای تبریز

در سال ۱۳۲۳ اسماعیل واعظ‌پور جمعیت تهذیب اخلاقی را در تبریز تأسیس کرد و گروهی از شخصیت‌های معروف تبریز را دور هم جمع کرد این عده گروه همفکران مکتب فکری سیداحمد کسروی بودند ولی نتوانستند در محیط مذهبی تبریز اشاعه فکری نمایند بعدها بعضی از افراد این جمعیت جزو گروه فراماسون‌های ایران معرفی شدند.

### فرقه دموکرات آذربایجان

در روز دوازدهم شهریور ۱۳۲۴ اساسنامه فرقه دموکرات آذربایجان منتشر شد تقریباً همه بزرگان تبریز زیر این اساسنامه را امضاء کرده بودند به رغم اینکه فرقه دموکرات مولود سیاست‌های روز بود با این حال جعفر پیشه‌وری صدر فرقه شخصیت سیاسی عصر خود شمرده می‌شد، وی پس از آزادی از زندان رضاخان مدتی روزنامه چپ‌گرای آژیر را در تهران منتشر کرد و در دوره چهاردهم از تبریز به نمایندگی مجلس انتخاب شد اما وقتی اعتبارنامه‌اش در مجلس رد شد به تبریز آمد و فعالیت‌های سیاسی را در چهارچوب تأسیس فرقه دموکرات آذربایجان متمرکز نمود، پیشه‌وری برخلاف دیگر بزرگان فرقه که از دانش سیاسی محروم بودند مرد سیاست بود، او به مدت ۱۷ ماه و ۱۱ روز در آذربایجان قدرت سیاسی را قبضه کرد و به مدت یکسال به کمک روسها در آذربایجان حاکمیت را در اختیار گرفت، روز بیستم آذر ۱۳۲۵ یعنی یک روز قبل از برگزاری سالروز به گفته آنها قیام ملی ۲۱ آذر ۱۳۲۴ که کارش تمام شده بود از مرز گذشت و به روسیه شوروی پناهنده شد، در آذربایجان شوروی نیز سیاست روسها را در باره حاکمیت فرقه زیر سؤال کشید و خشم میرجعفر باقراوف رئیس



جمهور وقت آذربایجان شوروی را برانگیخت، سرانجام بر اثر توطئه، در یک تصادف رانندگی کشته شد.

آرتش شاهنشاهی پس از ورود به آذربایجان به عوامل فرصت طلب میدان داد حمام خون راه بیندازند. افراد بیگناه زیادی از طرف اوپاش کشته شدند و خانه‌های مردم غارت گردید.

### جمعیت فداکاران آذربایجان

بعد از قضیه آذربایجان به مدت سه سال تب سیاست در آذربایجان فروکش کرد و با پیدایش جبهه ملی که فضای باز سیاسی فعالیت‌های سیاسی را در کشور ممکن ساخت، جمعیت فداکاران به مدیریت محمد دیهیم در تبریز تأسیس شد، مبارزه با حزب توده و کمونیسم بین‌الملل اساس فعالیت‌های این جمعیت عنوان گردید، دیهیم در سالهای ۱۳۲۹ الی ۱۳۳۲ در گرماگرم فعالیت گروه‌های مخالف نظام سلطنتی با براه انداختن گروهی به نام فداکار بر علیه حزب توده و دولت دکتر مصدق به فعالیت پرداخت. جمعیت فداکاران پس از فروپاشی احزاب چپ و سقوط دولت دکتر مصدق تقریباً از هم پاشید.

### مصدق‌های تبریز

جبهه‌چی‌های تبریز افراد خوشنام بودند که در مبارزه استوار و روی اعتقادات فکری‌شان پابرجا ماندند، آنها در اوج مبارزات سیاسی در کنار دکتر مصدق بودند و در سالهای بعد از سقوط دولت دکتر مصدق وفاداری خودشان را به نهضت ملی حفظ کردند بزرگان جبهه ملی تبریز افراد زیر بودند:

سیدابراهیم میلانی، سیدمحمدعلی انگجی، سیدمرتضی شبستری، علی‌اصغر مدرس، سیدجواد خلخالی، محمدعلی بهروزیه، اشرفی گنجه‌ای، حاج رسول کمپانی، کاظم صدقیانی زاده، حبیب داوران، حاج‌ابراهیم ابوالفتحی، سیدباقر کروب‌بی، حاج عباسقلی رضوان

در انتخابات هفدهمین دوره قانونگذاری کاندیداهای جبهه ملی به رغم کارشکنی‌های عوامل رژیم با رأی طبیعی به مجلس راه یافتند، بازاریان تبریز که بیشتر در مبارزات سیاسی بر علیه قدرت حاکم موضع‌گیری می‌کردند در این

دوره انتخابات با جبهه ملی همگام و همصدا شده بودند.

### جمعیت هواداران صلح

در گرماگرم فعالیت‌های سیاسی بین سالهای ۱۳۲۹ الی ۱۳۳۲ که نیروهای چپ‌گرا پیش‌تاز میدان بودند جمعیتی با عنوان هواداران صلح تأسیس یافت که اغلب رجال و شخصیت‌های خوشنام و صاحبان فکر و اندیشه به نیت هواداری از صلح زیر اساسنامه این جمعیت مهر تأیید زدند، و بعدها این جمعیت به شاخه‌ای از احزاب چپ تبدیل شد که از مسکو فرمان می‌گرفتند، شعبه این جمعیت در تبریز پناهگاه گروه‌های چپ شد و همه فرقه‌چینها و توده‌ای‌های کمین کرده به آن گرویدند و با راه انداختن هیاهو و جنجال بیمورد عملاً بحران آفریدند، حسینقلی کاتبی مدیر روزنامه فریاد دبیر این جمعیت در تبریز بود که با گروهی از فعالان جمعیت دستگیر و به اتهام عضویت در جمعیتی که به گفته دادستان لشکر مرام اشتراکی دارد تحت تعقیب قرار گرفت و بازداشت گردید.

### سازمان آزادی ایران

حاج ابوالقاسم جوان نه سیاستمدار بود و نه معلومات سیاسی داشت این تاجر سیاست پیشه به مدت ده سال از سال ۱۳۲۷ الی ۱۳۳۷ با براه انداختن دستجات چماقدار مبارزه با حزب توده را از نوع خشونت رهبری کرد، جوان در حمایت از رژیم سلطنت یک گروه شبه نظامی بوجود آورد و در سان و رژه خیابانی افراد شبه نظامی جوان با عنوان محافظین رژیم شرکت می‌کردند.

### سومکا

شاخه‌ای از گروه شبه نازی بود که بیشتر فرزندان خانواده‌های مرفه بر آن گرویده بودند، در سالهای قبل از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که فضای باز سیاسی برای فعالیت‌های احزاب فرصت مناسب بود جوانان، نیازهای فکری و آرمانهای پیشرفت و ترقی را در فعالیت‌های حزبی جستجو می‌کردند آنها در احزاب و گروه‌هایی که دربرگیرنده آرزوهایشان تصور می‌نمودند فعالیت داشتند که از جمله آنها سومکا و پان ایرانیست‌ها بودند که هر دو گروه در جبهه مبارزه با حزب توده و کمونیسم بین‌الملل فعالیت می‌کردند، شعبه گروه سومکا در تبریز

عده‌ای محدود عضو داشت و همایون امیراحمدی آن را اداره می‌نمود، همایون شعور سیاسی قوی داشت او همه سیاست‌بازان و احزاب سیاسی کشور را که بعد از شهریور ۱۳۲۰ پا به عرصه وجود گذاشته بودند معرفی می‌کرد.

### جامعه فرهنگیان آذربایجان

در سال ۱۳۳۰ یک گروه هفت نفری مرکب از افراد زیر، بیت‌اله جمالی، طهماسب دولتشاهی، اسماعیل شایا، نصراله دیهیمی، اسماعیل حسینی، محمدامین سبحانی و خانم ذکیده‌خت جامعه فرهنگیان تبریز را شکل دادند، در همین ایام بود که گروه دیگری با نام آزادگان، دسته‌ای با عنوان باشگاه مهرگان در تهران به منظور دست‌یابی به قدرت صنفی و سیاسی و کسب نفوذ در شهرستانها به رقابت پرداختند، نمایندگان هر دو جناح به منظور مذاکره و جلب نظر فرهنگیان تبریز به سوی گروه مورد نظر، راهی این شهر شدند، اما چون گروه آزادگان گرایش سیاسی داشت و جامعه فرهنگیان تبریز یک سازمان صنفی بود از این جهت جامعه تبریز به همکاری با باشگاه مهرگان (جامعه فرهنگیان کشور) ابراز تمایل کرد.

در سال ۱۳۴۱ با پیش آمدن جنبش فرهنگیان کشور جامعه تبریز با انتخاب یک گروه سی و یک نفری با عنوان جامعه فرهنگیان آذربایجان عملاً به فعالیت پرداخت و رهبری فرهنگیان آذربایجان را در یک تشکل صنفی و نیمه سیاسی بر عهده گرفت، بنیانگذاران آن جمعیت این افراد بودند.

بیت‌اله جمالی، مصطفی شعار، فرامرز برزوئی، طهماسب دولتشاهی، دکتر صمد تیموری، دکتر قراجه‌داغی، دکتر محمد خانلو، حمید ناهی، فریدون قره‌چورلو، محمدحسین بابایی، اکبر زرینه‌باف، حسن حیقی، مسعود هدی، زمانی، عباسعلی جاهد، حسین داوران، یوسف باقرزاده و خانم برادران.

### پان ایرانیستها

بعد از ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که اختناق بر کشور حاکم گشت پان ایرانیستها تنها گروه سیاسی بودند که اجازه فعالیت علنی از رژیم گرفتند، محسن پزشکیور رهبر این حزب ابتدا با انیفورم اس‌اس‌ها در اجتماعات حزبی ظاهر

می‌شد، پان ایرانیستها که با افکار و اندیشه ناسیونالیست سوسیالیست (نژاد آریایی برتر از همه) فعالیت می‌کردند در سالهای خفقان مملکت با بهره‌گرفتن از عطش آزادیخواهی مردم سعی داشتند با پیش‌کشیدن مسائل قومی اقوام مختلف ایرانی را به سوی خود جلب نمایند، آنها کردها را نژاد آریایی اصیل، ایرانیان عرب تبار را پاسداران ایران زمین و آذری‌ها را نگهبانان راستین استقلال کشور و اقلیت‌های مذهبی را وارثان تمدن ایران توصیف می‌کردند، با این وصف نتوانستند در مملکت پایگاه سیاسی محکمی بدست آورند، فعالیت‌های سیاسی این گروه در تبریز به یک اجتماع دویست نفری محدود شده بود که علی‌زرینه‌باف رئیس شعبه تبریز هر سال روز ۲۱ آذر در تجلیل از سالروز نجات آذربایجان سخنرانی می‌کرد.

### گروه‌های مذهبی تبریز

در اوایل دهه چهارم گروهی با عنوان هیئت عمران مساجد مرکب از اشخاص زیر، حاج مسیب چاروقچی، حاج محمود منیری، حاج علی شریف‌پور، فاکر، خسروشاهی، حاج‌علی رهنما، حاج‌جواد برق‌لامع و غیره در تبریز به وجود آمد، فعالیت این جمعیت در کارهای عام‌المنفعه از قبیل تأسیس صندوق ایتام، صندوق مستمندان، صندوق قرض‌الحسنه و عمران مساجد خلاصه می‌شد، اما بعد گروه دیگری بر این عده پیوستند که فعالیت آنها بر محور مبارزه با بهائیت متمرکز شده بود که اعضای جمعیت ضد بهائی تبریز بعد از انقلاب اسلامی معرفی شدند.

در آن ایام جامعه ضد بهائی سعی می‌کرد از سیاست دور بماند با این حال گروهی از جوانان ناراضی و مخالف رژیم اعم از دانشجو، فرهنگی، کارمند، کارگر و پیشه‌ور که برای فعالیت‌های سیاسی دنبال پناهگاهی بودند به این گروه ملحق شدند که پلیس با پذیرفتن ماهیت غیرسیاسی آن گروه کاری به کار آنها نداشت از سوی دیگر کنار ماندن از سیاست عطش جوانان تشنه مبارزه را فرو نمی‌نشاند که نتیجتاً عده‌ای از آنها از جمعیت بیرون آمدند، اصولاً مبارزه با بهائیان در تبریز همیشه در اشکال مختلف ظاهر شده است، یورش

جمعیت انبوهی به قریه سیسان که در گذشته اکثر ساکنین آنجا از بهائیان بودند و قلع و قمع آنها، کشاندن جوانان ساده‌لوح به محفل بهائیان و مبارزه حجتیه با جامعه بهائی تبریز و تلاش برای جلوگیری از انحراف جوانان، انجام یک سلسله کارهای نمایشی مذهبی از قبیل آذین بندی و چلچراغ کردن شهر در نیمه شعبان همه حکایت از ستیز بی‌امان با بهائیگری در تبریز بوده است. زمانی تبریزیها در صدد برآمدند که از دفن اموات بهائیها در گورستانهای مسلمانان ممانعت کنند وقتی این موضوع به اطلاع حجت‌الاسلام والمسلمین حاج عباسقلی آقاچرندابی دانشمند بزرگ اسلامی رسید مردم را از ارتکاب به این عمل منع کرد. او در توجیه استدلال خود گفت، این کار شما از یک طرف به آنها مشروعیت می‌بخشد و از سوی دیگر دانسته و یا ندانسته از بهائیان تبریز آمار رسمی بروز می‌دهید.

### احزاب دولتی

از سال ۱۳۴۰ به بعد که رژیم سلطنتی قصد داشت سیستم حکومتی حزبی را در کشور برقرار سازد. احزاب ملیون و مردم که هر دو ساخته شاه بودند در صحنه سیاسی مملکت ظاهر شدند، در حزب ملیون یعنی حزب حاکم دست‌اندرکاران پست‌ها و مشاغل دولتی جمع شده بودند و در حزب مردم (به اصطلاح اقلیت) منتظرین حکومت که بیشتر فئودالها و ملاکین بودند در انتظار بدست گرفتن قدرت با اراده شاه نشستند. یکی از پزشکان خوشنام تبریز رهبر حزب اکثریت و علی‌اصغر سرتیپ‌زاده سیاستمدار کهنه کار مسئول حزب مردم اولین کسانی بودند که احزاب دولتی را در تبریز اداره می‌کردند.

معمولاً با فرارسیدن انتخابات پارلمانی جنب و جوشی در احزاب فوق اشاره مشاهده می‌شد که با پایان گرفتن آن سروصدا می‌خوابید، کاندیداهای به اصطلاح حزبی پس از ساخت و پاخت در تهران به حوزه انتخابیه می‌آمدند و راحت در لیست انتخاباتی قرار می‌گرفتند، به استثناء دوره هفدهم قانونگذاری که کاندیداهای جبهه ملی با رأی طبیعی مردم انتخاب شدند در ادوار بعدی فقط لیست ارسالی از تهران نمایندگان هر دوره را مشخص می‌نمود.

حسن یاسائی، مظفر صولتی، چاه کوتاهی، هدایت صدقیانی، حاج‌علی افتخار هشترودی، منوچهر دیبا، دکتر اسماعیل انگجی و دکتر شاهید از گروه دوم بودند که به استثنای منوچهر دیبا که یک دوره از نیر اردبیل به عنوان نماینده به مجلس رفت بقیه تا پایان عمر رژیم از حزب بازی به مسند قدرت دست نیافتند. وقتی حزب ایران نوین جانشین حزب ملیون گردید افرادی که قبلاً در حزب ملیون بودند به حزب ایران نوین نقل مکان کردند، و بعدها در حزب رستاخیز جمع شدند، حزب رستاخیز آخرین شانس رژیم سلطنتی که ظاهراً برای استمرار حکومت شاه تلاش می‌کرد نتوانست حاکمیت حزبی را در مملکت تحقق و مشروعیت بخشد.

برعکس جناح‌های دوگانه حزب که ظاهراً به منظور ایجاد برخوردهای فکری به وجود آمده بودند نه تنها به آرمانها و هدفهای رژیم کمکی نکردند برعکس سیاست به اصطلاح فضای باز رژیم که سعی می‌کرد با پیش کشیدن بحث و انتقاد آزاد در چهارچوب فعالیتهای حزبی به احزاب دولتی اعتباری بخشد خدشه‌دار کردند و با عیب‌جوئیهای نه‌چندان مهم حاکمیت رژیم را زیر سؤال بردند نتیجتاً احزاب دولتی به جای اینکه مردم را آموزش سیاسی دهند عملاً به مراکز حمله و انتقاد از قدرت حاکم مبدل شدند و رژیم را بی‌اعتبار و رسوا کردند، صدرنشینان و یا دبیران استانی این احزاب دولتی در تبریز افراد زیر بودند:

دکتر مجید امیرکبیریان، صمد امامی، خطیب شهیدی، دکتر سرکازاتی، عین‌اله کاظمی، نظام شهیدی، مرتضی السستی، رحیم زهتابفرد، امیرطاهر شکرانی، قضائی، هدایت صدقیانی، حسن یاسائی و علی‌اصغر سرتیپ‌زاده که اغلب این عده افراد خوشنام تبریز بودند که رژیم بمنظور استفاده از موقعیت اجتماعی‌شان آنها را به احزاب کشانده بود و به استثناء رحیم زهتابفرد بقیه فاقد مدیریت لازم در اداره امور تشکیلات سیاسی بودند.

### خیابان تربیت مرکز برخورد اندیشه‌ها

بعد از شهریور ۱۳۲۰ فضای باز سیاسی در ایران به احزاب امکان فعالیت و به مطبوعات فرصت نشر اندیشه‌ها را داد روزنامه‌های بیشماری با افکار مختلف سیاسی شروع به انتشار نمودند، در آن موقع دو جناح سیاسی رو در روی یکدیگر قرار گرفته بودند از یک طرف احزاب چپ‌گرا و از سوی دیگر گروه‌های راست‌گرا بودند که هر دو گروه نقطه نظرهای فکری خود را با انتشار نشریاتی در مقیاس وسیع منعکس می‌کردند. در آذربایجان نیروهای چپ با دستیابی به قدرت سیاسی و نظامی روز به روز میدان را برای پخش روزنامه‌های راست‌گرا تنگ‌تر می‌نمودند، عوامل حزب توده و فرقه دموکرات با ایجاد تضییقات برای خوانندگان روزنامه‌های مخالف عملاً پخش و فروش این روزنامه‌ها را در تبریز محدود می‌کردند، در این تلاطم سیاسی بود که دو مؤسسه مطبوعاتی در خیابان تربیت بوجود آمدند. صاحبان آنها با گرایش‌های سیاسی چپ و راست پخش و فروش نشریات همفکر را بر عهده گرفتند بدین ترتیب خیابان تربیت به مرکز برخورد اندیشه‌ها مبدل شد، علاقمندان این نوع نشریات هر دو مؤسسه مطبوعاتی را به پایگاه فکری خودشان تبدیل کرده بودند با اینحال هواداران احزاب چپ از فضای مساعدی که برای آنها بوجود آمده بود در برخورد با مخالفین فکری خودشان از اعتماد بنفس بیشتری برخوردار بودند.

بنگاه مطبوعاتی چمن‌آراء یکی از این مؤسسات مطبوعاتی بود که در جناح چپ با پخش نشریات چپ‌گرا و انتشار کتابهای مارکسیستی نقش فعالی را در تبریز بر عهده گرفته بود. افزون بر این، مطبوعاتی چمن‌آرا با تأسیس شعبه‌ای در تهران نشریات فرقه را در تهران توزیع می‌کرد. با روی کار آمدن فرقه دموکرات در آذربایجان فروش نشریات راست‌گرا در آذربایجان ممنوع شد. تنها چند روزنامه حزب توده و نشریات هواداران آنها مجوز پخش در آذربایجان کسب کردند که عبارت بودند از رهبر ارگان حزب توده، ظفر ارگان اتحادیه کارگران حزب توده، آژیر متعلق به سیدجعفر پیشه‌وری، ایران ما به مدیریت جهانگیر تفضلی.

به دستور پیشه‌وری چمن‌آرا موظف گردید از طریق شعبه تهران از هر روزنامه راست‌گرا یک شماره برای فرقه تهیه و به تبریز بفرستد، احمد چمن‌آرا با استفاده از این فرصت، چند شماره اضافی از روزنامه‌های ممنوع‌الورود به تبریز مخفیانه وارد می‌کند و در اختیار علاقمندان می‌گذارد وقتی فرقه از این موضوع آگاه شد، احمد چمن‌آرا مدیر مؤسسه دستگیر و بازداشت گردید اگرچه نامبرده با وساطت از زندان آزاد شد ولی این واقعه او را بیمار کرد و درگذشت بدین ترتیب باوفاترین هوادار رفقا پاداش خدمتگزاری‌اش را گرفت. بنگاه مطبوعاتی چمن‌آرا، نشریه هفتگی با نام شفق مطبوعات و نشریه دیگری با عنوان نطق‌های شیخ محمد خیابانی منتشر می‌کرد.

### مطبوعاتی دانش

رحیم زهتابفرد در روزنامه‌نگاری صریح‌اللهجه و در سیاست جسور و بی‌پروا بوده است. او در اوج بحران سیاسی در آذربایجان، یعنی سال ۱۳۲۳ با تأسیس مطبوعاتی دانش در خیابان تربیت پخش و فروش روزنامه‌ای مخالف حزب توده قماربزرگی در سیاست کرد در اوضاع و احوالی که حزب توده و فرقه دموکرات در آذربایجان مخالفین فکری خود را در گوشه و کنار تبریز ترور می‌کردند این موضع‌گیری او به منزله خودکشی بود، عصر یکی از روزهای تابستان سال ۱۳۲۳ دموکرات‌ها برای دستگیری رحیم زهتابفرد به مغازه‌اش ریختند رحیم که قبلاً به ماجرا پی برده بود آن روز به مغازه نیامد توده‌ای‌ها برادرش را دستگیر و با خود بردند سالهای سال از او خبری نشد سرانجام سراغش را از بازداشتگاه‌های کار اجباری شوروی دادند.

رحیم زهتابفرد در طول تاریخ پنجاه ساله ایران یکی از مبارزترین چهره‌های سیاسی و مطبوعاتی کشور بود او در انتخابات یکی از ادوار قوه مقننه کاندیدای نمایندگی از شهرستان بناب گردید در معرفی خود به مردم حوزه انتخابیه‌اش گفته بود من قبول می‌کنم که شما هرگز مرا نمی‌شناسید با این حال می‌خواهند مرا از حوزه شما به مجلس بفرستند حالا این به شما مربوط است می‌خواهید به من رأی بدهید یا ندهید. رحیم زهتابفرد صرفنظر از افکار و بینش



سیاسی اش هرگز با سیاست‌های دولت‌های نظام سلطنتی توافق فکری نداشت.  
اولین کنگره فرقه دموکرات :

سه‌شنبه سوّم مهرماه ۱۳۲۴ پنجاه و نه تن از اعضای حوزه‌های  
تشکیلاتی شهری فرقه بمنظور شرکت در اولین کنگره بزرگ فرقه دموکرات  
بشرح زیر انتخاب شدند.

جعفر پیشه‌وری، حاج میرزا علی شبستری، محمدتقی رفیعی  
(نظام‌الدوله) حسن بهرنگ، غلامحسین فرشی، بیوک امین فرشچیان، مجید  
روستا، حسن زفیری، دارا نداشی، میررحیم فشنگچی، رضا رسولی، سعدآبادی،  
احمد چمن‌آراء، دکتر آخوندزاده، اصغر دیبائیان، علی ماشینچی، حاج حسین  
زارع، خیابانی، حسین رنجبر حکم‌آبادی، مشهدی مجید مستمع، رسام معززاده،  
جعفر ادیب، میلانی، حبیب‌اله آقازاده، حسینقلی کاتبی، هلال ناصری، میر هاشم  
امیرآرین، مهدی سلحشور، تقی شاهین، بیت‌اله، محمدعلی چلبی، محمد  
دیهم، اسدی، درفشی، مجید میناساز، علی فطرت، حسن فروتن، علی  
هنگامی، لکنیا، مهندس قهرمانی، دکتر رهبر صحت، کاشف، محمدصادق  
همپا، سیدحسن سراج، ابراهیم هاشمی، باقر رابط، میرعلی روده‌چی، عبدالله  
وطن‌پور، رضا طلائی، محمد جهانشاهی، الدر عسگرزاده، حیدرقلی مولوی،  
شکرچی، اسفنجانی، عدیلی، ممقانی، میرحسین بنی‌انسان، رضا محمدخانلو و  
رحیم نصرتی.

اولین کنگره فرقه با شرکت متجاوز از دو‌یست و پنجاه نفر نماینده از  
شهرها و بخشهای آذربایجان روز سه‌شنبه دهم مهرماه ۱۳۲۴ تشکیل شد این  
کنگره مرام‌نامه و نظام‌نامه‌های فرقه را تصویب کرد.<sup>(۱)</sup>

پیشه‌وری در مقاله‌ای که در شماره نهم مهرماه ۱۳۲۴ روزنامه آذربایجان  
نوشت، گفته بود، شعارهای ما محرمانه و مرموز نیست و ما با افکار و  
اندیشه‌های مخالف استقلال و تمامیت ایران مبارزه می‌کنیم. در مقاله دیگری در

همین شماره روزنامه آمده بود: تشکیل انجمن‌های ایالتی و ولایتی حق مشروع و قانونی ما است آنرا ما از کس دیگری نمی‌خواهیم بگیریم پدران ما این حق را با زور و قهر و غلبه گرفته‌اند ما می‌خواهیم آن را از چنگال غاصبین بیرون بیاوریم.

سرانجام کنگره در اجلاس چهار روزه، مرام نامه فرقه را در ۵۱ ماده تصویب کرد مسائل سیاسی، اقتصادی، تجارت، فرهنگ، بهداشت، کشاورزی، دادگستری، ارتش و دیگر مسائل بر اساس وظایف تعیین شده مشخص شده بود جعفر پیشه‌وزی در سلسله یادداشتهای خود در رابطه با تشکیل فرقه دموکرات آذربایجان نوشته بود: ... در آن موقع در آذربایجان جز حزب توده تشکیلات سیاسی دیگری وجود نداشت این سازمان در نتیجه مبارزه چندساله خود فرسوده و بدنام شده بود. جبهه آزادی که بر اثر زحمات من و شبستری بوجود آمده بود و عده‌ای از آزادیخواهان قدیمی و مشروطه‌چی‌ها عضویت آن را داشتند با آنکه آلودگی نداشت معه‌ذا فاقد قدرت مبارزه بود پس از مذاکرات مفصلی که سه روز تمام بین من و شبستری و صادق پادگان ادامه یافت بالاخره تصمیم گرفتم فرقه دموکرات آذربایجان را ایجاد کنیم و قبل از همه صادق پادگان را مأمور کردم با روسای حزب توده و اتحادیه کارگران آذربایجان وارد مذاکره شود و مقدمات الحاق آنها را به این فرقه فراهم آورد. سرانجام دوازدهم شهریور بیانیه معروف فرقه را صادر کردیم.<sup>(۱)</sup>

### بیات استاندار بحران

چهارشنبه هفتم آذرماه ۱۳۲۴ احمد بیات استاندار جدید حکومت مرکزی به همراهی مبصر روشن، سرهنگ مصدقی و یاور نیکجو وارد تبریز شدند و بلافاصله درصدد برآمدند با بزرگان فرقه دموکرات آذربایجان وارد مذاکره شوند در روزهای اول ملاقات و مذاکره رسمی صورت نگرفت زیرا دموکراتها از بیات دعوت کردند که برای گفتگو به کمیته مرکزی فرقه برود و

۱- از کتاب مرگ بود بازگشت چه بود نوشته نجفقلی پسیان

بیات نیز متقابلاً از آنها میخواست در کاخ استانداری ملاقات صورت گیرد، سرانجام قرار شد احمد بیات و سید جعفر پیشه‌وری در محل دیگری دیدار نمایند و این دیدار روز جمعه شانزدهم آذرماه در منزل ذکاءالدوله (سراجمیر) انجام گرفت، بیات پیشنهاد کرد که مامورین نظامی و شهربانی برای برقراری امنیت در شهر آزادی عمل داشته باشند و افراد مسلح غیرمستول از شهر خارج شوند که پس از برقراری امنیت دربارہ خواسته‌های فرقه دموکرات با تهران مذاکره شود، این پیشنهاد از طرف فرقه دموکرات رد شد، بیات دربارہ خودمختاری از دموکراتها توضیح بیشتری خواست و اظهار نمود این کلمه مفهوم وسیع و دامنه‌داری دارد که ممکن است روزی معنای تجزیه و انفصال هم از آن استنباط شود و تقاضا کرد که این کلمه حذف و کلمه دیگری بجای آن استعمال گردد، اما دموکراتها با رد این پیشنهاد گفتند، این کلمه بهترین کلمه است که منظور ما را برآورده می‌سازد، بیات توضیح داد که پیشنهاد آنها با قانون اساسی مغایر است لیکن دموکراتها از پیشنهادشان عدول نکردند و گفتند، اگر نیایستی در اصول و مواد قانون اساسی تغییراتی داده شود پس یکی دو موردی که در گذشته شده چه بوده است؟

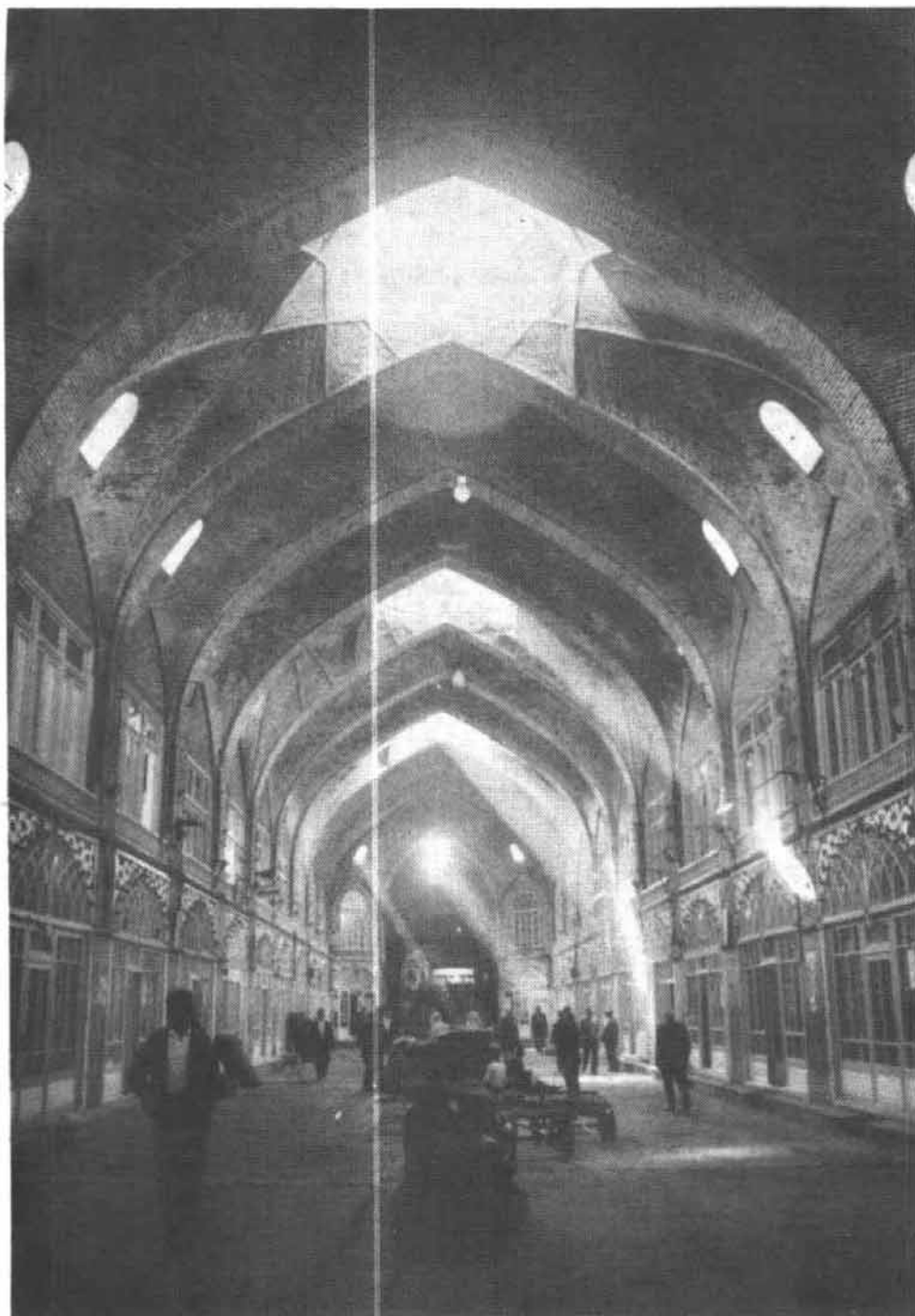
بیات ضمن مطالعه اعلامیه می‌پرسند که مقصود از این مختاریت چیست؟ انسان از این کلمه وحشت می‌کند خوبست یک چیز دیگری بجای آن گذاشته شود. پیشه‌وری ضمن توضیح کلمه (مختاریت ملی) و مثالهاییکه برای روشن شدن موضوع از نحوه حکومت سوئیس و کشورهای متحده آمریکا آوردند. بیات پرسید می‌خواهید مختاریت شما در چه حدود باشد؟ پیشه‌وری جواب می‌دهد بهیچوجه ما درصدد تجزیه کشور نیستیم می‌خواهیم که در حدود سرحدات ایران و زیر پرچم ایران و رعایت قوانین عمومی عادلانه در کارهای داخلی خودمختار باشیم، پول ما همان پول رایج ایران است به مجلس شورایملی نماینده خواهیم فرستاد و قسمتی از مالیات برای مخارج عمومی مانند نگهداری قشون یا نمایندگان سیاسی در خارجه و غیره بدولت مرکزی پرداخت خواهیم کرد با این وصف ما می‌خواهیم حق داشته باشیم که از طریق

حکومت داخلی که در برابر مجلس ملی خودمان مسئول خواهد بود بقیه مالیات را برای پیشرفت امور فرهنگی، بهداشتی، اجتماعی و اقتصادی مصرف نمائیم. بیات سؤال کرد، مثلاً چه مقدار مالیات می‌خواهید به مرکز پردازید؟ پیشه‌وری گفتند تعیین مقدار آن کار مشکلی نیست شما اساس درخواستی‌های ما را بپذیرید بعد برای تعیین جزئیات می‌توانیم به راه حل برسیم، بیات با رد این پیشنهاد گفت، ابتدا بیایید در همین جزئیات موافقت حاصل نمائیم همینکه توافق نظر حاصل شد برای قسمت‌های اساسی اسمی پیدا خواهد شد. پیشه‌وری پرسید اگر قانون اساسی تغییر پذیر است چرا پیشنهاد ما را عملی نمی‌کنید؟ سرانجام این گفتگوها بدلیل اینکه تصمیم‌گیری درباره آنها از وظایف مجلس است به شکست انجامید.<sup>(۱)</sup>

#### نقش بازار تبریز در سیاست

بازار تبریز از دیرباز در همه تحولات مملکتی و محلی نقش داشته و با موضع‌گیری در هر ماجرای سیاسی قدرت حاکم را زیر فشار گرفته است، در تاریخ معاصر ایران از نقش بازاریان تبریز در تحولات سیاسی سخن فراوان رفته از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی بازاریان در ماجراهای سیاسی و اکتشاهای مختلف نشان داده‌اند که بیشترین اعتراض در دوره سلطنت محمدرضا شاه صورت گرفته و کارساز هم بوده است، معمولاً ناخشنودی بازار از رویدادهای سیاسی به اشکال گوناگون از جمله تعطیلی بازار، تهیه طومار، پخش اعلامیه، سکوت مقاومت و سرانجام توسل به سلاح دین و استفاده از وعظ و

۱- ... پیشه‌وری جواب دادند که بسیاری از مواد قانون اساسی در ۲۵ سال اخیر تغییر یافته مثلاً رضاشاه ماده مربوط به سلطنت خانواده قاجار را لغو و بجای آن سلطنت خود را جایگزین کرد، یا بموجب قانون اساسی ملکه ایران باید ایرانی‌الاصل باشد حال آنکه ملکه کنونی مصری است.



بازار تبریز در طول تاریخ در بحران‌های سیاسی نقش‌ساز بوده‌است

خطابه‌های منبری ظاهر شده که در مجموع همه آنها در مبارزات بازاریان برای به زانو درآوردن دشمن مؤثر بوده است، در سال ۱۳۲۴ بازار تبریز با فرقه دموکرات آذربایجان کنار نیامد و این خصومت در مراسم عزاداری درگذشت آیت‌اله حاج سیدابوالحسن اصفهانی آشکار گردید، این ژست سیاسی بازار تبلیغات گسترده فرقه را در زمینه ایجاد تحول فکری در مردم بگفته آنها جداسازی مردم از مذهب خنثی نمود و ادعای زمامدارن وقت را درباره نفوذ ایدئولوژی مارکسیستی در جامعه مذهبی آن ایام تبریز رد کرد، در سال ۱۳۲۹ همزمان با روی کار آمدن جبهه ملی و ظاهرشدن ملی‌گرائی در صحنه سیاسی مملکت و دخالت آیت‌اله سیدابوالقاسم کاشانی در سیاست، بازار تبریز همصدا با نهضت جنبش را یاری داد، و پس از سقوط دولت دکتر مصدق نیز در همه جریانات مخالف رژیم دست بالا را داشته است، در حوادث ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بازار به منزله سنگر مقاومت، مبارزه با رژیم را شکل داد و سالهای بعد این مبارزه در ابعاد مختلف ادامه داشت، از جمله، در اعیاد مذهبی با چراغانی و آذین بندی بازار و در سوگواریها با انجام تظاهرات گسترده مذهبی، به رژیم دهن کجی می‌کرد و سرانجام پس از وقایع ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ بازار تبریز پرچم مبارزه را بردوش گرفت و رهبری در براندازی رژیم سلطنتی را برعهده داشت، در سال ۱۳۲۴ در آستانه استقرار حاکمیت فرقه دموکرات بر آذربایجان، بازار تبریز به فرقه چپها روی خوش نشان نداد و براساس این موضوع فرقه و بازار رودر روی یکدیگر قرار گرفتند. در این رابطه فرقه واکنش نشان داد و پیشه‌وری مقاله‌ای با عنوان (هویت با داشتن حجره و دکان تعیین نمی‌شود) در شماره ۲۴ مهرماه ۱۳۲۴ روزنامه آذربایجان چنین نوشت:

جسته جسته به اداره ما خبر می‌رسد که دستهای مرموزی در بازار دارند برعلیه فرقه دموکرات و اصول آزادی‌کارهائی می‌کنند و کاغذهایی به امضاء می‌رسانند، در اثر تحقیقات معلوم شد که آقایان تلگرافی را که از طرف اجتماع ۱۵۰۰ نفری که در ۲۹ شهریورماه در سالن شیروخورشید سرخ تشکیل شده به کنفرانس وزیران دول متفق مخابره گردیده است تکذیب می‌نمایند سپس نامه

آقایان منتشر گردید، ما اصولاً مخالف توهین و تحقیر هستیم و شراب‌پاشی تهمت زدن را مادون شئونات حزبی می‌دانیم، بنابراین در شخصیت امضاء کنندگان بحث نمی‌کنیم و از اینکه برای پرکردن صفحه تلگراف بعضی از فامیل‌های بازاری حتی گربه خانه خود را هم خواسته‌اند در آن به گنجاندن کار نداریم، حرف ما سراینستکه مردان شرافتمند باید همیشه در مبارزه و زدو خورد سیاسی از راه مستقیم، صداقت و راستگویی منحرف نشوند، طرف مقابل را با تهمت و افترا مورد حمله قرار ندهند، آقایانیکه پس از بیست روز دوندگی در بازار توانسته‌اند جمعی از صنف خودشان را برعلیه فرقه دموکرات و آزادی و اداری به امضاء نمایند حتی این اصل را هم نتوانسته‌اند مراعات کنند و خیال کرده‌اند که خارج از سقف تاریک حجره‌های بازار تبریز دنیائی نیست و می‌شود حرفهای بی‌اساس را که در پشت پرده گفته می‌شود در روز روشن در میان دنیائی که مو را از ماست بیرون می‌کشند نوشت و انتشار داد، اولاً آقایان باید دانسته باشند که سواد تلگراف مخایره شده در دست هست آن را فرقه دموکرات در شماره روزنامه آذربایجان ارگان رسمی خود منتشر نموده است تحریف و تفسیر آن به این سهولت امکان‌پذیر نیست در تلگراف ابداً و اصلاً در موضوع تفکیک و یا تجزیه چیزی نوشته نشده است در آن گفته می‌شود در ایران اصول مشروطیت و دموکراسی از بین رفته این را کسی نمی‌تواند انکار بکند و آقایانیکه به این حقیقت معترضند بگیرند تلگراف متعدد آقای تقی‌زاده را بخوانند و خجالت بکشند، ثانیاً در تلگراف گفته شده است که در اثر سیاست شوم دیکتاتوری به آذربایجان توجه نشده، شهرها و دهات آن به خرابه زار رقت آور مبدل گردیده است البته آقایانیکه در دوره دیکتاتوری و در زمان جنگ از بدبختی و فلاکت مردم استفاده کرده کرورها بدست آورده‌اند از این حرف حسابی خوششان نخواهد آمد و نیامده است، ما این را از اول می‌دانستیم، ثالثاً گفته شده است که طبق قانون اساسی مردمان ایالات و ولایات ایران باید در اداره امور داخلی خودمختار باشند تا بتوانند از فلاکت‌ها و بدبختیها با اراده خود جلوگیری نمایند این را حالا هم می‌گوئیم و مبارزه‌ای که آزادیخواهان آذربایجان سالها است با

اشکال گوناگون ادامه داده و می‌دهند غیر از این هدفی ندارند.

پیشه‌وری در قسمتی دیگر از مقاله خود می‌نویسد، بطوریکه در بالا گفتیم زیر سقف بعضی از حجره‌های بازار به اندازه‌ای تاریک است که در آنجا نور حقیقت نمی‌تواند راه پیدا بکند، بعضی از مردمانیکه در این حجره تاریک بسر می‌برند به اندازه‌ای از فهمیدن حقایق زندگی دور هستند که بغیر از خود به چیزی از مردمانیکه شب و روز پی‌پول می‌دوند برای هیچیک از طبقات دیگر مملکت حق حیات قائل نیستند، اینها هویت و شخصیت را در داشتن پول و داوایی می‌دانند، آذربایجان را فقط چند کاروانسرای بازار حساب می‌کنند...

### ترورهای سیاسی تبریز

دو ترور سیاسی دیگر اوضاع این شهر را متشنج کرد، امیرمالک مسئول رمز و علی اکبر وکیلی رئیس دایره مهاجرین هر دو مامورین عالی‌رتبه شهربانی تبریز ترور شدند، اولی هنگام خروج از اداره و دومی صبح که عازم محل کار بود مورد سوء قصد قرا می‌گیرند، این اقدامات در حقیقت بمنظور فشار بیشتر به احمد بیات بود که نتیجتاً ترس و وحشت در شهربانی سایه افکنده بود کارکنان شهربانی بعنوان اینکه امنیت جانی ندارند دسته‌جمعی دست از کار کشیدند و استاندار دستور داد مامورین با معیت محافظ رفت و آمد کنند که این دستور نه تنها ضامن اجرائی نداشت بلکه مشکلی را هم حل نمی‌کرد.

در طول مدت یکماه یعنی از بیستم آبانماه تا بیستم آذرماه ۱۳۲۴ گزارشات متعددی بمقامات لشکری و کشوری واصل می‌شد که همگی از برخوردهای خونین و مسلحانه بین قوای انتظامی و افراد مسلح فرقه دموکرات آذربایجان حکایت می‌کرد، با تصرف پاسگاههای ژاندارمری و یورش به پادگانها و کشتار فرماندهان نظامی به ویژه قتل عام ژاندارمها در سراب از طرف افراد فرقه، قوای دولتی مستقر در آذربایجان با روحیه باخته به انتظار پیش‌آمدهای بعدی بود، تلگرافات و گزارشات مداوم که از نقاط مختلف استانهای ۳ و ۴ میرسید نشان می‌داد قوای دولتی کنترل اوضاع را از دست داده است، لشکر تبریز با منعکس کردن این پیام‌ها به ستاد ارتش سعی می‌کرد فرماندهان ارشد نظامی را



از آنچه در آذربایجان می‌گذشت آگاه و مطلع سازد با اینحال اختلاف عقیده تهران و تبریز و استنباط مختلف و متضاد این دو مرکز نظامی یعنی لشکر تبریز و ستاد ارتش وسیع‌تر و گسترده‌تر بود زیرا لشکر ۳ صریحاً هرگونه مقاومتی را در اوضاع واحوال پیش‌آمده بیهوده و بی‌ثمر توصیف می‌کرد اما ستاد ارتش بدون توجه به توصیه‌ها و پیشنهادات لشکر ۳ نیروهای مستقر در آذربایجان را به پایداری و مقاومت دعوت می‌کرد، تلگراف زیر از فرماندهی لشکر تبریز به مقامات نظامی ارتش بیانگر این واقعیت است:

تهران - ستاد ارتش، چون از دستور صادره چنین مستفاد می‌شود که هنوز مرکز با تمام گزارشاتی که لشکر داده وارد به اوضاع آذربایجان نیست و ممکن است با ارجای دستورات صادره محظوراتی پیش آید که ضرر جبران‌ناپذیرش متوجه کشور گردد لذا پیشنهاد می‌کنیم فوری یک کمیسیون عالی برای بررسی وضعیت آذربایجان با هواپیما عازم تبریز شود والا اینجانب طبق مصالح کشور در محل هر اقدامی لازم دانستم عملی خواهم نمود.

ستاد ارتش به تلگراف لشکر چنین جواب می‌دهد، تبریز مقصود از دستورات صادره کدام دستور است صریحاً تعیین نمایید، تشخیص مصالح کشور نه با فرماندهان و نه با ستاد ارتش بلکه با هیئت دولت می‌باشد مادام که استاندار اعزام نشده بود شما حق داشتید با توجه به موقعیت دستورات دولت را اجراء نمائید ولی حال که جناب آقای بیات به محل وارد شده‌اند وظیفه شما اینست نظریاتی که دارید به معظم‌له اظهار کنید و چون نماینده دولت ایشان هستند.

### پیشنهادات پیشه‌وری به سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر ۳

فرمانده لشکر ۳ تبریز روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ با ارسال تلگرافی به تهران از دولت تقاضا کرد اجازه دهند با پیشه‌وری وارد مذاکره شود و بمنظور جلوگیری از هرگونه خون‌ریزی لشکر را در اختیار فرقه دموکرات قرار دهد اما ستاد ارتش ضمن مخالفت با این پیشنهاد چنین جواب می‌دهد،

لشکر ۳، در این موقع که جناب استاندار به تبریز تشریف آورده‌اند

مسئولیت امر از نظر سیاسی طبق دستور دولت با استاندار است ولی اجرائیات آن بعهده نیروی انتظامی می‌باشد لازم است در موضوع اجرای عملیات همانطوریکه قبلاً دستور داده شده شدیداً متجاسرین را سرکوب کنید.

روز ۲۱ آذر ژاندارمری و شهربانی عملاً در تصرف افراد مسلح فرقه قرار گرفته بود در کنار نگهبانان ادارات انتظامی مزبور یک نفر تفنگدار فرقه نیز پاس می‌داد، تبریزیها که صبح از خانه‌های خودشان بیرون آمدند ناظر و شاهد این صحنه‌ها بودند و از سوی دیگر افراد مسلح فرقه از دهات و اطراف تبریز بسوی شهر سرازیر شده و تبریز را از چهار طرف به محاصره گرفته بودند، عصر روز پنجشنبه بیست و دوم آذرماه بیات استاندار آذربایجان راهی تهران شد و فرمانده لشکر طی گزارشی که به ستاد ارتش داد مسئولیت تسلیم ژاندارمری و شهربانی را بعهده استاندار گذاشت، عصر همان روز سرتیپ درخشانی به ستاد ارتش این پیام را فرستاد:

هیچگونه مقاومتی از طرف لشکر ممکن نبود و بهیچوجه مفید فایده نخواهد بود جز موافقت با نظر آنها چاره‌ای نیست، استاندار هم همین نظریه را داشت.

ستاد ارتش چنین پاسخ می‌دهد، لشکر، منظور از موافقت با نظر آنها یعنی چه؟ و فرمانده لشکر در توضیح کلمه موافقت و تشریح وضع خود تلگراف زیر را مخابره می‌کند:

با مذاکراتیکه شخصاً با پیشه‌وری نمودم دو پیشنهاد نمودند همکاری یا جنگ، همکاری هم به این طریق خواهد بود که چند روز بوسیله چند نماینده در داخل افسران و افراد لشکر تبلیغاتی نموده و بعد افسران قسم یاد کنند که به استقلال ایران و خودمختای آذربایجان خیانت نکنند، بعد تمام اسلحه و سازمان لشکر با این طریق پابرجا و فدائیان مرخص خواهند شد و تا موقعی که حکومت مرکزی خودمختاری آذربایجان را شناسند ارتباط لشکر با مرکز قطع بوده و به محض شناسائی حکومت آذربایجان، لشکر تحت امر مرکز خواهد بود، تا ساعت ۲۴ امروز ضرب‌الاجل وقت تعیین، فوری تکلیف تعیین فرمائید، قطعاً

چند ساعت دیگر حمله به سربازخانه شروع می‌شود ۱۳۲۴/۹/۲۲ فرمانده لشکر متعاقباً پیشنهاد دموکراتها را که به وی کرده بودند به ستاد ارتش منعکس کرد و پیشنهاد چنین است:

پیشنهاد می‌کنند چون بنده آذربایجانی هستم ریاست ارتش را بعهدہ بگیرم اگر اعلیحضرت همایونی اجازه فرمایند شاید بدین ترتیب فعلاً از محو لشکر جلوگیری شود، در پایان ضرب‌الاجل تعیین شده دستور زیر از طرف مقامات نظامی تهران به لشکر تبریز صادر می‌شود.

البته شرافت نظامی و استقلال کشور بهیچوجه اجازه چنین تسلیمی را نمی‌دهد خود شما با کلیه افسران لشکر به مرکز حرکت نمائید، افراد و گروهبانان نیز بایستی مرخص و اسلحه آنها معدوم شود، منتهی تیپ‌های اردبیل و رضائیه طبق دستورات قبلی در مقابل ماجراجویان ایستادگی نمایند و این دو تیپ هم ازاین به بعد مستقیماً به مرکز مراجعه کنند.

### آغاز حاکمیت یکساله فرقه دموکرات بر آذربایجان

سرانجام روز ۲۱ آذر ۱۳۲۴ فرقه دموکرات قدرت حاکمیت را در آذربایجان ایران بدست گرفت و اعلامیه‌ای در این باره به شرح زیر انتشار یافت: همزمان با انتشار این اعلامیه با حفظ اعتبار مالکیت خصوصی، کلیه ادارات دولتی مستقر در آذربایجان در اختیار حکومت جدید قرار گرفته و همه مأمورین دولت به انجام وظایف روزانه خویش با صداقت توصیه می‌شود. همه کارمندانی که دستورات دولت جدید را پذیرفته و عمل نمایند برای آنها مشاغل مناسب و شرایط بهتر برای کار موجود به وجود خواهد آمد و آنهایی که از همکاری با دولت جدید امتناع ورزند با کمال احترام به نقاط مورد دلخواهشان فرستاده خواهند شد. اخلاالگران و متجاوزین به جان و مال و حیثیت و ناموس مردم و کسانی که دست خیانت بر اموال دولت دراز کنند و در ادارات دولتی سوء استفاده نموده و یا آنهایی که در ادارات دولتی خرابکاری و مسامحه کرده و از انجام وظیفه کوتاهی نمایند و یا به تشبثات خائنانه دست بزنند دشمنان مردم محسوب شده علاوه بر اینکه تنفر و انزجار مردم و دولت نصیبشان می‌شود از

طریق دادگاه‌های قانونی مجازات خواهند شد.

عصر پنجشنبه ۲۲ آذر هیئت وزیران جلسه فوق‌العاده خود را تحت ریاست حکیم‌الملک نخست وزیر تشکیل داد موضوع پیشنهادات فرمانده لشکر تبریز و دستورات و نظریات ستاد ارتش مطرح گردید در این جلسه که زند وزیر جنگ بود و سرلشکر ارفع رئیس ستاد ارتش نیز حضور داشتند اطراف و جوانب امر از لحاظ دفاع و یا تسلیم لشکر با شرایطی که تقاضا شده بود موافقت حاصل شد و در نتیجه از طرف مقامات نظامی مسئول تهران تلگراف زیر که می‌توان آن را آخرین دستور قطعی مرکز دانست به لشکر آذربایجان مخابره شد.

تبریز فرمانده لشکر، مطابق اعلام رسمی جناب آقای نخست وزیر در جلسه چهارشنبه ۲۴/۹/۲۱ مجلس شورایی ملی دولت ایران این قیام مسلحانه را که برخلاف قانون اساسی و بر علیه ملت ایران است برسمیت نمی‌شناسد بنابراین اصولاً باید مقاومت نمود، شورائی از افسران خودتان تشکیل بدهید و متن بیان آقای نخست وزیر را اظهار بکنید اگر مطابق تشخیص شورا مقاومت غیرمقدور است خود شما و افسران به تهران حرکت نمائید.

ساعت ۲۰/۳۰ تاریخ ۲۴/۹/۲۲

سرتیپ درخشانی پس از دریافت این دستور، با مخابره تلگرافی به ستاد ارتش ضمن رد دستور مقاومت چنین نوشت، الساعه دو نفر نماینده آنها آمده اظهار می‌داشتند افسرانیکه با ما کارکنند می‌توانند در کار خود باقی مانده کسانیکه مایل نیستند تحت تأمین بهر نقطه مایل باشند می‌توانند بروند، خروج از سربازخانه بهیچوجه امکان ندارد مقاومت در مقابل چندین برابر عده موجوده نتیجه محو تمام نیرو و آنچه باقی مانده، بطوریکه در مشگین‌شهر عمل کردند باقیمانده افسران اعدام خواهند شد، چنانچه برای کشور مفید باشد حاضریم.

بدین ترتیب اعلامیه‌ای که بوسیله سرتیپ درخشانی و پیشه‌وری در رابطه با تسلیم لشکر تنظیم شده بود از طرف هر دو امضاء می‌شود.

### قرارداد پیشه‌وری و درخشانی

سرتیپ درخشانی و سرتیپ شاهنده فرمانده لشکر و معاونش در کاخ



سرتیپ درخشانی فرمانده لشکر ۳ قرارداد تسلیم را امضاء کرد

## دکتر مصدق و ماجرای آذربایجان

دکتر محمد مصدق نماینده مجلس در جلسه ۱۷۳ چهاردهمین دوره مجلس شورایی ملی درباره مسائل مملکتی صحبت کرد و در این سخنرانی به مسائل آذربایجان نیز اشاره نمود گفت. تا شهریور ۱۳۲۰ که دوره دیکتاتوری خاتمه یافت در این مملکت یک سیاست بیشتر نبود. من گمان نمی‌کنم کسی انکار کند از آن ببعده که دولت شوروی پا به صحنه سیاست این مملکت گذاشت بجای سیاست موازنه منفی که متجاوز از یک قرن این مملکت از آن پیروی می‌کرد همان سیاست یک طرفی مجرا و معمول بود من از خیانتی که بعضی از وزراء بعد از شهریور به این مملکت کرده‌اند چیزی عرض نمی‌کنم فقط عرض می‌کنم در این دوره هم که من به افتخار نمایندگی مجلس مفتخر شدم چون انتخابات آزاد نبود مجلس هم از همان سیاست پیروی کرد و برای مثال انتخابات تبریز و جریان آن را به مجلس عرض می‌کنم در تبریز نه نفر وکیل بیک صورت انتخاب شدند که هفت نفر آنها را قبول کردیم و دو نفر رد شدند دو نفر را در این مجلس رد کردند و هیچ دلیلی هم نداشته اگر اعتراضی به صلاحیت شخصی بود اشکالی نداشت ولی بهیچوجه اعتراضی بصلاحیت شخصی نشد پس روی جریان انتخابات رد شد در صورتیکه جریان انتخابات هر ۹ نفر یکی بود ...

من اجازه می‌خواهم چند تلگراف و نامه را که به مجلس رسیده قرائت کنم. اول شکایت فرقه دموکرات آذربایجان است اینک قسمتی از فجایع مأمورین دولت و نامه‌هایی که درباره قانون شکنی‌های آنها به دادسرا و سایر مراجع صلاحیتدار نوشته شده یادآور می‌نمایم.

رفتار هیئت حاکمه سبب شد که مردم آذربایجان همان استان که نه ماه استاندار نداشت و چنانچه یک دهی یک ماه بدون کدخدا باشد نظم و امنیت آن مختل می‌شود ناراضی شوند.

دکتر مصدق با قرائت چند شکایت از مردم آذربایجان گفت: مردم شکایت می‌کنند باید شکایت آنها را خواند و رسیدگی کرد چرا رسیدگی نمی‌کنید؟ پس به کجا شکایت بکنند؟ با اینحال قاتلین تعقیب نشده و برعکس کشاورزان بی‌گناه را بدون ذکر علت بازداشت می‌کنند. فرقه دموکرات یا هر فرقه دیگر به این مجلس شکایت می‌کند نظر اطاعت دارد باید به شکایتش رسیدگی بکنیم اگر حرفش حساب است جواب بدهیم. (صحیح است.)

استانداری که با نمایندگان فرقه دموکرات درباره انعقاد قرارداد تسلیم بگفتگو می‌نشینند بعد از پایان این جلسه قرارداد زیر را طرفین امضاء می‌کنند، چون از طرف مجلس ملی آذربایجان دولت داخلی آذربایجان به امور حفظ امنیت آذربایجان مسئول می‌باشد برای اینکه هیچگونه سوء تفاهمی از نظر حفظ آرامش پیش آمد نکند و برادرکشی نشود مذاکرات و مشاوره‌های متعددی با فرماندهی لشکر ۳ بعمل آمده و پس از چند روز تبادل افکار بالاخره در تاریخ ۲۲ آذرماه سال ۱۳۲۴ روز پنجشنبه ساعت ۸/۵ بعد از ظهر تیمسار سرتیپ درخشانی نظر خود را دایر بر موافقت به زمین گذاشتن اسلحه و همکاری پادگان تبریز و حومه با هیئت دولت آذربایجان اعلام و به عقد قراردادهای زیر موافقت نمودند:

- ۱- از طرف پادگان مقیم تبریز آقای سرتیپ درخشانی و از جانب هیئت دولت داخلی آقای سیدجعفر پیشه‌وری تعیین و مشروط مشروحه را امضاء نمودند.
- ۲- هریک از افراد پادگان تبریز نباید تا دستور ثانوی از محوطه سربازخانه خارج شوند و دولت داخلی وسائل زندگانی و معاش آنها را فراهم خواهد آورد.
- ۳- کلیه تسلیحات باید در انبار جمع‌آوری شده و بوسیله اشخاصی که از طرف دولت داخلی آذربایجان تعیین می‌شود محافظت خواهد گردید.
- ۴- هریک از آقایان افسرانیکه مایل باشند می‌توانند به مسقط‌الراس یا نقاط دیگری که در نظر دارند مسافرت نمایند و دولت ملی حاضر است در حدود امکان وسائل مسافرت آنان را فراهم نماید.
- ۵- افسرانیکه مایل به همکاری شده و بخواهند در ارتش آذربایجان خدمت نمایند پس از انجام تحلیف و مراسم سوگند، هیئت دولت آنها را به خدمت پذیرفته و وسائل زندگانی آنان را تامین خواهد نمود.
- ۶- استواران و گروه‌بانان و سایر افراد پادگان پس از انجام مراسم تحلیف و سوگند وفاداری، اسلحه آنها مسترد و مشغول ادامه خدمت سربازی خود خواهند شد.
- ۷- این قرارداد در دو نسخه تنظیم و پس از امضاء بین آقایان سرتیپ درخشانی

فرمانده لشکر ۳ آذربایجان از یک طرف و آقای سیدجعفر پیشه‌وری رئیس هیئت دولت آذربایجان از طرف دیگر مبادله گردید.

### تشکیل حکومت فرقه و معرفی هیئت دولت آذربایجان

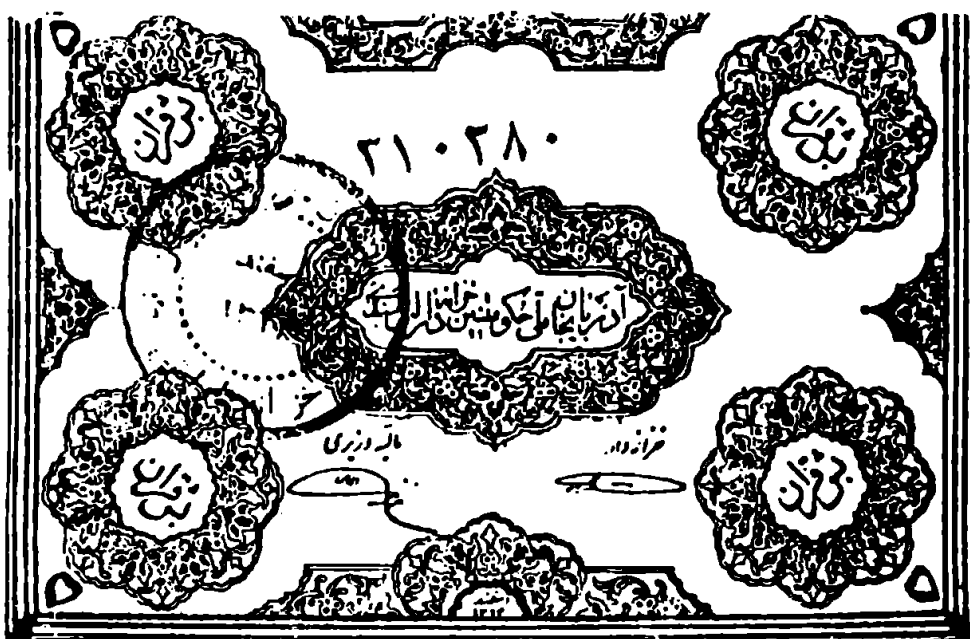
روز چهارشنبه ۲۱ آذر ۱۳۲۴ مجلس ملی آذربایجان به ریاست رفیعی افتتاح گردید و هیئت رئیسه خود را انتخاب کرد و حاج میرزاعلی شبستری به ریاست مجلس ملی انتخاب شد، ضمناً نمایندگان پیشنهاد نمودند که بعد از ظهر همان روز هیئت دولت تعیین گردد در آن روز سیدجعفر پیشه‌وری به ریاست دولت خودمختار آذربایجان معرفی شد و بعد از ظهر نیز اعضاء کابینه خود را بشرح زیر به مجلس معرفی کرد:

- ۱- سید جعفر پیشه‌وری نخست وزیر، ۲- دکتر سلام‌اله جاوید وزیر داخله، ۳- جعفر کاویان وزیر جنگ، ۴- دکتر مهتاش وزیر کشاورزی، ۵- محمد بی‌ریا وزیر فرهنگ، ۶- دکتر اورنگی وزیربهداری، ۷- غلامرضا الهامی وزیر دارائی، ۸- یوسف عظیمی وزیر دادگستری، ۹- کبیری وزیر پست و تلگراف، ۱۰- رضا رسولی وزیر تجارت و اقتصاد، امور وزارت کار تا تعیین وزیر مربوطه به عهده خود پیشه‌وری محول گردید، پس از معرفی کابینه بنابر پیشنهاد مجلس و تصویب وکلاء زین‌العابدین قیامی به ریاست دیوان تمیز و فریدون ابراهیمی بسمت دادستان آذربایجان منصوب گردید.

### سازمان‌دهی فرقه دموکرات

در راس تشکیلات فرقه دموکرات، کمیته مرکزی حزب قرار داشت و بعد کمیته‌های محلی و سرانجام حومه را دربر می‌گرفت، حومه کوچکترین سازمان حزب بود که از چند نفر تشکیل می‌شد، در سازمان نظامی به غیر از فرماندهی صفی، یک معاون سیاسی قرارگرفته بود که بیشتر کارهای ارتش بدست او حل و فصل می‌شد و این مسئولیت را ژنرال غلام یحیی دانشیان برعهده داشت، افزون بر این در تشکیلات فرقه، دبستان، دبیرستان نظام، دانشکده افسری و آموزشگاه شهربانی بوجود آمده بود که اولین فارغ‌التحصیلان دوره اول دانشکده افسری متجاوز از ۲۲۸ نفر با درجه ستوان دومی و ستوان سوم دانشکده را به اتمام





مطالبی که پشت اوراق خزانه چاپ شده بود:

- ۱ آذربایجان ملی حکومتین خزانه داریقی بوستدین ضامیدر .
- ۲ بوستدین دگری مقابلینده عموم دولتی معازره لردن مال ساتمین آنیر .
- ۳ بوستدی قبل ایدر صحرائی محکومه محاکمه اولوم خزانسه محکوم اولاجاقلار .

اسکناس‌های پنج تومانی ازده تومانی قدری کوچکتر و رنگه کرم بود. عبارات روی آنها بقرار مذکور در فوق با مرکب سبز نوشته شده بود. اسکناسهای يك تومانی برنگه شکری و پنج ریالی برنگه زرد و بابعاد کوچکتر چاپ شده بود. چون این اوراق خزانه را مردم و کارمندان دولت مجبور بودند در مقابل قسمتی از مطالبات خود بپذیرند بدین ترتیب حکومت آذربایجان بانشر آنها تاحدی از مضیقه مالی خلاص گردید.

اسکناس رایج دموکرات‌ها که از اسفند ماه سال ۱۳۲۴ به جریان افتاد

رساندند، آموزشگاهی نیز بنام (کورسیاسی) تاسیس گردید که در این آموزشگاه اشخاصی که سابقه فعالیت در حزب را داشتند پذیرفته می‌شدند.

### حقوق ماهانه افسران در حکومت دموکراتها

افسران شاغل درکادر نظامی حکومت دموکراتها از حقوق و مزایای زیر برخوردار بودند :

سرتیپ، ماهانه ده هزار ریال، سرهنگ هفت هزار ریال، سرهنگ ۲ شش هزار و دویست ریال، سرگرد پنج هزار و هفتصد و پنجاه ریال، سروان پنجهزار ریال، ستوان ۱ چهار هزار ریال، ستوان ۲ سه هزار و پانصد ریال و ستوان ۳ سه هزار ریال.

ضمناً بموجب فرمان شماره ۵۸ مورخ ۲۵/۵/۱۰ ارتش فرقه شهرهای میاندوآب، هولاسو، مراغه، جلفا و مغان جزو مناطق بدآب و هوا اعلام شده بود که افسران و افراد داوطلبی که در این نواحی خدمت می‌کردند به نسبت میزان حقوقی که دریافت می‌کردند بشرح زیر از فوق‌العاده بدی هوا استفاده می‌نمودند، سربازان و درجه‌داران سی درصد، افسران جزء ۲۵ درصد و افسران ارشد و امراء بیست درصد.

### فدائیان فرقه دموکرات

کادر اصلی و معنوی ارتش حکومت دموکراتها را فدائیان تشکیل می‌دادند، فدائیان کسانی بودند که داوطلبانه قبل از سقوط تبریز، با فرقه همکاری کرده و بر ضد نیروهای دولت مرکزی مسلحانه می‌جنگیدند آنها یونیفورم پوش نبودند اما افراد مورد اعتماد فرقه محسوب می‌شدند که همگی به دریافت مدال ۲۱ آذر نائل گردیدند، فرماندهان فدائیان فرقه افراد زیر بودند :

ژنرال جعفر کاویان تبریز، ژنرال غلام‌بحیی دانشیان، میانه و سراب، ژنرال کبیری، مراغه، سرهنگ قلی صبحی میاندوآب و آزادوطن رضائیه.

تبریز صاحب فرستنده رادیوئی شد.

از روز یکشنبه ۱۸ فروردین ماه سال ۱۳۲۵ هر روز از ساعت چهار بعد از ظهر رادیو تبریز پخش برنامه‌های خود را روی طول موج متوسط ۳۸۰ متر آغاز کرد در آن زمان در اماکن عمومی و منازل مردم بندرت رادیو موجود بود، به همین جهت دموکراتها برای استفاده عموم از برنامه‌های رادیویی در نقاط مختلف شهر بلندگوهائی نصب کرده بودند که همزمان با پخش برنامه‌های روزانه انبوه جمعیت پای بلندگوها جمع می‌شدند. بدینسان تبریز دومین شهر ایران بود که بعد از تهران به فرستنده رادیوئی مجهز گردید.

**تخلیه آذربایجان از سربازان شوروی**

در اردیبهشت ماه ۱۳۲۵ سربازان روسی پس از چهار سال و اندی آذربایجان ایران را ترک کردند و با رفتن آنها از آذربایجان حکومت دموکراتها عملاً زیر فشار نظامی و سیاسی و اقتصادی تهران قرار گرفت و دولت مرکزی در جبهه‌ها شروع به تعرض کرد. اولین برخورد مسلحانه بین قوای تهران و نیروهای فرقه در جبهه هلاسو روی داد روزنامه آذربایجان ارگان فرقه در دوم اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ با چاپ این خبر مدعی شد که فدائیان فرقه پس از یک عقب‌نشینی تاکتیکی مجدداً مناطق از دست داده را متصرف شده و نیروهای مهاجم را عقب رانده‌اند در این گیرودار تهران با جلوگیری از رفت و آمد محمولات تجاری بین تهران و تبریز عملاً نوعی تحریم اقتصادی برای دموکراتها اعمال نمود اما این تحریم دیری نپائید تهران با برداشتن موانع ایجاد شده ارتباط تجاری، مجدداً از سر گرفته شد.

**گفتگوی دو جانبه برای پیدا کردن راه حل**

سرانجام دولت مرکزی و بزرگان فرقه بمنظور حل اختلافات موجود به گفتگو و مذاکره تن دادند. در اردیبهشت ماه سال ۱۳۲۵ نمایندگان فرقه از آذربایجان و کردستان مرکب از افراد زیر:

سیدجعفر پیشه‌وری، صادق پادگان، فریدون ابراهیمی، محمدحسین سیف‌قازی و دیلمقانی عازم تهران شدید و در جوادیه اقامت گزیدند. پس از

فیزیل اوردو محاربه‌بین  
بوتون آغیرلقلارینا نهرمانجا-  
سنا تاب گتیردی، دشمنلر-  
مزین اوردولازینی تارمار  
ابتدی و محاربه‌دن غالم  
بیخدی،

(ا. ستالین)



الوداع، محترم  
دوستلارمز!

بو گون سیرین ان قدیم مدینت یوردی اولان نولکه‌بیزی برک ایدیریک. سیرینه ان - ان  
ویرمک عمومی دشمنلر اولان فاشیستلری نولکه‌نیزه بوراخاماق و ایران خلقنی محاربه‌بین  
دهشتلریندن مدافه ایتمک ایچون بیر سیرین راضیلنیزلا نولکه‌نیزه گلمشدیک.  
بویوک سوووت انقافی و اونین نهرمان فیزیل اوردوسی نوز آزادلقنی و دیگر صحیرور  
خلقلرین آزادلقلارینی مدافه ایدمک محاربه‌بین بوتون آغیرلقلنی نوز عهده‌سنه گوبوردی.  
بیزیم سوووت دوگوشچیلریمز نور جانلارینی قربان ایدمک بویوک و کیچیت خلقلرین  
آزادلق و استقلالبتنی، او جمله‌دن ده ایران خلقنین آزادلق و استقلالبتنی مدافه ائدیر.  
فیزیل اوردو نوز عموم دنیا - تاریخی وظیفه‌سنی برته شردی.  
بونا گوره ده بوتون برقیروور شریک حقیقی خلق اوردوسی اولان فیزیل اوردو سوووت  
سییالبت دولتنین اوردوسنا تشکر ایدیر.  
سوووت انقافی و ایران خلقلری دورت ایلیک سعی مکداشاق شرایطنده سیرینه  
منقال حریت، صمیمی دوستلق و سونز اعتماد حشری سنه‌سنه  
سوووت انقافی و اونین نهرمان اوردوسی گله‌حکده ده صحیح و بوتون صحیرور خلقلرین  
امینی نهایه کشیگنده دوراجالدر.  
بیر سیردن صمیمی بیر دوست کیمی آبرلسریق  
دهیم سوووت - ایران دوستلغی محکم‌لین و ترقی ایدیر.

ایراندانگی سوووت قوشونلاری

قو ماندانلغی

شوروپها در لحظات ترک آذربایجان ایران این اعلامیه‌ها را بین مردم پخش می‌کردند

مذاکرات مفصلی که بین طرفین درباره حل مسائل انجام گرفت با هفت ماده از سیزده پیشنهاد فرقه موافقت گردید.

پس از بازگشت نمایندگان فرقه دموکرات از تهران، از طرف نخست‌وزیر قوام‌السلطنه اعلامیه‌ای صادر شد در اعلامیه آمده بود.

در نتیجه مذاکرات ۱۵ روز اخیر با نمایندگان فرقه چون بعضی از تقاضاهای آنها از حدود اختیارات قانونی و مواد هفتگانه دولت خارج بود بدینجهت تا پیدا شدن راه حل ادامه مذاکرات ناچار به تعویق افتاد و آقایان نمایندگان به تبریز مراجعت نمودند از جمله تقاضاهای دموکراتها این بود که انتصاب فرماندهان قوای نظامی و ژاندارمری که از وظایف دولت مرکزی هست به آنها محول شود و دیگری مربوط به تقسیم اراضی خالصجات دولت بین زارعین بود که موافقت با آنان از وظایف مجلس شورای ملی است در اعلامیه گفته می‌شد: نظر بر اینکه اینجانب با کمال حسن نیت و مسالمت مایل به حل مسائل مورد بحث می‌باشم بدیهی است برای ادامه مذاکرات و حل این مشکل بوسیله اتخاذ تدابیری که با قوانین کشور مغایرت نداشته باشد حاضر خواهم بود و چون موافق مقررات قانون و با در نظر گرفتن تعهد دولت موافقت‌نامه‌های متبادله با دولت اتحاد جماهیر شوروی راجع به نفت شمال که مجلس پانزدهم را در مدت هفت ماه از تاریخ امضاء موافقت‌نامه‌های مزبور تشکیل دهد باید هر چه زودتر انتخابات عمومی را در تمام کشور اعلام نمود انتظار دارم آقایان نمایندگان آذربایجان تسهیلات لازم را فراهم نمایند تا دولت طبق مقررات قانونی بتواند انتخابات عمومی را اعلام نموده و اهالی آذربایجان نمایندگان خود را آزادانه انتخاب و بمرکز اعلام دارند امیدوارم با حسن نیت و وطن‌پرستی که در نمایندگان اهالی آذربایجان احساس نموده‌ام موجبات فراهم شود که نگرانی عمومی برطرف و با در نظر گرفتن وظایف قانونی دولت مشکلات فعلی از هر جهت مرتفع گردد.

پس از بازگشت بی‌نتیجه نمایندگان فرقه به تبریز، رسماً اعلام شد که مذاکرات با دولت مرکزی تقریباً به بن‌بست رسید. با اینحال تهران در صدد برآمد

راه حلی برای حصول توافق پیدا کند بهمین جهت هیئتی به ریاست مظفر فیروز معاون نخست‌وزیر، سرلشگر هدایت معاون وزارت جنگ، سرتیپ محمدعلی علوی مقدم، موسوی زاده و مهندس خسرو هدایت به منظور ادامه گفتگوها به تبریز گسیل نماید. این هیئت روز ۲۱ خرداد سال ۱۳۲۵ وارد تبریز شدند بلافاصله مذاکرات رسمی بین سران فرقه و هیئت اعزامی از مرکز شروع شد که تا نیمه شب ادامه داشت سرانجام ساعت ۲۲ همان روز موافقت‌نامه‌هایی در تکمیل هفت‌گانه در دوم اردیبهشت بین طرفین در ۱۵ ماده و چهار تبصره امضاء و مبادله گردید و این توافق با امضاء مظفر فیروز و سیدجعفر پیشه‌وری انتشار یافت

مظفر فیروز خبر انعقاد قرارداد را بلافاصله از رادیو تبریز اعلام کرد و گفت: جا دارد ملت ایران بیاس این موفقیت جشن بزرگی برپا سازد. هیئت اعزامی از مرکز پس از امضاء این قرارداد به پایتخت مراجعت نمود قرار شد نمایندگان نظامی طرفین به مذاکرات خود ادامه داده پس از اخذ نتیجه نهائی به تهران مراجعت نماید و چون نمایندگان نظامی هیئت اعزامی با پیشنهادات فرقه موافقت نداشتند و آنها در یافته بودند گفتگوهایشان به نتیجه قطعی نخواهد رسید از امضاء موافقت‌نامه خودداری و قرار شد مجدداً هیئتی از سران فرقه به تهران رفته و پیشنهاداتشان را مجدداً در هیئت دولت مطرح نمایند بهمین جهت هیئت نظامی بدون اخذ نتیجه و عدم امضاء قرارداد به تهران مراجعت نمود.

هیئت اعزامی آذربایجان مرکب از آقایان: حاج میرزاعلی شبستری، دکتر سلام... جاوید. صادق پادگان، ژنرال پناهیان و سرهنگ مرتضوی در تاریخ سی‌ام مرداد ماه ۱۳۲۵ رهسپار تهران شد ورود این هیئت به پایتخت پر سر و صدا بود زیرا روزنامه‌ها و گروه‌های چپ‌گرا به طرفداری از فرقه دموکرات تظاهراتی بر پا کردند.

نخست‌وزیر با تشکیل کمیونی پیشنهادات نظرات و خواسته‌های نمایندگان فرقه را مورد بحث قرار دادند رئوس توافقی که قبلاً با هیئت اعزامی از تهران به ریاست مظفر فیروز به عمل آمده بود اما آن قسمت از پیشنهادات

ایران اذربایجانی ملی حکومتین اصولو یسدن



باش وزیر آقای سید جعفر پیشه‌وری



خلق قوشونلاری وزیر  
آقای جعفر کاویانی



مجلس ملیتین رئیس آقای حاجی  
میرزه علی شبستری



معارف وزیر آقای محمد بی‌ربا



مالیه وزیر آقای غلام  
رضا الهامی



داخلیه وزیر آقای دکتر  
سلام‌اله جاوید



مجلس ملیتین رئیس آقای جودت

نظامی که مورد موافقت هیئت نظامی قرار نگرفته بود مطرح شد در اولین جلسه که با حضور قوام‌السلطنه نخست‌وزیر تشکیل شده بود سرلشگر حسنعلی رزم را رئیس ستاد ارتش ضمن مخالفت با آنها گفت: این پیشنهادات در حقیقت تضمین حکم قطعی انحلال ارتش ایران است زیرا همه افسران به استثناء پناهیان که در اینجا هستند از ارتش فرار کرده و عملاً بر ضد حکومت مرکزی قیام کرده‌اند و تمام افسران از سوء اعمال و رفتار آنان باخبر می‌باشند تا آنجا که بزرگترین لطمه را به ارتش وارد خواهد ساخت از طرف دیگر درجه دادن به بعضی از اشخاص از نظر احتیاج و یا داشتن اطلاعات فنی بر خلاف مقررات ارتش است و به هیچوجه نمی‌توان آنها را با آن درجات پذیرفت درباره گروه‌بانی که افسر شده و یا دانشکده افسری را دیده‌اند بایستی رسیدگی کرد که اولاً آنها حائز شرایط هستند یا خیر در غیر اینصورت پذیرفتن این پیشنهادات به هیچوجه برای ارتش ایران مقدور نیست و قبول چنین پیشنهاداتی به منزله خیانت رسمی به کشور و تاریخ ایران خواهد بود.

پس از ده جلسه گفتگو در این باره فقط مظفر فیروز در جانب‌داری از فرقه‌چی‌ها ابراز عقیده می‌کرد ولی مقامات نظامی تن به قبول این پیشنهادات ندادند و با مقاومت مقامات نظامی این مذاکرات منتج به نتیجه نشد.

مظفر فیروز پیشنهاد نمود تصویب‌نامه‌ای از هیئت دولت بگذرد و به درجات این افسران رسمیت داده شود اگر چه اعضای غیر نظامی نمایندگان فرقه با این پیشنهاد موافقت داشتند ولی ژنرال پناهیان میدانست که تصویب‌نامه جز با تأیید شاه ارزش اجرایی ندارد و اصرار می‌ورزید که شاه تصویب‌نامه را امضاء کند در ملاقاتی که نمایندگان فرقه با شاه داشتند مظفر فیروز پس از معرفی اعضای هیئت از شاه تقاضای امضاء و تأیید تصویب‌نامه را نمود. شاه در جواب گفت بهیچ عنوان من با دادن چنین اجازه‌ای که برخلاف مقررات ارتش می‌باشد نمی‌توانم موافقت نمایم. بلافاصله پس از این ملاقات بود که شاه وزیر جنگ و رئیس ستاد ارتش را احضار کرد و گفت بما چنین پیشنهاداتی شده ولی باید بدانید که این پیشنهادات متضمن خیانت مسلم به کشور و میهن است و من





افسران فرقه دموکرات آذربایجان

بهیچوجه آنها را نمی‌پذیریم و با تمام قوا رد خواهیم کرد  
هیئت اعزامی از تبریز پس از مدتی توقف در تهران موفق به جلب  
موافقت مقامات نظامی نشد.

نجفقلی پسیان در کتاب مرگ بود و بازگشت هم بود می‌نویسد: وقتی هیئت  
اعزامی از تبریز در مأموریت خود موفقیتی حاصل ننمود درصدد برآمدند پای  
مقامات خارجی را به میان بکشند در جلسه‌ای که نخست‌وزیر، رئیس ستاد  
ارتش و مقامات خارجی شرکت داشتند. پس از مطرح شدن موضوع رئیس ستاد  
ارتش عدم امکان اجرای پیشنهادات نظامی نمایندگان فرقه را تشریح کرد و  
متذکر شد که پذیرفتن این پیشنهادات متضمن تخریب قطعی ارتش است  
بهیچوجه نمی‌توان آنها را قبول کرد و برای اثبات ادعای خود یادآور شد که طبق  
قوانین و مقررات موجود هر افسری از ارتش خارج شود اگر بخواهد مجدداً به  
ارتش بازگردد می‌توان او را با یک درجه مادون استخدام کرد بنابراین اگر فرض  
کنیم که این عناصر طبق فرمان نخست‌وزیر بخشوده شده‌اند قبول آنان با یک  
درجه مادون مقدور است مقامات خارجی اظهار نمودند این افسران اخراج  
نشده‌اند زیرا بی‌خبر از این بودند که در ماه قبل برای همه آنها احکام اخراج صادر  
شده است ولی رئیس ستاد ارتش جریان اخراج و حتی احکام اخراج آنها را ارائه  
داد که علیرغم وجود مدارک و دلایل لازم باز آنها در پذیرش درخواستهای  
خودشان اصرار می‌ورزیدند سرانجام بین مقامات مرکزی و نمایندگان فرقه بر  
سر پیشنهادات نظامی توافق حاصل نشد و هیئت به تبریز باگشت بدین ترتیب  
راه حل سیاسی برای مسئله آذربایجان به بن‌بست رسید و تهران طرح نظامی را  
تدارک دید.

### فرماندهان نظامی دموکراتها

بزرگان نظامی و فرماندهان ارشد در نیروهای دموکراتها افراد زیر بودند:  
ژنرال آذر، ژنرال عظیمی، ژنرال نوائی، ژنرال میلانیان، نایب کلنل  
محمدعلی پیرزاده، نایب کلنل حاتمی، نایب کلنل محمود قاضی، نایب کلنل  
شفائی، نایب کلنل آگهی، نایب کلنل مرتضوی، ماژور فاطمی، ماژور پزشکان،

ماژور قاسمی، ماژور خلعت بری، ماژور رزم‌آور، ماژور ندیمی، ماژور طغرائی، ماژور قمصریان، ماژور سلیمی، ماژور آگاهی، ماژور رصدی اعتماد، سلطان پیاده کیهان، سلطان توپچی تفرشیان، سلطان توپچی شهنور، سلطان توپچی فروغیان، سلطان توپچی رئیس دانا، سلطان توپچی پورهرمزان، سلطان توپچی وطن‌پور، سلطان مهندس قهرمان و سلطان مالی غفاری.

### مقدمات لشگرکشی به آذربایجان

بنابر آنچه بر من مسلم است دسته‌ای از ماجراجویان با ایجاد وحشت و اضطراب می‌خواهند یکی از نواحی حاصلخیز و ثروتمند ایران را تصاحب کنند و با تهدید و فشار بر حکومت مرکزی تمام متصدیان امور را بقبول درخواستهای خود وادار نمایند، و اگر این روش ادامه یابد و از آن جلوگیری نشود قطعاً مسبب آثار سوئی در سراسر کشور خواهد گشت و رشته نظم را از هم خواهد گسیخت و استقلال کشور را متزلزل خواهد ساخت، لذا بنابر وظیفه مهمی که بر عهده منست با تصویب و تصدیق گزارش ستاد، دستور می‌دهم که بلافاصله اقدامات اساسی و فوری برای نجات آذربایجان و سراسر مناطق شمال شروع و ریشه فساد برکنده شود.

با این دستور شاه، همه فعالیت‌های سیاسی و مسالمت‌آمیز که برای حل مسئله آذربایجان صورت می‌گرفت کنار گذاشته شد و عملیات نظامی آغاز گردید، ارتش پس از یک آرایش نظامی در چهار چوب آمادگی رزمی، در اول آذرماه ۱۳۲۵ در سه ستون مرکب از اعزام قوای تقویتی از تهران به پادگان قزوین، در جاده قزوین زنجان بحرکت درآمد این نیرو در طول یکصد کیلومتر با مانعی مواجه نشد صبح روز دوم آذرماه به قریه قره‌بلاغ ۶ کیلومتری زنجان رسید و از آن به بعد بدون هیچگونه مقاومتی به راحتی وارد زنجان شد و به سرعت در تمام نقاط شهر و حومه مستقر گردید، بر اساس اطلاعات رسیده به مراکز نظامی ارتش، عده نیروهای رزمی دموکراتها در جبهه میانه اعم از فدائی و قزلباش از این قرار بود، دو هزار نفر در میانه سیصد نفر در رجین و نوروزآباد، سیصد نفر در آق‌کند، دویست نفر در سلیمانکندی و دویست نفر در کاغذکنان

### عملیات نظامی برای تسخیر تبریز

عملیات نظامی برای تسخیر تبریز بوسیله سه ستون اصلی توام با عملیات عشایری بشرح زیر انجام شد، یک ستون در محور زنجان تبریز که مأموریت داشت زنجان، میانه تبریز و مراغه را متصرف شود و ستون دیگری از محور تکاب شاهیندژ و میاندواب وارد عملیات می‌شد و این ستون موظف بود ارتباط کمک رسانی کردستان و آذربایجان را قطع نماید و ستون سوم که از رشت رهسپار آستارا شده بود وظیفه داشت از رفت و آمد دموکراتها در مناطق مرزی جلوگیری نماید

### نبرد قافلانکوه بروایت سرلشگر زنگنه

۱۶ آذرماه ۱۳۲۵ ساعت ۲۰ دستور عملیات ستون اعزامی صادر و به کلیه فرماندهان ابلاغ گردید دموکراتها پس از عقب نشینی از زنجان در منطقه قافلانکوه به تقویت مواضع نظامی خود پرداخته و ژنرال غلام یحیی دانشیان فرماندهی قوا را در جبهه قافلانکوه بر عهده گرفت، در این جبهه دموکراتها با ۱۷۰۰ رزمنده سه خمپاره‌انداز و سه ارابه توپ کوهستانی در حالت دفاع قرار گرفته بودند، در ساعت ۱۸ روز ۱۸ آذر ماه ۱۳۲۵ ستون غربی ارتش، شروع به پیشروی کرد و پس از تلاش زیاد و زد و خورد شدید مقاومت دموکراتها را در هم شکست و به طرف ارتفاعات قافلانکوه پیش رفت، از سوی دیگر ستون اعزامی با پشتیبانی نیروی هوایی و بمباران مواضع دموکراتها قیزقلعه‌سی و ارتفاعات قافلانکوه را متصرف شد، و ستون شرقی ضمن پیشروی به سوی میانه در قریه آق‌کند با مقاومت سرسختانه دموکراتها مواجه گردید که نتیجه این درگیری نیز به شکست دموکراتها انجامید.

از ساعت شش صبح روز ۱۹ آذر ستون جلودار از مبدا حرکت، شروع به پیشروی نمود که در چند نقطه با دموکراتها درگیر شد، دموکراتها ابتدا از مواضع خودشان به خوبی دفاع می‌کردند ولی چون کلیه سنگرهای آنان به شدت بمباران شد عقب نشستند و پیشروی کلیه واحدهای پیاده با پشتیبانی تانک‌ها و آتش توپخانه در تمام جبهه‌ها آغاز گردید، سرانجام دموکراتها با دادن

تلفات سنگین عقب نشستند و ستون مرکزی با حملات مداوم به تعقیب آنان شتافت، نتیجتاً روز ۱۹ آذر ماه سال ۱۳۲۵ آبادیهای نوروزآباد، کولیچه، حمال‌آباد و ارتفاعات جنوب شرقی کردآلان به تصرف ستون مرکزی درآمد و گروه جلودار تا نزدیکی دامنه شرقی قافلانکوه رسید.

### گزارش از جبهه قافلانکوه به تبریز

خیلی خیلی فوری، آقای پیشه‌وری در نتیجه زد و خورد شدیدی که از ساعت ۶/۳۰ امروز ۱۹ آذر از صبح تا غروب ادامه داشت فدائیان از نوروزآباد، کولیچه‌آباد افشار که در دامنه شرقی قافلانکوه قرار دارد عقب نشستند، روحیه خود را به کلی باخته سنگرها را ترک می‌کنند، دشمن از جناحین تجاوز می‌کند برای اجتناب از محاصره شدن مجبور شدیم اطراف قزل‌اوزن را تخلیه کرده پلهای جاده شوسه و راه‌آهن واقع روی قزل‌اوزن را خراب کرده و جبهه خود را کوتاه کنیم، ژنرال غلام یحیی دانشیان.

جواب پیشه‌وری و ژنرال پناهیان از تبریز به جبهه قافلانکوه،

فوری، فوری

۱ - همین امشب باید به وسیله افراد زبده به دشمن در نقاط مختلف حمله شود تا کاملاً فرسوده شده و صبح فردا قادر به ادامه حمله نباشد.

۲ - عملیات امروز در جبهه قافلانکوه رضایتبخش نیست، به هیچوجه به افراد اجازه ندهید عقب بنشینند، درجه‌دار، سرباز فدائی که عقب‌نشینی کنند باید بدون کسب اجازه تیرباران شود.

۳ - استفاده افراد از بطری‌های ضدتانک ضروری است، آنها را وادار کنید تانکها را از کار بیندازند.

۴ - تجربیات را همین امشب عملی و نتیجه را گزارش دهید.

۵ - نتیجه عملیات امروز و تعداد تلفات و ضایعات را گزارش دهید.

### پیشه‌وری - ژنرال پناهیان

نیمه‌شب بیستم آذر ماه ۱۳۲۵ دموکراتها در جبهه قافلانکوه پل دختر، پل بتنی و پل راه‌آهن روی رودخانه قزل‌اوزن را ویران کردند و عملاً راه‌های

ورودی نیروهای نظامی به میانه و تبریز را برای مدت کوتاهی بستند، و با استفاده از این فرصت میانه را تخلیه کرده به سوی تبریز عقب نشستند، از صبح روز بیستم آذر ستون مرکزی ارتش تهران پیشروی به سوی قافلانکوه را سرعت بخشید و در ساعت ۱۲ گروه جلودار به رودخانه قزل‌اوزن رسیده بود چون عبور از پل بتنی به علت خرابی میسر نبود ستون پیاده نظام جلودار و واحدهای قاطردار (توپخانه کوهستانی، واحدهای مسلسل سنگین) با استفاده از گذارهای رودخانه سریعاً از قزل‌اوزن گذشتند و به طرف شهر میانه پیشروی نمودند و روز بیستم آذر وارد شهر شدند، بلافاصله مرمت پل دختر از سوی گروه استحکامی ارتش شروع شد، در ساعت دو بعد از ظهر نیمه‌شب کلیه وسایل موتوری، توپخانه، ارابه‌های جنگی و ستون کامیون‌ها از پل گذشتند و صبح روز ۲۱ آذر در میانه مستقر شدند.

عصر روز بیستم آذر، محمد بی‌ریا، جانشین پیشه‌وری در اجتماعی که در جلو کمیته مرکزی تبریز برپا شده بود از بالکن ساختمان خبر ورود ارتش به آذربایجان را اعلام داشت و مدعی شد که قوای اعزامی به آذربایجان فقط برای نظارت بر حسن انجام انتخابات به آذربایجان می‌آیند، اما همه مردم دریافتند که کار از کار گذشته و حکومت دموکراتها به آخر خط رسیده است، روز بیست و یکم آذر ۱۳۲۵ قرار بود شماره مخصوص روزنامه آذربایجان به مناسبت سالگرد حاکمیت دموکرات‌ها بر آذربایجان منتشر شود از سپیده‌دم در جلو چاپخانه روزنامه در انتظار تحویل روزنامه بودم ولی خبری نشد. با بالا آمدن آفتاب اغتشاش در گوشه و کنار شهر ظاهر شد و دسته‌های مسلح به راه افتادند هر کجا از فرقه‌چی و مهاجر سراغی می‌گرفتند دنبالش می‌رفتند از دم تیغ می‌گذراندند، در گذرگاههای شهر اجساد بیگناهیانی دیده می‌شدند که افراد فرصت‌طلب بی‌رحمانه آنها را قتل عام کرده بودند، تا ورود ارتش به تبریز فجایع زیادی روی داد خانه‌ها غارت گردید به ناموس مردم تجاوز شد و افراد زیادی دست از خانه و زندگی خود شستند و فرار کردند، رادیو تبریز مارش نظامی و سرودهای ای ایران و ای خاک تو مهد آزادگان را می‌نواخت، هر چند بار نطقهای حاج میرزا علی

شبستری و دکتر سلام‌الله جاوید که مردم را به خویشتن‌داری و حفظ امنیت فرا می‌خواندند از رادیو پخش می‌شد این هر دو، از بنیانگذاران حکومت یکساله دموکراتها بودند و از بزرگان فرقه شمرده می‌شدند، گفتند وقتی برای مذاکره به تهران رفته بودند، مخفیانه یا قوام‌السلطنه قرار و مدار می‌داشتند و همان‌تازه از ایشان گرفته بودند، فراریان ۲۴ ساعت روی پل چوبی ارس برای عبور از مرز به انتظار بودند سرانجام دست‌ر باز کردن مرز از شوروی رسید و انبوهی از فراریان که تعدادشان از بیست هزار نفر تجاوز می‌کرد از مرزهای سرتاسری در قلمرو رودخانه ارس گذشتند.

تبریز بعد از غائله آذربایجان پی آمده‌های حاکمیت یکساله دموکراتها را توأم با فشار پذیرا شد، در شش ماهه اول، بعد از شکست دموکراتها، بگیر و به‌بند با شدت بیشتر آغاز گشت، محیط تبریز مملو از کینه و خشم شده بود، فرماندهان ارتش فاتح با مردم مانند دشمن مغلوب رفتار می‌کردند، با زدن انگ متجاسر، چپاول اموال مردم و تعدی به حقوق دیگران از نظر مأمورین رژیم رسمیت پیدا کرد، محمد مسعود در یکی از شماره‌های روزنامه مرد امروز خطاب به سرلشگر ضرابی فرماندار نظامی وقت تبریز نوشت، آیا قالیهای گرانبهای آذربایجان هم متجاسر هستند؟ آذربایجانهای تحقیر شده را با القاب غلام یحیی و پیشه‌وری زخم زبان می‌زدند.

در بهار سال ۱۳۲۶ شاه به آذربایجان آمد، محمدرضا پهلوی بعد از جلوس بر اریکه سلطنت اولین بار بود که به آذربایجان مسافرت می‌کرد، پس از قضیه آذربایجان استقبال از شاه در تبریز، نقطه عطفی از احساسات مردم بر نجات آذربایجان بود، چند روز قبل از ورود شاه به تبریز فرمان عفو عمومی صادر شد و این عفو تا حد زیادی از فشار تعدی به مردم کاست، با این وصف رژیم در آستانه صدور عفو عمومی عده زیادی را در آذربایجان حلق آویز کرد.

بعد از واقعه آذربایجان، رژیم سلطنتی، آذربایجان را منطقه نظامی نمود و در صدد برآمد سیاست نظامی‌گری را بر آذربایجان اعمال کند، استانداران و مأموران ارشد دولتی اعزامی به آذربایجان بیشتر از فرماندهان نظامی تعیین

می‌شدند و این بدان معنی بود که دولت مرکزی نسبت به مسائل مملکتی در آذربایجان حساسیت بیشتری نشان می‌داد، بطور کلی سیاست یک بام و دو هوا بر این منطقه حاکم گردیده بود، پندارهای غیرموجه در ناامن معرفی کردن آذربایجان به کوچیدن دسته‌جمعی سرمایه‌داران، تجار و ثروتمندان از آذربایجان منجر شد.

در مسافرت شاه به آذربایجان علمای طراز اول در مسجد جامع شهر تبریز، با شاه دیدار کردند، آیت‌الله، سیدکاظم شریعتمداری و دیگر روحانیون تبریز به حضور شاه رسیدند، آیت‌الله طلاب دینی را سربازان دین به شاه معرفی کرد و از وی تقاضا نمود که طلاب از خدمت سربازی معاف شوند، شاه در پاسخ، طلاب را افسران دین لقب داد و با درخواست آیت‌الله شریعتمداری موافقت کرد و از آن به بعد طلبه‌ها از خدمت سربازی معاف شدند.

پس از تخلیه تبریز از سربازان روسی و برچیده شدن حاکمیت دموکرات‌ها، کنسولگری و خانه فرهنگی شورویها در تبریز مدتی پابرجا بودند اما این دو کانون سیاسی و فرهنگی از نظر رژیم ایران، محل‌های مشکوک شناخته می‌شدند و همه کسانی که در حول و حوش این دو محل رفت و آمد می‌کردند دستگیر و یا برای بازجوئی جلب می‌شدند، سرانجام شورویها این هر دو را برچیدند و دو کانون تشنج در تبریز تعطیل گردید. یک سال بعد از ماجرای آذربایجان فرستنده‌ای از آن سوی مرز با عنوان رادیو فرقه دموکرات شروع به پخش برنامه به زبان‌های فارسی و آذربایجانی کرد. این رادیو در گفتارهایش نوید می‌داد که نیروهای آذربایجان ایران را از چنگ قشون اشغالگر تهران نجات می‌دهند. فرقه‌چی‌ها نیز چشم به آن سوی مرز دوخته بودند که دیر یا زود فدائیان فرقه به فرماندهی غلام یحیی با یاری ارتش سرخ به آذربایجان باز خواهند گشت، سرانجام این فرستنده رادیویی که از باکو برنامه پخش می‌کرد خاموش شد.

### پیشه‌وری و قضیه آذربایجان

چهل و هشت سال پیش در آذربایجان ایران پدیده‌ای ظهور کرد که دست



پخت یک قدرت جهانی بود. به اعتقاد گروهی جنبش و یا نهضت دموکراتیک لقب گرفت و جماعتی از آن تجزیه‌طلبی یاد می‌کنند صرف‌نظر از ماهیت اصلی آن، دموکرات‌ها در تبریز یک سلسله کارهای اساسی از جمله ایجاد فرستنده رادیوئی، تأسیس دانشگاه، دایر کردن خطوط اتوبوس‌رانی شهری، اسفالت خیابانها و ساختمان معظم اداره دارائی تبریز را انجام دادند. افزون بر اینها با اعدام چهار تن از افراد شرور به اسامی کاظم خوش‌باور، عزیز یوسف اوغلی، اصلان فرید و رحیم دباغ که به ادعای دادستان هر چهار نفر مرتکب جرایمی از قبیل تجاوز به عنف شده بودند در آذربایجان امنیت کامل ایجاد کردند. به رغم همه قضاوت‌های صحیح و نادرست از عملکرد آن حکومت یکساله، سیدجعفر پیشه‌وری بازیگر این تراژدی از بینش و آگاهی سیاسی برخوردار بود وی در ماجرای آذربایجان وانمود می‌کرد که تجزیه‌طلب نیست. افزون بر این از تندرویهای سیاسی عوامل افراطی جلوگیری می‌نمود در یکی از شماره‌های روزنامه آذربایجان ارگان فرقه، از پیشه‌وری عکس مدوری که اطراف آن را پرچم‌های ایران پوشانده بود چاپ شده بود پیشه‌وری بلافاصله دستور داد روزنامه‌ها از چاپخانه توزیع نشود در این باره گفته بود من نه رئیس‌جمهور آذربایجان هستم و نه رهبر جمهوری‌های محلی ایران. به پیشه‌وری ایراد گرفته بودند که در ارتش آنها معیار و ضوابطی برای درجه و ترفیعات نظامی وجود ندارد هرکسی به میل خود چند ستاره به دوش می‌زند وی در جواب آنها گفته بود همه ایرادات شما وارد است شما فرصت دهید جوانان ما از دانشکده‌ها بیرون بیایند آنها جای فعلی‌ها را خواهند گرفت. رحلت آیه‌ا... حاج سیدابوالحسن اصفهانی مرجع تقلید شیعیان جهان با به قدرت رسیدن دموکرات‌ها در آذربایجان مقارن بود. مردم تبریز به این رویداد مذهبی رنگ سیاسی دادند و در واکنش به سیاست‌های ضد‌مذهبی دموکراتها، در تجلیل از مقام دینی و مذهبی آن مرجع بزرگ عالم تشیع سنگ تمام عیار گذاشتند تعطیل عمومی در شهر به درازا کشید به پیشه‌وری اطلاع دادند که اونیورسیته (دانشگاه) را تعطیل نکرده‌اند از دکتر جهانشاهلو رئیس وقت دانشگاه و استاد درس

سوسیولوژی توضیح خواست وی در پاسخ گفته بود یکی از اهداف ما مبارزه با کهنه‌پرستی است. دلیلی ندارد درب دانشگاه را ببندیم!

پیشه‌وری در جواب می‌گوید مگر شما نمی‌دانید ما در جامعه مذهبی زندگی می‌کنیم؟ مگر نمی‌دانید که رهبر و پیشوای مذهبی این مردم بدرود حیات گفته است؟ پس در این صورت فوری دانشگاه را تعطیل کنید، چند روز بعد در یکی از جلسات کمیته مرکزی از پیشه‌وری در این باره توضیح خواستند او گفته بود، اگر مقتضیات اجازه می‌داد من شخصاً در پیشاپیش دستجات عزادار حرکت می‌کردم با دستجات عزادار همگام شدن مسئله‌ای نیست مهم این است که دسته را چه کسی پیش می‌راند، اضافه می‌کند، بر طبیعت نمی‌توان فرمان داد مگر از راه فرمانبرداری از آن.

در رابطه با آن مسئله گفتند وقتی میرجعرباقراوف صد روزیران آذربایجان شوروی از احساسات مذهبی مردم تبریز آگاهی یافت خطاب به پیشه‌وری نوشت اینها هستند آن کسانی که مدعی هستید با میل و رغبت کمونیسم را پذیرفته‌اند؟

از حکومت دموکراتها انتقاد می‌شد که رشته کارها را به دست مشتکی مهاجر<sup>(۱)</sup> سپرده‌اند پیشه‌وری در پاسخ به این انتقاد گفته بود شما کی قدم جلو گذاشتید ما رد کردیم؟

در اوایل پیدایش فرقه دموکرات پیشه‌وری نه تنها به ائتلاف اجباری با حزب توده روی خوش نشان نمی‌داد بلکه بیشتر عوامل حزب توده را که به وی تحمیل کرده بودند افراطی‌های بی‌مسئول می‌دانست و اعمال افراطی آنها را

۱ - مهاجر به ایرانیان مقیم شوروی اطلاق می‌شد که سالیان دراز در آن کشور اقامت گزیده بودند پس از تغییر رژیم در اتحاد شوروی حاضر نشدند تابعیت آن دولت را بپذیرند دولت شوروی با موافقت دولت ایران آنها را از شوروی اخراج کرد و تحویل ایران داد بیشتر آنها پس از ورود ارتش سرخ به آذربایجان ایران با روسها روابط نزدیکی برقرار کرده بودند.

نکوهش می‌کرد، در روزهای نخست که فرقه دموکرات به قدرت رسید روزی یکی از توده‌ایهای افراطی به نام کریم میزانی با لباس اونیفورم پارتیزانهای روسی وارد اتاق پیشه‌وری شد، سید جعفر از طرز لباس پوشیدن میزانی سخت برآشفته و او را از اتاقش بیرون کرد، گفتند شب ۲۱ آذر ۱۳۲۴ پیشه‌وری برای امضاء قرارداد تسلیم لشگر تبریز به کاخ استانداری آمد پس از انجام تشریفات در حالی که قصد داشت از استانداری بیرون برود خطاب به محمد بی‌ریا گفت وقتی من از اینجا بیرون رفتم بی‌سروصدا بدون اینکه کسی متوجه شود این عکس بزرگ محمدرضا شاه را از دیوار بردار.

یکی از بزرگان فرقه تعریف می‌کرد یک ماه پس از استقرار حاکمیت دموکراتها بر آذربایجان در یکی از جلسات کمیته مرکزی که در کاخ شهرداری تبریز تشکیل شده بود پیشه‌وری از تلفنچی خواست با جعفر کاویان ارتباط برقرار سازد اطلاع دادند که کاویان اداره را ترک کرده است پیشه‌وری که عصبانی شده بود خطاب به شرکت کنندگان در جلسه اظهار داشت، ما از یک طرف سعی می‌کنیم مردم را به سوی فرقه بکشیم و از سوی دیگر حضرات (منظورش سران فرقه بود) به جان مردم افتاده‌اند پیشه‌وری توضیح داد که عده‌ای تفنگچی‌های فرقه به منزل احمدخان بهادری ریخته قصد دستگیری نامبرده را داشته‌اند<sup>(۱)</sup>؟

سید جعفر پیشه‌وری سپس تلفنی به همسر بهادری می‌گوید شما در امن و امان هستید به شوهرتان اطلاع دهید هر کجا هستند با خیال راحت و آسوده به منزل برگردند و کسی مزاحم ایشان نخواهد بود، فریدون ابراهیمی دادستان فرقه وقتی مسئولیت دستور جلب را بر عهده گرفت پیشه‌وری به وی پرخاش نمود و گفت ما را ببین با چه کسانی (به ابراهیمی اشاره می‌کرد) می‌خواهیم نهضت را پیش ببریم.

از شگردهای سیاست حکایات فراوان گفته‌اند، تعریف کردند، لحظه‌ای پس از تسلیم لشگر تبریز به دموکراتها دو تن از فرماندهان نظامی به اسامی

۱- احمدخان بهادری از مالکین متنفذ آذربایجان بود.

سرهنگ سیاح و سرهنگ بهاور پس از تحویل اسلحه سربازخانه قصد ترک سربازخانه را داشتند برای اینکه مزاحمتی برایشان پیش نیاید و یا بی‌حرمتی نشود دکتر سلام‌اله جاوید یکی از بزرگان فرقه دستور داد هر دو را با محافظ به خانه‌هایشان برسانند، یک سال بعد از این ماجرا که وضع تغییر کرد سرهنگان دستور دادند دکتر سلام‌اله جاوید و حاج میرزا علی شبستری در محافظت مأمور به منازلشان هدایت گردند.

سیدجعفر پیشه‌وری به اتفاق هزاران تن دیگر، روز ۲۱ آذر ۱۳۲۵ یعنی درست بعد از یک سال به قدرت رسیدن از پل‌های مرزی ارس گذشتند و به آن سوی مرز رفتند و بعد مرز بسته شد و دیگر کسی در این سوی مرز از سرنوشت آنها اطلاع نداشت، دو سال بعد از قضیه آذربایجان خبر کشته شدن پیشه‌وری در یک حادثه رانندگی از رادیو باکو پخش شد و این حادثه تا مرگ استالین و خلع قدرت از میرجعفر باقراوف بمانند یک رویداد غیرعمدی و تصادفی به فراموشی سپرده شد. پس از ۴۵ سال که دگرگونی‌های سیاسی در نظام‌های هر دو کشور بوجود آمد و دیوار آهنین فرو ریخت پرده از روی این توطئه سیاسی کنار رفت در نوشته‌ها خواندیم پیشه‌وری بر اثر توطئه باقراوف کشته شد، گفتند بعد از سقوط حاکمیت فرقه در نشستی که از بزرگان آذربایجان شوروی و فرقه دموکرات به منظور بررسی علل شکست فرقه ترتیب یافت، میرجعفر باقراوف دبیر حزب کمونیست آذربایجان شوروی دموکرات‌ها را مسبب این شکست دانست که به گفته او لازم بود فرقه پس از دست‌یابی به قدرت بلافاصله انضمام آذربایجان ایران را به آذربایجان شوروی اعلام می‌کرد، پیشه‌وری ضمن رد این استدلال گفته بود برعکس تصور شما، علت اصلی شکست نهضت ما این بود که آلت دست شورویها معرفی شده بودیم. این صراحت بیان او میرجعفر باقراوف را برآشفته و از آن لحظه به بعد توطئه قتل او طرح و به اجرا گذاشته شد، آخرین جمله‌ای که در واپسین دم حیات پیشه‌وری بر زبان می‌آورد این بود: قوام‌السلطنه خانه‌ات خراب. جسد پیشه‌وری را در وسط باغی در قریه بزونا در ۴۵ کیلومتری باکو به خاک سپردند اما ایرانیان جلای وطن کرده از این بی‌حرمتی به خشم

آمدند و از مقامات مربوطه خواستار انتقال جسد به گورستان فخری باکو گردیدند. بر اثر فشار و اصرار ایرانیان یک سال بعد جمهوری آذربایجان شوروی با صدور قراری با این درخواست موافقت نمود و جسد پیشه‌وری در گورستان فخری که مختص دفن اموات مفاخر سیاسی، ادبی، علمی و هنری است به خاک سپرده شد.

سرانجام اگرچه دوره پنجاه ساله تنش در آذربایجان ایران پایان می‌یافت لیکن سرنوشت پناهندگان ایرانی به شوروی سابق دردناک و غم‌انگیز توصیف گردید پنجاه سال بعد از سپری شدن از قضیه آذربایجان و فروپاشی دو نظام سلطنتی و کمونیستی حاکم به دو کشور ایران و شوروی سابق با گشودن مرزها و عادی شدن رفت و آمد بین دو مملکت ایرانیان پناهنده این راز تاریخ را با افشای حقایق تلخ برملا کردند اما آنها در سنینی نبودند که زندگی را از نو شروع کرده باشند.

حیدر بابایولوم سندن کج اولدی      عمریم گنچدی گلنمدیم گنچ اولدی  
هئج بیلمه‌دیم گوزلرین نئجه اولدی      بیلمه‌زدیم دونگه‌لر وار دونوم وار  
ایتگین لیک‌وار آیریلیق وار تولوم وار

بیر اوچئیدیم بوچیرپنان یثلی‌نن      باغلاشایدیم آیری دوشن ائلی‌نن  
آغلاشایدیم اوزاق دوشن ائلی‌نن      بیرگوریدیم آیریلیقی کیم سالدی  
اولکه‌میزده کیم قیریلدی کیم قالدی

### روزنامه‌های چهل سال تبریز

بعد از شهریور ۱۳۲۰ روزنامه‌ها و نشریات متعددی در تبریز منتشر شدند که هر کدام از آنها با داشتن افکار و عقاید گوناگون در اوضاع و شرایط مناسب سیاسی حاکم بر کشور بوجود آمدند و در فراز و نشیب‌های سیاسی از نفس افتادند روزنامه‌های تبریز در مدت چهل سال در چهار دوره از تحولات سیاسی کشور انتشار یافته‌اند و با تغییر اوضاع آنها نیز تعطیل شده‌اند.

گروه روزنامه‌ها زائیده بحران، یعنی از شهریور ۱۳۲۰ تا آذر ماه سال ۱۳۲۵ اینها بودند که بیشتر در امواج متلاطم سیاست غرق شده و از بین رفتند و بعضیها هم فقط به کسب امتیاز روزنامه اکتفاء نموده و انتشار نیافته‌اند.

شماره ۱۱۱۱۱۱ دوره

# آذربایجان

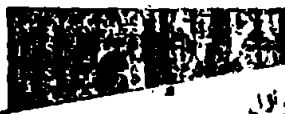
پستی ۱ ریال
آورد ۱۰۰۰ ریال
۲

شماره ۱۱۱۱۱۱
دوره ۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱

روزنامه آذربایجان مکزیک (پنجمین روزنامه آذربایجان)

## باش وزیر یهیزین فردوسی مدرسه‌سی سالوندا سوبلدگی مهم نطقی

باش وزیر یهیزین فردوسی مدرسه‌سی  
سالوندا سوبلدگی مهم نطقی  
باش وزیر یهیزین فردوسی مدرسه‌سی  
سالوندا سوبلدگی مهم نطقی



باش وزیر یهیزین فردوسی مدرسه‌سی  
سالوندا سوبلدگی مهم نطقی  
باش وزیر یهیزین فردوسی مدرسه‌سی  
سالوندا سوبلدگی مهم نطقی

# تجدید

شماره ۱۱۱۱۱۱
دوره ۱۱۱۱۱۱
۱۱۱۱۱۱

باش وزیر یهیزین فردوسی مدرسه‌سی  
سالوندا سوبلدگی مهم نطقی  
باش وزیر یهیزین فردوسی مدرسه‌سی  
سالوندا سوبلدگی مهم نطقی

## حکومت ملی با استقامت شوروی

# شیرباد

## سام آذربایجان

آذربایجان

این آذربایجان عزیز یکم بلاگردان  
میهن شهابی و دنیا آنرا از شدت  
میهن شهابی و دنیا آنرا از شدت

پیک تبریز، جمعیت آذربایجان، قلم حق، پرتو اسلام، درفش کاویان، مکتب اسلام، دشمن جنگ، جامعه آذربایجان ارس، نمودار، اطلاعات، اخبار آذربایجان، صدای آذربایجان، آخرین اخبار، حدید، قراجه‌داغ، تبریز ما، افلاطون، سپهر آذربایجان، اصناف آذربایجان، نفوذ ملی، آزاد مردم، جمعیت فداکاران، شهر خلقت، قیام ماد، سها، شعله، آذرستان، نوای هنر، شهاب اهر، پاوند، حمایت آذربایجان، پرتو فرهنگ، مهد ما، عمورجب، آئین داد، تبریز، شاهین، وطن یولوندا، آریا، آذربایجان، گفتار و کردار، ندای حق، غوغای زندگی، ستاره آذربایجان، شفق مطبوعات، و خاور نو.

دوره دوم شامل روزنامه‌هایی می‌شوند که در دوره یکساله حاکمیت فرقه دموکرات بر آذربایجان در تبریز منتشر و با سقوط آن حکومت خاموش شدند، آنها عبارتند از:

آذربایجان، وطن یولوندا، غلبه، ادبیات صحیفه‌سی، آزاد ملت، جوانلار، گونش، معارف، ینی شرق و شفق.

دوره سوم که از سال ۱۳۲۸ شروع تا ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ختم می‌شوند شامل نشریاتی می‌شوند که با استفاده از فضای باز سیاسی در مملکت انتشار یافته‌اند و با سقوط دولت دکتر مصدق بیشتر آنها نیز اجباراً به تعطیل کشانده شدند آن روزنامه‌ها به شرح زیر هستند.

فریاد، اختر شمال، تبریز، آذربادگان، آذرمدرد، چکاو، قدرت اسلام، منادی، مهد آزادی، پیام آذربایجان، راننده، بقاء، افتخارات ملی، جهان هنر، حق جم، نبرد پاک، آذربایجان آینده، ستاره تبریز، کار و نیرو، توحید افکار، ستاره روز، زرین سپهر، نعره شرق، صعود و ارسباران.

در این دوره بود که روزنامه‌های چپ‌گرا و ملی با کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ از صحنه خارج شدند و روزنامه‌های راست‌گرا و یا هوادار رژیم سلطنت ابقاء گردیدند.

روزنامه‌های دوره چهارم که رژیم وقت با انتشار آنها موافقت نمود عبارت بودند از:

آذربایجان روزانه و سه روز یکبار در روزهای تعطیل  
 شماره ۷ (۲۹۶) یکشنبه ۱۳۳۷  
 اداره کل مطبوعات دولتی و مطبوعات  
 تبریز  
 اداره پست سراسر مطبوعات تبریز

# آذربایجان

شماره ۱۰ ماهنامه

آذربایجان  
 شماره ۷ (۲۹۶)  
 یکشنبه ۱۳۳۷

۱۲ شهریور و  
 برای مسابقه آذربایجان همواره فرستادن مرکزی  
 فرستادن مرکزی آذربایجان به همین آدرس  
 تبریز

## آذربایجانین بوتون نقطه لرینده خط مصول جمع اولمقدار

کجهش نمره سیزده برینده  
 آذربایجان اولمقدارین خطمقدارین  
 خطمقدارین اجوت فرقه سیزده و  
 اجوتین گوردیگی سیزده برینده  
 فصل سیزده برینده  
 خطمقدارین  
 خطمقدارین  
 خطمقدارین

## ماهیاب

سیله ایله  
 طس، ادبی، اخلاقی، لیسانس، اقتصادی، تفریحی

سال اول - شماره چهارم  
 خرداد ماه ۱۳۳۷

سایب انبیا  
 چوکه لاطول  
 مدیر و مسئول  
 کاتب طوسی


وجه اشتراك سالانه : دانه ۳۰ ریال خارجه ۱۰ شلیک

همین یهای آهمی ها با نظر اداره است  
 طبقه نامه ها باید چنون مدیر سیله باشد  
 جای اداره تبریز جنب بانک ملی

آدرس تبریز : ماهانه  
 خطمقدارین

# آذربایجان

۴ شماره ۲۱۲۱۲۱۲۱  
 شماره ۲۱۲۱۲۱۲۱  
 شماره ۲۱۲۱۲۱۲۱



شماره ۲۱۲۱۲۱۲۱

ایاقومین مرک خانواد  
 های محروم بصدادند می آ  
 خاطرات شوهر تجدید  
 زمستان سرن گرجه برام  
 فرح انگیز و مسرت بنخ  
 ولی برای عده کثیری  
 ما بخوف و مرک آ



آذربادگان، پیام آذربایجان، مهد آزادی، راننده، توحید افکار، تبریز و عصر نوین که به استثنای عصر نوین که توقیف شد و آذربادگان که به انتشار خود ادامه داد بقیه آنها که همگی از آگهی‌های دولتی ارتزاق می‌شدند از طرف دولت وقت بازخرید شدند بدین ترتیب تبریز تا پایان عمر رژیم سلطنتی فقط صاحب یک روزنامه بود.

### فریاد

حسینقلی کاتبی حقوقدان، محقق و نویسنده معاصر از سال ۱۳۰۹ شروع به نویسندگی کرد، کتابهای فن انشاء، سبک نگارش، تاریخ نثر فارسی، آذربایجان وحدت ملی، شکوفه‌های ادب، تاریخ بردگی، مفهوم و منشاء حق، حقوق بشر، ادب و ادبیات، فرهنگ حقوق، حقوق تجارت و زبانهای باستانی آذربایجان را نوشت، کاتبی در جنگ دوم جهانی پس از اشغال ایران از مهر ماه ۱۳۲۱ با انتشار روزنامه فریاد وارد سیاست شد و با افکار ناسیونالیستی و احساسات میهن‌پرستی در فضای آستان حوادث تبریز برای خود مشکلاتی به بار آورد، با این حال در طول ده سال با افکار آزادیخواهی با استبداد، دیکتاتوری و هرگونه مظالم و مفسد اجتماعی مبارزه کرد و از وابستگیهای ایده‌لوژیکی دور ماند، در طول این مدت بارها با مساعد شدن فضای سیاسی کشور، فریاد با همکاری گروهی از روشنفکران تبریز منتشر و یا به توقیف کشانده شد، از سال ۱۳۲۹ تا ۱۳۳۱ که فضای باز سیاسی تا حدی آزادی بیان و اندیشه را تضمین نمود، فریاد در نقش ارگان جمعیت هواداران صلح تبریز که گرایش چپ داشت انتشار یافت و این موضع‌گیری سیاسی کاتبی را به زندان کشاند، به رغم اینکه دادگاه نظامی به پرونده اتهامی او و همفکرانش رأی عدم صلاحیت صادر کرد با این وصف تقاضای تجدید نظر دادستان لشکر مانع از آزادی آنها از زندان شد و پرونده جهت رسیدگی به تهران ارجاع گردید.

پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ کاتبی احساس کرد که تبریز برای او شهر ماندنی نیست ناگزیر در تهران سکونت دائمی اختیار نمود و دنبال شغل اولیه‌اش وکالت دادگستری رفت، در اوایل انقلاب اسلامی که جنب و جوش

سیاسی همه جا به چشم می‌خورد کاتبی در جمعیت آذربایجانیان مقیم مرکز ظاهر شد اما وقتی احساس کرد حزب توده در آنجا مقاصد سیاسی دارد خود را ز معرکه کنار کشید، این بار دیگر برای او دیر شده بود، وی جوانی، بهترین سالهای زندگی و شیرین‌ترین لحظات عمر خویش را در بازی سیاست باخته بود، در آخرین روزهای عمرش پس از سی سال که او را دیدم از من خواست در انتشار کتابهایش کمکش کنم، دو ماه بعد، در اواخر سال ۱۳۶۹ آگهی فوتش را در روزنامه خواندم، اما تبریز که روزگاری بر وجود کاتبی‌ها می‌بالید او را به کلی فراموش کرده بود نهایت اینکه نسلی که با کاتبی زندگی می‌کرد تقریباً از صحنه زندگی خارج شده و یا از تبریز رفته بودند.

### تبریز

تبریز کهنسال‌ترین روزنامه ایران چهل سال عمر کرد، حسین تبریزی (حسین فشنگچی) روزگاری از بازیگران سیاست بود او در کودتای ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاشاه در تبریز نقشی داشت. روزنامه تبریز مدتی به سردبیری شادروان حسین امید و با همکاری دیگر نویسندگان تبریز اداره می‌شد اما پس از شهریور ۱۳۲۰ موقعیت پیشین خود را از دست داد و به یک آگهی نامه مبدل گردید. آنچنانکه سالهای سال کسی در این شهر انتشار روزنامه تبریز را احساس نکرد، دقیقاً یک سرمقاله بی‌سروته و بقیه آگهی‌های حصر وراثت، مناقصه و مزایده خمیر مایه ساخت این روزنامه بود، رژیم وقت این نشریه بی‌خاصیت را نیز باز خرید کرد و سرانجام ماجراجوترین روزنامه‌نویس تبریز بی‌سروصدا مرد.

### صعود

آرامیس آرزومانیان صاحب امتیاز روزنامه صعود روزنامه‌اش را در بست در اختیار توده‌ایها گذاشته و خود در انتشار و محتوای آن هیچ نقش و دخالتی نداشت، آرامیس که تمایلات مارکسیستی داشت با میل و رغبت دست به چنین کاری زده بود با این حال از آینده کار بیمناک و همیشه اظهار نگرانی می‌کرد، هر موقع جو سیاسی را متشنج احساس می‌نمود از خانه‌اش بیرون نمی‌آمد و در فرصتی که احساس آرامش و امنیت می‌نمود یکسره به سراغ من می‌آمد و

می‌گفت می‌ترسم رفقا کاربرد ستم بدهند، صعود مدت کوتاهی در دوره حاکمیت جبهه ملی انتشار یافت، پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ آرامایس از تبریز فرار کرد، یک روز روزنامه‌ها خبر دادند مردی در پشت دیوار سفارت شوروی در تهران ترور شد، مقتول آرامایس آرزومانیان شناسائی گردید که از سوی ارامنه داشناک به قتل رسیده بود آرامایس در حقیقت محکومی بود که بیگناه کشته شد و پس از این ماجرا برادرش زن و بچه برادر مقتول را برداشت به ارمنستان شوروی رفت.

### پیام آذربایجان

محمدعلی علامی بعد از شهریور ۱۳۲۰ در صحنه سیاسی کشور ظاهر شد او ابتدا در حزب توده بود و بعد به دموکراتها پیوست اما در خفا با حزب اراده ملی سیدضیاءالدین طباطبائی رابطه داشت مدتها با نام مستعار، م، ع عضو سابق حزب توده بر علیه حزب توده و فرقه دموکرات در روزنامه‌های راست‌گرای تهران مقالاتی می‌نوشت، دموکراتها نتوانستند نویسنده مقالات را در میان خودشان شناسائی کنند، علامی پس از ورود ارتش به آذربایجان و شکست دموکراتها خود را شناساند و در روزنامه‌های هور و آتش بر علیه دموکراتها و نیروهای چپ مقاله نوشت از آنجایی که به یک عقیده و فکر سیاسی مشخصی پای‌بند نبود در هر فرصتی رنگ عوض می‌کرد و از هر کسی پول می‌گرفت از او تعریف می‌نمود آنهایی که توقع مالی او را برآورد نمی‌کردند در روزنامه‌اش به اصطلاح به حسابشان می‌رسید، من با علامی رابطه نزدیکی داشتم برایش فشار آوردم که روش سیاسی و اجتماعی روزنامه‌اش را تغییر دهد. وی این درخواست مرا پذیرفت و کاتولیک تراز پاپ شد، پیام آذربایجان در انتقاد از اوضاع از روزنامه‌های افراطی چپ، تند رفت، اما این جهت‌گیری دیری نپائید، وقتی احساس کرد در جبهه چپ از پول خبری نیست. موضع سیاسی روزنامه‌اش را تغییر داد، او در توجیه این تغییر عقیده‌اش نوشت.

من عمداً داخل صفوف چپی‌ها شده بودم که از نزدیک به ماهیت پلیدشان پی ببرم. علامی مدتی هم از دکتر مصدق تجلیل کرد و بعد به مخالفین

جبهه ملی پیوست و به دکتر مصدق ناسزا گفت، او دیگر رنگ باخته بود رژیم هم به بازی‌اش نگرفت روزنامه‌اش را بازخرید کرد، سرانجام علامی ماجراجوترین روزنامه‌نگار سالهای بحرانی کشور در بدترین شرایط مالی و جسمی چشم از جهان فرو بست و آنچنان در گمنامی مرد که هیچکس از مرگ او آگاه نشد.

### آذر مرد

اشرفی گنجه‌ای روزنامه‌نگار شجاع و از یاران باوفای دکتر محمد مصدق بود که در استواری و پایمردی روی فکر و عقیده‌اش رنجها و ناملایمتهائی را تحمل کرد، او با انتشار آذر مرد مبارزه مردم تبریز را در تأیید جبهه ملی ایران پیش راند و پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ خانه‌نشین شد و در خلوت و گوشه‌نشینی از غصه دق کرد و جوانمرگ شد.

### چکاو

ابوالقاسم برادران روزنامه چکاو را مدت کوتاهی منتشر کرد او در کنار اشرفی گنجه‌ای بود با کودتای ۲۸ مرداد از گردونه خارج شد.

### ستاره روز

محمدعلی دادران از پیروان مکتب مصدق بود، ستاره روز را به مدت کوتاه به صورت هفتگی دو رنگ منتشر می‌کرد در ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ ستاره روز افول کرد، دادران به کویت گریخت و پس از بازگشت به وطن درگذشت.

### اختر شمال

سیدباقر کروبلی در سال ۱۳۲۲ روزنامه اختر شمال را یومیه منتشر کرد، کروبلی با داشتن احساسات میهن پرستانه در سالهای اشغال کشور در جنگ دوم جهانی با بیگانگان و عوامل آنها مبارزه می‌کرد، در بحران سیاسی آذربایجان ناگزیر تبریز را ترک کرد و پس از شکست دموکراتها مجدداً به شهر خود بازگشت، اختر شمال از جبهه ملی و دولت دکتر مصدق حمایت می‌کرد و با نوشتن مقالات انتقادی در اختر شمال بیگانه پرستی و فرصت طلبی را محکوم می‌نمود، منازعات قلمی کروبلی و محمد دیهیم از رویدادهای مهم دو شخصیت

روزنامه‌نگار تبریز بوده است کربوبی پس از کودتای ۲۸ مرداد نتوانست در تبریز زندگی کند به تهران رفت و در آنجا چشم از جهان بست.

### نعره شرق

جلیل نوبری نعره شرق را در قطع کوچک چهار ستونی به صورت هفتگی منتشر نمود این روزنامه ملی‌گرا صرفنظر از جثه کوچکش نشریه پرمحتوا بود، نعره شرق در سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ به یک نشریه ضدسلطنت مبدل شد و در آخرین شماره‌اش قبل از کودتای ۲۸ مرداد به شدت به اشرف پهلوی حمله کرد و پس از کودتای ۲۸ مرداد ناپدید گردید.

### منادی و قدرت ایمان

احمدیان‌ها پدر و پسر صاحبان دو نشریه منادی و قدرت ایمان بین سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۳۲ به گروه روزنامه‌نویس‌های تبریز پیوستند، همسر و یا مادر این پدر و پسر نیز برای اینکه از فیض روزنامه‌نویسی بی‌نصیب نماند امتیاز روزنامه گرفت و خانواده روزنامه‌نویس را تکمیل کرد با این وصف هر سه روزنامه در حد یک نشریه معمولی نبود که دست کم در مطبوعات تبریز جای و پائی داشته باشند نوشته‌های آنها بیشتر به مزاح کردن و یا جوک شباهت داشت تا حرفهای جدی، این روزنامه‌ها هم بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ گم شدند.

### آذربایجان

در هر دوره از بحران‌های سیاسی ایران روزنامه‌ای به نام آذربایجان با نقطه‌نظرهای مشابه منتشر شده که در مجموع همه‌ی آنها در جهت مخالف با قدرتهای حاکم موضع‌گیری کرده‌اند، به همین جهت در رژیم پادشاهی وقتی تقاضای صدور امتیاز نشریه‌ای به نام آذربایجان شده سابقه سنتی در ذهن مقامات حاکم تداعی یافته که چندان برای رژیم خوش‌آیند نبوده است، و به عبارت دیگر، به اعتقاد حکومت‌های پیشین ایران همه روزنامه‌هایی که با نام آذربایجان انتشار یافته‌اند به اصطلاح مسئله‌ساز بوده‌اند، از این روی، روزنامه‌ای که به نام آذربایجان در سالهای ضعف قدرت حکومت‌های مرکزی ایران منتشر

# زیر پایگان



۴ شنبه ۲۱ آبان ماه ۱۳۳۷

شماره ۴۰

صاحب امتیاز و مدیر: مهندس بزرگ اربوئی

ناقوس مرگ خانوادہ  
 های محروم بصدادر نمی آید و  
 خاطرات شوم را تجدید می کند.  
 زمستان سرد گرچه برای عده‌ای  
 فرح انگیز و مسرت بخش میباشد  
 ولی برای عده کثیری از هموطنان  
 ما مخوف و مرگ آور است

زمستان سرد و هولناک فرا میرسد و با نزدیک شدن آن لرده  
 بر اندام خانواده‌های محروم می‌افتد، زیرا آنها خاطرات شومی از  
 زمستانهای وحشت‌انگیز دارند و اکثراً جگر کوفتگان و هم‌یزان دل‌بند  
 خود را در همین فصل از دست داده‌اند.  
 دفاع از زندگی افراد مائله مخصوصاً اطفال خردسال در  
 مقابل سرمای سخت زمستان برای خانواده‌های محروم و کم در آمد  
 آذربایجانی کار بسیار مشکلی است و در این فصل زندگی آنها در خطر

شده بلافاصله دولتهای وقت پس از دست‌یابی به قدرت چشم دیدن چنین

نشریه‌ای را نداشته‌اند، یک ماه بعد از سوم شهریور ۱۳۲۰ روزنامه‌ای با نام آذربایجان به مدیریت حاج میرزا علی شبستری به طور هفتگی به زبانهای فارسی و آذری در تبریز انتشار یافت که این روزنامه در برابر حکومت مرکزی قدرت نمائی نمود، و بعد در دوره حکومت یکساله دموکراتها با عنوان ارگان فرقه دموکرات آذربایجان منتشر شد، پس از شکست دموکراتها، روزنامه‌ای به نام آذربایجان بطور مخفی چاپ و پخش می‌شد، سرانجام مهندس بیوک اردبیلی نماینده وقت مجلس روزنامه‌ای به نام آذربایجان در سالهای ۴۲-۱۳۴۱ در تهران منتشر کرد که نتوانست به انتشار آن ادامه دهد، بدین ترتیب روزنامه آذربایجان ارگان فرقه دموکرات از ۱۴ شهریور ۱۳۲۴ الی ۲۱ آذر ماه سال ۱۳۲۵ به صورت یومیه منتشر شده است. یک روز از چهار راه تربیت می‌گذشتم محمود ترابی مدیر روزنامه خاور نو از بالکن دفتر روزنامه‌اش مرا صدا کرد پشت میزش مردی نشسته بود او مرا با پیشه‌وری آشنا کرد، سید جعفر پیشه‌وری گفت، پسرم از فردا روزنامه دیگری منتشر خواهد شد صبح زود بیا از اینجا ببر، روز بعد که دسته پنجاه عددی را تحویل گرفتم از چهار راه تربیت تا اول فردوسی همه‌ی روزنامه فروش رفت، آن روزها تبریز آستان حوادث بود و مردم با پیدایش فرقه دموکرات به نطقهای پیشه‌وری که هر روز در سرمقاله‌های روزنامه آذربایجان منعکس می‌شد توجه فراوان داشتند، در اولین شماره روزنامه آذربایجان پیشه‌وری طی مقاله‌ای چنین نوشته بود (فرقه‌میز ایشه باشلادی) (فرقه ما شروع بکار کرد).

### خاور نو (ینی شرق)

خاور نو بعد از شهریور ۱۳۲۰ به مدیریت محمود ترابی به صورت هفتگی منتشر شد، این نشریه چاپ‌گرا بعد از ظهور فرقه دموکرات آذربایجان به فرقه پیوست و با نام آذری یشی شرق به زبان آذری چاپ می‌شد، خاور نو بیشتر با مالکان و سرمایه‌داران سربر سر می‌گذاشت، محمود ترابی بعد از شکست فرقه دموکرات آذربایجان به شوروی رفت و دیگر به ایران باز نگشت.

### شفق مطبوعات

در سالهای ۲۳-۱۳۲۲ از طرف بنگاه مطبوعاتی چمن آراء شفق مطبوعات به صورت هفتگی در تبریز منتشر می‌شد این مجله همتای مجله خواندنیها بود که گزیده مطالب نشریات کشور را چاپ می‌کرد، مجله شفق مطبوعات از نظر کیفیت و کمیت در سطح مجلات معتبر پایتخت منتشر شد و گروهی از نویسندگان تبریز با این مجله همکاری می‌کردند. چمن آراء نشریه هفتگی دیگری تحت عنوان نطق‌های شیخ محمد خیابانی به صورت جزوه انتشار داد.

### بازیگران ۲۱ آذر

پس از شکست دموکراتها، غنی‌زاده نشریه‌ای با عنوان بازیگران ۲۱ آذر هفتگی منتشر کرد بازیگران ۲۱ آذر تبریز در ردیف بازیگران عصر طلائی ابراهیم خواجه نوری بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰ رجال و مشاهیر نظامی و سیاسی ایران را معرفی می‌کرد، بازیگران ۲۱ آذر حوادث و رویدادهای حکومت یکساله دموکراتها را چاپ می‌کرد، روی جلد اولین شماره این نشریه عکس سیدجعفر پیشه‌وری چاپ شده بود و زیر گراور نوشته بود دیدی که خون ناحق پروانه شمع را، چندان امان نداد که شب را سحر کند، بعد از ماجرای آذربایجان مجله بازیگران ۲۱ آذر اولین نشریه‌ای بود که عکس پیشه‌وری را روی جلد چاپ کرد و مردم آن شماره مجله را به چندین برابر قیمت روی جلد خریدند.

### مجله اخلاق

اسماعیل واعظ‌پور ظاهراً نمایندگی روزنامه اطلاعات را در تبریز بر عهده داشت اما طهماسب دولتشاهی کارهای نمایندگی روزنامه را اداره می‌کرد، واعظ‌پور با انتشار مجله اخلاق، جمعیت تهذیب اخلاق را در تبریز بنیان نهاد.

### احمد بنی‌احمد در صحنه سیاسی

از سال ۱۳۴۳ که روزنامه عصر تبریز منتشر گردید احمد بنی‌احمد مدیر این روزنامه در صحنه سیاسی کشور ظاهر شد، عصر تبریز که در مسائل مملکتی و جهانی دیدگاه مشخصی داشت پس از مدتی که از انتشارش گذشت به عصر نوین تغییر نام یافت و از یک روزنامه خبری یومیه به هفتگی نامه سیاسی تغییر



جهت داد، بنی‌احمد با نوشتن مقالات تند و انتقادی عصر نوین را به فراز و نشیب‌های سیاسی سپرد و برای اولین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ جسورانه سیاستهای مملکتی را زیر سؤال برد، او به رغم مشکلاتی که برای انتشار مرتب روزنامه‌اش به وجود آوردند با نوشتن مقالاتی در روزنامه‌های بزرگ کشور حضور خویش را در سیاست و جامعه مطبوعات تداوم بخشید.

بنی‌احمد د رانتقاد از اوضاع فزاتر از منطقه و استان سخن می‌گفت و بیشتر مسئولان اجرای مملکت را به دلایل گوناگون که از روحیه بلندپروازانه او ناشی می‌شد سرزنش می‌کرد، در سالهای بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ که آزادیهای فکر و بیان در مملکت مورد تعدی و تجاوز قرار گرفت در چنین اوضاع و احوالی مردم بیزار از نمایشات ساختگی، احزاب دولتی و روزنامه‌های فرمایشی در جستجوی روزنه‌ای بودند که عقده‌هایشان را بیرون بریزند طبعاً هر حرکت سیاسی مخالف از سوی هر کسی و یا گروهی مورد توجه قرار می‌گرفت. بنی‌احمد با استفاده از جو حاکم بر کشور که مخالفت با رژیم ابعاد گسترده‌تری پیدا کرده بود در انتخابات سال ۱۳۴۹ مجلس شورای ملی به صورت کاندیدای منفرد از تبریز وارد مبارزه انتخاباتی شد و به رغم کارشکنی‌های رژیم بیش از ده هزار رأی به نام وی قرائت گردید که به گفته خودش بیش از این رأی آورده بود بنی‌احمد هرچند در این دوره نتوانست به مجلس راه یابد ولی آراء طبیعی وی حکم تأیید از مردم تبریز بود که رژیم ناگزیر مشروعیت بنی‌احمد را پذیرفت و او در صحنه سیاسی کشور نقشی بر عهده گرفت، با این وصف چون مخالفت بنی‌احمد با دولتمردان وقت مبارزه فکری نبود او نتوانست رهبری اپوزسیون کنار نشسته را کسب کند و دیدیم که در آخرین دوره مجلس شورای ملی رژیم سلطنتی به مجلس رفت و پس از دست‌یابی به قدرت در هیئت حاکمه یکی از بازیگران سیاسی کشور شد با این تفاوت که بنی‌احمد می‌خواست با در دست گرفتن اهرمهای قدرت در ساختار سیاسی رژیم تحولی بوجود آورد.

پس از قضیه ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ تبریز که احساس کرد نظام سلطنتی ایران به انقراض می‌رود در نقش مخالف سرسخت رژیم، نظام پادشاهی ایران را

به زیر سؤال کشید و خواستار خروج شاه از کشور شد. سرانجام بعد از انقلاب اسلامی شرایط موجود را برای فعالیتهای سیاسی مساعد ندید از کشور خارج شد و در قمار سیاسی باخت.

### آذربادگان

در چهل سال اخیر، حضور محمد دیهیم در صحنه سیاست و نقش وی در حوادث و رویدادهای تبریز بر کسی پوشیده نیست، دیهیم از شهریور ۱۳۲۰ به بعد دقیقاً در بیشتر ماجراهای سیاسی نقش فعالی داشته است، نامبرده با انتشار روزنامه آذربادگان و تأسیس جمعیت فداکاران آذربایجان این هر دو را به پایگاه ضدکمونیستی مبدل کرد و در مبارزه با کمونیسم بین‌الملل گروههای افراطی چپ آنچنان پیش رفت که از رژیم وقت نمایندگی چند دوره مجلس شورای ملی را پاداش گرفت.

دیهیم با جبهه ملی و حکومت دکتر محمد مصدق نیز در افتاد و عملاً در جبهه‌گیریهای سیاسی از نظام مشروطه سلطنتی دفاع می‌کرد، آذربادگان تنها روزنامه تبریز بود که تا ظهور انقلاب اسلامی منتشر شد از گزند حوادث در امان ماند.

### مهد آزادی

سید اسماعیل پیمان بعد از قضیه آذربایجان در تبریز به فعالیتهای مطبوعاتی پرداخت و با تأسیس مغازه کتابفروشی در خیابان تربیت این شهر، نمایندگی چندین نشریه مرکز را نیز بر عهده گرفت، حاج سید اسماعیل از پیروان دکتر مصدق و آیت‌اله سید ابوالقاسم کاشانی بود که در انشعاب بزرگ به آیت‌اله ارادت ورزید، از سال ۱۳۳۰ روزنامه مهد آزادی به مدیریت سید اسماعیل پیمان و سردبیری پسرش شادروان سید جواد پیمان انتشار یافت، سید جواد جوان بود توانست مهد آزادی را در طول بیست سال از فراز و نشیبهای سیاسی بگذراند، با این وصف پدر و پسر در انتشار روزنامه مهد آزادی سلیقه متفاوتی داشتند، پدر به انتشار روزنامه و حفظ موجودیت آن می‌اندیشید اما پسرش حتی المقدور سعی می‌کرد روزنامه را وسیله آزادی بیان و اندیشه قرار دهد.

سرانجام مهد آزادی نیز به سرنوشت روزنامه‌های دیگر دچار شد  
وقتی انقلاب اسلامی روی داد سیداسماعیل کوشید مهد آزادی را مجدداً منتشر  
کند اما در نهایت موظف بود پول دریافت کرده را بازپس دهد و مهد آزادی نیز  
جزو روزنامه‌های رژیم پهلوی برای همیشه تعطیل شد.

سیداسماعیل پیمان در سال ۱۳۷۰ درگذشت اما مرگ نابهنگام و دردناک  
پسرش سیدجواد پیمان همه مطبوعات را متأثر کرد، سرانجام مسعود پیمان  
توانست روزنامه مهد آزادی را با کسب امتیاز مجدد بطور یومیه منتشر کند.

### اختر آذربایجان

این نشریه راست‌گرا را حاج ابوالقاسم جوان منتشر می‌کرد، جوان تاجر  
سیاست پیشه بود که از شهریور ۱۳۲۰ در صحنه سیاسی تبریز ظاهر شد و در  
حمایت از سلطنت در بیشتر بحرانهای سیاسی تبریز به هواداری از شاه به میدان  
می‌آمد، جوان بعد از قضیه آذربایجان به صورت یک قدرت غیرمستول اظهار  
وجود نمود، در سالهای ۳۲، ۳۱ و ۱۳۳۰ به سرکردگی افرادی که خود سازمان  
داده بود به اصطلاح به شکار توده‌ایها و چپی‌ها پرداخت و اجتماعات سیاسی  
آنها را بر هم می‌زد، در کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ با تشکیل سازمان شبه نظامی  
تحت عنوان (سازمان آزادی ایران) نقشی در سیاست منطقه‌ای بر عهده گرفت با  
این وصف رژیم پادشاهی با پشت سر نهادن بحرانهای سیاسی که از حمایت  
افرادی نظیر جوان بی‌نیاز شده بود نامبرده را رها کرد و جوان نیز از گردونه خارج  
شد.

## اقبال آذر و جنجال شعر عارف



ابوالحسن خان اقبال آذر  
ملقب به (اقبال السلطان)  
آوازخوان شهیر تبریزی که در  
اوایل قرن، در دو دهه با صدای  
دلنشین خود در موسیقی ایرانی  
استاد مسلم و هنرمند معاصر  
معرفی گردید. خواننده دربار  
قاجار که محمد علیشاه را ولی  
نعمت خود می‌دانست تا پایان  
عمر، به گفته خودش نان و نمک  
خورده محمد علیشاه باقی ماند،

پس از انقراض سلسله قاجار اقبال آذر برای مردم آواز می‌خواند و همصدا با  
قمرملوک وزیری، روح‌انگیز و پروانه خوانندگان عصر خود آوازهای ایرانی را در  
ردیف موسیقی اجراء کرد، آوازه شهرتش از مرزهای کشور فراتر رفت و در آن  
سوی مرزها صفحات زیادی از او ضبط گردید در آن ایام بود که فون دگراف و یا  
گراموفون به خانه‌های ثروتمندان تبریزی راه یافته بود دارندگان گراموفون به  
تهیه و خرید صفحات آواز اقبال آذر اشتیاق نشان می‌دادند.

روزگاری بود با فرارسیدن ماه مبارک رمضان نزدیکی‌های هر سپیده‌دم به  
پشت بام می‌رفت و برای مردم تبریز مناجات می‌خواند، خفته‌ها به صدای  
دلنشین اقبال آذر از خواب بیدار می‌شدند و گوش به صدای دل‌انگیزش  
می‌خوابانندند او بیشتر این ابیات را می‌خواند:

باز آی، باز آی هر آنچه هستی باز آی    گر کافر و گبر و بت‌پرستی باز آی  
این درگه ما، در گه نومیدی نیست    صد بار هم اگر توبه شکستی باز آی.  
این نغمه ملکوتی با صدای دلنشین ابوالحسن خان در فضای شهر  
می‌پیچید و سکوت محض را می‌شکست آنهایی که شب‌زنده‌دار بودند برای

شنیدن صدایش به طرف محله ششگلان به راه می‌افتادند.

اقبال آذر وقتی در مجامع عمومی آواز می‌خواند شعر مناسب با جو حاکم بر مجلس انتخاب می‌کرد و بیشتر که کلامش خوش آیند قدرتمندان نبود جنجال بپا می‌نمود و مجلس متشنج می‌شد، در جنگ جهانی دوم که تبریز از طرف قوای شوروی اشغال شد، به مناسبت پیروزی ارتش سرخ در جبهه استالینگراد مجلس جشنی در خانه فرهنگ ایران و شوروی در تبریز برپا شده بود که گروهی از شخصیت‌های ادبی و نظامی از آذربایجان شوروی نیز در این جشن حضور داشتند از اقبال آذر خواستند آوازی بخواند او این شعر فارسی را خواند:

لباس مرگ بر اندام عالمی زیباست چه شد که کوه و زشت این قبا به قامت ماست چه شد که مجلس شورا نمی‌کند معلوم که خانه خانه غیر است یا که خانه ما، این ابیات مجلس را متشنج کرد برای از کار انداختن بلندگو برق سالن قطع گردید حامیان اقبال آذر کوشیدند از تاریکی استفاده کرده او را از معرکه بیرون ببرند و او در سالن تاریک این شعر را خواند، به نور فطرت خود می‌رویم در ره عشق چراغ فطرت دون همتان چه دارد سود؟ فریاد بگیرید، خفه شو در سالن پچید اما او به یاری همفکرانش از درب خروجی پشت سالن فراری داده شد.

در سال ۱۳۴۳ که شاه به تبریز آمد در ضیافت کاخ استانداری دهقان استاندار وقت هنگامی که اقبال آذر را به شاه معرفی کرد از او پرسید، شنیده‌ام هنوز هم به خاندان قاجار وفادار هستی؟ اقبال آذر در پاسخ اظهار داشت نان و نمک آنها را خورده‌ام نمک‌شناس نیستم، شاه تقریباً تحقیرمانند سؤال کرد باز هم آواز می‌خوانی؟ اقبال آذر پاسخ داد، قربان پیر شده‌ام نفسم نمی‌آید ولی ذوق زیارت اعلیحضرت مرا به ذوق آورد اگر اجازه فرمائید دو بیتی بخوانم و این ابیات را خواند:

غمتم در نهانخانه دل نشیند، به نازی که لیلی به محمل نشیند،  
بدنبال محمل چنان زار گریم که از گریه‌ام نافه در گبل نشیند،

مرنجان دلم را که این مرغ وحشی ز بامی که برخواست مشکل نشیند،  
بنازم به بزم محبت که آنجا گدائی به شاهی مقابل نشیند،  
شاه و حاضرین به شدت احساسات نشان دادند و برای اقبال آذر کف زدند.

در جشن بزرگداشت یکصدمین سال تولد اقبال آذر، شهریار در تجلیل از  
او اشعاری را که سروده بود چنین خواند :

یاد دارم یک شب بمسجد که خوش خوانان شهر  
هر کدام از گوشه‌ای بگشود چون بلبل دهان  
ناگهان گلبانگ اقبال از رواقی شد بلند

زان سپس دم برنیامد زان همه آوازخوان  
خلق آذربایجان قرنی است با او سرخوشند

ای سرت خوش ساقی خمخمانه دشت مغان  
یاد آن شب کن که او از بهر ایران عزیز

صیحه زد با نفس کاین جا سریده ترکی مخوان  
شعر عارف خواند و گفت این مجلس شورا بگو

خانه از غیر است یا زین ملت بیخانمان  
و آنگاه آتش زد به جان خلق و با شیون گریست

ثبت شد آن گریه در تاریخ آذربایجان  
غیرت قفقازیان با خدا هم کار کرد

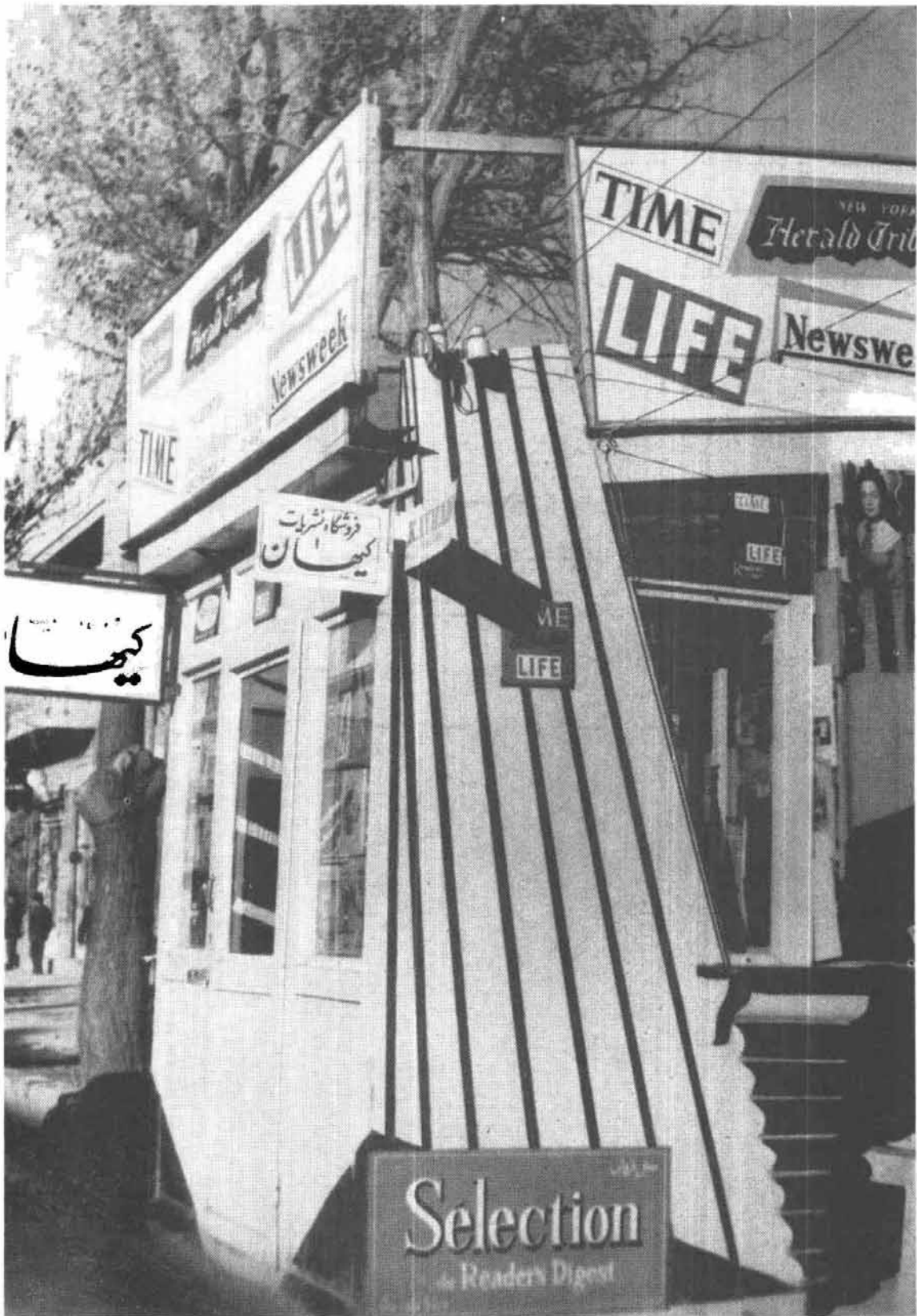
تا حریف شیر دل جانی بدر برد از میان  
باری ای تبریز یک قرن است کاین مرد بزرگ

سربلندت داشته در نزد هر خرد و کلان  
ابوالحسن اقبال آذر افتخار شرق و غرب

شهرتی دارد جهانگیر و جمالی جاویدان  
سال عمرش می‌رسد اکنون به صدای مرحبا

مرد قرن موسیقی خواننده صاحبقران

شهبسوار یکه تاز عرصه ذوق و هنر  
کاسمان دیگر ندادش جانشین هم نشان  
در مناجاتش دل ذرات می‌آید بوجد  
تا زمین یکسان بنالد با خدای آسمان  
و چه تحریری که گوئی خیل ارواح و ملک  
پرزان درمی‌نوردد پله‌های کهکشان  
یاد ایامی که گلبانگ مناجاتش بدوست  
نیمشب پر می‌شد از این طرف کوی ششگلان  
می‌پریدم من ز خواب و می‌دویدم لخت و عور  
مادر بیچاره پوشاک از پی آوردی دوان  
پله‌پله چه‌چه‌اقبال پر می‌شد به عرش  
راست گفתי پرفشان بالا روند افرشتگان  
در سکوت نیمه‌شب گفתי صدای جبرئیل  
با خود آواز خدا بود از سریر لامکان



اولین کیوسک مطبوعاتی را در تبریز بنیاد نهادم  
و اوپاش در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آنرا به آتش کشیدند



## استانهای ۳ و ۴

گرچه قبل از شهریور ۱۳۲۰ آذربایجان به دو استان ۳ و ۴ تقسیم شده بود اما پس از ماجرای آذربایجان این تقسیم‌بندی به مدت چند سال مسکوت ماند زیرا مأمورین عالیرتبه دولت پست استانداری آذربایجان را به شرط یکپارچگی آن می‌پذیرفتند. اغلب آنها که صاحب منصبان در سطح وزارت بودند خدمت در استان کوچک شده را مادون شخصیت و با مقام سازمانی خودشان می‌دانستند. با این حال دولت در سال ۱۳۳۴ با تقسیم آذربایجان به دو استان شرقی و غربی به این مسئله نقطه پایانی گذاشت و تبریز و رضائیه مراکز این دو استان گردیدند. از این مسئله که بگذریم اساساً نظام سلطنتی بعد از قضیه آذربایجان سیاست نه چندان مثبتی را در منطقه اجراء می‌کرد این رویه تنها به تقسیم آذربایجان محدود نشد بلکه حاکمیت می‌کوشید حتی المقدور از کلمه آذربادگان بجای آذربایجان بیشتر استفاده کند و عملاً دیدیم که در نامگذاری دانشگاه تبریز پس از جر و بحث زیاد نام آذربادگان را پذیرفت، یک موضوع دیگر اینکه رژیم پادشاهی تا لحظات پایانی عمر خود به هیچ متقاضی امتیاز نشریه‌ای به نام آذربایجان موافقت نکرد و یکی دو نشریه‌ای هم که در شرایط استثنائی با این نام منتشر شدند رژیم در فرصت مناسب آنها را تعطیل نمود.

### پی آمدهای بحران

پی آمدهای بحرانهای سیاسی در آذربایجان بعد از منتفی شدن مسأله اشغال کشور و ماجرای حاکمیت فرقه دموکرات بیش از هر چیز دیگر کوچ دو اهرم قدرت یعنی سرمایه و دانش از این شهر بود که با بیرون رفتن این هر دو از آذربایجان خلاقیت‌های اقتصادی و فکری در تبریز رو به کاهش نهاد سرمایه‌داران و بازرگانان معتبر با احساس عدم امنیت اقتصادی و سیاسی در منطقه تبریز را ترک کرده راهی شهرهای دیگر شدند. از سوی دیگر تنش در مرزهای دو کشور ایران و شوروی که بصورت جنگ سرد بر روابط دو مملکت حاکم شده بود سالها طول کشید و این بحران سبب گردید سرمایه‌گزاریهای زیربنائی دولتی تا اواخر دهه چهارم متوقف و یا کند پیش رود و نتیجتاً این

توهم بوجود آمد که نظام شاهنشاهی عملاً آذربایجان را از پیشرفت و عمران و آبادی محروم کرده است و مردم بعضی از شهرهای بزرگ استان به تصور اینکه مرکز استان همه اعتبارات عمرانی منطقه را می‌بلعد احساس سوءنظر و بدبینی را در رابطه با تبریز تبلیغ می‌کردند.

### بازگشت مجدد چپ به تبریز

پس از یک آرامش نسبی کوتاه مدت از پایان ماجرای آذربایجان تا روی کار آمدن دولت دکتر مصدق که پنجسال به درازا کشید با باز شدن فضای سیاسی مجدداً چپ در تبریز نمایان شد این بار دانشجویان شهرهای شمال کشور بودند که با راه یافتن به دانشگاه تبریز مارکسیسم را به ارمغان آورده بودند. دانشجویان با بدست گرفتن رهبری مبارزه ابتدا مسائل صنفی را پیش کشیدند و بعد مسائل سیاسی را مطرح نمودند آنها اغلب با مطرح کردن موضوعات سیاسی با رژیم رو در رو می‌شدند وقتی تظاهرات خیابانی و موضعی راه می‌انداختند فرقه‌چی‌های کمین کرده به کمکشان می‌آمدند و شهر متشنج می‌شد، پلیس که به این همدلی سیاسی پی برده بود در همچو مواقعی ابتدا به شکار فرقه‌چی‌ها می‌رفت، اغلب تظاهرات سیاسی با مسائل مملکتی ارتباط نداشت مثلاً وقتی برای آزادی روزنبرگ‌ها<sup>(۱)</sup> تظاهراتی در تبریز بر پا شد بیشتر شرکت کنندگان در تظاهرات نه تنها روزنبرگ‌ها را نمی‌شناختند بلکه از ماجرای روزنبرگ‌ها آگاه نبودند.

### فضای باز سیاسی

در سال ۱۳۲۹ فضای باز سیاسی که با پیدایش جبهه ملی ایران بمدت کوتاهی در کشور بوجود آمد نشریات متعددی با افکار و اندیشه‌های متفاوت منتشر شدند، حزب توده از دهه دوم، تا اوایل دهه سوم بمدت ۱۱ ماه بصورت تنها حزب سیاسی بلامنازع در صحنه سیاسی پدیدار گشت و در هر شرایطی

۱- روزنبرگ‌ها دو زوج امریکائی بودند که باتهام جاسوسی بنفع روسها به اعدام محکوم شده بودند به رغم فشارهای جهان کمونیسم و احزاب چپ در کشورهای دنیا بمنظور جلوگیری از اعدام آنها سرانجام بصندلی الکتریکی سپرده شدند.

موقعیت برتر خود را حفظ کرد.

روزنامه‌های طرفدار و یا منتسب به این حزب مطبوعات دیگر را تحت الشعاع قرار داده بودند از جمله دو روزنامه خبری بسوی آینده و شهباز که یکی نشریه صبح و دیگری عصر منتشر می‌شدند و بیش از هر روزنامه خبری و یومیه ایران فروش می‌رفتند، در دوره حاکمیت جبهه ملی دولت صدور امتیاز روزنامه را برای همه متقاضیان سهل و آسان نمود و حزب توده با استفاده از این فرصت به هوادارانش دستور داد کلیه واجدین شرایط امتیاز روزنامه بگیرند، دقیقاً در آن زمان بیشترین امتیاز کسب شده در اختیار گروه‌های چپ بود که در توقیف‌های پی‌درپی نشریات‌شان از آنها استفاده کردند مثلاً فقط دو روزنامه بسوی آینده و شهباز هر کدام با متجاوز از پنجاه نام به انتشار خودشان ادامه دادند.

اصولاً در آن ایام هوا داران احزاب چپ انسانهای طراز نو معرفی می‌شدند که در فرهنگ سیاسی این واژه به افرادی اطلاق می‌گردید که از نظر شعور سیاسی در سطح بالاتر از هر تفکر سیاسی دیگر بودند بهمین جهت محور تمایلات فکری در کشور بسوی گروه‌های چپ‌گرا می‌چرخید و تظاهر به هواداری از چپ نمودار شخصیت اجتماعی هر فرد بود که به گفته آنها نزدیکترین راه برای رسیدن به سطح بالائی از مقبولیت اجتماعی و فکری در بین روشنفکران بشمار می‌رفت که همه جوانان آرمان‌گرا در آرزوی دست‌یابی به چنین مقبولیتی در میان جامعه روشنفکران بودند.

گفتیم در تبریز بعد از کوتاه مدتی سکوت سیاسی دانشجویان تبریز رهبری مبارزات سیاسی را بر عهده گرفتند با اینحال پلیس می‌کوشید هیاو و جنجال سیاسی از محوطه دانشگاه به بیرون درز نکند. پلیس بخوبی می‌دانست که فرقه‌چی‌ها در کمین نشسته‌اند و منتظر فرصت هستند که باز به صحنه برگردند هر چند تبریز پس از تجربه قضیه آذربایجان به ایدل‌وژی چپ روی خوش نشان نداد و توده‌ایها را در انزوا گذاشت با این وصف پلیس که گروهی از فرقه‌چی‌ها را زیر نظر گرفته بود در هر حرکت سیاسی که بر علیه نظام و یا به هواداری از

کمونیسم بین‌الملل صورت می‌گرفت بسراغ آنها می‌رفت اعم از اینکه مرتکب عمل خلافی شده باشند و یا در حوادثی نقش نداشته‌اند دستگیر و بازداشت می‌نمود، در آن زمان بیشتر پرونده‌های سیاسی پس از صدور قرار عدم صلاحیت رسیدگی در دادگاههای عمومی به دادرهای نظامی ارجاع می‌شد و دادستان نظامی به همه این قبیل پرونده‌ها با اتهامات عضویت در فرقه‌ای که مرام آن اشتراکی است و یا ضدیت با مقام سلطنت با صدور قرار بازداشت متهمین را روانه زندان می‌کرد و هیچ متهمی تا پایان بازجوئی با قرار کفیل و یا وثیقه آزاد نمی‌شد. اداره اطلاعات شهربانی تبریز در پرونده سازی بر اساس گزارشات کاذب و بی‌اساس مأمورین مغرض و بیسواد حد و مرزی نداشت، مثلاً وقتی دانشجویان در شهر تظاهرات راه می‌انداختند، پس از فروکش کردن تنش بسراغ آن عده از افرادی می‌رفت که اسامی شان را در لیست سیاه قرار داده بود آنها عبارت بودند از مشهدی محمدآقا جواد خانی، قاسم‌آقا جواد خانی، محمود پاکدل، باقر حاجی‌زاده، باقر نوکام. مظاهر بندور، رسول رضائی، علی کاشانچی، محمدعلی قوسی، حسین پور، حلمی عینک‌ساز، غلامحسین صدری افشار، بولوت قره‌چورلو، مجید پاناما و عده دیگر.

افراد فوق اشاره اگر چه در ماجراهای سیاسی نقشی نداشتند با این وصف سابقه پیشین بعضی از آنها در قضیه آذربایجان برای پلیس در پرونده‌سازی ملاک عمل بود و من از جمله این افراد بودم که پلیس فقط به اتکاء فعالیت‌های مطبوعاتی مرا در آن لیست جا داده بود. زیرا کیوسک مطبوعاتی ام در تبریز می‌عادگاه صاحبان فکر و اندیشه بود این کیوسک که برای اولین بار در تبریز برای فروش مطبوعات دائر شد آن چنان مورد توجه محافل مطبوعاتی کشور و جهان قرار گرفت که تقریباً اکثریت روزنامه‌های ایران و بعضی نشریات معتبر بین‌المللی پیشنهاد نمایندگی در تبریز دادند بدین ترتیب پلیس که از برتری نشریات مخالف و توزیع آنها در تبریز بوحشت افتاده بود برایم پرونده ساخت.

## میرزا محمدعلی خان تربیت

میرزا محمدعلی خان تربیت از خادمین فرهنگ آذربایجان بود که اولین کتابخانه را به مفهوم امروزی دنیا برای نخستین بار در تبریز بنیان نهاد. تربیت با تألیف کتاب دانشمندان آذربایجان مفاخر ادب و نویسندگان گمنام را شناساند و با انتشار مجلات گنجینه فنون، گنجینه معارف و روزنامه اتحاد، مردم را در پیشرفتهای علمی زمان و آثار



ادبی ارزنده قرارداد و احساسات آزادیخواهی را در مبارزه با استبداد در مردم برانگیخت.

کتابخانه تربیت تبریز در سال ۱۳۰۰ شمسی پس از بازسازی به همت نامبرده گشایش یافت و در سال ۱۳۰۰ شمس به ریاست معارف آذربایجان منصوب شد، محمدعلی خان تربیت در مدارس متوسطه تغییرات اساسی داد. و مدرسه تجارت را تأسیس نمود. در سال ۱۳۰۱ شمسی اولین مدرسه دخترانه بنام ناموس را در تبریز بوجود آورد و سرانجام به ابتکار وی تأسیس دانشسرا و ایجاد مدارس حرفه و صنعت پایه گذاری شد. شادروان تربیت از سال ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ بمدت یکسال و اندی شهردار تبریز بود، خیابانهای تربیت، فردوسی، خاقانی و چند خیابان بزرگ و اساسی تبریز را احداث نمود و باغ گلستان نیز یادگاری از اوست. (۱)

## انتخابات دوره قانونگذاری در تبریز

بعد از شهریور ۱۳۲۰ انتخابات ادوار قانونگذاری در آذربایجان و تبریز به استثنای هفدهمین دوره مجلس شورای ملی به صورت دستوری که از طرف دربار و دیگر اهرمهای قدرت دیکته می‌شد انجام گرفته است. نگاهی کوتاه به سیستم انتخاباتی در نظام پیشین یادآور حقایق تلخی است که تراژدی انتخابات به شیوه ساختگی به مردم تحمیل شده و افراد مشخصی در یک دوره نسبتاً طولانی به عنوان نمایندگان منتخب مردم تبریز به مجلس رفته‌اند که بیشتر آنها به فعالیت‌های سالم انتخاباتی در مراجعه مستقیم مردم حوزه‌های انتخابیه نیازی نداشته‌اند. چندین دوره از نمایندگانی که مستقیماً از طرف دربار برگزیده شده و به صورت لیست انتخاباتی به مردم تحمیل شده بودند اینها هستند.

میرزا جوادخان گنجه‌ای، امیر نصرت اسکندری، بزرگ امیرابراهیمی، احمدخان بهادری، غلامرضا عدل، دکتر بینا، محمد دیهیم، عبدالحسین مجتهدی و یوسف مجتهدی، موسی ثقة‌الاسلامی، میرزا ابوالحسن ثقة‌الاسلامی، دکتر شفیع امین، منوچهر پزشکی و دکتر سیداحمد امامی.

در دوره هفدهم بر اثر بوجود آمدن جو مساعد برای مداخله مردم در انتخابات دولت مصدق با تغییر قسمتی از سیستم اخذ رأی در تبریز و حومه از تقلب انتخاباتی جلوگیری کرد و در این راستای نخست وزیر با اعزام یک هیئت هشت نفری از افراد خوشنام به عنوان بازرسان قضایی ۱ به تبریز آزادی انتخابات را تضمین کرد. بازرسان قضایی ابتدا با جابجایی فرمانداران و بخشداران اعمال نفوذ افراد متنفذ را به حداقل کاهش دادند یعنی در لحظات آغاز رأی‌گیری محل خدمت فرمانداران و بخشداران را به صورت قرعه مشخص نمودند و همچنین جابجایی صندوقهای سیار را که عامل اصلی در تقلب انتخاباتی بشمار می‌رفت ممنوع کردند و صندوقهای رأی در ۵۹ حوزه انتخابیه بطور ثابت مستقر گردیدند. نتیجتاً مردم تبریز توانستند شش تن از کاندیداهای جبهه ملی را به شرح زیر آیتا... انگجی، آیتا... میلانی. آیتا... حاج سیدمرتضی شبستری. سیدجواد خلخالی، علی اصغر مدرس و دکتر ملکی را از تبریز به مجلس

بفرستند. فراموش نکنیم تا هفدهمین دوره مجلس شورای ملی دربار تنها اهرم قدرت در تهیه و ارسال لیست‌های انتخاباتی بود اما پس از روی کار آمدن سرلشگر زاهدی نخست‌وزیر کودتا، او و پسرش اردشیر زاهدی و همچنین حجازی وزیر کشورش در کار انتخابات دخالت کردند و لیست‌های متفاوت به حوزه‌های انتخابیه فرستادند که در مجموع هیجدهمین دوره قانونگذاری رژیم بدترین و کاذب‌ترین دوره انتخاباتی آذربایجان و تبریز شناخته شد. اگرچه پس از پیدایش احزاب دولتی ارسال لیست‌های انتخاباتی به احزاب محول شده بود اما در ماهیت انتخابات ساختگی تغییری حاصل نگردید و به این نکته نیز اشاره کنم میرزا جوادخان گنجه‌ای نفر اول از نمایندگان معرفی شده از تبریز در تمام دوره‌های انتخاباتی که در مجلس بود در پشت میز نایب رئیس اول مجلس شورای ملی می‌نشست در زمان نخست‌وزیری رزم‌آرا وقتی قرارداد گس و گلشائیان در مجلس شورای ملی از طرف مخالفین و موافقین رأی مساوی آورد میرزا جوادخان گنجه‌ای با رأی خود به نفع مخالفین قرارداد اعضای جبهه ملی را به پیروزی رساند و قرارداد در مجلس رد شد از آن به بعد گنجه‌ای از طرف دربار مغضوب شد و نام وی از لیست انتخاباتی دولتی حذف گردید و همچنین در هیجدهمین دوره انتخابات تبریز تیمسار سپهبد شاه بختی استاندار وقت به علت دخالت در انتخابات خشم بعضی از نمایندگان منتخب را برانگیخت آنها برای شاه بختی پرونده سوء استفاده مالی ساختند استاندار از طرف دربار مغضوب شد و از استانداری آذربایجان برکنار گردید.<sup>(۱)</sup>

### بحران نان در تبریز

تبریزیها می‌گویند: هر موقع در دکان‌های نانوايي ازدحام و تراکم جمعیت پیش آید باید منتظر حوادثی در آینده بود، بعد از شهریور ۱۳۲۰

---

۱- بعضی از اعضای بازرسان قضایی این افراد بودند که به علت عدم اطلاع از نامه از نام کوچکشان به ذکر شهرت آنها اکتفا می‌شود سپاسی، معزّی، ثامنی، دکتر بلوری، صادقیان، اخوی.

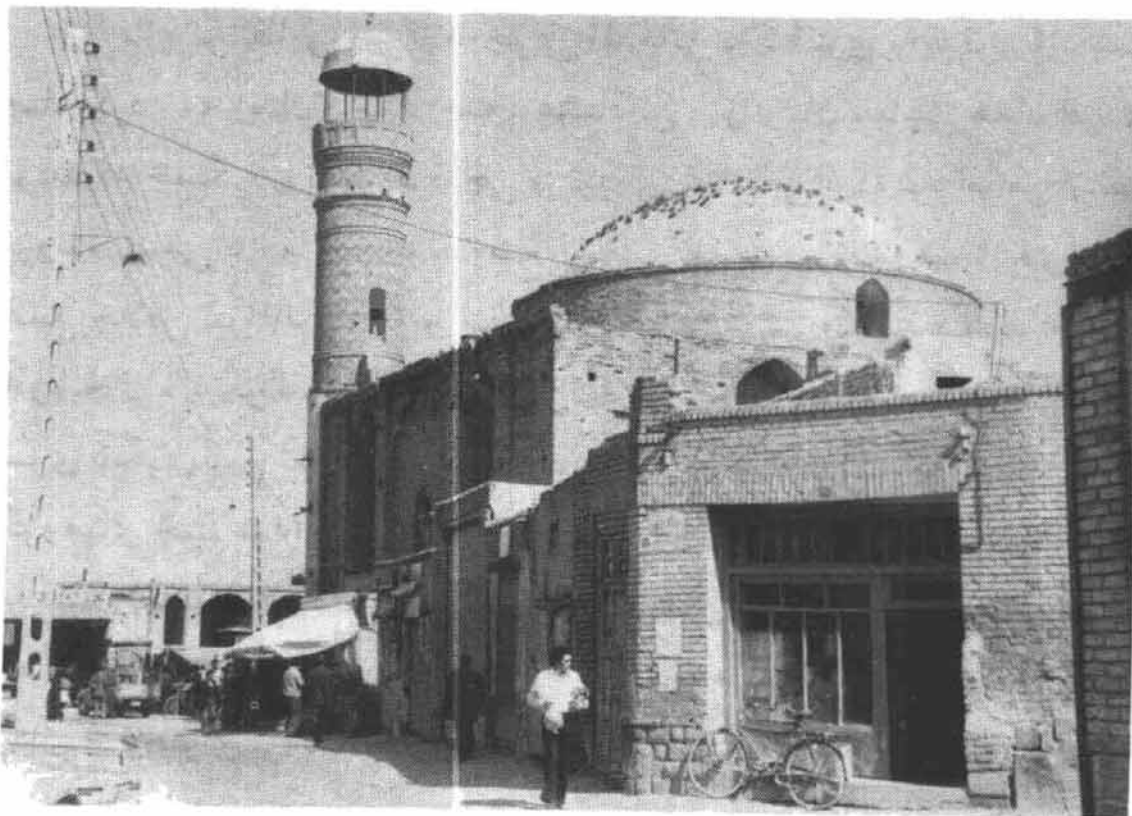
دولت‌های ایران این مسئله را جدی گرفته‌اند زیرا مشکل کمبود نان همیشه حوادثی را در پی داشته است. مردم تبریز با هرگونه کمبود مایحتاج عمومی می‌سازند، اما به کمبود نان بهر شکلی و عنوانی تن نمی‌دهند اساساً آذربایجانیه‌ها نان زیاد می‌خورند.

در نیم قرن اخیر دو بار مشکل کمبود نان در تبریز ظاهر شد و دولت‌های مرکزی با دستپاچگی به چاره‌جویی پرداختند و بحران را فرو نشانند. در سال ۱۳۲۲ همزمان با اشغال کشور کمبود نان در تبریز قیافه کریه خود را نشان داد. زنی از بین جمعیت انبوهی که در جلو دکان نانوايي جمع شده بودند خطاب به مردها فریاد کشید خجالت نمی‌کشید سرتان کلاه گذاشته‌اید که یعنی مردید؟ چرا معطل هستید برویم تکلیف خودمان را با دولت روشن کنیم، جمعیت زیادی که در پیشاپیش آنها زن انقلابی حرکت می‌کرد از میدان قطب به طرف کاخ استانداری به راه افتادند در مسیر راه عده زیادی نیز به آنها پیوستند وقتی به جلو استانداری رسیدند میدان مملو از جمعیت بود سرگرد کوششی با یکی از تظاهرکنندگان گلاویز شد و سیلی محکمی به صورت او نواخت و تظاهرکنندگان متقابلاً ساختمان استانداری را سنگباران کردند و پنجره‌های ساختمان را شکستند. ظفرالدوله استاندار آذربایجان از در اضطراری فرار کرد و به شهربانی رفت. سرگرد وفا که در مسائل نان کارشناس بود در پله‌های شهربانی خطاب به جمعیت گفت: شماها باید بدانید موشها غله ما را می‌برند!<sup>(۱)</sup> امروز به ما فرصت دهید مشکل نان را حل کنیم دولت قند و شکر موجود در انبارهای دولتی را باگندم در دهات معاوضه کرد و در اختیار نانواها گذاشت. اما شش سال بعد یعنی سال ۱۳۲۸ یکبار دیگر کمبود نان در آذربایجان ظاهر شد. این بار بر اثر خشکسالی در پاره‌ای از نقاط آذربایجان از جمله ارسباران کشت و برداشت محصول میسر نشد و همه روستائیان ارسباران روستاهای خود را ترک کرده به تبریز آمدند و در کاروانسراها و مساجد شهر ساکن شدند تراکم جمعیت و عدم

۱- منظور سرگرد وفا، شورویها بود.



بهداشت در آن زمان به شیوع بیماریهای واگیر از جمله تیفوس کمک کرد و عده کثیری از دهاتیها بر اثر ابتلاء به بیماریهای مسری درگذشتند. کشاورزان که برای دریافت کمک به منازل مالکین مراجعه می نمودند. اربابها از ترس ابتلاء به بیماری در خانه‌هایشان را بروی آنها بستند دولت دستور داد از گرگان گندم و جو آوردند و در اختیار زارعین گذاشتند.



میدان صاحب‌الامر تبریز

در یک روز تابستان سال ۱۳۳۰ پاسبانی به سراغم آمد گفت برویم کلانتری، حدس زدم روزنامه‌ها کار دستم داده‌اند اشتباه نمی‌کردم، بازجویی اولیه در حول و حوش فروش روزنامه‌ای به نام مصلحت بود و این روزنامه چپ‌گرا ارگان جمعیت هواداران صلح از نکته‌نظرهای مسکو در باره مسائل بین‌المللی پیروی می‌کرد و هواداران صلح در تبریز همان افرادی بودند که با جنبش جهانی چپ پیوستگی داشتند یعنی همان اعضای فرقه دموکرات و حزب توده، پلیس که به ماهیت واقعی این جمعیت پی برده بود کسانی را که به هواداری از صلح تبلیغ می‌کردند دستگیر می‌نمود و به اتهام تبلیغ مرام اشتراکی تحت پیگرد قرار می‌داد. پلیس به حامیان صلح می‌گفت، مگر ما با کسی سر جنگ داریم که شما صلح می‌خواهید؟ و این را هم بدانید نمی‌گذاریم با کبوتر بازی کمونیست بازی راه بیندازید و دقیقاً چنین ارزیابی پلیس از صلح رفقا منطقی بود.

بازپرس نظامی پس از بازجویی مقدماتی در کلانتری برایم قرار بازداشت صادر کرد و به زندان فرستاد حدود هشتاد تن از زندانیان سیاسی همان افرادی بودند که جملگی را پلیس فرقه‌چی و توده‌ای شناسایی کرده بود اما من از نظر پرونده اتهامی با آنها هیچگونه وضع تشابهی نداشتم روزنامه مجاز فروختن عمل خلافی نبود اما بازجو و مقامات قضایی ارتش مدعی بودند اوضاع آذربایجان با دیگر نقاط کشور فرق می‌کند آذربایجان منطقه حساسی است، از سوی دیگر، پلیس تبریز تقریباً بدون توجه به سیاست دولت دکتر مصدق که با گروه‌های چپ مدارا می‌نمود در تبریز با آنها رفتار خشن و خصمانه داشت. دادستان نظامی نیز همصدا با پلیس پرونده‌های سیاسی را فقط به صرف فعالیت‌های کمونیستی تحت تعقیب قرار می‌داد با اینحال دادگستری به گزارش پلیس و محتوای پرونده چندان اعتماد نداشت، بازپرس سعی می‌نمود براساس جرم مرتکب شده متهم، به پرونده رسیدگی و قرار صادر کند و چنین رویه اتخاذ شده از طرف دستگاه قضایی در دادگستری که به آزادی به قید ضمانت متهم منجر می‌شد اعتماد متهمین را به دادگستری جلب کرده بود، از این روی بازداشت شدگان قبل از هر چیز از ارجاع پرونده‌شان به دادگاه‌های نظامی واهمه

داشتند و در چنین موقعی به صلاحیت دادگاه نظامی در رسیدگی به پرونده‌شان اعتراض می‌کردند و اصرار داشتند پرونده به دادگستری احاله گردد، بهر صورت پس از ۱۵ روز با قرار منع تعقیب بازپرس نظامی از زندان آزاد شدم به دو دلیل سخی می‌کردم از معرکه‌های سیاسی دور بمانم، اول اینکه با هیچ گروه سیاسی مرتبط نبودم و بعد طبیعت شغلی‌ام ایجاب می‌نمود که از آلودگیهای سیاسی بپرهیزم، فراموش نکنیم کار یک مطبوعاتی به شناگری شباهت دارد که اگر خود را در معرض امواج سهمگین قرار دهد در دریای متلاطم غرق می‌شود، یک روزنامه‌نگار باتجربه در این باره می‌گوید: شناگر خوب آن است که وقتی امواج دریا به او نزدیک می‌شود سرش را زیر آب فرو برد و امواج از بالای سرش بگذرد. با این وصف در آن زمان پلیس دنبال شکار بود اگر دستش به بزکوهی نمی‌رسید به کبوترها اکتفا میکرد.

روزی دانشجویان توده‌ای تظاهرات موضعی راه انداخته بودند که کار به زد و خورد با پلیس کشید مطابق معمول برای اینکه بهانه‌ای به پلیس ندهم خودم را در حمام نوبیر زندانی کردم و غروب هنگام که سروصدا خوابید از گرمابه بیرون آمدم راهی منزل شدم صبح روز بعد وقتی در کیوسک را باز کردم آقا صادق مأمور اطلاعات شهربانی که در گوشه‌ای کمین کرده بود مرا به پاسبانی سپرد که به کلانتری ببرد، در کلانتری ۵ توضیح دادم و شاهد آوردم که با تظاهرات مورد نظر کوچکترین ارتباطی نداشتم لیکن سخنانم مؤثر نیفتاد و برای یک گزارش جعلی و بی‌اساس چهل روز دیگر در زندان آب خنک خوردم سرانجام اینکه پلیس پرونده‌ساز تبریز به بهانه‌های بی‌معنی، نظایر این قبیل مزاحمت‌ها را به مدت نسبتاً طولانی در حقم اعمال نمود که در قوانین حقوقی و جزایی ماده‌ای برای چنین بی‌عدالتی‌ها مجازاتی پیش‌بینی نشده است، در آن زمان گروههای سیاسی ملی‌گرا از یک طرف و احزاب چپ از سوی دیگر بازار سیاست را در تبریز رونق بخشیده بودند ملی‌گراها در حمایت از دولت دکتر مصدق اگر حرفی برای گفتن داشتند اما شعارهای مبارزه با استعمار چپ‌گراها در واقع تاکتیکی بیش نبود، دست کم اینکه فروریختن دیوار آهنین به این فرضیه

تخیلی خط بطلان کشید.

روز ۲۵ مرداد سال ۱۳۳۲ که شاه از ایران رفت برای مردم تبریز این سؤال مطرح بود آیا کمونیستها بر کشور مسلط شده‌اند؟ و دولت دکتر مصدق تا چه حدی قادر است اوضاع را کنترل نماید، تبریزیها اگرچه در حاکمیت جبهه ملی در کنار مصدق بودند اما نگرانی خودشان را از دست‌یابی کمونیستها به قدرت پنهان نمی‌کردند و دیدیم که سقوط دولت دکتر مصدق را با تلخی پذیرفتند لیکن به سرکوبی کمونیستها بی‌میل نبودند، بعد از ظهر روز ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ وقتی رادیو تهران خبر کودتا را پخش کرد چماقداران تبریز به خیابانها ریختند و اولین واکنش خصمانه آنها آتش زدن کیوسک مطبوعاتی من بود که در میان شعله‌های آتش سوخت و به خاکستر مبدل گردید در آن ایام تنها وسیله سریع آگاهی از حوادث پایتخت رادیو تهران بود، تبریزیها تا ساعت دو بعد از ظهر که خبر سقوط دولت دکتر مصدق از رادیو پخش شد از جریانات مملکتی بی‌اطلاع بودند هنگامی که رادیو در ساعت پخش خبر، موسیقی پخش کرد مردم کم و بیش دریافتند که در تهران اتفاقی افتاده است، تصمیم گرفتم دکه را ترک کنم، به سوی بازار راه افتادم. زیرا بازار تقریباً محل امنی بود که اوباش به آسانی قادر نبودند نظم آنجا را بهم بزنند، بازاریان هوادار جبهه ملی به محض اطلاع از سقوط دولت مصدق مغازه‌های خودشان را بستند و به خانه‌هایشان رفتند، از بازار کفاشان و حرمخانه خودم را به چایکنار رساندم و از کنار میدان چایی به سوی دروازه تهران پا به فرار گذاشتم نزدیکی‌های پل منصور شادروان محمود مهاجری مدیر روزنامه راننده مرا دید از وی انتظار عکس‌العمل خصمانه‌ای داشتم زیرا نقطه نظرهای سیاسی ما متفاوت بود بارها جر و بحث می‌کردیم ولی آن مرد بزرگوارتر از آن بود که می‌پنداشتم با مهربانی از من خواست تا آرام شدن اوضاع به خانه‌اش بروم از او تشکر کرده به راه خود ادامه دادم در دروازه ورودی شهر از یک بیراهه به سوی مارالان پیچیدم وقتی به چهار سوق مارالان رسیدم اوباش محله پشت سرم راه افتادند فریاد می‌زدند بگیرید. نگذارید فرار کند عرق‌ریزان خودم را به منزل رساندم مادرم خواهرم را به دنبالم

فرستاده بود او در بازگشت به منزل با گریه و زاری ماجرای آتش زدن کیوسک را تعریف می‌کرد. اوباش که در تعقیبیم به منزل ما رسیده بودند در صدد شکستن در خانه بودند که مادرم فریاد کشید و از همسایه‌ها کمک خواست لوطی‌های جوانمرد محله سر رسیدند و اوباش پا به فرار گذاشتند. همسایه دیوار به دیوار ما پیرزن مهربانی بود از پشت بام مرا به خانه‌اش برد و در انباری پنهانم کرد بیست و چهار ساعت از کودتا میگذشت لقمه نانی و یا جرعه آبی از گلویم پایین نرفته بود سه روز بعد از کودتا از پشت بام به خانه بازگشته منتظر پی‌آمد اوضاع بودم شایع کرده بودند که نیروهای چپ در انتظار دستور هستند که ضد کودتا راه بیندازند گفتند گروهی از افسران توده‌ای ساکن تبریز پس از کودتا طرح ضد کودتا را بررسی کرده بودند ولی طرح اجراء نشد سرانجام با سپری شدن یک هفته از کودتا وعده مقابله مسلحانه نیز منتفی گردید. احساس کردم تنها راه رهایی از زندان خانگی خروج از تبریز و رفتن به تهران است. دو مشکل اساسی پیش پای من بود. یکی اینکه چگونه از دروازه شهر که در کنترل مأمورین پلیس بود رد شوم دیگر اینکه پولی را که برای اقامت نامحدود در تهران احتیاج داشتم موجود نبود، بالاخره با فروش روزنامه‌های باطله مبلغی در حدود هشتصد تومان جمع کرده با کمک آقاصادق شوهر دخترعمویم از بیراهه‌ای دروازه کنترل را پشت سر گذاشته با اتوبوسی که قبلاً در محل تعیین شده منتظرم بود از شهر خارج شدم، زندگی در تهران به جهاتی مختلف برایم آسان نبود. بیکاری، بلا تکلیفی و سرگردانی برای جوان کم سن و سالی مانند من چندان آسان نمی‌توانست باشد از طرف دیگر دوستان پیغام دادند که کمتر در خیابان سپه رفت و آمد نمایم، خیابان سپه پاتوق آذربایجانیه‌ها بود آن روزها پلیس فراریان از شهرستانها را شکار می‌کرد. و تبریزیها را در حول و حوش خیابان سپه بدام می‌انداخت. موجودی نقدی را به حسین آقا مدیر مسافرخانه شمال که با وی آشنایی قبلی داشتم سپردم و خودم در خیابان چراغ برق در مسافرخانه‌ای دور از انظار می‌خوابیدم.

هر روز صبح زود از مسافرخانه بیرون می‌آمدم پیاده به طرف آب‌کرج<sup>(۱)</sup> که در آن زمان آخرین نقطه از آبادیهای تهران بود راه می‌افتادم و تا غروب آنجا پرسه می‌زدم و اغلب از غذای سربازان که برای فروش می‌آوردند استفاده می‌کردم مجبور بودم در ۲۴ ساعت فقط یک وعده غذا بخورم اوایل شب پیاده به سوی مسافرخانه بازمی‌گشتم روز از نو و روزی از نو.

پانزده روز از کودتا می‌گذشت یک روز عصر که برای دریافت پول از حسین آقا عازم خیابان سپه بودم در میدان توپخانه پاسبانی از پشت سر با اسم صدایم کرد دستم را گرفت به کلانتری ۱۲ که در آن حوالی بود برد. عده‌ای هم آنجا بودند که وضع مشابهی داشتیم شبانه همه را تحویل بازداشتگاه، موقت شهربانی دادند ظهر روز بعد در ساختمان شهربانی فرماندار نظامی با قرار بازداشت موقت بموجب ماده پنج قانون حکومت نظامی همه ما را به زندان موقت در پشت ساختمان شهربانی انتقال داد. یکماه اول را در محل قرنطینه گذراندم زندان موقت مملو از جمعیت بود هر روز صدها نفر زندانی تازه می‌آوردند و صدها نفر دیگر شبانه به فلک‌الافلاک می‌فرستادند. رنج زندان را بیشتر احساس می‌کردم زیرا تنها زندانی بودم که نه کسی به سراغم می‌آمد، نه دنبال پرونده‌ام بودند و نه ملاقاتی داشتم روزهای ملاقات خانواده‌های زندانیان با دست پر به دیدار بستگانشان می‌آمدند و من چشم به در زندان دوخته بودم. خلیل ملکی، شادروان شمشیری، مهرداد بهار و بعضی از بزرگان حزب توده و جبهه ملی آنجا بودند در همان محوطه کوچک که گنجایش حداکثر یکصد نفر را داشت یکهزار نفر جا داده بودند بزرگان درباره مسائل روز و حزب بحث می‌کردند و ما به سخنان آنها گوش می‌دادیم توده‌ای‌ها بیشتر با خلیل ملکی سربسر می‌گذاشتند و او را اذیت می‌نمودند ملکی از مقامات زندان تقاضا می‌کرد او را از توده‌ای‌ها جدا کنند. پرویز خطیبی مدیر فکاهی‌نامه حاجی‌بابا را که از فستیوال جوانان در مسکو بازگشته بود به زندان آوردند توده‌ای‌ها اصرار

داشتند که از شوروی برایشان تعریف کند او از یک طرف نمی‌خواست با انتقاد از شوروی، رفقا را برنجانند و از سوی دیگر از تشدید مجازاتش می‌ترسید به همین جهت سکوت را بر اظهار نظر مثبت و یا منفی ترجیح داد با این وصف سرانجام مجبور شد با انتشار جزوه‌ای فستیوال جوانان مسکو را به لجن بکشد و خود را نجات دهد. یک ماه بازداشت من در قرنطینه گذشت از فشار انبوه جمعیت زندانی و تنگی جا درد زندان را بیشتر احساس میکردم وقتی به زندان شهربانی منتقل شدم نفس راحتی کشیدم و بند چهار به زندانیان سیاسی اختصاص یافته بود، همه زندانیان این بند به اتهام توده‌ای بازداشت شده بودند، توده‌ای‌ها و هوادارانشان در زندان افراد منضبط بودند به محض اینکه دور هم جمع می‌شدند برای خودشان برنامه تنظیم می‌کردند، نظافتچی، انباردار، صندوقدار، معلم، مشاور حقوقی و مسئول خرید تعیین می‌نمودند. از ساعت بیدار شدن از خواب تا شب هنگام ساعتی از اوقات زندانی بیهوده تلف نمی‌شد. ورزش صبحگاهی، نظافت، صبحانه خوردن، شرکت در کلاس درس، هواخوری، وقت آزاد، ناهار، استراحت، هواخوری، شام و برنامه‌های متنوع هنری و بعد خوابیدن که همه آنها روی یک برنامه منظم و مرتب اجرا می‌شد در بند سیاسی‌ها تنها فردی بودم که با جیره زندان می‌ساختم با این حال هم سلول‌ها که وضع مرا درک کرده بودند هر غذا و میوه‌ای خارج از زندان می‌رسید مدیریت بند تحویل می‌گرفت منصفانه بین همه زندانیان بند توزیع و تقسیم می‌کرد.

یک سال از این ماجرا گذشت زندانیان زیادی آمدند و رفتند و من چشم به در زندان دوخته بودم به خانواده‌ام در تبریز نامه نوشتم زندانی بودنم را اطلاع دادم یکی از روزها بود که آرزویم تحقق یافت ملاقاتی داشتم برادرم مجید از تبریز به دیدنم آمده بود آن طرف نرده آهنین او گریست و اینطرف نرده من متأثر شدم. کاری از دستش ساخته نبود از او خواستم به تبریز برگردد. یکی دوبار به فرماندار نظامی نامه نوشتم وضع خودم را تشریح کردم ولی جوابی نرسید، روزی عده‌ای را که منم جزو آنها بودم برای بازجویی به باغشاه بردند منشی بازپرس نظامی از سرگرد پرسید با این متهم چکار کنیم؟ پرسید اتهامش چیست؟

از تبریز فرار کرده است، قرار بازداشت صادر شد التماس نمودم جناب سرگرد بیش از یک سال است من بی جهت و بیگناه زندانی هستم در تهران کسی ندارم دنبال پرونده‌ام باشد وقتی با چشمان اشکبار از اتاق بازپرس نظامی بیرون می‌آمدم صدایم کرد گفت: پنجاه هزار تومان وثیقه بیاورید. گفتم شما اگر از من ضامن تنی قبول کنید کسی را ندارم معرفی کنم تا چه رسد به وثیقه نقدی و یا ملکی. بازپرس گفت در این صورت تنها کمکی که می‌توانم برایت انجام دهم سعی می‌کنم پرونده‌ات را زودتر از اینجا رد کنم، به زندان بازگشتم، دو ماه بعد از این ماجرا بود به اتفاق گروهی از زندانیان به دادستانی ارتش اعزام شدیم از محل بازداشتگاه تا اداره دادستانی ارتش در خیابان ۲۴ اسفند سابق پانصد قدم بیشتر فاصله نبود پرونده‌ها به شعبات متعدد احاله شد هر متهمی که پس از بازپرسی از اتاق بیرون می‌آمد برافروخته و ناراحت به نظر می‌رسید قبل از من از متهمی به نام علی اوف تبعه شوروی بازپرسی کردند که ناگهان صدای پرخاشگرانه بازپرس در فضای کریدور پیچید پدرسوخته با چه زبانی صحبت می‌کنی؟ جاسوس. پیشرف ... در این هنگام علی اوف را کشان کشان محافظینش از اتاق بازپرسان بیرون بردند. در اتاقی که شش بازپرس به پرونده‌ها رسیدگی می‌کردند سروان هم ردیفی از من پرسید تبریزی هستی؟ شروع کرد به زبان آذری صحبت کردن. گفت اگر حقیقت را بگویی آزادت می‌کنم، چرا از تبریز فرار کرده‌ای؟ گفتم من آنجا دکه روزنامه‌فروشی داشتم آتش زدند از ترس جانم از تبریز خارج شده‌ام و نمی‌دانم چرا مرا گرفته‌اند، پرسید همین؟ گفتم بلی، گفت با بی‌سیم از تبریز می‌پرسیم اگر خلاف گفته‌هایت ثابت شود دیگر راه نجات نداری. بازپرس آنگاه خطاب به همکارانش اظهار داشت ببینید این جوان همشهری من است زبان همدیگر را می‌دانیم و با یکدیگر درددل می‌کنیم آن پدرسوخته جواب سؤالات مرا به زبان روسی می‌دهد اینجا مگر روسیه است؟<sup>(۱)</sup>

بازپرس وقتی اطلاع یافت بیش از یکسال است در زندان هستم ناراحت

۱- منظور بازپرس علی اوف تبعه شوروی بود.



شد پرسید چرا در این مدت دنبال پرونده‌ات نرفته‌اند؟ گفتم کسی را در تهران نداشتم، پرسید آیا می‌توانی یک نفر را معرفی کنی که سیصد تومان کفالت ترا قبول کند؟ حسین آقا مدیر مسافرخانه را معرفی کردم بازپرس سربازی را دنبال حسین آقا فرستاد طولی نکشید حسین آقا وارد اتاق بازپرس شد از او پرسید شما این جوان را می‌شناسید؟ بلی آقای بازپرس جوان سالمی است هر وقت به تهران می‌آمد در مسافرخانه من می‌خوابید من از او کار دیگری ندیده‌ام بازپرس پرسید شما کفالت ایشان را به مبلغ سیصد تومان قبول می‌کنید؟ مطمئن باشید کسی دنبال شما نخواهد آمد. حسین آقا ورقه کفالت را امضاء کرد رفت. بازپرس برگ آزادی مرا نوشت شخصاً پیش سرتیپ آزموده دادستان ارتش برد اما دادستان اتاقش نبود. معطل نشد برگ آزادی مرا امضا کرد دست سربازی داد گفت فوراً به فرمانداری نظامی ببر این جوان را آزاد کنند. وقتی با دعا و تشکر از اتاق بازپرسان بیرون می‌آمدم سروان هم‌ردیف صدایم کرد پرسید وقتی از زندان بیرون آمدی به تبریز برمی‌گردی؟ گفتم هنوز تصمیم نگرفته‌ام. گفت اگر به کمک احتیاج داشتی پیش من بیا. از بین همه زندانیان تنها کسی بودم که با برگ آزادی به زندان برمی‌گشتم. ده روز از این قضیه گذشت از آزادی خبری نشد، خدایا نکند دادستان با آزادی من موافقت نکرده باشد و چه اتفاق دیگری ممکن است بیفتد؟ بعداً شنیدم که فرماندار نظامی از ماده پنج حکومت نظامی استفاده کرده است. شبی حوالی ساعت ۱۱ بود که درب آهنی سلول باز شد صدایم کردند مرخصی هر چه داری بردار بیا بیرون. این جمله کوتاه برای یک زندانی چقدر دلنشین است. شیرین‌ترین صدایی است که یک زندانی با شنیدن آن دردها و رنجهای زندان را تا حدی فراموش می‌کند. وقتی از پله‌های کاخ شهربانی پایین می‌آمدم باران می‌بارید. در آن ساعات شب کجا می‌توانستم بروم از افسر نگهبان تقاضا کردم اجازه دهد تا صبح در گوشه‌ای بیتوته کنم قبول نکرد. در خیابان سپه کلیه مسافرخانه‌ها تعطیل کرده بودند، کنار دیوار ساختمان موزه ایران باستان طاقچه‌هایی بود کفش‌هایم را زیر سرم گذاشته خوابیدم صبح زود به صدای رفت و آمد اتوبوسها و اتومبیل‌ها از خواب بیدار شدم وقتی چشم‌هایم را باز کردم

آزادی را با همه عظمت و زیبایی‌هایش احساس نمودم آزادی چه موهبت گرانبهایی هستی، دیگر از سایه‌ام نمی‌ترسیدم از صدای پای پشت سرم واهمه نداشتم و از اینها دیگر گذشته بود با اولین نامه‌ای که به تبریز فرستادم خانواده‌ام را از آزادی خود مطلع کردم. با این وصف شبیح بیکاری بالای سرم بود، در شهری مانند تهران رنج بیکاری و درد بی‌پولی جانگذاز است. مصمم بودم به شغل اصلی خود مطبوعات برگردم، گو اینکه سرنوشت من با مطبوعات گره خورده است، دوستی به نام جمشید ترابیان که پیش از کودتا در کارهای مطبوعاتی با همدیگر آشنایی داشتیم در خیابان لاله‌زار کوچه توزیع مغازه‌ای اجاره کرده بود مطبوعات پخش می‌کرد، جمشید که از وضع من آگاه بود پیشنهاد همکاری داد، شغل جدید برای من یک حسن داشت و آن این بود که شبها در مغازه می‌خوابیدم دست کم از پرداخت کرایه مسافرخانه خلاص می‌شدم، روزها گذشت هر دو صمیمانه با درآمد ناچیزی زندگی بخور و نمیری داشتیم و من مجبور بودم ناملايمات را تحمل کنم در همین اوضاع و احوال بود روزنامه‌ای به نام تلگراف منتشر شد و توزیع آن به ما محول شد تلگراف در بدو انتشار یومیه بود ولی به علت ضرر و زیان پس از مدتی هفتگی شد، دکتر بامداد مدیر این روزنامه گرایش فکری سوسیالیستی فرانسوی داشت، ارتباط من با روزنامه بامداد که ابتدا از توزیع روزنامه شروع شده بود به تدریج ابعاد گسترده‌تری پیدا کرد، دکتر بامداد دریافته بود که استعداد من از توزیع روزنامه فراتر می‌رود، از این رو پیشنهاد نمود که به صورت تمام وقت در روزنامه کار کنم، این یک پیشنهاد ایده‌آل برای من می‌توانست باشد زیرا ساختمان اداره در اول خیابان فردوسی کوچه طبس دربست در اختیار من قرار می‌گرفت که پس از مدتی جای مناسبی برای زندگی کردن پیدا می‌کردم، علاوه بر امور اداری و مالی مسئولیت تهیه خبرهای روزنامه نیز با من بود، هر شب آخر وقت خبرهای جهان را از برنامه‌های فارسی رادیوهای خارجی می‌گرفتم به چاپخانه میدادم و انتخاب تیتراژ اول روزنامه از وظایف من بود، این روزنامه نیز به علت فشار مالی و سیاسی تعطیل شد.



سپهبد شاه‌بختی فرمانده لشکر و استاندار آذربایجان مغضوب قرار گرفت

با جهانگیر بهروز در روزنامه تلگراف آشنا شدم بهروز قبلاً تمایلات چپی داشت، بهروز پیشنهاد کرد با وی کار کنم او بولتنی به زبان انگلیسی منتشر می‌کرد که برگردان گزیده مطالب سیاسی و اقتصادی روزنامه‌های ایران بود این بولتن برای سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های سیاسی و اقتصادی خارجی مقیم پایتخت انتشار می‌یافت، ابتدا توزیع بولتن به من محول شد و سپس با نحوه کار کردن با ماشین تکثیر آشنا شدم، مجید نجات صاحب روزنامه نجات پیشنهاد کرد که قسمتی از کارهای روزنامه‌اش را انجام دهم امور تحریری، مالی و توزیع روزنامه نجات را نیز پذیرفتم با این وصف دل در گرو تبریز داشتم تصمیم گرفتم در فرصت مناسب به تبریز برگردم و کسب و کار پیشین را از سر بگیرم.

مدتهای بود که از لحاظ داشتن محلی برای خوابیدن شبها مشکلی نداشتم از اتاقهای دفتر روزنامه‌های تلگراف و نجات به ترتیب استفاده می‌کردم اما وقتی هر دو روزنامه به تعطیل اجباری کشانده شدند باز هم هیولای بیخانمانی ظاهر شد و مجبور بودم مجدداً به مسافرخانه برگردم و با درآمد ناچیز بسازم.

اواخر سال ۱۳۳۳ روزی از خیابان لاله‌زار پایین می‌رفتم با اسم صدایم کردند، تیمسار سرتیپ حسن مهرداد بود، پرسید در تهران چکار میکنی؟ چرا به تبریز نمی‌آیی؟ گفتم فعلاً در تهران کاری انجام نمی‌دهم و در تبریز نیز امنیت شغلی و جانی ندارم شما می‌دانید کیوسک مرا که حاصل زحمت سالها تلاشم بود آتش زدند تازه معلوم نیست اگر به تبریز برگردم از طرف دارودسته او باش امنیت داشته باشم، مهرداد گفت من در تبریز کارها را روبراه می‌کنم هر وقت به برادرت اطلاع دادم بیدرنگ به تبریز برگرد و از هیچ چیز نگران مباش<sup>(۱)</sup>. یک ماه بعد از خانواده نامه دریافت داشتم که از قول تیمسار مهرداد از من خواسته بودند به تبریز برگردم، با این وصف عواملی در شهرداری تبریز حاضر نبودند یکبار دیگر در محل کیوسک قبلی دکه دیگری گذاشته شود افزون بر این

۱- برادرم احد خدمت سربازی را انجام می‌داد.

امکانات مالی خانواده نیز برای ساختن دکه نو فراهم نبود مرحوم بیوک خان منشی‌زاده با آگاهی از این موضوع بزرگوارانه این مشکل را حل کرد بدین ترتیب تقریباً راه بازگشت من به تبریز هموار شد اما جهانگیر بهروز سعی می‌کرد مرا از رفتن به تبریز منصرف کند سرانجام به تبریز بازگشتم تا زندگی را از نو شروع کنم.

### روزنامه کیهان

بعد از رهایی از زندان در تهران به روزنامه کیهان رفت و آمد می‌کردم مسئولان توزیع روزنامه جملگی آذربایجانی بودند و این همزبانی و هم قومی رابطه‌ای بین ما به وجود آورده بود در آن ایام توزیع روزنامه در ابتدایی‌ترین شرایط با دوچرخه پایی انجام می‌گرفت و اغلب که چاپ روزنامه تأخیر داشت من به موزع توزیع سهمیه شهرستانها کمک می‌کردم سهمیه تبریز و چند شهرستان دیگر را قبل از حرکت اتوبوسها به کاراژها حمل می‌نمودم، کیهان وقتی در خیابان فردوسی به کوچه نکیسا نقل مکان کرد کادر محدود اما پرکار و فعال داشت دکتر مصطفی مصباح‌زاده صاحب مؤسسه کیهان روزنامه‌نگار باهوشی بود او در انتخاب همکار بهترین‌ها را دور خود جمع می‌کرد، بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که نویسندگان و خبرنگاران کشور آواره و بیکار شدند دکتر مصباح‌زاده با مسئولیت خود آنها را به کیهان آورد، عبدالرسول عظیمی و رضا مرزبان از جمله روزنامه‌نگاران ایران بودند که سردبیری و معاونت سردبیر کیهان را مدتی بر عهده داشتند دکتر منوچهر پارسادوست از افسران شاخه نظامی حزب توده بود که پس از آزادی از زندان به کیهان آمد و در مؤسسه کیهان وظایف مهمی به او سپرده شد از جمله دبیر رستاخیز ملی کیهان<sup>(۱)</sup>

بیشتر کارکنان تحریریه کیهان از اینگونه افراد بودند که تمایلات چپ‌ی داشتند، دکتر مصباح‌زاده بدون توجه به افکار و اندیشه سیاسی شان از آنها کار می‌کشید، و کیهانیها با کار دسته‌جمعی و وظیفه بر عهده گرفته را با صداقت انجام

۱- رستاخیز کیهان با حزب رستاخیز هیچگونه ارتباطی داشت.

می‌دادند و مؤسسه کیهان را خانواده بزرگ توصیف می‌کردند. وقتی به تبریز برمی‌گشتم دوستانم در کیهان اصرار داشتند به همکاری با کیهان در تبریز ادامه دهم سیدحسن خان عدل از بستگان دکتر مصباح‌زاده بود و نمایندگی موقت روزنامه کیهان را در تبریز بر عهده داشت او به درخواست دکتر مصباح‌زاده به نفع من از کیهان کنار رفت. من و برادرانم در یک همکاری مشترک می‌توانستیم یک روزنامه بزرگ خبری مانند کیهان را بی‌آنکه به کسی متکی شویم اداره کنیم. اساساً رمز موفقیت ما در فعالیتهای مطبوعاتی همین مسئله بود، بعد از کودتای ۲۸ مرداد که بیشتر روزنامه‌های حزبی و سیاسی تعطیل شدند دو روزنامه بزرگ خبری کشور یعنی کیهان و اطلاعات در صدد برآمدند دامنه فعالیتشان را گسترش دهند هر دو روزنامه در شهرستانها سرمایه‌گذاری کرده به تربیت کادر خبری و ایجاد شبکه توزیع منظم و فعال پرداختند در این هنگام نامه‌ای از تیمور بختیار رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور به کیهان فرستاده شد بختیار از دکتر مصباح‌زاده مصرأ خواسته بود به فعالیت من در کیهان پایان دهد اما دکتر مصباح‌زاده در پاسخ‌نامه کتباً مسئولیت سیاسی و اجتماعی مرا بر عهده گرفت.

هنگامی که نمایندگی روزنامه کیهان در تبریز به من سپرده شد سهمیه تبریز روزانه از سیصد نسخه تجاوز نمی‌کرد و کیهان در آذربایجان فقط در تبریز نمایندگی داشت، سالها بعد به تدریج آذربایجان زیر پوشش دو روزنامه کیهان و اطلاعات قرار گرفت و در تمام شهرها، بخش‌ها، قصبات و حتی دهات نمایندگی فروش روزنامه دایر گردید. در آن ایام وقتی برای تأسیس نمایندگی روزنامه به شهرها و آبادی‌های منطقه می‌رفتیم از راه اسفالته در آذربایجان خبری نبود بیشتر در رفت و آمد بین شهری از کامیونهای باری استفاده می‌کردیم تازه مشکل، به اینجا ختم نمی‌شد. در شهرهای درجه ۲ و ۳ به ندرت کسی حاضر می‌شد با روزنامه همکاری کند و سرانجام با تطمیع و وعده راضی می‌نمودیم اما این قول و قرار دیری نمی‌پایید نامه پشت نامه دریافت می‌کردیم که مرا از این کار معاف دارید و باز از نو دست بکار می‌شدیم. هر دو مؤسسه کیهان و

اطلاعات مراکز استانها را با تجهیزات و تأسیسات لازم مجهز کردند در آن زمان اگرچه امکانات مالی کیهان در حد توانایی روزنامه اطلاعات نبود لیکن همانطوری که اشاره شد دکتر مصباح‌زاده روی آدم‌ها بیشتر سرمایه‌گذاری می‌کرد و می‌کوشید با بهره‌گیری از افراد فعال کیهان را از اطلاعات جلو بزند. و این برای ما کیهانیها دردناک بود که مردم فقط روزنامه اطلاعات را می‌شناختند نام کیهان در ذهن مردم نقش نبسته بود سرانجام موفق شدیم در طول کمتر از ده سال وضع را تغییر دهیم، از طریق شبکه خبری خود منطقه را آن چنان کنترل می‌کردیم که هیچ حادثه و رویدادی از ما پنهان نمی‌ماند و قدرت و تسلطمان به منابع خبری اغلب از محدوده منطقه فراتر می‌رفت، علاوه بر خبرنگاران خود افراد زیادی در ارگانهای دولتی غیرمستقیم با ما همکاری داشتند.

### یک خبر جهانی از تبریز

در سال ۱۳۳۴ یک خبر پر سر و صدا از خبرنگار کیهان در تبریز انعکاس جهانی یافت. بعدها دکتر مصباح‌زاده اهمیت این خبر را چنین توصیف نمود ایشان تعریف می‌کردند در یک کنفرانس مطبوعاتی جهانی از طرف مطبوعات ایران شرکت کرده بود که نام کیهان بر شرکت کنندگان در کنفرانس آشنا نبود در یکی از جلسات که خبرگزاریهای بزرگ جهان به نقل از روزنامه کیهان خبری به سراسر گیتی مخابره کردند و کیهان در آن کنفرانس برای همه شرکت‌کنندگان معرفی گردید و اما خبر چه بود؟

در بیمارستان لشکر تبریز در یک عمل جراحی بی‌مانند از معده درجه‌داری به نام حسین عینی پنجاه عدد ناخن‌گیر، یکصد عدد سنجاق، زنجیر، چاقو و فلزات دیگر خارج کردند احمد سعدین عکاس کیهان در تبریز این خبر را با عکس و تفصیل به کیهان فرستاده که چاپ اختصاصی آن در کیهان انعکاس جهانی یافت ظاهراً درجه‌دار فوق اشاره این فلزات را در شرط‌بندی‌ها قورت داده بود که ناگهان درد معده می‌گیرد و کارش به عمل جراحی می‌کشد و دکتر ابراهیم‌بزمی جراح وقت لشکر آنها را از معده درجه‌دار خارج می‌کند. در سال ۱۳۳۴ در اوج بحران در روابط ایران و شوری اطلاع یافتیم که بالونی در نوار

مرزی ایران و شوروی اعلامیه‌های ضد روسی پخش کرده است، دهاتیهای نوار مرزی از این اوراق بدست آورده به یکی از مالکین محل می‌دهند او نیز موضوع را با سیدحسن عدل که رابطه دوستانه داشت در میان میگذارد. عدل خبر را به من داد و در صفحه اول کیهان چاپ شد، ساواک در آن ایام تازه تأسیس شده بود تیمسار وکیلی اولین رئیس سازمان اطلاعات و امنیت استان ذاتاً آدم شریف و بی‌آزاری بود، روز بعد مأمورین ساواک به سراغم آمدند و من از این خبر اظهار بی‌اطلاعی نمودم مأمورین دنبال عدل رفتند و او قال قضیه را کند، آمده بود بلایی به خیر گذشت.

به رغم نامه‌های مبادله شده بین تیمور بختیار و دکتر مصباح‌زاده درباره من، دولتمردان وقت هرگز به این توافق دوجانبه رضایت ندادند با اینکه رسماً نمایندگی روزنامه کیهان را بر عهده داشتم اما مقامات دولتی این مسئولیت را به رسمیت نمی‌شناختند، برای نمونه روزنامه کیهان تلاش می‌کرد مرا از محرومیت اجتماعی نجات دهد لیکن عواملی اشکال‌تراشی می‌نمودند، وزارت کشور که در آن زمان پروانه خبرنگاری صادر می‌کرد به درخواستهای مکرر کیهان در این باره جواب رد داده بود، در حقیقت مقامات صلاحیتدار مرا در فعالیتهای سیاسی و مطبوعاتی صالح نمی‌دانستند و دقیقاً چنین برداشت غلطی ناگزیرم کرد که برای مدت طولانی به ناحق محرومیت اجتماعی را تحمل کنم.

### مشکلی دیگر

در تیرماه ۱۳۳۹ به اتفاق تنی چند از دوستان تصمیم گرفتم به منظور آب‌تنی و شنا به بندر دانالو در کنار دریاچه ارومیه برویم قبل از حرکت برای برداشت حوله و دیگر مایحتاج سفر دسته‌جمعی به منزل ما رفتیم غافل از اینکه معمولاً در سالروز سی‌ام تیر ۱۳۳۰ پلیس رژیم آماده‌باش اعلام می‌کرد و هر گونه اجتماعی را با سوء ظن ارزیابی می‌نمود، اگرچه توقف ما در منزل چند دقیقه‌ای طول نکشید اما صبح روز بعد یعنی سی‌ام تیر قره‌مجید مأمور ساواک دنبالم آمده بود مرا به ساواک برد و سپس به اتفاق برای بازرسی منزل به خانه آمدیم همه جا را زیر و رو کرد چیزی نیافت آن روز بازداشت من در ساواک تا



غروب طول کشید وقتی آزادم کردند دریافتم قضیه از چه قرار بوده است. حدسم درست بود ناوای سر کوچه که خبرچین ساواک بوده چنین گزارشی رد کرده و ساواک هم به غلط تصور نادرستی از ماجرا داشت چند روز بعد نامه‌ای به تیمسار مهرداد رئیس ساواک پست کردم و در آن نامه نوشتم شما که برای آمدن من به تبریز کمک کردید واقعاً هنوز هم پلیس به من مشکوک است؟ در غیر این صورت چرا برای هر موضوع بی پایه و بی اساس با من چنین رفتاری می‌شود؟ مهرداد احضارم کرد دلجویی نمود که گویا سوء تفاهمی پیش آمده بود برطرف گردید.

### سه حادثه سیاسی دیگر در تبریز

در بین سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۷ سه حادثه سیاسی در تبریز روی داد و یکبار دیگر این شهر را کانون فعالیت‌های ضد رژیم شناساند، این بار پلیس با کشف سه شبکه حزبی به مخفی‌گاه‌های فعالین گروه‌های چپ در تبریز دست یافت و آنها را متلاشی کرد. در سال ۱۳۳۳ با کشف چاپخانه مخفی محل چاپ سری انتشار روزنامه آذربایجان ارگان فرقه دموکرات و دیگر نشریات مخفی انتشار به فعالیت‌های مطبوعاتی زیرزمینی فرقه پایان داد. گروه دوم دسته مهندس ایرانشهر بود فعالین این گروه چپ‌گرا که بیشتر تحصیل کرده‌ها بودند از طرف رفقایشان لو رفتند و به دام پلیس افتادند و اما سومین دسته عبارت بودند از ایوب کلانتری، علی عظیمی، جواد فروغی و علی کلاهدوز که با براه انداختن چند اعتصاب محدود و سازمان دادن تشکیلات سیاسی زیرزمینی لو رفتند و چها نفر فوق اشاره در دادگاه نظامی محاکمه و محکوم به اعدام گردیدند. در مجموع همه گروه‌های یاد شده از طریق رفقای حزبی و تشکیلاتی خودشان لو رفته بودند دقیقاً در طول پنجاه سال فعالیت‌های سیاسی در آذربایجان بیشتر موفقیت پلیس در بدام انداختن گروه‌های چپ ناشی از ضعف اخلاقی آنها بوده است که برای نجات خویش رفقای خودشان را معرفی می‌کردند بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ رژیم وقت به این ضعف آنها انگشت گذاشت تقریباً اکثریت آنها با چاپ توبه‌نامه در روزنامه‌ها و معرفی رفقای خودشان از مجازات

رستند ساواک تبریز در این دوره خشن‌ترین فشارها را بر گروه‌های چپ و ناراضیان از رژیم اعمال می‌کرد و وحشت از نام سازمان امنیت بر همه مردم مستولی گشت. در این دوره رئیس سازمان اطلاعات و امنیت آذربایجان شرقی سرهنگ هیئت بود.

## جامعه فرهنگیان آذربایجان

تشکل صنفی فرهنگیان تبریز در سال ۱۳۳۰ از طرف یک گروه هفت نفری، مرکب از افراد زیر:

بیت‌اله جمالی - طهماسب دولتشاهی، اسماعیل شایا، نصراله دیهیمی، اسماعیل حسینی، محمدامین سبحانی، خانم ذکدخت پایه‌ریزی شد. در آن ایام دو گروه فرهنگی در تهران با اسامی آزادگان و باشگاه مهرگان با دو هدف متفاوت به منظور کسب قدرت سیاسی و صنفی و جلب فرهنگیان کشور به سوی خودشان فعالیت می‌کردند. با این حال فرهنگیان تبریز باشگاه مهرگان را که بیشتر اهداف صنفی داشت بر جامعه آزادگان که به مسائل از دیدگاه سیاسی می‌نگریست ترجیح دادند. در سال ۱۳۴۱ با اوج گرفتن جنبش معلمین سراسری کشور فرهنگیان تبریز تشکل در جامعه فرهنگیان آذربایجان را اعتبار بخشیدند و سی و یک نفر بنیانگذاران جامعه فرهنگیان آذربایجان افراد زیر بودند:

بیت‌اله جمالی، مصطفی شعار، فرامرز برزوئی، طهماسب دولتشاهی، دکتر صمد تیموری، دکتر قراجه‌داغی، دکتر محمد خانلو، حمید ناهی، فریدون قره‌چورلو، محمدحسین بابائی، اکبر زرینه‌باف، حسن حیقی، مسعود هدی، زمانی، عباسقلی جاهد، حسین داوران، یوسف باقرزاده و خانم برادران.

### منارعه لفظی دانشجویان دانشگاه تبریز با نخست‌وزیر

در سال ۱۳۴۰ علی‌امینی نخست‌وزیر وقت به تبریز آمد و پای صحبت دانشجویان دانشگاه نشست، این گفتگو بین نخست‌وزیر و دانشجویان منارعه لفظی بوجود آورد که بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ برای اولین بار در تبریز به هواداری از جبهه ملی تظاهراتی در حضور نخست‌وزیر مملکت به نمایش گذاشته شده بود، اگرچه مقامات امنیتی و انتظامی قبلاً نخست‌وزیر را از عواقب سیاسی چنین ملاقاتی آگاه کرده بودند لیکن امینی این دیدار را از برنامه‌های مسافرت خود به تبریز حذف نکرد و در ساعت تعیین شده با دانشجویان به بحث سیاسی نشست.

فریدون عطاری یکی از دانشجویان، نوشته‌ای را در خطاب به

نخست‌وزیر خواند که گفته شد غلامحسین ساعدی نوشته بود، ناطق در تجلیل از جبهه ملی و دولت دکتر مصدق دولتهای بعد از کودتا را زیر سؤال برد و در هر جمله از سخنان فریدون عطاری که اسمی از دکتر مصدق برده می‌شد دانشجویان به شدت کف می‌زدند و ابراز احساسات می‌نمودند اما امینی با خونسردی به سخنان آنها گوش داد و نه تنها شخصاً عکس‌العمل خصمانه نشان نداد بلکه رئیس ساواک تبریز را از واکنش منفی برحذر داشت، من از این رویداد آگاهی قبلی داشتم و به همین جهت آن روز، کادر خبری روزنامه کیهان را در تهران پای تلفن به حالت آماده‌باش درآوردم، سخنان دانشجویان و نخست‌وزیر به درازا می‌کشید و روزنامه حداکثر تا ساعت یک بعد از ظهر وقت داشت که خبر را همان روز چاپ کند از طرف دیگر خبرنگار اعزامی از مرکز نمی‌توانست سخنان ناطق را تندنویسی کرده در فرصت باقیمانده که از بیست دقیقه تجاوز نمی‌کرد تلفنی به روزنامه دیکته کند، طبیعی بود اگر چنانچه مادر فرصت کوتاه موفق نمی‌شدیم خبر را رد کنیم این عقب‌ماندگی‌مان قابل توجیه نبود و دقیقاً چنین مسامحه و یا غفلتی به پرستیژ سیاسی کیهان لطمه می‌زد و عکس این قضیه نیز محتمل بود در لحظات سرنوشت‌ساز که سخت در تلاش بودیم حسین بهاور دانشجوی هوادار جبهه ملی نسخه دیگری از متن نطق فریدون عطاری ا به من رد کرد و به سرعت از محل دور شد و ما توانستیم خبر را به موقع به روزنامه بدهیم و نفس راحت بکشیم، در آن ایام ارتباط تلفنی تبریز با تهران و بالعکس از طریق تلفن بی‌سیم میسر بود که قطع و وصل‌های پیش‌بینی نشده این احتمال را بوجود می‌آورد که ارتباط هر لحظه مختل شود با این حال دوستان ما در مخابرات به برقراری این ارتباط کمک فراوان کردند و همه کوشش ما به ثمر رسید، یک ساعت بعد، وقتی از روزنامه اطلاع دادند خبر ۹ ستونی کیهان تحت عنوان (منازعه لفظی نخست‌وزیر با دانشجویان دانشگاه تبریز) همه خبرهای سیاسی ایران و جهان را آن روز تحت‌الشعاع قرار داده است احساس غرور کردیم، خبرنگاران می‌توانند چنین احساسی را که آن روز به من دست داده بود درک کنند، اصولاً برای خبرنگار روزنامه هیچ موفقیتی لذت‌بخش‌تر از این

نیست که گزارش و یا خبرش هم اختصاصی و هم فراگیر باشد فعالیت ما در تهیه و رساندن سریع این خبر به روزنامه و استفاده به موقع کیهان از آن برای روزنامه موفقیت چشمگیری بود که بعدها کیهان توانست با بهره‌گیری از این شگردهایی به تیراژ اول در ایران دست یابد.

روز بعد وقتی کیهان را در تبریز بدست نخست‌وزیر دادند او ابروهایش را بالا برد اما به تیمسار مهرداد رئیس ساواک تبریز دستور داد واکنشی نشان ندهد، علی‌اکبر تبریزی خبرنگار اعزامی به من گفت: مهرداد مصراً از من می‌خواست خود را از گزارش این خبر کنار بکشم و یقه تو را بگیرد اما من مسئولیت آن را بر عهده گرفتم و جان تو را نجات دادم، اساسی‌ترین مشکل من در فعالیتهای مطبوعاتی این بود که دستگاههای دولتی چشم دیدن فعالیت خبری مرا خارج از تمایلات شخصی‌شان نداشتند آنها وقتی واکنش خبری را برای موقعیت خودشان منفی تلقی می‌کردند از هیچ نوع پرونده‌سازی ابایی نداشتند اساساً ظالمانه‌ترین رفتار اداره مطبوعات وزارت اطلاعات در آن زمان با خبرنگاران شهرستانها این بود که بفرض اگر بخشداری از عملکرد خبرنگاری خوشش نمی‌آمد فوراً لغو پروانه خبرنگار را درخواست می‌کرد و اداره مطبوعات بدون توجه به ماهیت موضوع با درخواست آقای بخشدار یا فرماندار موافقت می‌نمود گفتمی در این باره زیاد است.

صحبت از پروانه خبرنگاری پیش آمد بی‌مورد نخواهد بود به این نکته اشاره کنم تا سال ۱۳۴۰ پروانه خبرنگاران را وزارت کشور صادر می‌کرد به رغم درخواستهای مکرر کیهان مبنی بر صدور پروانه برای من، سازمانهای مربوطه صلاحیت مرا تأیید نمی‌کردند و مجبور بودم فعالیتهای خبری را به صورت غیرعلنی انجام دهم و در چنین شرایطی نه تنها به هیچ مراسم رسمی راه نمی‌دادند پشت سر هم بخشنامه صادر می‌شد که از ورود خبرنگاران غیرمجاز به مجالس و منابع خبری جلوگیری شود و تنها اشاره مستقیم در این بخشنامه‌ها من بودم.

در سال ۱۳۳۸ شاه به تبریز آمد ناگهان کارت شرکت در تمام مراسم

رسمی دریافت داشتم این کارت که با اسم و عنوان خبرنگار روزنامه کیهان صادر شده بود چهار مهر تأیید از ساواک، ضداطلاعات ارتش، اطلاعات شهربانی و دفتر سیاسی استانداری داشت که تا آن لحظه چنین اتفاقی برایم متصور نبود، در سالن بزرگ شهرداری مدعوین به منظور بار یافتن به حضور شاه صف کشیده بودند و من که برای اولین بار در چنین مراسمی شرکت می‌کردم در صف جراید در گوشه‌ای خود را از انظار پنهان کردم، ناگهان از طرف در ورودی شخصی با اشاره صدایم کرد هنوز هم بعد از سی و اندی سال که از آن ماجرا می‌گذرد وقتی بیاد آن روز می‌افتم بدنم می‌لرزد، در لحظه‌ای که سکوت محض سالن را فرا گرفته بود و کوچکترین عملی توجه همگان را جلب میکرد به طرف در خروجی رفتم، محافظ شاه دستم را گرفت از پله‌های کاخ شهرداری پایین برد در بیرون از محوطه ساختمان کنار نرده‌ها به انتظار سرنوشت ایستادم رنگ از رخسارم پریده بود پاهایم می‌لرزید و قادر به کنترل اعصابم نبودم ۱۵ دقیقه بیشتر طول نکشید تیمسار هاشمی‌نژاد فرمانده گارد شاهنشاهی به اتفاق تیمسار مهرداد رئیس ساواک روی پله‌های شهرداری ظاهر شدند در باره من گفتگو می‌کردند وقتی به داخل سالن رفتند مأمور پیشین آمد مرا به داخل سالن برگرداند گفت سوء تفاهمی شده بود با این وصف بر اعصابم مسلط نبودم وقتی شاه به نزدیکی صف جراید رسید از ترس اینکه ممکن است چیزی از من پرسد و نتوانم جواب خوش‌آیندی بدهم قبل از همه روزنامه‌نگاران ظاهراً به منظور ادای احترام خم شدم و از زیر چشم وقتی مشاهده کردم شاه چند نفر از من دور شده است سرم را بلند کرده شتاب زده دنبال جمعیت حاضر از سالن بیرون آمدم.

در اوایل دهه چهارم شاه به شوروی رفته بود، روزنامه‌ها و رادیوهای دو کشور ظاهراً از نتایج ثمربخش این مسافرت در بسط و توسعه روابط حسن همجواری یاد می‌کردند و چنین وانمود می‌شد که پس از سالها تنش در روابط تیره دو کشور افق روشنی پدیدار گشته است اما در حقیقت چنین تعریف و توصیف‌هایی با صداقت توأم نبوده است. نشریه اخبار سفارت شوروی در تهران به مناسبت این سفر، ویژه‌نامه‌ای منتشر کرد و به تعداد زیادی برای پخش به

به آدرس من فرستاده بود وقتی گونیهای مملو از این نشریه را باز کردم در پخش آنها مکث کردم زیرا هر نشریه سیاسی که رنگ و بوی روسی داشت در شهری مانند تبریز بی‌چون و چرا اوراق ضاله شمرده می‌شد و توزیع آن برای من با آنهمه مشکلاتی که داشتم کافی بود پرونده دیگری باز کند. ناگزیر یک شماره از نشریه را به ساواک بردم و برای توزیع کسب اجازه کردم، مهرداد با قیافه اخم کرده که ژست افسران اس.اس را گرفته بود فریاد کشید کو؟ کجاست؟ گفتم مغازه هستند. توزیع کردی یا نه؟ نخیر قربان دست نزده‌ام. به اتفاق مأمورین بروید همه‌اش را به اینجا حمل کنید.

بازجویی شروع شد. چرا و چگونه این نشریه‌ها به نام تو فرستاده شده است؟ توضیح دادم به احتمال به یقین این نشریه در چاپخانه کیهان چاپ شده و توزیع آن در شهرستانها به نمایندگیهای روزنامه کیهان محول شده است. دقیقاً اگر از استانهای دیگر سؤال شود جواب همین خواهد بود: آیا از این نشریه به کسی داده‌ای؟ نخیر، اگر خلاف گفته‌هایت ثابت شود چه می‌گویی؟ تصور نمی‌کنم خلاف عرض کرده باشم. در آینده نیز اگر چنین نشریاتی برایت فرستادند بدون اطلاع ما توزیع نکنی، ها، چشم، مرخصی. هر وقت احضارت کردیم می‌آیی.

در کشورهای جهان سوم اساساً دست یازیدن به کار مطبوعاتی با هر هدف و نیتی توأم باشد مسئولیت پردردسری است. روزنامه‌نگاران در تندباد حوادث بیش از هر قشری از جامعه در معرض آماج حملات انتقام‌جویانه قرار می‌گیرند. در طول مدتی که با روزنامه سروکار داشتیم هرگز ندیدم و نشنیدم وقتی خبرنگاری از طرف مقام دولتی مورد تعدی واقع می‌شد مرجعی و یا سازمانی از خبرنگار حمایت کند اداره مطبوعات در نظام پیشین با خبرنگاران رفتار منصفانه نداشت هنگام بروز اختلافی بین روزنامه‌نویس و مقام دولتی این اداره ابتدا پروانه خبرنگار را باطل می‌کرد و بعد لزوم تغییر او را پیش می‌کشید بدین ترتیب خبرنگاران نه تنها از امنیت شغلی برخوردار نبودند بلکه در برخورد با مسائل جدی سعی می‌نمودند با دولتمردان کنار آیند و چنین وضعی در باره من کاملاً صادق بود هنگامی که با مقامی عالی‌رتبه دولتی بر سر خبری اختلاف پیدا می‌کردم در کشمکش دو قدرت اداره مطبوعات با ابطال پروانه مرا به مهمیز می‌کشید و در چنین مواقعی روزنامه‌ای مانند کیهان قادر نبود حمایت کند. لاجرم به سازش تن می‌دادم و به این نکته هم اشاره کنم که در طول ۳۵ سال از جمع مدیران کل اداره اطلاعات و جهانگردی آذربایجان شرقی فقط اسماعیل نواب صفا قاطعانه از خبرنگاران در برابر دولتمردان دفاع می‌کرد. و اما چگونگی صدور پروانه خبرنگاری برایم پس از ده سال تلاش بی‌ثمر مؤسسه کیهان حادثه اتفاقی بود. در یک نشست رؤسای انتظامی و امنیتی استان وقتی پرونده صلاحیت من مجدداً مطرح می‌شود تیمسار عطایی سرپرست شهربانیهای آذربایجان با تأیید صلاحیت مطبوعاتی‌ام این طلسم را شکست و بقیه اعضای کمیسیون نیز به او تاسی جستند بدین ترتیب از محرومیت اجتماعی خارج شدم و از آن به بعد خبرنگاری من رسمیت یافت اما مشکلات همچنان پابرجا بود. معمولاً در حوادث طبیعی مانند سیل، زلزله و آتش‌سوزی‌ها مسئولان همه سازمانهای دولتی مایل بودند در کمک‌رسانی به محل حادثه خودشان را فعال نشان دهند از این جهت وقتی سروکله خبرنگاری در محل حادثه پیدا می‌شد همه آنها از خبرنگار چنین توقعی داشتند. البته راضی کردن همه آنها در یک



گزارش به ارزش خبر لطمه می‌زد.

اوایل دهه چهارم بود که گمرک جلفا آتش گرفت. به اتفاق اکیبی از روزنامه عازم محل شدیم آن روز لشگر تبریز هم در اطفاء حریق به سازمانهای امدادی پیوسته بود و فرمانده لشگر مایل بود بیشترین خبر را در اطفاء حریق به لشگر اختصاص یابد، از سوی دیگر، چون در مقابل وسعت حریق فعالیت سازمانهای امدادی چندان کارساز نبود از آن سوی مرز شورویها پیشنهاد کردند در صورت موافقت جانب ایران در اطفاء حریق مشارکت نمایند، سالها بعد از این ماجرا، فرماندار وقت مرند تعریف کرد در شرفیابی، شاه حضوراً چگونگی کمک شورویها را از من پرسید: گفتم قربان طبل تو خالی هستند دستگاههای فرسوده‌شان در مقابل تجهیزات پیشرفته ما بیشتر به اسباب بازی شباهت داشت شاه متکبرانه قاه قاه خندید. وقتی خبر اطفاء حریق در روزنامه چاپ شد دژبانی به سراغم آمد و مرا به ستاد لشگر برد. تیمسار ورزگر فرمانده لشگر بدون مقدمه سیلی محکمی به گوشم نواخت و بعد شروع کرد به ناسزا گفتن، پدر سوخته، پیشه‌وری، غلام یحیی، پدرت را درمی‌آورم، می‌دانی با چه کسی طرف هستی؟ چگونه جرأت کردی کار به آن بزرگی لشگر را کوچک و بی‌اهمیت جلوه‌گر سازی؟ جز سکوت چاره‌ای نداشتم سرانجام تیمسار رئیسیان معاونش وساطت کرد و مرا از مخمصه نجات داد، قبلاً یک بار نیز سیلی مشابهی را از سرگرد قاسمی رئیس باشگاه ورزشی تاج که بعداً سرلشگر شد نوش جان کرده بودم و آن هنگامی بود که هواپیمای مسیح فرهنگ فرمانده وقت نیروی هوایی تبریز در یک پرواز محلی سقوط کرد و جستجوی امدادگران در کوههای پر برف حوالی تبریز به درازا کشید وقتی جسد خلبان و لاشه هواپیما پیدا شد هر یک از امدادگران در صدد برآمدن کشف محل حادثه را به خودشان نسبت دهند درست در لحظه‌ای که خبر و عکس و تفصیلات حادثه را در کاراژ به تهران می‌فرستادم سرگرد قاسمی سر رسید پاکت را باز کرد و خواند به عمل او اعتراض کردم سیلی محکمی به گوشم نواخت و خبر را به نفع خود تغییر داد و هیچ واکنشی از من ساخته نبود.



حاج علی دهقان



حاج محمد نخجواني

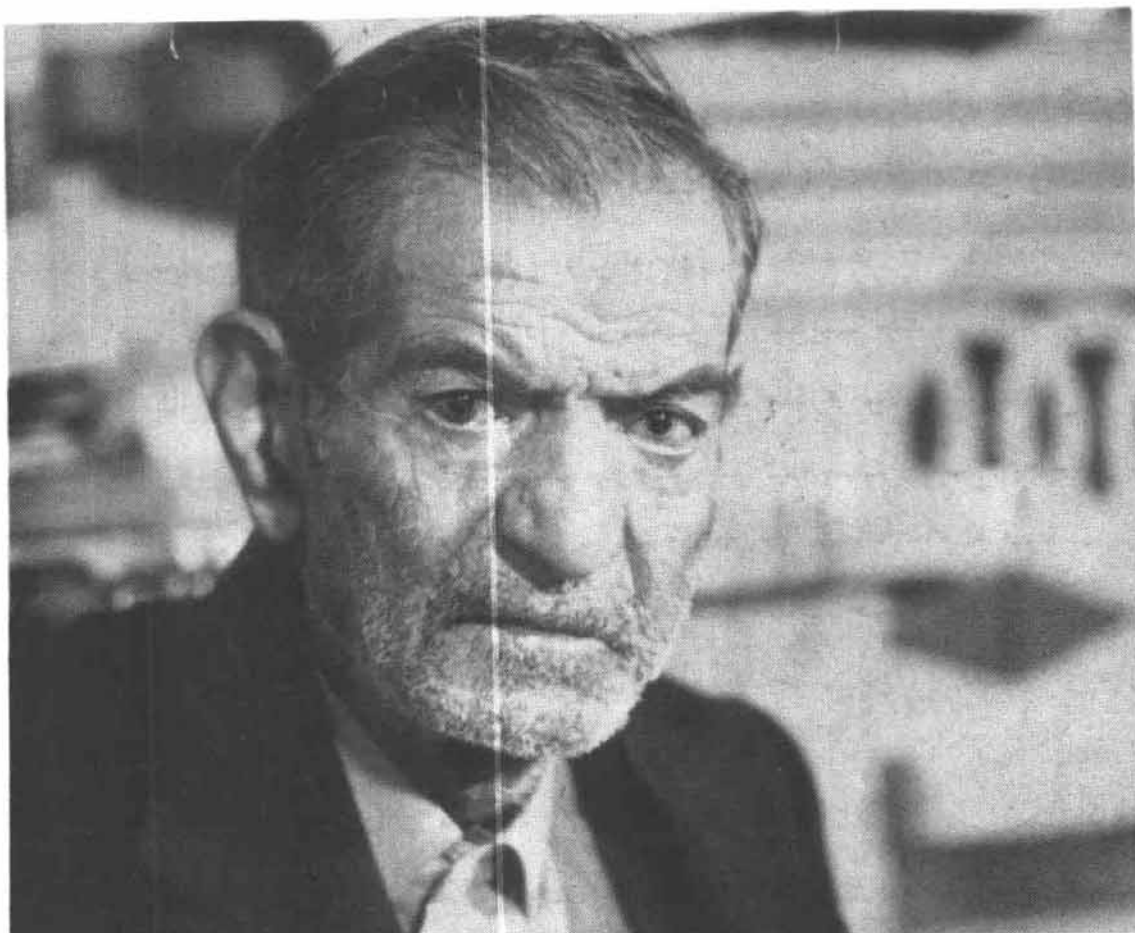
### کتابخانه ملی تبریز

ویژگیهای عمده تبریز وجود کتابخانه‌های خصوصی و مردان فرهنگی آن است، اگر به سالهای خیلی دیر نرویم. یادداشتهای خصوصی مردان بزرگی که طی پنجاه سال گذشته از اقصی نقاط جهان و ایران به تبریز آمده‌اند حاکی از آن است که انگیزه اصلی مسافرت این عزیزان دیدار از کتابخانه خصوصی برادران نخجواني بوده است کتابخانه‌ای که به قول جناب آقای دکتر منوچهر مرتضوی هیچیک از محققین داخلی و خارجی جهت تکمیل اثر تحقیقی و تألیفی خود بی‌نیاز از مجموعه دستنویسی آن نیستند. (۱) این گنجینه کم‌نظیر همراه در سه مجموعه دیگر به ابتکار آقا علی دهقان مدیرکل وقت آموزش و پرورش آذربایجان شرقی در سال ۱۳۳۵ شمسی بنا گردید، دهقان از

۱- غلامرضا طباطبائی مجد از نشریه کتابخانه ملی

شخصیت‌های فرهنگ‌پرور آذربایجان است کارهایی که نامبرده در زمینه پیشرفت فرهنگ و توسعه و گسترش مؤسسات فرهنگی و آموزش و تربیتی در آذربایجان انجام داد در تاریخ فرهنگ این مرز و بوم یک دوره استثنایی شمرده می‌شود. در آن ایام شمار مدارس و مؤسسات آموزشی و تربیتی تبریز به تعداد قابل توجهی افزایش یافت و کلیه گورستانهای متروک و قدیمی در گوشه و کنار شهر به ساختمانهای فرهنگی تبدیل شدند که در زمره این قبیل فعالیت‌های پرثمر و پربرار ایجاد کتابخانه ملی و عمومی تبریز نمودار وسعت اندیشه و افکار پیشرو و مترقی این مرد فرهنگ‌دوست بوده است. دهقان بدون توجه به کمکهای مالی دولت با یاری مردم و با دریافت ده ریال از هر دانش‌آموز مدارس تبریز با هزینه ۳۲۸۳۲۶۳ ریال بنای معظم این کتابخانه را در گوشه‌ای از محوطه ارک بوجود آورد و سپس تبریزیهای دست و دلباز با اهدایی از کتابخانه‌های شخصی خویش مخازن کتاب کتابخانه را پر کردند. مدیرکل وقت فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی در سال ۱۳۵۲ در گفتگویی با کیهان گفت: ما در ایران کمتر سراغ داریم که نسخ خطی کتابخانه‌ای به سه هزار جلد برسد و نسخی که برای بدست آوردنش جهان را زیر پا گذاشته باشند. وی سپس از شادزوان حاج محمد نخجوانی یاد کرد که برای بدست آوردن کتابی از ایران راهی هندوستان می‌شود در آنجا اطلاع پیدا می‌کند که کتاب مورد نظر به یک چینی فروخته شده ناچار به چین می‌رود و در آنجا آگاه می‌شود که یک تاجر ایتالیایی آن را خریده و به رم برده است او به ایتالیا سفر می‌کند در آنجا اطلاع می‌یابد یک کتابفروش فرانسوی کتاب را خریده است سرانجام شادروان نخجوانی در پاریس این کتاب را به قیمت گزاف بدست می‌آورد و کلیه کتابهای کتابخانه را یکجا به کتابخانه ملی تبریز وقف می‌کند. امروزه اگر کتابخانه ملی تبریز آن چنان موقعیت جهانی دارد که بیشتر دانشمندان و محققین دنیا به آنجا روی می‌آورند به همت چنین مردانی بوده است که مقام والای برادران نخجوانی درصد همه آنها قرار دارد کتابخانه ملی تبریز را مردانی چون آیت‌... حاج میرزا عبدالله مجتهد، حاج محمد نخجوانی، حاج حسین نخجوانی، علی شربت‌زاده، حاج علی ابوالفتحی، حسین امید،

حاج اسماعیل دیباج، حاج میرزا جعفر سلطان‌القرایی، حاج معصوم شیخ‌الاسلامی، حاج اسماعیل واعظ‌پور، حاج علینقی مولوی، دکتر مهدی روشن ضمیر، حاج علی‌اکبر قانع، حاج عبداله الهیاری، حاج جواد برق‌لامع و حاج عبدالعلی کارنگ سرپرستی کردند و عظمت بخشیدند. امروزه اگرچه از بنای اولیه آثاری بجا نمانده با این حال بعد از انقلاب اسلامی ایران که فراز و نشیب‌های بیشماری را پشت سر گذاشته است کتابهای موجود با تلاش و کوشش مدیریت فعلی آن غلامرضا طباطبایی مجد از گزند حوادث مصون مانده و امید است با پایان گرفتن ساختمان جدید، کتابخانه ملی تبریز بار دیگر تجدید حیات کند.



**محمد حسین بهجت تبریزی ملقب به (شهریار)**

قصه شهریار از فراز و نشیب‌ها، تلخی و ناکامی‌های زندگی حکایت دارد، در شرح جزئیات حیات مملو از رنج و غم خالق (حیدر بابا) در طول متجاوز از چهل سال روزنامه‌ها و مجلات مطالب فراوان نوشته‌اند و کتابهای زیادی منتشر شده است، درباره حیدر بابا، بزرگان شعر و ادب سالهاست بحث می‌کنند و سیطره این اظهار نظرها از قلمرو ادبیات فارسی و ترکی فراتر رفته است که آن خود مبحث دیگری است،

و اما شهریار در شأن نزول منظومه (حیدر بابا) گفته است، در دلم بود که سرودی هم به شیوه ترانه‌های محلی داشته باشم که در ذائقه محلی‌ها خاصه در کام همبازی‌های دوران بچگیم شیرین تر نماید، اما من بر اثر طول اقامتم در تهران با لهجه محلی دهات آذربایجان خاصه بالطائف و تعبیرات آن تقریباً بیگانه شده بودم حتی خاطره‌های کودکیم بصورت تابلوهای کمرنگ و

نامفهومی در آمده بود، از وقتی که مرحوم مادرم بتهران آمد به تأثیر نفوذ سحرآمیز مادر و بازگوئیهای گذشته و قصه‌های دلنشین دوران کودکی کم‌کم مردگان ذهنی من جان گرفته و تابلوهای گذشته‌ها دوباره رنگ‌آمیزی و نمایان شدند، از شهریور ۱۳۲۰ به بعد که دوران بیماری و نومیدی و انزوای من آغاز شد در بستر شکنجه و آلام، اگر مادرم پرستاری و تقویت جسمی مرا بعهده داشت یادگارهای شیرین گذشته نیز دست در دست مادرم بزم عیش نهانی برای من ساخته و شراب تسکین و تسلیت روحی در کامم فرو می‌ریختند، با شعرالفتی عمیق و عهدی قدیم داشتم و هر قطعه جانسوزی را به قیمت داغ عزیزی بدست آورده بودم در آستان و داعش نیز اشک حسرت ریختن امر طبیعی بود آخرین کوکبه اشگ وداع از شعر منظومه (حیدر بابا) و قطعه (ای وای مادرم) را بوجود آورد<sup>(۱)</sup>

تعبیرات و تشبیهات و استعاره‌هایی که در این شاهکار ادبی بکار گرفته شده بقدری لطیف است که تاب ترجمه ندارد، ممکن است به مرور کوه (حیدر بابا) با خاک یکسان شود و از دیده‌ها پنهان گردد اما تا دلی از مردم حساس آذربایجان در تنگنای سینه می‌طپد شعر شهریار همچنان پایدار خواهد بود، شهریار حیدر بابای اول را بنا به خواهش و تمایل مادرش در تهران ساخت چه آنکه یک روز مادرش که مورد ستایش شاعر بود بوی گفت، اینهمه اثر در فارسی داری و من نمی‌فهمم حیف است به زبان مادریت زبانی که من کلمه به کلمه آن را به دهان تو گذارده‌ام و از زیر و بم و چم و خم آن نیک آگاهم اثری بجا نگذاری<sup>(۲)</sup> شهریار، مادران حتی زبان بچه‌های لال خود را می‌فهمند از چیست که من زبان شعر ترا نمی‌فهمم؟<sup>(۳)</sup> و بدینسان (حیدر بابا) متولد شد،

۱- از مقدمه کتاب حیدر بابایه سلام نوشته محمد حسین شهریار سال ۱۳۳۲

۲- مجله تلاش ش ۶۷ اسفند ماه ۱۳۵۵ ص ۶۱-۶۰ لیلی گلزار

۳- جوشغون

شهریار هنوز در تهران بود که مادرش بیمار شد، کوکب خانم را در بیمارستان هزار تختخوابی تهران بستری کردند، دوستان شهریار وقتی استاد را از مرگ مادرش آگاه می‌کنند او با چشمان گریان جسدش را در قم بخاک می‌سپارد و این دو بیت را بر سنگ مزارش نوشت،

مادر شهریار تبریزی است      شیر زن بود و شیر مردان زاد  
مادر مهربانی که مجانی      شاعری محتشم به دنیا داد  
شهریار هنگامی که از خاک سپاری مادر بخانه باز می‌گشت شعر معروف  
(ای وای مادرم) را ساخت،

باز آمدم به خانه چه حالی نگفتمی  
دیدم نشسته مثل همیشه کنار حوض  
پیرآهن پلیذ مرا باز شسته بود  
انگار خنده کرد ولی دل شکسته بود  
بردی مرا بخاک سپردی و آمدی  
تنها نمی‌گذارمت ای بینوا پسر  
می‌خواستم بخنده در آیم زاشتباه  
اما خیال بود، ای وای مادرم  
نه او نمرده است که من زنده‌ام هنوز  
او زنده است در غم و شعر و خیال من  
میراث شاعرانه من هر چه هست از اوست  
کانون مهر و ماه مگر می‌شود خموش؟  
آن شیر زن بمیرد؟ او شهریار زاد  
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق

شهریار پس از درگذشت مادر عزم بازگشت به تبریز می‌کند و در این باره از لسان الغیب تقال می‌نماید و پاسخ خواجه چنین بوده است،  
غم غریبی و محنت چو بر نمی‌تابم      بشهر خود روم و شهریار خود باشم  
شهریار سالهایی را در تهران سپری می‌سازد و آنگاه که با دلی شکسته به

آغوش آذربایجان باز می‌گردد درد انباشته در سینه سوزانش را به زبان مادریش در شعر (شاطر اوغلان) چنین بیان می‌کند،

تهرانسین غیرتی یوخ شهریاری ساخلاماغا

گلمیشم تبریزه قوی یاخشی یامان بیله نسین<sup>(۱)</sup>

سرانجام شهریار در سال ۱۳۳۲ پس از سی و دو سال سکونت در تهران به تبریز آمد، بانک کشاورزی که در آنجا شاغل بود کمک کرد خانه کوچکی به مبلغ ۲۵ هزار تومان به پول آن روز برایش خریدند اما سالهای دراز در آن خانه احساس دلتنگی می‌کرد چراکه هر روز ساعتی بیش آفتاب را نمی‌دید، بعدها که ساختمانهای چند طبقه در مجاورت این خانه محقر بنا گردید دیگر از آفتاب و حرارت جانبخش آن بکلی محروم شد و در شکوه و ناله از این خانه زندان مانند گفت:

آسمان با دیگران صاف است و با ما ابر دارد

می‌شود روزی صفا با ما هم اما صبر دارد

پایه‌های کلبه من چون دلم لرزان و ریزان

لیکن استطبیل فلانی پایه ستبر دارد

شهریار نمی‌توانست شخصیت خویش را در پشت میز کارمندی محبوس کند بهمین جهت رئیس اداره بارها او را به کم‌کاری در انجام وظیفه متهم و با وی بدرفتاری می‌کرد خودش در این باره گفته بود، در عالم رویا دیدم یکی این آیه را برایم خواند، اذا جاء نصرالله فتح قریب و مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ، صبح که به اداره رفتم احساس کردم همه چیز درباره من تغییر یافته از جمله اینکه نظر رئیس نسبت به من عوض شده او می‌خواهد دل شکسته‌ام را التیام بخشد با این وصف از شغل دولتی بیزار بودم، در یکی از سروده‌هایش این نارضایتی او از شغل دولتی منعکس است،

من نباید ز بهر چند رغاز      کنم از ناکسان تحمل ناز



این زمان شاعری چو من قادر      نادر افتد عزیز من نادر  
شهریار وقتی به تبریز آمد به قریه خشگناب زادگاهش رفت و در آنجا  
جلد دوم (حیدر بابا) را به نظم کشید و جلد دوم و سوم دیوان فارسی خود را  
ساخت او در سال ۱۳۴۲ با دختر یکی از بستگانش بنام عزیزه ازدواج نمود،  
شهریار در اوایل دهه چهارم در هنرستان صنعتی تبریز در مجلس جشنی  
که به مناسبت افتتاح راه آهن تهران، تبریز در حضور شاه برپا شده بود چکامه‌ای  
که ترجمان درد آذری و آذربایجانی است خواند و این چکامه به اندازه‌ای موثر و  
حساس بود که اشگ از چشمها جاری شد:

... این همان تبریز شورانگیز کو  
قهرمانی قصه‌ها دارد به یاد از باستان  
ملک بابک‌ها و اقلیم اتابک‌هاست این  
سرزمین ما دو بنگاه نژاد آریان  
مشعل پیروزی و دروازه مشرق زمین  
معبد زرتشتی و محراب شمع خاوران  
شهر شمس و کعبه ملای روم است آنکه گفت  
مرحبا ای ساریان بگشای بار اشتران  
شمس ما تنها، یکی ملای روم افروخته است  
کز تجلی خیره دارد چشم آفاق جهان  
گرنه شمشیر ارس اقلیم ما دارد دو نیم  
گنج بخش گنجه از ما، شهیر شیروان  
صائب تبریزی شیخ شبستر قرن‌هاست  
کز نبوغ عشق و عرفانند خود صاحبقران  
نغمه آزادی از اینجا بلند آوازه شد  
با صدای نعره سردار ما ستارخان  
در دل این توده بر باد خاکستر نشین  
آتشی خفته است از عشقی نمیرد جاودان

شهریار بمدت نسبتاً طولانی گوشه‌نشین می‌شود از همه نقاط جهان و شهرهای ایران که بزرگان شعر و ادب به دیدارش می‌آیند، به بهانه کسالت اغلب آنها را نمی‌پذیرد مرگ نابهنگام همسرش و غم تنهائی افسردگی او را تشدید می‌کند، در شرایطی که جو حاکم بر مملکت از زبان آذری و ادبیات ترکی به غلط تصویر نادرستی ترسیم می‌کرد اشعار ترکی شهریار به این پندارهای باطل خط بطلان کشید،

ترکی بیرچشمه‌ایسه، من اونی دریا ائله دیم

بیر سویوق معرکه نی محشر کبر ائله دیم

نه تک ایراند امنیم و لوله سالمیش قلمیم

باخ که ترکیه ده قفقاز دانه غوغا ائله دیم

آجی دیلرده شیرین ترکی اولوردی حنظل

من شیرین دیلره قاتدیم اونی حلوا ائله دیم

ترکی والله آنالار اوخشاغی لای لای دیلی دیر

دردیمنی من بو دوا ایله مداوا ائله دیم

آنگاه شهریار با ارسال پیام‌هایی به آذری‌های آنسوی ارس نشان داد که او

نه تنها یک شاعر چیره دست پارسی گوی است بلکه پرچم شعر غنی ترکی را نیز

درد دست دارد

ایگیت لریوردی قفقازیم سنه مندن سلام اولسون

سنون عشقوندن ایراندا هنوز صبری تالان واردیر

آنام تبریز منه، گهواره سویلردی یاوروم بیل

سنین قالمیش اوتاید اخالی تल्ली بر خالان واردیر

اورک قانیله منده یازدیم آی نازلی آنام قفقاز

سنین ده (شهریارین) تک بوتایدا بیربالان واردیر

بعلت تضيیقاتی که نظام حاکم بر ایران نسبت به زبان و ادبیات ترکی

آذری اعمال می‌کرد اشعار ترکی آذری شهریار بصورت اوراق پراکنده دست این و

آن بود و مردم بدرستی نمی‌دانستند شهریار در شعر ترکی گفتن نیز همتائی

ندارد،

شاه داغیم چال پاپاغیم، ائل دایاغیم، شانلی سهندیم  
باشی طوفانلی سهندیم،  
باشدا حیدر بابا تک قارلا، قیروولا قاریشباشان  
سون ایپک تئلی بولود لارلا افقده ساریشیب سان  
ساواشارکن باریشیب سان

شهریار ده سال آخر عمرش را در کنج خلوت گذرانید هر چند گاهی با حضور در کنفرانسها و اجتماعات ادبی و فرهنگی مجالس علم و ادب را شکوه و عظمت می‌بخشید، در این دوره از حیاتش بد اندیشانی او را بیرحمانه آماج تهمت و افترا قرار دادند که به حاکمان وقت مدیحه سرایی کرده است و این قضاوت نابخردانه جسم و روح لطیف شهریار را سخت آزرده بود در این باره چنین گفت:

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم  
روزی سراغ وقت من آیی که نیستم  
در آستان مرگ که زندان زندگی است  
تهمت بخویشتن نتوان زد که زیستن  
پیدا است از گلاب سرشکم که من چو گل  
یک روز خنده کردم و عمری گریستم  
گوهرشناس نیست در این شهر شهریار  
من در صف خزف چه بگویم که چیستم  
و اما اشاره کوتاه به چگونگی چاپ اشعار ترکی شهریار که اتفاقی صورت گرفت بيمورد نخواهد بود دقیقاً اگر چه منظومه (حیدر بابا) نام شهریار را در شعر و ادب جاودانه کرد با این وصف اشعار ترکی او که حدود هشتاد قطعه است شعر ترکی آذری را پربار و متحول نمود و روحی تازه بخشید.  
در سال ۱۳۵۹ روزی در گفتگو با آقای بیوک نیک‌اندیش دوست صمیمی شهریار که بهترین سالهای عمر خود را در پرستاری از او سپری کرده

است به این فکر افتادیم اشعار ترکی شهریار را جمع‌آوری و چاپ کنیم نیک‌اندیش که با حفظ و حراست از اشعار ترکی، که شأن نزول هر شعر را به حافظه‌اش سپرده بود این تصمیم ما را تثبیت کرد و با همکاری آقای یحیی شیدا این کتاب کوچک اما پرارزش برای اولین بار از طرف انتشارات ارک تبریز منتشر شد و بیش از حد تصور مورد استقبال ترکی زبانان در سراسر عالم قرار گرفت خدمتی بود صادقانه که انجام دادیم و کس دیگری هم در جمع‌آوری و انتشار این مجموعه نقش و سهمی نداشته است. سرانجام در ۲۷ شهریور ۱۳۶۷ شهریار در بیمارستانی در تهران چشم از جهان فرو بست جنازه‌اش را مردم تبریز با ابهت و شکوه کم‌نظیر تشییع کردند و در مقبرالشعرا بخاک سپرده شد بدین ترتیب شهریار اعجوبه شعر پارسی در طول هفتصدسال بعد از درگذشت سعدی و حافظ در اوج شهرت و نام‌آوری به تاریخ پیوست.



### مشاجره قلمی کیهان و اطلاعات

در دهه چهارم بود که چند واقعه سیاسی تیراژ روزنامه کیهان را بالا برد و این روزنامه تیراژ اول را در مطبوعات ایران کسب نمود، با این وصف عباس مسعودی صاحب مؤسسه اطلاعات هرگز حاضر نبود این واقعیت را بپذیرد، در آن ایام هیچ مقام و سازمانی نمی‌خواست که با تأیید این موضوع خشم روزنامه دیگر را برانگیزد، با این حال روزنامه‌فروشها و روزنامه‌خوانها و آژانسهای آگهی معتبرترین منابعی بودند که بر چنین برتری آگاهی داشتند، هر روزنامه‌فروشی چند برابر اطلاعات کیهان می‌فروخت و در دست مردم روزنامه کیهان در مقایسه با اطلاعات رقم ده بر یک را نشان می‌داد، این برتری کیهان که دست‌آورد چند ماجرای سیاسی بود دکتر مصباح‌زاده را راضی و خوشحال می‌کرد، قضیه اعتصاب فرهنگیان کشور و برخورد ناخوش‌آیند مسئولان روزنامه اطلاعات با فرستادگان آنها و متقابلاً عکس‌العمل فرهنگیان در تحریم آن روزنامه و بعد ماجرای قهر نمایندگان جبهه ملی از اطلاعات و باز تحریم سیاسی روزنامه اطلاعات از طرف جبهه ملی ایران سبب گردید که کیهان در دهه چهارم به صورت تنها روزنامه‌ای که پیوندهای فکری‌اش را کاملاً با مردم قطع نکرده بود مورد تأیید و توجه قرار گیرد و هر دو گروه یاد شده با تحریم روزنامه اطلاعات به کیهان پیوستند و تیراژ روزنامه کیهان برای اولین بار در دوره حیاتش از مرز پانصد هزار نسخه در روز گذشت و به هفتصد هزار نسخه رسید، طبیعتاً روزنامه رقیب نمی‌توانست چنین وضعی را تحمل کند و دکتر مصباح‌زاده نیز روی ملاحظات اخلاقی و صنفی کوتاه می‌آمد، ماجرای آتش زیر خاکستر را شعله‌ور ساخت و صاحبان هر دو مؤسسه برای توجیه برتری تیراژ روزنامه‌هایشان به جان هم افتادند و کار به مشاجره قلمی کشید، مصباح‌زاده و مسعودی هر روز در سرمقاله‌های کیهان و اطلاعات ضعف سیاسی و اجتماعی همدیگر را افشا کردند سرانجام با وساطت پیش‌کسوتان مطبوعات این نزاع قلمی پایان یافت و مدیران هر دو مؤسسه با هم آشتی کردند، در طول مدتی که صاحبان کیهان و اطلاعات بسرکله یکدیگر می‌پریدند عبدالرحمن فرامرزی مدیر کیهان که

روزگاری با یک سرمقاله دولتی را ساقط می‌کرد وارد معرکه نشد و ما سرپرستان روزنامه کیهان در استانها در ملاقاتی با فرامرزی نتوانستیم پای او را به میدان بکشیم، مصباح‌زاده در همه بحرانهای سیاسی مملکت با عقل و تدبیر روزنامه‌اش را از انتحار سیاسی نجات داده بود وقتی مقاله موهنی را که بر علیه یکی از رهبران مذهبی نوشته شده بود روزنامه اطلاعات چاپ کرد و جنجال برپا نمود دکتر مصباح‌زاده به رغم فشار وزارت اطلاعات آن مقاله را مدت‌ها مسکوت گذاشت و سرانجام ناگزیر تعدیل شده‌اش را درج نمود.

همزمان با گسترش فعالیتهای کیهان در شهرستانها اداره مرکزی بیشتر به تبریز توجه داشت زیرا فعالیت وسیع ما در آذربایجان ضرورت سرمایه‌گذاری بیشتر را در تجهیز کادر نمایندگی تبریز را اجتناب‌ناپذیر کرده بود. براساس همین موضوع نمایندگیهای کیهان در مراکز استانها برای اولین بار در ایران به دستگاههای تلکس مجهز گردیدند و مقدمات نصب دستگاههای مخابراتی عکس و تصویر در مراکز استانها فراهم گردید و برنامه‌ریزی به منظور امکان چاپ کیهان در مراکز استانهای کشور بررسی شد.

#### حوادث خرداد ماه سال ۱۳۴۲

احساس من از مطبوعاتی بودن این است که روزنامه‌نویسی و یا بهر عنوانی سروکار داشتن با مطبوعات در کشورهای جهان سوم بیش از حد تصور مخاطره‌آمیز است و هیچ شغلی این چنین پردردسر نبوده است. روزنامه‌نگاران ما در هر تحول سیاسی آسیب‌پذیر بوده‌اند و آن عده که سعی کرده‌اند خودشان را با وضعیت روز تطبیق دهند و به اصطلاح نان را به نرخ روز خورده‌اند اگرچه از نظر حاکمان قدرت افراد مزاحم نبوده‌اند با این حال حاکمیت آنها را در حد فرمانبری تحمل کرده و با کوچکترین خطایی که مرتکب شده‌اند مغضوب واقع شده‌اند، دقیقاً در طول سی و اندی سال در نظام پادشاهی ما مطبوعاتیهای قدیمی هرگز از ثبات و امنیت شغلی برخوردار نبوده‌ایم، اگرچه در انجام وظیفه صداقت داشتیم با این وصف مورد بی‌مهری حاکمان وقت قرار می‌گرفتیم، در چنین شرایطی بود که حوادث خرداد ماه سال ۱۳۴۲ برایم مسئله ایجاد کرد.

آن روزها تبریز متشنج بود کنترل شدید خبری بر جو ناآرام تبریز حاکم گردیده بود و ما قادر نبودیم از آنچه در شهر می‌گذشت به روزنامه گزارشی مخابره کنیم ناگهان، تلفن زنگ زد سردبیر روزنامه از من پرسید «تبریز چه خبر است؟ گفتم هیچ خبری نیست، یعنی چه، در اینجا از تبریز خبرهایی می‌شنویم که شما سکوت کرده‌اید، گفتم حقیقت مطلب این است که هر خبری از تبریز چاپ کنید برای من بی‌خطر نخواهد بود و من نمی‌توانم خود را از چنین دردسری نجات دهم، سردبیر با این اطمینان خاطر که ما به سلامتی تو بیش از هر خبری علاقمندیم و از خبرها فقط برای ثبت در آرشیو روزنامه استفاده خواهد شد مرا قانع نمود، پس از گزارش خبر، مجدداً یادآور شدم که مبادا دسته گلی به آب داده باشید.

روز بعد که کیهان به تبریز رسید در صفحه اول روزنامه حوادث تبریز به صورت فشرده که کیفیت ماجرا را به خوبی منعکس می‌کرد چاپ شده بود از ترس بدنم لرزید، به منزل رفتم و به انتظار عکس‌العمل مقامات مربوطه گوش خواباندم، نیم روز آن روز گذشت عصر هنگام از خانه بیرون آمدم قره مجید بازجوی ساواک دم در مغازه انتظارم می‌کشید، گفت به ساواک برویم ترس سراپای وجودم را فرا گرفته بود وقتی از تاکسی پیاده شدیم بدنم می‌لرزید و قدرت راه رفتن را نداشتم، در بزرگ ساواک باز شد مجید مرا به اتاق نگهبان راهنمایی کرد، رستگار و رنجبر و بازجوی ساواک که گویا منتظرم بودند در اولین برخورد رو در رو بدون مقدمه رنجبر سیلی محکمی به گوشم زد که عینکم بر زمین افتاد و شروع کرد به ناسزاگفتن، تاب و توان حرکت نداشتم و بعد شماره تلفن تیمسار مهرداد را گرفت بازداشت مرا به او اطلاع داد آنگاه گوشی تلفن را به من داد، گفتم تیمسار سلام عرض می‌کنم، مهرداد دیگر فرصت حرف زدن به من نداد فحشهای رکیک نثارم کرد که زبانم بند آمده بود، رنجبر گوشی را از من گرفت از فحواي کلام که بین آنها رد و بدل می‌شد دریافتم که دستوراتی در باره من صادر می‌کند، رنجبر وقتی سیلی بعدی را زد دیگر نتوانستم کنترل خود را حفظ کنم به زمین افتادم، هر دو محتویات جیبهایم را خالی کردند و کشان کشان به

سوی سلول بردند که طول و عرض آن ۲×۱ متر بیشتر نبود رنجبر گفت دو دست و یک پایت را بلند کن و به دیوار تکیه نزن و بعد سربازی را صدا کرد به او دستور داد از سوراخ کوچک در سلول وضع مرا زیر نظر بگیرد، در سلول بسته شد باریکه نوری که از سوراخ در به داخل سلول می‌تابید ساعات روز را مشخص می‌کرد وقتی هر دو آنها سلول را ترک کردند سرباز محافظ از سوراخ مرا مخاطب قرار داد گفت دستها و پایت را بیار پایین هر وقت من احساس خطر کردم در می‌زنم.

یک ساعت بعد رنجبر به سراغم آمد دستور داد بنشینم. کفشهایم را زیر سر نهادم روی کف سیمانی سلول دراز کشیدم اما خوابم نبرد از غذا و استکان چایی خبری نبود احساس گرسنگی نمی‌کردم فقط به آینده کار می‌اندیشیدم، صبح شده بود سرباز محافظ از سوراخ در صدایم کرد بلند شو، در همین موقع بود که کامیون ارتشی جلو سلول من ترمز کرد و قره مجید در سلول را گشود و مرا به بیرون از سلول فرا خواند، گفت برو بالا سوار کامیون شدم به طرف پایین شهر براه افتاد از چهارراه شهرداری به سوی خیابان شاهپور شمالی پیچید و سپس وارد کاخ استانداری گردید.

قره مجید در سالن ورودی کاخ استانداری مرا به انتظار گذاشت و پرونده را تحویل داد و رفت، در اینجا بود که متوجه شدم سروکارم با کمسیون امنیت است، مسئولان انتظامی استان یکی پس از دیگری می‌آمدند و یکسره به اتاق استاندار می‌رفتند آنها که چشمشان به من می‌افتاد سرشان را به زیر می‌انداختند و رد می‌شدند مثل اینکه اصلاً مرا نمی‌شناختند، آثار ضربات سیلی‌ها در صورت ورم کرده‌ام کاملاً مشهود بود خون جاری شده از بینی روی لبهایم خشکیده بود، آخرین نفری که وارد سالن شد سرلشکر آزموده فرمانده لشکر بود که وقتی مرا در آن قیافه دید پرسید چه شده؟ گریه‌ام گرفت گفت چرا گریه می‌کنی مگر چه شده است؟ و بعد به اتاق کمسیون رفت طولی نکشید که سروصدای آزموده از اتاق استاندار در سرسرای کاخ پیچید فریاد می‌کشید چرا او را اذیت کرده‌اید؟ امنیت منطقه به من مربوط است چرا مردم را به آن روز



انداخته‌اید؟ سرلشکر آزموده مهرداد را سرزنش می‌کرد و وساطت دیگر حاضرین در جلسه او را آرام نکرد، بیش از ده دقیقه طول نکشید که همه حاضرین در کمسیون از اتاق جلسه خارج شده کاخ استانداری را ترک نمودند مهرداد از شدت خشم که صورتش قرمز شده بود نگاهی به من کرد و رفت، آخرین نفر آزموده بود که پیش من آمد به محافظش گفت او را به بیمارستان لشکر ببر آنجا سر و صورتش را پانسمان کنند و بعد به خانه‌اش ببر.

نامبرده از من خواست که تا آرام شدن وضع و التیام صورت ورم کرده‌ام از منزل بیرون نیایم اضافه نمود بعداً به حساب مهرداد می‌رسم، بعدها که سپهبد آزموده استاندار شد من احساس نمودم که به ایشان مدیون هستم و من در اوج قدرت مطبوعاتی در کنارش بودم که بعداً توضیح خواهم داد.

جامعه روحانیت تبریز در خرداد ماه سال ۱۳۴۲ جنبش ضد رژیم را رهبری کرد و تبریز یکی از پایگاههای اصلی در فعالیتهای سیاسی و مذهبی بود، بازاریان با شکل دادن تظاهرات سیاسی و مذهبی و تعطیل کردن مغازه‌های خودشان عملاً اقتصاد شهر را مختل کرده بودند، واعظین در مساجد و تکایا با سخنرانیهای مهیج مردم را به مقاومت فرا می‌خواندند که از جمله آنها دو واعظ مشهور وقت، بکائی و وحدت را می‌توان نام برد، پلیس رژیم حتی المقدور از توسل به خشونت اجتناب می‌کرد و سعی داشت مسئله را با مسالمت و مذاکره حل و فصل کند، مسئولان سه قدرت انتظامی و امنیتی استان یعنی سرلشکر اسکندر آزموده فرمانده لشکر، سرتیپ عطایی سرپرست شهربانیهای آذربایجان و تیمسار سرتیپ مهرداد رئیس ساواک هر یک می‌کوشیدند در برقراری نظم و آرامش بدون خون‌ریزی نقش و سهم بیشتری نصیب خود نمایند.

### جلسه متشنج

دولتمردان و چند تن از روحانیون شهر به منظور گفتگو و مذاکره در باره رفع بحران در اتاق بازرگانی تبریز جمع شده بودند روحانیت مرکب بودند از چند روحانی نیمه دولتی از یک طرف و آیت‌اله سید محمدعلی قاضی طباطبایی که نامبرده با هیچیک از روحانیون حاضر در جلسه توافق فکری نداشت، هنوز

جلسه شروع نشده بود که فریاد سرلشکر آزموده در سرسرای سالن پیچید که فریاد می‌کرد از جان ما چه می‌خواهید؟ چرا نظم و آرامش را مختل می‌کنند؟ وقتی وارد اتاق جلسه شد همین حرفها را تکرار می‌کرد و حاضران ساکت نشسته بودند، در این موقع آیت‌اله قاضی طباطبایی دست به جیب خود برد و دفترچه کوچکی را بیرون کشید و خطاب به آزموده اظهار داشت، ما از شما فقط اجرای این قانون را می‌خواهیم و بس، آزموده گفت: مگر مصدق شما قانون اساسی را اجراء نمود؟ قاضی که سخت برآشفته بود پاسخ داد ما کاری به کار دکتر مصدق نداریم شما موظف و مکلفید آن را اجرا کنید. بگومگوی این هر دو به جاهای باریک می‌کشید و وساطت حاضرین در جلسه در آرام نمودن آنها کارساز نشد، قاضی در حالی که از شدت خشم می‌لرزید با عصبانیت جلسه را ترک کرد و اجتماع آن روز بدون اخذ نتیجه بهم خورد.

## حاج اسماعیل امیرخیزی



شادروان حاج اسماعیل امیرخیزی

چهارشنبه ۲۷ بهمن سال ۱۳۴۴ تبریز بزرگمردی از رهبران انقلاب مشروطیت را از دست داد و با فقدان شادروان حاج اسماعیل امیرخیزی از چهره‌های شناخته شده انقلاب مشروطیت دیگر کسی در قید حیات نماند.

حاج اسماعیل امیرخیزی در اوج مبارزه مردم تبریز بر علیه استبداد از جمله رهبرانی بود که تا دم مرگ سردار ملی، او را تنها نگذاشت و سردار ملی در بهره‌گیری از راهنماییهای امیرخیزی

انقلاب را پیش راند و انقلاب مشروطیت به پیروزی رسید، امیرخیزی که از دانش و بینش سیاسی و فرهنگی برخوردار بود در جنبش ضد استبدادی مردم تبریز به رهبری ستارخان سردار ملی و دیگر مبارزین مشروطه تا پیروزی نهایی نهضت را یاری داد.

شادروان امیرخیزی مشیر و مشاور سردار ملی بود و به همین جهت تا اوایل دهه چهارم که متجاوز از نود سال عمر کرد تاریخ زنده و گویا از انقلاب مشروطیت شمرده می‌شد، او با انتشار کتاب (قیام آذربایجان و ستارخان) گوشه‌های مبهم از انقلاب مشروطیت را بازگو کرد و روایت مستندی با درایت خود از انقلاب به تاریخ سپرد، امیرخیزی در معرفی ستارخان سردار ملی در کتابش می‌نویسد.

به خوبی می‌دانیم که مرحوم ستارخان یا مشهدی ستار قره‌داغی هرگز قدم به مکتب نگذاشته و درس نخوانده بود چنانکه الف را از با نمی‌شناخت و از مزایای مشروطه چیزی نمی‌دانست زیرا نه سواد داشت که کتاب و روزنامه

بخواند و نه پول داشت که به ممالک مشروطه مسافرت کرده از چگونگی وضع زندگانی مردم کشورهای مزبور مستحضر گردد مردی بود عامی و بیسواد محض ولی باهوش و مستعد و همین قدر می دانست که ظلم بد است و عدل خوب، پس چرا در صف آزادگان جای گزید و از سعی و کوشش و بذل مال و جان در پیشرفت مشروطه کوتاهی و دریغ نورزید و با صمیمیت فوق‌التصوری به جانفشانی پرداخت و کاری کرد که موجب حیرت عموم گردید؟

به عقیده نگارنده سائق محرک واقعی ستارخان تعدیات حق شکنانه و تجاوزات ظالمانه مأمورین خونخوار و دنی طبع و پول پرست دولت قاجار بود که به خود و خانواده ستارخان رسیده بود و خود ستارخان بارها مزه جان‌گزای مظالم عمال دولت را چنانچه بایستی چشیده بود که این بنده چند فقره از آن مظالم را که دیده و شنیده‌ام به اطلاع قارئین محترم می‌رسانم.

۱- تعدیات بی‌پایان و خودسریهای بی‌نهایت کارکنان در آن زمان یعنی در دوره استبداد (کالشمس فی رابعة النهار) برای احدی پوشیده نبود که مستلزم شرح و توضیح باشد، اغلب مأمورین دولت از مزایای انسانیت بکلی محروم بودند و تا می‌توانستند دست از ظلم و اجحاف بر نمی‌داشتند و بدبختی مردم را از هر حیث فراهم می‌آوردند و خود ستارخان نیز از این نعمت بیدریغ! حظ وافر و نصیب کامل داشت و از این گونه بی‌عدالتیها که هر روز در تزیاید بود حس انتقامی در دل وی بوجود می‌آمد.

۲- قضیه ناگوار اسمعیل خان بود که همواره ورد زبانش بود و می‌گفت دریغ که چنین مرد هنرمند و دلیری را بدون آنکه تحقیقاتی در باره او به عمل آورند بدست میرغضب سپرده و سرش را از بدن جدا کردند و از این پیش‌آمد مرحوم حاج‌حسن پدر ستارخان به اندازه‌ای متأثر بود که تا حیات داشت همیشه می‌گفت باید ستار انتقام اسمعیل را از عمال دولت قاجار بگیرد و ستارخان نیز متعهد شده بود که در این خصوص هرچه از دستش برآید دریغ نکند.

۳- زندانی شدن ستارخان با وجود حوادث سن در وقعه کشته شدن صمدخان و احمدخان که مدتی در آن تاریک‌خانه گرفتار زجر و شکنجه بود و اگر وساطت



ستارخان سردار ملی

مرحوم حاج میرزا جواد در بین نبود به احتمال قریب به یقین بدرود زندگی می‌کرد.

۴- نفی و حبس ستارخان در نارین قلعه اردبیل که مدت مدیدی دور از خانواده خود در آنجا گرفتار هرگونه عذاب جسمی و روحی بود.

۵- فراری بودن وی چند سالی که ملجاء و مأوای او عبارت بود از قتل جبال وحشت خیز و قعر غارهای هول‌انگیز و نمی‌توانست از بیم مأمورین دولت روی خانه و یا شهر خود را ببیند و تمام آن مدت را بیابانگرد و صحرانورد بود.

۶- بیداد و وحشیانه و جان‌فرسایی که از ناحیه مأمورین دولتی در باره یکی از بهترین و عزیزترین دوستان وی از روی اشتباه به عمل آمد و وقتی مأمورین به اشتباه خود پی بردند که کار از کار گذشته بود آن مرد غیور دیگر انگشتی در دست نداشت وقتی که ستارخان از این قضیه ناگوار مستحضر شد به اندازه‌ای منقلب و متأثر گردید که اشک از دیدگانش جاری شد و دست به درگاه خداوندی برداشت و گفت خدایا ترا به فرق شکافته امیرالمؤمنین قسم می‌دهم مرا آنقدر زنده بدار که انتقام این پاک سرشت را از این نامردان زشت کردار و خونخوار بگیرم.

حقاً و عدلاً هر یک از این ابتلاآت به تنهایی کافی بود که ستارخان را به مخالفت و دشمنی دولت قاجار و عمال زشت کردارش برانگیزد تا چه رسد به گرفتاریهای دیگری که بر خود و خانواده وی از مأمورین دولت روی داده و می‌داد، ستارخان بنا بر آنچه خودش می‌گفت، پیوسته شب و روز منتظر فرصت بود که دست از آستین انتقام برآورده با دولتیان به ستیز و آویز پردازد، لذا همین که دید ملت ایران از مظالم دولتیان به تنگ آمده و کاسه صبر و تحمل ایشان لبریز شده است و می‌خواهند بساط استبداد را از ایران برچیده بپرق مشروطیت برافرازند بیدرنگ در صف آزادیخواهان و مشروطه‌طلبان جای گرفت<sup>۱</sup>.

حاج اسماعیل امیرخیزی ماجرای تیرخوردن سردار ملی را در سنگر و باغ اتابک

چنین شرح داد<sup>۱</sup>:

وقتی قشون شجاع مرنندی و سردار ماکو از یک طرف و قشون شجاع‌الدوله از سوی باسمنج تبریز را در محاصره گرفتند من در سنگر با سردار ملی بودم که او سخت می‌جنگید ناگهان تیری به شانه سردار ملی اصابت کرد و او را نقش بر زمین نمود مجاهدین سراسیمه شدند که با فقدان ستارخان شکست انقلاب محتمل است، سردار ملی که متوجه این نگرانی مجاهدین شده بود چشمهایش را باز کرد مرا صدا نمود، اسماعیل، اسماعیل به مجاهدین بگو نترسند من گلوله‌ای را که کشنده است می‌شناسم این گلوله برایم خطری ندارد، وقتی انقلاب به پیروزی رسید در تهران در کنارش بودم گلوله‌ای که در باغ اتابک به پایش خورد باز مرا صدا کرد اسماعیل یادت است آن روز در سنگر گفتم آن گلوله کارساز نیست من گلوله کشنده را می‌شناسم؟ گفتم فراموش نکرده‌ام، گفتم این گلوله همان گلوله کشنده است که مرا از پای در می‌آورد و چنین هم شد.

شادروان حاج اسماعیل امیرخیزی در سال ۱۲۵۵ هجری شمسی در محله امیرخیز تبریز متولد شد در آغاز نهضت مشروطه‌خواهی مانند اغلب بازرگانان روشنفکر به جمع آزادیخواهان پیوست و در انجمن ایالتی و ولایتی آذربایجان به عنوان نماینده شهر اردبیل شرکت کرد، امیرخیزی پس از درگذشت سردار ملی به استانبول رفت و پس از بازگشت به تبریز در سال ۱۲۹۸ شمسی با سمت معلم ادبیات فارسی وارد فرهنگ شد، در سال ۱۳۱۴ شمسی ریاست دبیرستان دارالفنون تهران را برعهده گرفت و در سال ۱۳۲۱ به ریاست فرهنگ آذربایجان منصوب گردید و پس از دو سال مجدداً به تهران بازگشت و در سمت بازرس عالی وزارت انجام وظیفه نمود.

امیرخیزی از شعرا و نویسندگان، محققین و مورخین نامدار کشور بود و عضویت فرهنگستان ایران را داشت از نوشته‌های وی علاوه بر مقالات و اشعار متعددی که در جراید ادبی کشور به چاپ رسیده است تحشیه و نشر بوستان

۱- این ماجرا را در منزل استاد شهریار به حاضرین نقل کرد.

سعدی، تصحیح و تحشیه دیوان عنصری، کتاب قیام آذربایجان و ستارخان و تاریخ فرهنگ و ادب آذربایجان را می‌توان نام برد<sup>۱</sup>.

شهریار حاج‌اسماعیل امیرخیزی را چنین توصیف می‌کند:

در جوانی به اقتضای زمان	قهرمان مبارزات مخوف
لیک برگشته بود از آن وادی	مرهم زخم و مهربان رئوف
پس به فرهنگ رفت و عمر عزیز	یک قلم وقف درس کرد و کتاب
چند سال اخیر عزلت نیز	باز نقد کتاب دید جواب
درس اخلاق او بما آموخت	فیض بخشی و مشگبیزی را
هر که تبریزی است و فرهنگی	می‌شناسد امیرخیزی را
وزنه انقلاب مشروطه	رهبر حزب و منشی سردار
مورد اعتماد عامه خلق	صدر احرار و محرم اسرار
شاعر و منشی و مدبر بود	تالی سعدی و فراهانی
هم وکیل مجله کاوه	هم نماینده (خیابانی) <sup>۲</sup>
از مدیریت دبیرستان	تا مقام ریاست فرهنگ
هر کجا نهضتی تجددخواه	در صف پیش بود و پیش‌آهنگ



## صنعت در تبریز

سال ۱۳۴۴ بود که روزی مهندس توکلی مرا به کارخانه کبریت‌سازی توکلی دعوت کرد و مسئله ایجاد کارخانه ماشین‌سازی را در ایران پیش کشید، تقی توکلی گفت، این طرح در اتاقهای در بسته وزارت اقتصاد مطرح است و عده‌ای هستند که برای بردن این پروژه به شهرستان مورد نظرشان سخت فعالیت می‌کنند و به عبارت دیگر کرکسها در کنار مردار به کمین نشسته‌اند، با این حال من سعی می‌کنم که ماشین‌سازی را به تبریز بیاورم، گوش کن ببین چه می‌گویم، من در وزارتخانه دنبال این کار را می‌گیرم و تو باید در روزنامه زمینه‌سازی کنی، تقی توکلی آنگاه جزئیات فنی طرح را دقیقاً بمن شرح داد و گفت: باید از نظر فنی و اقتصادی با دلیل و منطق ثابت کنیم که ایجاد این طرح در تبریز هم اقتصادی است و هم امکان‌پذیر است. افزون بر این، تسهیلات راه‌آهن آذربایجان دسترسی به مواد اولیه را آسان‌تر می‌کند و اگر چنانچه در این باره موفق شویم به دنبالش صنایع جنبی به سوی تبریز سرازیر خواهد شد که نتیجتاً در مدت کوتاه تبریز به یک شهر صنعتی بزرگ مبدل می‌شود و بعد اثرات اقتصادی شهر صنعتی تبریز را برشمرد و آینده روشنی برای تبریز پیش‌بینی کرد، سرانجام تأکید نمود که همه این گفتگوها و ارتباط بین ما باید پنهان بماند، متعاقب این قرار و مدار بود که برای اولین بار من خبر پروژه ماشین‌سازی را در کیهان چاپ نمودم و بعد به شرح جزئیات فنی طرح اشاره می‌کردم، این موضوع در بدو امر چندان مورد توجه قرار نگرفت، مثلاً عدل سردبیر وقت روزنامه کیهان از اصرار من در پیگیری این طرح ناخشنود بود و در توجیه نارضایی خود می‌گفت بر فرض اگر چنین پروژه‌ای در سطح مملکتی مطرح است بی‌چون و چرا محل استقرار طرح نیز قبلاً مشخص شده است و سروصدا راه انداختن چیزی را عوض نمی‌کند، اما من با استفاده از قدرت خود در مؤسسه کیهان طرح را پیگیری می‌کردم و تقی توکلی نیز از نظر مطالب فنی و خبر مرا راهنمایی می‌نمود و برای اینکه نوشته‌هایم در روزنامه جنبه عمومی پیدا کند بحث را به میان مردم می‌کشیدم و به نقل قول از شخصیت‌های محلی موضوع را پیگیری می‌کردم.

سرانجام روزی از روزها بود که سردبیر کیهان تلفنی بمن اطلاع داد که فعالیت شما به ثمر رسیده و دولت با احداث کارخانه ماشین‌سازی در تبریز موافقت کرده است، بدین ترتیب کار بزرگی را که شروع کرده بودیم به نتیجه رسید.

ماشین‌سازی تبریز مولود تلاش و فعالیت، دکتر عالیخانی وزیر، محمد یگانه معاون وزیر، و تقی توکلی است و سهم من نیز از نظر زمینه‌سازی، در مجموع می‌توانم بگویم بیش از حد تصور کارساز بود. بدنبال ماشین‌سازی، تراکتورسازی و صنایع نوپای دیگر بتدریج در تبریز پیاده شد. بيمورد نیست باین نکته نیز اشاره کنم، مهندس تقی توکلی وزیر نیرو در کابینه جمشید آموزگار، تلاش می‌کرد دو طرح اساسی و بنیادی یعنی انتقال آب زرینه‌رود به تبریز و فاضلاب شهر را در کوتاه‌ترین فرصت پیاده کند روی این اصل در آن زمان یعنی در سال ۱۳۵۶ نهصد میلیون تومان بمنظور انتقال آب زرینه‌رود به تبریز برای جمعیت ۲ میلیون نفری تبریز و شهرهای سر راه و نهصد میلیون تومان نیز برای فاضلاب تبریز کسب اعتبار نمود، تقی توکلی به خبرنگار کیهان گفت انتقال آب رودخانه زرینه‌رود به تبریز در اولویت طرحهای وزارتی اش قرار گرفته است و برای اجرای این پروژه بیست میلیارد ریال خرج خواهد شد وی در اشاره به اهمیت این طرح افزود، تمام مسائل آب تبریز مطالعه شده است نزدیکترین و اقتصادی‌ترین طرح برای آب‌رسانی بزرگ تبریز انتقال آب از طریق میان‌دوآب خواهد بود با وجود اینکه هنوز فاز اول این طرح مورد تصویب قرار نگرفته لیکن مقدمات فاز دوم تهیه می‌شود. طبیعی است این طرح احتیاج مبرم تبریز و صنایع این شهر است به گفته مهندس توکلی هزینه اجرای طرح فاضلاب تبریز در آن زمان ۹۹۵ میلیون تومان به نرخ روز برآورد شده بود با این وصف رویدادهای سیاسی و پی‌درپی دولت‌های وقت ناشی از بحرانهای سیاسی از ششماهه دوم سال ۱۳۵۶ نه‌تنها توکلی را در رسیدن به هدف یاری نکرد بلکه فرصت تحقق چنین آرزویی را به بعد از انقلاب موکول کرد خوشبختانه بعد از انقلاب اجرای هر دو طرح دنبال گردید.

## تیمسار صفاری و فضای باز در آذربایجان

از شهریوری ۱۳۲۰ تا بهمن ماه ۱۳۵۷ استانداران اعزامی افراد زیر بودند:



تیمسار سرتیپ محمدعلی صفاری

اردلان، فهیمی،  
سرلشکر مقدم  
(ظفرالدوله)  
وثوق السلطنه (دادور)  
رضاقلی بیات، علی  
منصور، حشمت‌الدوله  
والاتبار، دکتر منوچهر  
اقبال، دکتر سجادی،  
عباسقلی گلشائیان،  
سپهبد شاهبختی،  
ابراهیم زند، محسن  
رئیس، محمود جم،  
موسی مهام، علی  
دهقان، تیمسار صفاری،  
تقی سرلک، ارتشبد

ضرغامی، اسکندر آزموده و ارتشبد جعفر شفقت این افراد اغلب گرفتار بحرانهای سیاسی در محل خدمت شده‌اند و بعضی‌ها نیز مغضوب قدرت حاکمان واقع شده و یا قربانی سوء مدیریت گردیده‌اند. در مجموع می‌توان گفت همه استانداران آذربایجان از رجال لشکری و کشوری و یا از صاحب‌منصبان ارشد دولتی بودند که در مشاغل حساسی از قبیل عضویت در کابینه‌ها، و یا نمایندگی مجلس و سناتوری شرکت داشتند، اکثر آنها که در شرایط نامناسب ناشی از بحرانهای سیاسی به این سمت منصوب شده بودند فرصت کار کردن نداشتند و معدودی نیز فقط دوران کهولت را سپری می‌کردند، فهیمی، اردلان، سرلشکر مقدم، وثوق‌السلطنه و رضاقلی بیات

استانداران زمان جنگ دوم و یا بحرانهای پی‌آمد جنگ از شهریور ۱۳۲۰ تا آذر ماه ۱۳۲۵ بودند که با پدیده‌هایی از قبیل قحطی، بیکاری، ناامنی و نائباتی سیاسی درگیر شدند، دکتر منوچهر اقبال و دکتر سجادی نیز در یک دوره چهارساله از تحولات سیاسی ناشی از ملی شدن صنعت نفت با مشکلات گلاویز بودند، سپهد شاهبختی، قربانی انتخابات قلابی هیجدهمین دوره مجلس شورایی شد و مخالفتش برای او پرونده سوء استفاده‌های مالی ساختند و مفضوب شد، وقتی علی دهقان صندلی استانداری را ترک کرد نظام حاکم با وی مانند مأمور خاطی رفتار نمود، دهقان به علت اینکه با خانواده علی منصور به اصطلاح خرده حسابی داشت حسنعلی منصور پس از انتصاب به نخست‌وزیری با وی تسویه حساب کرد در این باره گفتند، دهقان به حزب دولتی ایران نوین روی خوش نشان نداده بود و طبیعتاً دولت حسنعلی منصور که ظاهراً با عنوان ایجاد رفم در ساختار حکومت بصحنه آمده بود نمی‌توانست استانداری را با چنین تفکری تحمل نماید، اسکندر آزموده قربانی وقایع ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ تبریز گردید و ارتشبد ضرغامی چوب سیاست منطقه‌ای خود را خورد که قصد داشت حتی المقدور از اشاعه فساد اخلاقی در جامعه جلوگیری کند.<sup>(۱)</sup> و سرانجام ارتشبد شفقت آخرین استاندار رژیم پهلوی در آذربایجان در تنش سیاسی یکساله تبریز جان سالم بدر نبرد، و به زانو درآمد.

تیمسار صفاری بعد از علی دهقان استاندار آذربایجان شرقی شد در مدت چهار سال استانداری وی در آذربایجان فضای باز سیاسی بوجود آمد، صفاری بمردم فرصت داد گفتنی‌ها را بر زبان آورند و در انتقاد از اوضاع و سازمانهای دولتی هراسی نداشته باشند، پیرمرد به آزادیهای فردی و اجتماعی احترام می‌گذاشت و اعتراض ناراضیان را تحمل می‌کرد دو دوره استانداری وی آذربایجان شرقی پرسر و صداترین استان ایران بود که از گوشه و کنار منطقه

۱- ارتشبد ضرغامی استاندار متدین و معتقد به رعایت اصول و مبانی دینی و اخلاق

صدای انتقاد و عیب‌گوئی از اوضاع و مأمورین دولتی در کشور طنین‌انداز شد، انجمنهای محلی به کانونهای انتقاد و عیب‌گوئی از دولتمردان تبدیل شدند، مسئولان اجرائی مملکت را به سوء مدیریت متهم کردند، در آن زمان هر کسی بیشتر از اوضاع بد می‌گفت مقام و منزلتی در اجتماع داشت، روزنامه‌ها با تیرهای درشت و اغلب تحریک‌آمیز سخنان منتقدین را بزرگ جلوه می‌دادند، صفاری نه تنها از هیاهو بدش نمی‌آمد بلکه سکوت را نمی‌پسندید مثلاً اگر روزی در کیهان از تبریز خبر و یا مطلب چاپ نمی‌شد بگفته خودش آن روز را بدترین روز از دوره خدمتش می‌پنداشت، بمن تلفن می‌کرد علت سکوت را می‌پرسید می‌گفتم بی‌خبری است، می‌گفت برای مصاحبه آماده‌ام، بعد به کارخانجات تولیدی دستور می‌داد به روزنامه‌ها رپرتاژ آگهی بدهند.

یک روز بمن گفت می‌دانم چه بلایی بر سرت آورده‌اند شما را من فرد آزادیخواه می‌شناسم اولین بار بود که چنین ارزیابی را درباره‌ام از زبان استاندار می‌شنیدم، در سالن بزرگ شهرداری برای جماعتی سخنرانی می‌کرد سکوت محض سالن را فرا گرفته بود آهسته وارد سالن شده در گوشه‌ای روی صندلی نشستم پیرمرد ناگهان صحبتش را قطع کرد با بیان یا... توجه همه را بسویم جلب کرد، در یکی از مسافرتهاى خارج از تبریز در سراب بودیم نماینده کیهان در سراب از من خواست ناهار را با هم بخوریم در سالن چلوکبابی مشغول صرف غذا بودیم که پاسبانی وارد شد گفت فلانی یکساعت است دنبال شما می‌گرم آقای استاندار منتظرند با عجله به فرمانداری رفتم دیدم همه حاضرین در کنار میز غذا نشسته‌اند، صفاری تا مرا دید پرسید کجا بودید؟ آقایان در غیاب شما لب به غذا نزده‌اند.

صفاری سیاستمدار بود از یک سو حق را به جانب مردم می‌داد و از طرف دیگر سیاست منطقه‌ای دولت را مدبرانه اجرا می‌نمود پس از پایان خدمت در آذربایجان و ترک تبریز تا معرفی استاندار جدید خلأیی بوجود آمده بود دانشجویان دانشکده پزشکی تبریز اعتصاب راه انداخته بودند که کوشش همه دست‌اندرکاران برای شکستن اعتصاب مؤثر نیفتاد صفاری به تبریز برگشت

و یکسره به میان دانشجویان اعتصابی رفت پس از گفتگوی یکساعته همه به اتفاق دانشکده را ترک کردند، صفاری علاوه بر وظیفه استانداری سرپرستی دانشگاه تبریز را نیز بر عهده داشت.

در دوره استانداری تیمسار صفاری بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ اولین بار بود که صدای مخالفین و ناراضیان در آذربایجان در ابعاد گسترده‌تر شنیده می‌شد صفاری در مسائل منطقه‌ای مستقیماً با دربار تماس می‌گرفت و مشکلات را بی‌واسطه حل می‌کرد او توانست تیمسار حسن مهرداد رئیس مقتدر ساواک تبریز را برکنار کند، به مطالب روزنامه‌ها اهمیت بیشتری می‌داد در استانداری شعبه مطبوعات بوجود آورد هر روز صبح بریده‌خبرها را به اطلاعش می‌رساندند و مطالب برای پاسخگویی به سازمان دولتی مربوطه ارسال می‌شد و جواب رسیده را با امضاء استاندار به روزنامه‌ها می‌فرستادند.

رابطه معقول و دوستانه صفاری با مطبوعات زمینه‌های آزادی بیان را در تبریز پی‌ریزی کرد و برای اولین بار با همکاری صمد بهرنگی، بهروز دهقانی، محمود مصباحی و تنی چند از روشنفکران، صفحه ادبی آذری را در کیهان راه انداختیم در اوضاع و احوالی که رژیم پهلوی حاضر نبود زبان آذری را به رسمیت بشناسد و استفاده از واژه زبان به جای لهجه در مطبوعات ممنوع بود ما این سنت را شکستیم و با چاپ داستانهای محلی، چیستانها، قوشماجاها، فولکلورها و اشعار ترکی آذری از هویت فرهنگی و قومی مردم آذربایجان دفاع نمودیم و این سرآغاز قلمزنی صمد و بهروز در مطبوعات بود که بعداً با انتشار ویژه‌نامه مهدآزادی و جنگ ادبیات مقالات صمد در نشریات پایتخت چاپ شد از جمله داستان (تلخون) و گزارش مستندی که از بیمارستان جذامیان (باباباغی) تبریز در کیهان بچاپ رسید نام صمد بر زبانها افتاد و آوازه شهرتش از محدوده نشریات ایران فراتر رفت.

استانداران آذربایجان از سرلشگر عبدالله خان طهماسب تا ارتشبد جعفر شفقت



سرلشگر عبدالله خان طهماسب ۱۳۰۴ - ۱۳۰۶

بیشتر استاندارانی که در دوره سلطنت پهلوی‌ها به آذربایجان اعزام شده‌اند بیش از دیگر استانها از امرای ارتش بوده‌اند که در سنین بازنشستگی در مسند استانداری آذربایجان نشسته‌اند با این حال استانداران غیرنظامی بیش از نظامی‌ها در مصدر کار بوده‌اند مثلاً تقی سرلک به مدت پنج سال استاندار بود و بیش از دیگران دوام آورد.

اسامی استانداران آذربایجان از سال ۱۳۰۴ تا ۱۳۵۷ و مدت خدمت آنها

شرح زیر است:

سرلشگر عبدالله خان طهماسب از سال ۱۳۰۴ به مدت ۲۳ ماه، مخبر السلطنه هدایت ۱۳۰۸-۱۳۰۷، سرلشکر امیرفضلی (اسماعیل خان میر لشگر) ۱۳۰۹-۱۳۰۸،

حسین سمیعی ۱۳۱۱-۱۳۰۹، فهیم‌الملک ۱۳۱۵-۱۳۱۲، باقر کاظمی ۱۳۱۷-۱۳۱۶، امان‌اله اردلان (عزالممالک) ۱۳۲۰-۱۳۲۳، علی منصور ۱۳۲۷-۱۳۲۵، فهیم‌الملک ۱۳۲۸-۱۳۲۷، ابوالفتح والاتبار (حشمت‌الدوله) ۱۳۲۸ فقط نه ماه در مصدر کاربرد، ابراهیم زند ۱۳۲۹،



ارتشبد جعفر شفتت ۱۳۵۷

دکتر منوچهر اقبال  
دکتر ۱۳۲۹-۱۳۳۰،  
محمد سجادی  
۱۳۳۰-۱۳۳۱، سپهبد  
محمد شاهبختی  
۱۳۳۲-۱۳۳۳،  
عباسقلی گلشائیان  
۱۳۳۶-۱۳۳۵، محسن  
رئیس ۱۳۳۷-۱۳۳۸،  
موسی مهام  
۱۳۳۸-۱۳۳۹، علی  
دهقان ۱۳۴۰-۱۳۴۳،  
سرتیپ محمدعلی  
صفاری ۱۳۴۳-۱۳۴۶،  
تقی سرلک  
ارتشبد ۱۳۴۶-۱۳۵۰،  
ضرغامی  
سپهبد ۱۳۵۰-۱۳۵۳،  
اسکندر آزموده  
ارتشبد ۱۳۵۳-۱۳۵۶،  
جعفر شفتت ۱۳۵۷





اسکندر آزموده



دکتر منوچهر اقبال



عبداله خان طهماسبی



جعفر شفقت



محمدعلی صفاری



شاه بختی



ابراهيم زند



دکتر سجادی



سرلشکر مقدم  
(مظفرالدوله)



ارتشبد زرخامی



تقى سرلك



سهام الدين بيات



مخير السلطنه



خليل فهم الملك



علي منصور



محسن رئيس



كاظمى



جم



حاج عز الملك اردلان



على دهقان



عباسقى كلسايان



حشمت الدوله والاتباع

### علمای دین، در تاریخ معاصر تبریز :

سخن گفتن از فراز و نشیب زندگانی بزرگان دین در تبریز از قدرت و توانایی نویسنده فراتر می‌رود چراکه آنها در دوران حیات خودشان از دانشمندان برجسته در علوم اسلامی، فقه، فلسفه و عرفان بودند که با تألیفات و افکار ارزشمند خویش نهال پر بار اسلام را بارور کرده‌اند و بی‌هیچ اغراق و مبالغه‌ای باید اذعان نمود اندیشمندان و متفکران اسلامی برخاسته از تبریز در شکوفائی دین و فرهنگ اسلامی سهم و نقش ارزنده‌ای داشته‌اند، این حضرات در تاریخ معاصر تبریز افراد زیر بودند :



حضرت آیت‌... حاج میرزا فتاح شهیدی  
رضوان الله علیه از علمای طراز اول تبریز بودند

- ۱- آیت‌... حاج میرزا حسین شنب‌غازانی
- ۲- آیت‌... میرزا صادق آقا مجتهد
- ۳- آیت‌... سید محمد مولانا
- ۴- آیت‌... سید مرتضی خسروشاهی
- ۵- آیت‌... میرزا عبدالله مجتهدی
- ۶- آیت‌... سید ابوالفضل خسروشاهی
- ۷- آیت‌... میرزا فتاح شهیدی
- ۸- آیت‌... میرزا ابوالحسن انگجی
- ۹- آیت‌... سید کاظم شریعتمداری
- ۱۰- آیت‌... میرزا جعفر اشراقی
- ۱۱- آیت‌... میرزا ولی‌... اشراقی
- ۱۲- آیت‌... میرزا نصر... شبستری
- ۱۳- آیت‌... میرزا محمد علی قاضی طباطبائی
- ۱۴- آیت‌... میرزا محمد آقا توتونچی
- ۱۵- آیت‌... میرزا رضی زنوزی
- ۱۶- آیت‌... میرزا علی اصغر شیخ الاسلامی
- ۱۷- آیت‌... میرزا محمود دوزدوزانی
- ۱۸- آیت‌... میرزا محمد ثقة الاسلامی



- ۱۹- آیت‌آقا... مفید آقا  
۲۰- آیت‌آقا... سید محمد بادکوبه‌ای  
۲۱- آیت‌آقا... میرزا کاظم دینوری  
۲۲- آیت‌آقا... سید مرتضی مستنبط غروی  
۲۳- آیت‌آقا... حاج میرزا کاظم شبستری  
۲۴- آیت‌آقا... میرزا محمد علی اهری  
۲۵- آیت‌آقا... علامه طباطبائی تبریزی  
۲۶- آیت‌آقا... شیخ رضا توحیدی  
۲۷- آیت‌آقا... میرزا جواد سلطان‌القراء  
۲۸- آیت‌آقا... سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی  
۲۹- آیت‌آقا... میرزا جواد ملکی تبریزی  
۳۰- حجة اسلام حاج عباسقلی آقا واعظ چرندابی  
۳۱- حجة اسلام علامه محمدتقی جعفری  
۳۲- حجة اسلام علامه امینی  
۳۳- حجة اسلام حاج میرزا جواد مجتهد  
۳۴- حجة اسلام حاج میرزا حسن مجتهد  
۳۵- حجة اسلام فاضل شریانی
- حجت الاسلام والمسلمین حاج عباسقلی آقا  
واعظ چرندابی رحمت‌الله علیه محقق، متفکر،  
دانشمند و اسلام‌شناس بودند

## بزرگان اقتصاد و تجارت تبریز

تبریز در دو دهه اول و دوم حال و هوای دیگری داشت، فعالیت‌های وسیع تجاری از یک طرف و فعال بودن روستاهای آذربایجان از نظر تولیدات کشاورزی و پرورش دام از سوی دیگر، این شهر را به یکی از مراکز مهم دادوستد تبدیل کرده بود، بزرگان تجارت در حجره‌های پرجنب و جوش بازار تبریز نشسته بودند از آنجا بر دیگر بازارهای کشور حکمرانی می‌کردند.

معاملات مستقیم بازرگانان تبریز با اغلب کشورهای جهان از جمله آلمان، انگلستان، روسیه شوروی و دیگر ممالک اروپایی جاذبه‌های تجاری و اقتصادی این شهر را هرچه بیشتر استحکام می‌بخشید، مردان مقتصد و بازاریان نام‌آوری مانند خوئی‌ها، مسکوچی‌ها، طسوجی‌ها، صدقیانی‌ها، ایپکچی‌ها، وهاب‌زاده‌ها، لمسه‌چیها، شالچیلار، کلکته‌چی، قزوینی، ممقانیان، مسگرزاده، ملکی، کهنموئی، کیانیان، خسروشاهی، نخجوانی‌ها، ملک‌التجار، برق‌لامع، سلماسی، ابریشمی، دیلمقانیان، کرباسی، حیدرزاده، محسنی، آواکیان، بوداگیان، ملک‌اصلانیان و غیره پشتوانه محکم اقتصاد و تجارت تبریز بودند، اقتصاد روستائی منطقه نیز براساس مدیریت سالم اغلب مالکین وقت متحرک و فعال بود افزون بر این در اوایل دهه دوم دولت به شدت رفت و آمد روستائیان را به شهرها کنترل می‌کرد معمولاً کاروانهایی که از دهات برای خرید و فروش به شهر می‌آمدند در دروازه‌های ورودی شهر آنها را ثبت نام می‌کردند که موظف به بازگشت به دهات خود گردند دقیقاً خصوصیات یک شهر زنده و فعال در سیمای تبریز نقش بسته بود.

در آن ایام شهر تبریز با سیصد هزار نفر جمعیت دست کم پنج پارک عمومی داشت، ائل‌گلی، باغ گلستان، باغ ارک، پارک مسجد کبود، پارک ششگلان و پیکریه که از غروب تا پاسی از شب مملو از جمعیت بودند و در هر یک از پارکها دستجات موزیک آهنگهای شاد می‌نواختند، تنوع زندگی در تبریز ابعاد گسترده‌تری داشت جماعت تبریزی به چیزی کمتر از بهتر زیستن تن نمی‌دادند، بذله‌گوئی و لطیفه گفتن در هر محفل و مجلسی از روحیه شاداب مردم نشأت

می‌گرفت مردم زنده‌دل و بی‌خیال از ناملایمات و تنگناهای زندگی در گوشه و کنار شهر در جستجوی محیط گرم و سرشار از سرور و شادی بودند که بگویند و بخندند، دو سالن تئاتر در روزهای نمایش از جمعیت موج می‌زدند، مردم برای تهیه بلیت سینماها سر و دست می‌شکستند ازدحام جمعیت برای تماشای فیلمهای شیرین و فرهاد، لیلی و مجنون، ام‌کلثوم، دختر لر، آرشین مال آلان و مشهدی عباد بحدی بود که برای حفظ نظم پلیس دخالت می‌کرد.

در شبهای ماه مبارک رمضان بعد از افطار مردم از بزرگ و کوچک پیر و جوان از خانه‌های خودشان بیرون می‌آمدند جماعتی بسوی مساجد شهر می‌رفتند و گروهی نیز راهی سینماها و تئاتر می‌شدند و یا در قهوه‌خانه‌های شهر پای صحبت تقالان می‌نشستند، همین مردم خوشگذران در ایام سوگواری با قلبهای مالا مال از ارادت به خاندان طهارت و عصمت در ماتم بزرگان دین می‌گریستند، در خانه‌ها برای اطعام و احسان باز بودند، متمکنین و ثروتمندان برای خرج کردن در راه خدا و کسب فیض بر یکدیگر سبقت می‌جستند.

با این وصف رویدادهای سیاسی کشور در نیم قرن اخیر، متفکرین اقتصادی، تجاری و سیاست را از این شهر فراری داد و با کوچ دسته‌جمعی آنها تبریز از چنین افرادی خالی گردید که در مجموع گذشته‌های درخشان تبریز به رؤیا پیوست.



## طنز در تبریز

بزرگان سخن در ادبیات آذری کم نیستند دقیقاً سخن به طنز گفتن یکی از صفات و خصیصه همیشگی تبریزیهاست که اگر امکان حرف زدن نداشته باشند عقده‌های دل را به صورت طنز و یا جوک باز می‌کنند. تبریزیهای بذله‌گو که ظرافت در سخن گفتن را از پدران خویش به ارث برده‌اند طنز را به منزله سلاح در مصاف با خصم بکار می‌گیرند، در تاریخ مبارزات سیاسی مردم ایران می‌خوانیم طنزنویسان آذری‌زبان همیشه با ریشخند و لطیفه حرفهای جدی این مردم را منعکس کرده‌اند و بی‌تردید لطافت و شیرینی طنز در زبان آذری را کمتر می‌توان در ادبیات و زبانهای دیگر به آن جذابیت اصلی و واقعی جستجو کرد. تبریز از مفاخر سخن در بذله‌گویی خاطرات فراوان دارد، شادروانانی چون حاج میرزا علی آقا عباچی اوغلو، حاج میرزامهدی اصولی، قلی خان کریمی (سالار) میرعلی اصغر چکه‌ساز، مستجاب‌الدعوه، عسگرانی، عسگر قلیفدی، پیشگچی، سعید فخریه، باقر حاجی‌زاده، قره‌قلی خان، علی به‌دوام، حسین فشقا و شیخ محمدعلی نحلی هر کدام در قید حیات خود مفاسد اجتماعی را با طنز و لطیفه به استهزاء کشانده و مردم تبریز را خندانده‌اند.

قهوه‌خانه بذله‌گویان در بازار تبریز روزگاری پاتوق طنزگویان بود که چند ساعتی از روز را دور هم جمع می‌شدند و نارسائیها را به باد مسخره می‌گرفتند، حاج‌یداله فرهمند در نقش تریاکی به چرت رفته آنچنان اوضاع و احوال مملکت را تحلیل می‌نمود که اجرای چنین نمایشنامه‌ای از یک هنرپیشه حرفه‌ای متصور بود. وقتی برای اولین بار از قهوه‌خانه حاج‌عباسعلی رپرتاژی در کیهان چاپ کردم نام قهوه‌خانه بر سر زبانها افتاد از همه نقاط کشور اهل دل که راهی تبریز می‌شدند سراغ قهوه‌خانه بذله‌گویان را می‌گرفتند.

جلال آل‌احمد، غلامحسین ساعدی، منوچهر هزارخانی، صمد بهرنگی و دیگر نویسندگان منتقد وقت نمی‌توانستند دل از این قهوه‌خانه برکنند، هر چند گاهی می‌دیدم که در گوشه قهوه‌خانه نشسته‌اند و چشم بدهان بذله‌گوها دوخته‌اند، غلامحسین ساعدی که همشهری بود گفته‌های این و آن را به دیگر

فارسی‌زبانان حاضر در قهوه‌خانه ترجمه می‌کرد و جوابهای آنها را نیز به ترکی برمی‌گرداند، حاج‌یداله از ساعدی پرسید این دوست شما چکاره است؟ آل احمد خود را معلم سرگردان معرفی نمود گفت معلمی به قیافهات نمی‌آید تو بیشتر به شمر شباهت داری اگر سالی یکبار در روز عاشورا نقش شمر را بازی کنی پول خوبی بهت می‌دهیم.

از ساعدی شغلش را پرسیدند گفت پزشکم، در حالی که به همراهانش اشاره می‌کردند پرسیدند این دامها را طبابت می‌کنی؟  
نقش تبریز در ورزش کشور

ورزش در تبریز از دیرباز پشتوانه محکمی داشته است، در نیم قرن اخیر نقش آفرینی ورزشکاران این شهر در شکوفائی ورزش ایران دست کم برای جوانان قدیم پوشیده نیست چرا که نام‌آوران ورزش ایران سالهای متمادی تبریزی و یا آذربایجانی بوده‌اند، اگرچه ورزش در تبریز تا اواسط دهه دوم در چند زورخانه و یا فوتبال نوپای خلاصه می‌شد اما پس از رفع بحران ناشی از اشغال کشور در جنگ جهانی دوم و قضیه آذربایجان که سیاست، ورزش را تحت الشعاع قرار داده بود دقیقاً از سال ۱۳۲۶ ورزش تبریز متحول شده است در این سال بود که محمدتقی جعفریان به ریاست تربیت بدنی تبریز منصوب گردید و سازمان جدید ورزش را شکل داد.

ورزشکاران نام‌آور تبریز در طول نیم‌قرن اخیر اینها بودند :

### پهلوانان تبریز

حاج‌عبدالحسین فرشفروش، حاج‌عبدالحسن کاراژدار، حاج‌عبدالحسین قالیباف، ابراهیم شربیانی، کریم شربیانی، میرآقا قرانی، سیدمحمد قرانی، حاج‌محمدعلی پوراسد، مشهدی‌نقی طلسمچی، حاج‌رسول قازانچائی، امیر حکیم‌زاده، غلامرضا نجف‌پور، حسن فرنودی و (حسن کفاش) حاج‌حسن مهربانی، حمید مسیوزاده، یحیی هدی، محمد رواسانی، حاج‌حیدر ایپکچی، حاج‌علی‌اصغر کیاوری، حاج‌حسن کاوشی، حاج‌غلامحسین گوگانی، حاج‌علی سبکی.

### کشتی‌گیران تبریز

ابراهیم رهی، محمود صدیق‌زاده، امیر حکیم‌زاده، احمد قره‌باغی،  
غلامرضا نجف‌پور، احمد همای سعادت، جواد حداد، حبیب پنبه‌چی،  
عابدین‌زاده، داود مستمع، حاجی بوداغی، حسین عمواوغلی، باقر ختائی، جبار  
بایرام جهانی، حسین نامی، رحیم پشم‌فروش، مستجاب‌الدعوه، ایوب  
شهسواری، محمد ریحانی، محمد امیری، علی پرویزی، ایوب و داود  
بنی‌نصرت و برادران فیاض.

### فوتبالیستهای تبریز

احمد نورهاشمی، جلیل هشتروودی، سورن سلمانی، هومر، سورن  
گاریچی، حسین شاهین، رسول مدد (مشهور قصاب) اکبر هومن (یتیمی) مجید  
شیشه‌گر، محمود شیشه‌گر، حسین شیشه‌گر، حبیب شیشه‌گر، فتاح عظیمی،  
جبار اوجی، اصغر سهرابی، حبیب دائی اوغلی، اصغر زرگران، سرهنگ نجات،  
جعفر اندرابی، برادران تقی‌زاده، غلامرضا نجف‌زاده، ستار اردوبادی، مهدی  
نجات، حاجی باطومچی، علی پناهیان، جی بیک، حمید بادامچی، ابراهیم  
رادمردان، عزیز اصلی، بیوک صباغ، داود ارغوانی، ایلدار، خداپرست، بیوک  
جدیکار، خانلو

### دو میدانی

علی اصغر صحتی، عبدالرحمن رحمانی، یعقوب فرش‌فروش، منوچهر فکرآزاد،  
عباچی، حمداله ذوالنونی، محمدعلی لیل‌آبادی، محمود منظوری، یعقوب  
فرش‌فروش، ایوب بوداغی

### وزنه‌برداران

دکتر محمدحسن رهنوردی، هنریک تمرز، جلال منصوری

### شنا

جعفر علمیه، ستار ایمان شعار، محمود منصوری، علی اصغر صحتی،  
حاجی‌گوراوانچی، توفیق یوسف‌زاده، جعفر مسلمی

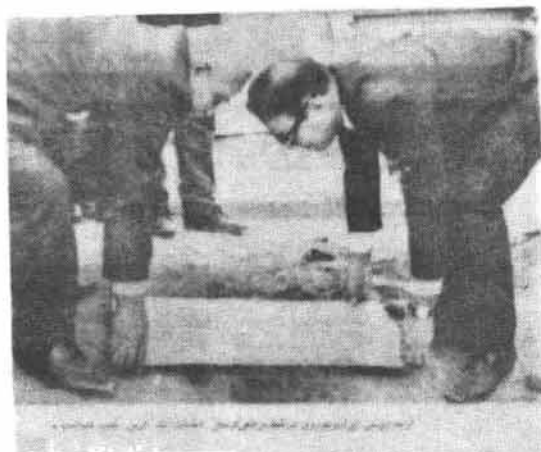
### والیبال

آذرنور، تقی وکیلی، جعفر علمیه، عبدالرحمن رحمانی، علی اصغر صحتی،  
اصغر بهرامی، محمود منصوری، اشرفی، مجید حائری، نثاری، پولادی، علی  
عطائی، محمود عدل

### مربیان ورزش

جبار اوجی، بیوک پرهیزکار، جمشید نیک‌مهر، رحیم عباسقلی‌زاده، علی  
عطائی، هاشم خیابانی، سیروش عباچی‌زاده، نصیر و ناصر پایه‌گذار، اشرف  
جدیری، آلوش عباسی، برادران بزازی، حاجی گوراوانچی، علی غفاری، عبدالله  
مجتبوی، رسول هاشمی، بیوک شهری‌پور، منوچهر فکرآزاد و دکتر اصغر شهابی  
مدیران باشگاههای ورزشی تبریز  
دکتر اصغر کوشافر

راستی، علی سقط فروش، گیو، حاج سفیدان، آذربوزین، مهدی رشگین، تبریز  
جوان، قائم آذر، شاهین، جعفر اندرابی، شهریانی، سروان حشمتی، ارتش، کریم  
جوادیان، آذر، حسین قاسمی، دکتر هدایت خاقانی، راه‌آهن، سعید نادر دل،  
کارگران، اسحق نژاد، شرکت نفت، رحیم کاخساز، آارات، سرهنگ ها کوپیان،  
بانک ملی، عبدالرحمن رحمانی.



کارگران در حال بررسی سنگ بزرگ سد ارس در این محل

ساختن سنگر گازسازان بعد از تمام خواهد رسید و  
بهر سرداری از آن آغاز خواهد شد  
بهد در سراسر ۱ هزار کیلومتر مکعب سنگ ریزه و شن بکار  
خواهد رفت

# قلاش بزرگ برای مهار ارس

«آریاشهر» محل اقامت کارکنان سد ارس میگرد

در این شهر که در فاصله ۱۰۰ کیلومتری از تهران واقع شده است، کارکنان سد ارس در حال اقامت هستند. این شهر با امکانات مناسبی برای رفاه کارکنان تجهیز شده است.

**بررسی سنگ بزرگ**  
کارگران در حال بررسی سنگ بزرگ سد ارس در این محل

این سنگ بزرگ که در فاصله ۱۰۰ کیلومتری از تهران واقع شده است، برای ساخت سد ارس استفاده خواهد شد.

در این شهر که در فاصله ۱۰۰ کیلومتری از تهران واقع شده است، کارکنان سد ارس در حال اقامت هستند. این شهر با امکانات مناسبی برای رفاه کارکنان تجهیز شده است.

این سنگ بزرگ که در فاصله ۱۰۰ کیلومتری از تهران واقع شده است، برای ساخت سد ارس استفاده خواهد شد.

این سنگ بزرگ که در فاصله ۱۰۰ کیلومتری از تهران واقع شده است، برای ساخت سد ارس استفاده خواهد شد.



کارکنان در حال بررسی سنگ بزرگ سد ارس در این محل

عملیات احداث سد ارس در قزل قشلاق شروع شد

# بتون ریزی سد ارس شروع شد



کارگران ایران و شوروی در محل بتون‌ریزی سد ارس خود ریختند

بتون‌ریزی سد ارس در ایران و شوروی در محل بتون‌ریزی سد ارس خود ریختند

مهندسین ایران و شوروی مشترکاً بوسیله بیل مکانیکی بتون سد ارس را جایجا کردند و باین ترتیب بتون‌ریزی سد ارس آغاز گردید.

در این تصویر، مهندسین ایرانی و شوروی در حال کار بر روی سد ارس هستند. این سد یکی از بزرگترین سدهای ایران است و برای کنترل سیلاب و تولید برق ساخته شده است. همکاری بین ایران و شوروی در این پروژه بسیار مهم بوده است.

عملیات احداث سد ارس در قزل قشلاق شروع شد

### گامی مثبت در روابط تیره ایران و شوروی

بعد از شهریور ۱۳۲۰ به ویژه قضیه آذربایجان، که روابط ایران و شوروی بیشتر بر سوء ظن و بدبینی گرائید، اثرات این سیاست در آذربایجان بیش از سایر نقاط ایران ناخوش آیند بود، فشار سیاسی و اقتصادی بر آذربایجان اساس سیاست داخلی حکمرانان وقت بر این سرزمین شد و دستاویزی برای تحکیم قدرت اختناق و فشار گردید، فرهنگ قومی مظهر بیگانه پرستی و عامل تجزیه ایران شمرده می‌شد، خواندن و نوشتن به زبان آذری جرم بود، نمایشنامه‌های محلی به زبان فارسی نوشته می‌شدند، و هنرپیشه‌ها مجبور بودند در روی سن به زبان فارسی لهجه‌دار صحبت کنند، اشعار، ترانه‌ها و موسیقی آذربایجانی مظهر فرهنگ بیگانه معرفی گردید، هنرمندان و ورزشکاران آذربایجان شوروی که به ایران می‌آمدند با مسافرت آنها به تبریز موافقت نمی‌شد، قراردادهای فرهنگی منعقد بین ایران و شوروی شامل مؤسسات علمی و فرهنگی آذربایجان نشد، سازمانهای امنیتی و انتظامی از آذربایجان منطقه به اصطلاح حساس و از مردم آذربایجان تصویر نادرستی ارائه دادند این برداشت غلط از آذربایجان نه تنها فشار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را به ارمغان آورد بلکه نتایج منفی چنین سیاستی در عمران و آبادی آذربایجان نیز آشکار گردید، از سوی دیگر، همولایتی‌های شرق و غرب تبریز یعنی ارومیه و اردبیل پیوندهای تجاری خود را با تبریز کاهش دادند، این دو، در خانواده آذربایجان راه جدا از تبریز در پیش گرفتند و سرانجام تبریزیهای اصیل رهایی از چنین ناملایماتی را در ترک تبریز احساس نمودند. در چنین اوضاع و احوالی بود که تحولی در روابط ایران و شوروی روی داد.

در آذر ماه سال ۱۳۴۶ عملیات بتونریزی ساختمان سد ارس در منطقه قزل قشلاق آذربایجان انجام گرفت، اعضای رسمی شرکت کننده از ایران در این مراسم عبارت بودند از:

مهندس بیانی معاون فنی وزارت آب و برق، مهندس صوفی مدیرعامل سازمان آب و برق آذربایجان، مهندس بهنام رئیس طرح ارس.

اعضای هیئت شوروی را الکساندروف معاون وزارت آب و برق، اسماعیل اوف صدر هیئت وزیران و نخست‌وزیر جمهوری خودمختار نخجوان، اصلان اوف مجری طرح خط ارس، کوزن کی اوف مسئول امور اقتصادی و پروفیسور بیوروفسکی تشکیل می‌دادند، ده‌ها خبرنگار از رسانه‌های گروهی شوروی در این مراسم شرکت کرده بودند. ابتدا لوحه‌ای که دوستی ایران و شوروی را تصویر کرده بود زیربنای سد نصب گردید، سپس بزرگان هر دو طرف نطقهایی در باره اثرات این همکاریها در روابط حسن همجواری دو ملت رد و بدل کردند، اسماعیل اوف که به زبان آذری سخن می‌گفت، اظهار داشت، قرنهایست که این زمینهای بکر و خشک جولانگاه جانوران موذی و مارهای خطرناک بود پدران و مادران ما قرن‌ها در کنار ارس با حسرت به جریان آب می‌نگریستند، یقیناً آنها از بی‌آبی چه مصائبی که نکشیده‌اند، اینک آن لحظه‌ها فرا رسیده است که به برکت همکاریهای صمیمانه دو ملت، این بیابانهای خشک و تشنه به چمن‌زارها و مزارع پربرکت تبدیل شوند. پانزده ماه بعد، در اسفند ماه سال ۱۳۴۷ عملیات دومین مرحله ساختمان سد ارس که جریان آب را از مسیر اصلی منحرف می‌کرد شروع شد، این بار نیز گروهی از شخصیت‌های محلی دو کشور در مراسم شرکت کرده بودند، اسماعیل اوف نخست‌وزیر نخجوان باز سخنرانی کرد و گفت ملت ایران و مردم شوروی بخصوص همسایه ما مردم آذربایجان همیشه با دوستی زندگی کرده‌اند، کارهایی که اینجا انجام یافته نه تنها برای نسل حاضر بلکه برای نسل‌های آینده خواهد بود، شما کسانی که در بنیانگذاری طرح ارس شرکت کردید و در ساختمان این سد کوشش و مجاهدت می‌کنید برای آینده خودتان نام نیک به یادگار خواهید گذاشت، امروز ما ناظر و شاهد اقدامات انحراف رودخانه ارس بودیم و دیدیم که چگونه کارگران ایرانی و شوروی با همدیگر اینکار را انجام دادند، من تبریکات و تهنیت‌های خودم را حضور شما تقدیم می‌دارم و می‌گویم ما همیشه حاضر هستیم کمکها و مساعدتهای خودمان را نسبت به ایران انجام دهیم.

در ادامه این نطقها، یکی از کارگران شوروی گفت دوستان عزیز، من



ساکن منطقه نخجوان هستم می‌دانم که امروز چه کار بزرگی را انجام داده‌ایم، من امروز به اطراف ارس می‌نگرم برای شما از چه بگویم؟ سرزمینهایی که هرگز آب نمی‌گرفت؟ بعد از این ما، از اینجا آب را به سرزمینهای خشک خواهیم رسانید. سالیان دراز سرزمینهای خشک و لم‌یزرع ما با آب کافی سیراب خواهند شد، می‌خواهم بگویم صدای امروز ما صدای دوستی دو ملت است، پس بگذارید این دوستی استوار باشد. گزارش خبری من از این رویداد مرزی که به صورت وسیع در چند شماره روزنامه کیهان چاپ شد پس از سالها کدورت‌های سیاسی که در روابط ایران و شوروی حاکم بود تازگی داشت هر چند که نوشتن چنین گزارشی در جو نامساعد آن ایام برایم بی‌خطر نبود با اینحال منعکس کردن چنین رویدادی بهر واکنش نامطلوب رژیم می‌ارزید، من همیشه آرزو می‌کردم روزی بتوانم آنسوی ارس را از نزدیک ببینم و به حقیقت تصویر زیبایی که از زندگی در آذربایجان شوروی در ذهنم نقش بسته بود پی ببرم، در واقع این احساس من نسبت به آذربایجان شمالی ربطی به موضع‌گیریهای سیاسی و یا تفکرات ایدئولوژیکی نداشت بلکه به اقتضای شغلی در رابطه با ماجراهای سیاسی سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ بی‌ارتباط نبود، افزون بر این، از یکسو پیدایش جو متشنج سیاسی در مملکت ناشی از اشغال ایران که بحرانهای سیاسی اقتصادی و فکری را ره‌آورد داشت و از طرف دیگر، اثرات تبلیغات وسیع در ایجاد زمینه‌های فکری در مردم که زندگی بهتر را فقط در جامعه شوروی نوید می‌داد باید جستجو کرد، جوانان آن زمان بی‌آنکه به جنبه‌های واقعی و عملی تئوریا و ایدئولوژیها بیندیشند و یا از مکاتیب فلسفی و سیاسی چیزی بدرستی درک کنند تحت تأثیر محیط قرار می‌گرفتند.

پیشتر نیز اشاره شد قبل از شهریور ۱۳۲۰ این هواداری به نفع آلمان نازیسم در ایران بحدی بود که مردم در تبریز در اوایل جنگ جهانی دوم برای پروزی ارتشهای هیتلری روزشماری می‌کردند البته در فرهنگ سیاسی این قبیل گرایشها بسوی بیگانه بیشتر از تبلیغات ستون پنجم دولتها مایه می‌گیرد، بعد از اشغال ایران قدرت تبلیغی همسایه شمالی در آذربایجان ایران از طریق

رسانه‌های گروهی اعم از رادیو، فیلم سینمایی، روزنامه، پوستر تئاتر و نمایشگاه‌های عکس چنان وسیع و گسترده بود که نه تنها احساس همدردی مردم را نسبت به ارتش هیتلری خنثی می‌کرد بلکه متقابلاً زندگی در جامعه شوروی سوسیالیستی را ایده‌آل معرفی می‌نمود، و براساس همین پندارهای فکری بود که در مسافرت به مناطق مرزی با حسرت به آنسوی مرز می‌نگریستم، و این انگیزه سبب شده بود که سعی می‌کردم در هر فرصتی با استفاده از امکانات موجود در برنامه‌های رسمی و یا غیررسمی نوار مرزی شرکت نمایم، سال ۱۳۳۶ روزی برای وصول مطالبات روزنامه از بخشداری جلفا، به آنجا رفته بودم، در آن زمان رفت و آمد به مناطق مرزی ایران و شوروی بشدت کنترل می‌شد خیلی ساده پلیس می‌توانست با دستاویز کردن پرونده‌های ساختگی ورود مرا به جلفا غیرعادی تلقی کند، من نیز متقابلاً براساس همین معیارهای نادرست سعی می‌کردم از رویارویی با پلیس حتی الامکان اجتناب ورزم، در محوطه راه‌آهن جلفا نشسته بودم که ناگهان سر و کله پلیس پیدا شد و با اشاره دست مرا فرا خواند، در شهربانی پس از تهیه گزارش کوتاه به ساواک برد. سی دقیقه بعد، مردی بیرون آمد و پس از احوال‌پرسی مؤدبانه، از اینکه به گفته او سوء تفاهمی بیش نبوده است از من پوزش خواست، وقتی از او پرسیدم می‌توانم چند ساعتی برای انجام کارم در جلفا توقف کنم؟ او گفت برای همیشه می‌توانی اینجا بمانی کسی با تو کاری نخواهد داشت. بعدها فهمیدم که شخص مذکور میرمحمدی رئیس ساواک جلفا بوده است.

از رویدادهای دیگر مرزی این بود که یک سرباز روسی به نام بونین در منطقه ماکو از رودخانه ارس گذشته وارد خاک ایران می‌شود، بونین بی آنکه کسی متوجه شود مسافتی راه می‌پیماید که در بین راه پسریچه چوپانی او را دیده به پاسگاه ژاندارمری پالان توکن موضوع را اطلاع می‌دهد، بونین پس از دستگیری و بازجوییهای مقدماتی در رضائیه، به تهران اعزام می‌گردد، یک روز روزنامه‌ها خبر دادند، که بونین از دژبان تهران گریخته و به سفارت شوروی رفته است، چگونگی این فرار مرموز در آن ایام به علت سانسور شدید مطبوعات افشاء

نشد، دولت ایران که قصد بهره‌برداری سیاسی از این واقعه را داشت، پیش‌آمد دیگری آن را ختشی نمود.

در همین روزها بود که هواپیمای حامل محافظین شاه در مسافرت شاه به آذربایجان راه را گم می‌کند و در دشت مغان داخل حریم هوایی شوروی می‌شود، جنگنده‌های روسی این هواپیما را فرود اجباری کردند در این هنگام بود که شورویها مبادله افراد گارد را با بونین پیشنهاد نمودند، و این مبادله در جلقا صورت گرفت.

باز هم در رابطه با حوادث مرزی، یک فروند هواپیمای پستی روسی در منطقه ارسباران وارد خاک ایران می‌شود و در پنج کیلومتری لهر فرود می‌آید، جالب اینکه تا چند ساعت بعد از بزمین نشستن این هواپیما کسی متوجه ماجرا نشده بود این بار نیز دهاتیها مقامات مربوطه را آگاه ساختند، دولت وقت ایران که در آن زمان در جهت بهبود روابط حسن همجواری با شورویها گام برمی‌داشت با درخواست پناهندگی خلبان روسی این هواپیما موافقت نکرد، از طرف دیگر مقامات امنیتی سعی می‌کردند، کسی بویی از این ماجرا نبرد، با این حال من تنها خبرنگاری بودم که خود را به محل رساندم آن روز پنجشنبه بود مأمورین از فاصله دور اطراف هواپیما را قرق کرده بودند، با این حال عکاس کیهان با استفاده از دوربین عکاسی تله‌دار از فاصله یک کیلومتری از هواپیمای روسی عکس گرفت، روز شنبه وقتی عکس هواپیما علیرغم آن همه تدابیر امنیتی در صفحه اول روزنامه کیهان چاپ شد خبرگزاریهای بزرگ جهان آن را به سرتاسر جهان مخابره کردند.

### قره کلیسا و آرامنه تبریز

سال ۱۳۴۵ زمین لرزه نسبتاً شدیدی در منطقه ماکو و سیه چشمه آذربایجان غربی روی داد و خسارات جانی و مالی ببار آورد برای تهیه خبر و گزارش عازم محل شدیم و در بازگشت از مناطق زلزله زده اطلاع یافتیم در گوشه‌ای از دشت چالدران کلیسای قدیمی هست که از انظار پنهان مانده است برحسب طبیعت شغلی که همیشه در جستجوی چیزهای تازه بودیم بسوی کلیسا راه افتادیم اما آن روز در آن دشت وسیع کسی نبود که محل کلیسا را بمانشان دهد، اتومبیل جیب حامل ما پس از دو ساعت سرگردانی در دشت بی‌جاده و عبور از شیارهایی که از رفت و آمد و سایط نقلیه کندرو ایجاد شده بود از گل و لای به زحمت گذشت ناگزیر جستجو را ناتمام گذاشته به تبریز بازگشتیم و روز بعد با قطع بارندگی مجدداً راهی کلیسا شدیم.

وقتی اولین رپرتاژ خبری از قره کلیسا در کیهان چاپ شد نام قره کلیسا به سرزبانها افتاد و سال بعد و سالهای دیگر پای عده زیادی از مسیحیان به آنجا باز شد و دولت ناگزیر از قره ضیاءالدین تا محل کلیسا که حدود پنجاه کیلومتر است جاده اتومبیل رو احداث کرد و طولی نکشید قره کلیسا به یکی از مراکز مهم توریستی تبدیل شد و هر سال در هفته اول مردادماه سیل جمعیت ارمنی بسوی قره کلیسا سرازیر گردید، با آسفالت جاده کلیسا جاذبه توریستی آنجا افزایش یافت. آرامنه درباره این کلیسا اینطور داستانبیرائی کرده‌اند. طاطاوس یکی از حواریون عیسی مسیح علیه‌السلام در آنجا شروع به تبلیغات مذهبی نمود و حکمران وقت به خشم آمد فرمان قتل طاطاوس را صادر می‌کند و جسدش در محراب کلیسا دفن می‌شود.

بنای اولیه کلیسا به ۱۵ قرن پیش باز می‌گردد که بعداً بازسازی شده و بعلت استحکام بنا از گزند حوادث طبیعی مصون مانده است. ظاهراً آرامنه به مدت سه روز و سه شب در جوار کلیسا اطراق می‌کنند و روز سوم با انجام پاره‌ای از مراسم مذهبی کلیسا را برای سال دیگر ترک نموده و دشت مجدداً خلوت می‌شود اما حقیقت اینستکه سه روز اقامت در جوار کلیسا اگرچه برای

مسیحیان سالمند جنبه مذهبی دارد لیکن جوانان با کارهای غیراخلاقی موقعیت مذهبی کلیسا را کم‌رنگ کرده بودند.

ارامنه در آذربایجان با فرهنگ و ویژگیهای خاص قومی در طول سالیان دراز با دیگر شهروندان غیرمسیحی زندگی مشترک داشته‌اند که در حوادث و رویدادهای سیاسی و تحولات اجتماعی آذربایجان ایران بندرت در صحنه ظاهر شده‌اند آنها حتی المقدور سعی کرده‌اند از هر ماجرائی فاصله بگیرند با اینحال در سوم شهریور ۱۳۲۰ که آرتش سرخ وارد تبریز شد ارمنی‌ها در دو طرف خیابانهای شهر اجتماع کرده بودند با تکان دادن دستمال‌های قرمز برای روسها ابراز احساسات می‌کردند.

ارامنه مقیم تبریز تا ماجرای آذربایجان در سال ۱۳۲۴ اقلیت بزرگی را شامل می‌شدند که در اقتصاد تبریز و آذربایجان نقش و سهمی داشتند. تجار ارمنی در تجارت با روسیه شوروی و کشورهای اروپائی به اقتصاد آذربایجان کمک شایان نموده‌اند. در صنعت نقره‌کاری و فعالیت‌های هنری تبریز ارامنه مقیم این شهر سهم ارزنده‌ای داشته‌اند.

در نهایت حوادث و رویدادهای گوناگون سبب شد تا آخر دهه دوم ارامنه این شهر را ترک کردند. برطبق آمار موجود تبریز که قبل از شهریور ۱۳۲۰ بیست و چهارهزار ارمنی شهروند داشت در سالهای ۲۴-۱۳۲۳ ارمنی‌ها که در تبریز احساس عدم امنیت سیاسی و شغلی کردند از تبریز کوچ نمودند و تا پایان دهه دوم تعداد آنها به ۱۲ هزار نفر کاهش یافت سرانجام در سالهای ۱۳۵۰ الی ۱۳۷۰ جمع کل ارامنه تبریز به دوهزار نفر تخمین زده می‌شود.

## مرگ صمد بهرنگی

شهریور سال ۱۳۴۶ صمد بهرنگی در رودخانه مرزی ارس هنگام شنا غرق شد، این حادثه را به توطئه عوامل رژیم نسبت دادند، صمد سبب گردید که گروه‌های چپ آن را برای بدنام کردن رژیم دستاویز قرار داده بهره‌برداری سیاسی نمایند با این حال از نظر رژیم وقت صمد در قید حیات آنچنان به اصطلاح عنصر خطرناک نبود که برای نابودیش نقشه بکشد، صمد و بهروز دهقانی دو دوست دیرینه و همفکر مدتها در این نشریه و آن هفتگی نامه مطلب می‌نوشتند و یا ویژه‌نامه و جنگ ادبی منتشر می‌کردند دقیقاً تعطیل صفحات ادبی هر دو روزنامه کیهان و مهد آزادی که با همکاری گروه همفکران این دو نفر انتشار می‌یافت بر اثر بی‌میلی مسئولان هر دو روزنامه بود، تا آنجایی که به کیهان مربوط بوده است حتی در شرایطی که رژیم از چاپ و توزیع هر نوشته‌ای که احساس خطر می‌کرد ممانعت می‌نمود به انتشار چنین صفحه‌ای در کیهان ایراد نگرفت در صورتی که کافی بود با یک اشاره به همه مطبوعات صمد را از نوشتن در روزنامه‌ها باز دارد حال آنکه عملاً دیدیم نوشته‌های او با امضاء صریح و یا مستعار در جراید تهران و تبریز چاپ و منتشر می‌شد.

شهریور ماه بود که اطلاع یافتم جسد بیجان صمد را از آب رودخانه ارس گرفته‌اند و برای دفن در گورستان امامیه به تبریز می‌آورند مراسم تشییع و دفن او انجام گرفت و خبر مرگش را فقط کیهان با یک تحلیل کوتاه که به نقطه‌نظرهای فکری او اشارت داشت چاپ کرد و تا چند سال بعد نیز مرتب در سالروز مرگش در کیهان یادیه از وی می‌کردم، در تفسیری که بعد از ماجرای مرگ صمد در کیهان نوشتم آمده بود، صمد معلمی متفکر و وظیفه‌شناس بود نه تنها آثار او بلکه زندگی او نشان آزادمردی است که به روشنی و پاکی صادقانه عشق می‌ورزید.

سالها بعد با انتشار هفتگی نامه‌های ادبی رنگارنگ بتدریج زندگی و مرگ صمد سوژه داغ برای روشنفکران قلمزن گردید، در تبریز خودمان اشخاصی که

در حیاتش برای تخطئه کردن او از هیچ سمپاشی فروگذاری نمی‌کردند پس از مرگش دنباله‌رو مکتب فکری او شدند و شروع کردند به نوحه سرائی به سبک صمد به قصه‌نویسی برای بچه‌ها، بعد از مرگ صمد بود که رژیم نسبت به بهرنگی حساسیت بیشتری نشان داد. در بازرسی از منازل هر یک از فعالان سیاسی که کتابهای صمد بدست آمد برای رژیم سلطنتی این شک و شبهه ایجاد شد که صمد در فعالیت‌های مارکسیستی نقشی داشته است به همین جهت بود که بعد از مرگ او دوران حیاتش برای نظام وقت مسئله شد.

۲۴ سال بعد، از ماجرای مرگ صمد پرده برداشته شد، حمزه فلاحی تنها شاهد عینی درباره این موضوع تحت عنوان قصه راز کشنده ارس چنین نوشت:

... برنامه این شد که یکسره به ده توولی برویم (این ده درست در کنار ارس است) و از آنجا بهمن زمانی را برداریم سه نفری راه بیفتیم، بهمن تمام خطه ارس را مثل کف دستش می‌شناخت ولی متأسفانه او در خانه نبود و ما ۲۴ ساعت در خانه او منتظر ماندیم که پیدایش نشد و خوشبختانه بهمن زنده است و او باید در این مورد و موارد دیگر حرف بزند) آنگاه دوتائی حرکت کردیم هر روز نزدیک ظهر آبتنی می‌کردیم، صمد در کنار رودخانه و من یک کمی داخل‌تر، در هوای داغ ۹ شهریور هم آبتنی رفتیم این سومین روز بود درست پشت پاسگاه که در آن روز فقط پنج سرباز در آنجا بودند و طبق معمول نه رئیس پاسگاه بود و نه درجه‌دار دیگری، صمد جایی که ایستاده بود آب بیش از نافش نبود من طبق معمول خود را در آب رها کردم پنجاه متری شنا نکرده بودم که نعره صمد می‌خکوبم کرد، دکتر، دکتر، برگشتم صمد تا شانه‌هایش توی آب بود، نعره زدم صمد دست بزن، پا بزن، رسیدم دست بزن، دست بزن، ولی صمد درست بطرف جریان شدید رودخانه پیش می‌رفت فقط توانست سه بار صدایم کند و بیش از ده ثانیه روی آب نماند!

## جنایت در جاده ارس

ماجرای قتل و سرقت در جاده قزل قشلاق که در سال ۱۳۴۸ اتفاق افتاد پرسروصداترین حادثه سال در آذربایجان بود، چند تن از کارکنان سازمان آب و برق که به منظور پرداخت حقوق ماهانه پرسنل سد ارس عازم محل بودند بین راه عده‌ای که در مخفی‌گاه جاده کمین کرده بودند راه را بر اتومبیل استیشن حامل پولها می‌بندند و پس از سرقت پولها دو تن از سرنشینان اتومبیل به اسامی حسنعلی فروتن و حسن اهرابی راننده استیشن را می‌کشند، اطلاع یافتن به این خبر برای ما تصادفی بود، یکی از دوستان که از جلفا به تبریز باز می‌گشت در مرند از موضوع آگاه می‌شود و به محض ورود به تبریز به من تلفن کرد و ماجرا را گفت، اساساً به هشتاد درصد از خبرها ما این چنین دسترسی داشتیم یعنی دوستان و آشنایان در هر نقاط مختلف کشور و یا استان هر حادثه و رویدادی را سریعاً به ما اطلاع می‌دادند، و این شبکه خبری، آن چنان آذربایجان را زیر پوشش قرار داده بود که از همه حوادث و اتفاقات در اسرع وقت آگاه می‌شدیم و دقیقاً این تنها رمز موفقیت ما در دست‌یابی به خبرهای دست اول بوده است، خوشبختانه چاپ این خبر در روزنامه نه تنها دچار محدودیتهای امنیتی نگردید بلکه شامل مقررات سانسور نیز نشد.

حادثه از نظر اهمیت همه مسائل روزمره را در تبریز تحت‌الشعاع قرار داد و ما توانستیم با دست‌یابی به منابع اصلی ماجرا از این رویداد بهره‌برداری خبری کنیم یعنی از بدو حادثه تا بسته شدن پرونده این جنایت، ابتکار خبری را در دست بگیریم، موضوع برای رژیم وقت مهم‌تر از یک رویداد معمولی و اتفاقی بود بطوری که سرلشگر اویسی فرمانده وقت ژاندارمری کل کشور به تبریز آمد و شخصاً رسیدگی به این پرونده را در اختیار گرفت، با بازداشت خلیل اصلانی یکی از متهمین این حادثه سرنخ بدست پلیس افتاد، خلیل در این چنین حوادثی پرونده داشت او هر چند که در بدو بازداشت منکر دخالت خود در این ماجرا گردید اما پس از دریافت امان‌نامه از سرلشگر اویسی اعتراف کرد و چگونگی حادثه را به پلیس شرح داد.



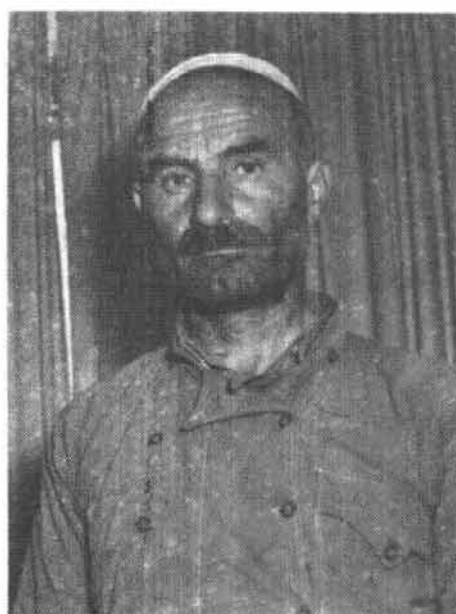
مشارکت یکی از شهروندان مشهور تبریز بنام ابراهیم خبازی (مشهدی ابراهیم چورکچی) در این قضیه همگان را دچار حیرت کرده بود نامبرده وقتی دستگیر شد در ژاندارمری او را دیدم که دستبند زده بودند با وی آشنائی قبلی داشتم و هرگز تصور نمی‌کردم چنین اتهام سنگینی را به او نسبت دهند و یا اصلاً مرتکب چنین عملی شده باشد، بمن گفت فلانی می‌بینی چه کاری بر سر من آورده‌اند؟ شما که مرا می‌شناسید من اهل این کارها نیستم، در آن لحظه به خاطر آمدن ناو‌ها در صدد برآمده بودند پنجاه دینار قیمت هر کیلو نان را افزایش دهند و من در روزنامه با این تصمیم آنها مخالفت می‌کردم روزی از روزها به دیدار آمدند و مشهدی ابراهیم از من می‌خواست که دست از مخالفت بردارم وی به شوخی گفت بگذار با این پنجاه دینارها بزم شب را روبراه کنیم، پس از بازجوئی‌های مقدماتی متهمین را به تهران بردند، چند ماه بعد برادر مشهدی ابراهیم به ما خبر داد که محاکمه آنها در یک دادگاه نظامی شروع شده است، اداره مرکزی روزنامه را از موضوع آگاه کردیم و خبرنگاران کیهان بموقع به جلسه دادگاه راه یافتند و عکس و خبرهای اختصاصی از این محاکمه در کیهان چاپ شد و این پیشدستی کیهان در همه محافل مطبوعاتی و خبری کشور انعکاس وسیع یافت و چندین روز نسخه‌های کیهان بلافاصله پس از پخش در تبریز نایاب می‌شد.

شانزدهم مهر ماه اطلاع یافتیم که دو تن از محکومین به مرگ را به تبریز آورده‌اند و سپیده‌دم روز بعد اعدام خواهند کرد هفدهم مهر ماه مشهدی ابراهیم به اتفاق یکی از محکومین دیگر را از ژاندارمری به میدان تیر لشگر آوردند، ابراهیم خبازی وقتی چشمش به من افتاد گفت در روزنامه‌تان بنویسید من بیگناه بودم من چوب فرقه بازی را خورده‌ام و دست کم مستحق چنین مجازاتی نبودم.

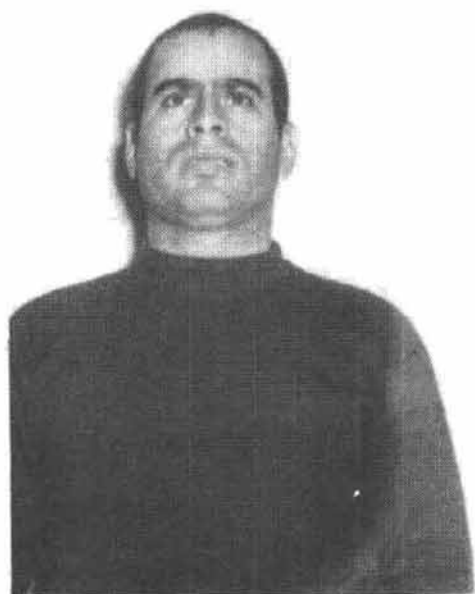
سیری در کوچه‌های خاطرات



ابراهیم خبازی (اعدام)



کاکا صالح - زندان



خلیل اصلانی (زندان)



بیوک شهروز حق (زندان)

ماجرای آفرینان در جاده قزل قشلاق

## دانشگاه تبریز

دانشگاه تبریز در نیم قرن اخیر که از تأسیس آن می‌گذرد فراز و نشیب‌های فراوانی را پشت سر گذاشته است در این مدت نسبتاً طولانی همیشه کانون قدرت نمائی افکار و عقاید سیاسی گوناگون بوده و بیشتر حرکت‌های سیاسی را در تبریز شکل و سازمان داده است.

این دانشگاه از بدو تولد در سال ۱۳۲۵ تا به حال در سه رژیم متفاوت و متضاد با سه نام، تبریز انیورسسته سی، دانشگاه آذربادگان و دانشگاه تبریز معرفی شده است، ابتدا با دو دانشکده طب و ادبیات در محل فعلی دانشسرای پسران آغاز بکار کرد و بتدریج هفت دانشکده با هفتاد و دو رشته تحصیلی توسعه یافت اولین رئیس تبریز انیورسسته سی دکتر جهانشاه جهانشاه‌لو بود که در زمان حاکمیت فرقه دموکرات در آذربایجان با تدریس علوم سوسیولوژی، برای دانشگاه مسائلی بوجود آورد که در آن ایام محیط فکری تبریز پذیرای آن نبود رژیم شاهنشاهی تأسیس این دانشگاه را از سال ۱۳۲۶ به رسمیت شناخت که رؤسای آن در هر صورت اعم از سرپرست و یا رئیس عبارت بودند از:

دکتر جهانشاه جهانشاه‌لو، خانابا بیانی، دکتر منوچهر اقبال، دکتر سجادی، دکتر محسن هشترودی، اردلان، دکتر شفیع امین، عباسقلی گلشائیان، غلامعلی بازرگان، هوشنگ منتصری، منوچهر تسلیمی، علی اکبر حسنعلیزاده، حبیب زاهدی، محمد علی صفاری، محمد علی فقیه، دکتر منوچهر مرتضوی، دکتر قباد فتحی که با تغییر رژیم و استقرار جمهوری اسلامی ایران به ترتیب دکتر ثقه‌الاسلامی، دکتر باروقی، دکتر حسین صادقی شجاع، دکتر حسین سیفالو، دکتر مهدی گلابی و دکتر محمد علی پور فیض ریاست این دانشگاه را بر عهده داشته‌اند

در بررسی سابقه فعالیت‌های سیاسی در دانشگاه تبریز به این نتیجه می‌رسیم که تا سال ۱۳۴۱ برتری قدرت دو گروه چپ و ملی‌گرا جلب نظر می‌کند و سال‌های بعد افکار و ایدئولوژی‌های سیاسی دیگر در دانشگاه تبریز ظاهر شده است و در چگونگی نفوذ مکتب‌های فکری به دانشگاه تبریز نخست

ایدئولوژی چپ پیشتاز بوده و این ره‌آورد دانشجویان شهرهای شمالی کشور بود که در آن ایام جوانان این شهرها بعلت عدم دسترسی به دانشگاه در مازندران و گیلان بعد از تهران تبریز را از نکته نظر جغرافیائی برای تحصیلات دانشگاهی مقدم بر دیگر شهرهای ایران می‌شمردند، براساس همین موضوع بود که در فاصله سالهای ۱۳۲۸ الی ۱۳۳۲ عملاً مشاهده می‌شود که بیشتر فعالیتهای سیاسی در تبریز از سوی این افراد در دانشگاه تبریز صورت گرفته است که با ظهور جبهه ملی در صحنه سیاسی مملکت قدرت سیاسی در دانشگاه تبریز بین این دو گروه متمرکز شده بود و تقریباً از سال ۱۳۴۲ ببعده بود که بتدریج گروههای سیاسی دیگر پا به میدان گذاشتند که در مجموع اتحاد مصلحتی همه آنها در ستیز با دشمن مشترک، دانشگاه را به سنگر مبارزه بر علیه رژیم وقت مبدل کرده بود.

در زمینه توسعه فیزیکی دانشگاه تبریز اگرچه از نظر گسترش تأسیسات پیشرفت سریعی داشت با این وصف این ترقی در زمینه مسائل علمی و تحقیقی در مقایسه با سایر دانشگاههای کشور چندان صادق نبود دانشگاه تبریز در سه دوره یعنی ریاست منوچهر تسلیمی، زاهدی و محمد علی فقیه از نظر سرمایه‌گذاری دولتی به اوج پیشرفت خود نائل آمد اگرچه اولی و دومی بیشتر به گسترش تأسیسات توجه داشتند اما سومی به پیشرفتهای علمی می‌کوشید، افزون بر این محمد علی فقیه سخنور بود بیشتر در کنفرانسها، سمینارها و کنگره‌های دانشگاهی و غیردانشگاهی درباره مسائل جاری مملکتی و منطقه‌ای اظهار نظر می‌کرد و اغلب با بیان سخنان بی‌تعارف جنجال می‌آفرید، وی در یک سمینار دانشگاهی با اشاره به توسعه فعالیتهای ساختمانی از طرف پزشکان تبریز، اظهار داشت پزشکان ما بیشتر بساز و بفروش شده‌اند این جمله وقتی به نقل و قول از نامبرده در صفحه اول روزنامه کیهان چاپ شد سر و صدای زیادی نمود و دکتر فقیه نتوانست در برابر صف‌آرایی پزشکان مقاومت کند و ناگزیر زیر حرف خود زد و در یک تماس تلفنی بمن ناسزا گفت که قبل از وی چنین سخنان شرم‌آوری را از دکتر تسلیمی هم شنیده بودم.

### نقش انجمنهای محلی تبریز در بی‌اعتبار کردن رژیم

انجمنهای سه‌گانه شهر، شهرستان و استان در تبریز با استفاده از آزادیهای نسبی نه تنها پا را از وظایف اصلی خودشان فراتر گذاشتند بلکه تحت تأثیر جو متشنج برای رژیم مزاحمتهائی نیز ایجاد کرده بودند آنها به جای انتقاد سازنده به عیب جوئی پرداختند و با پیش کشیدن نارسائیهای زندگی و بزرگ کردن معایب به نهادهای ناراضی تراش تبدیل شدند که در آماده کردن مردم به عصیان و یا اعتراض عمومی بی‌تأثیر نبوده‌اند،

از سال ۱۳۵۰ بی‌عد در انجمنهای محلی تبریز، انتقاد و عیب‌جوئی و حتی عیب‌جوئی از اوضاع اوج گرفت و این خود به خود زمینه بی‌اعتبار کردن رژیم را فراهم می‌کرد، افزون بر این، پرسش و پاسخ از مسئولان اجرائی که بیشتر به بازجوئی شباهت داشت به جز تحقیر و تضعیف کارشناسان و دولتمردان رژیم نتیجه دیگری بیار نیاورد، رژیم ظاهراً به تبعیت از اصول دموکراسی پارلمانی در بازی گرفتن افراد فاقد شعور اجتماعی و رو در رو قرار دادن آنها با افراد تحصیل کرده و مأمورین عالی رتبه خود بقدرت و اعتبارش لطمه زد و رؤسای انجمنها نیز که قاعداً می‌بایست بی‌طرفانه انجمن‌ها را اداره می‌کردند به پرخاشگران پیوسته بودند.

تبریز از سال ۱۳۲۷ بی‌عد انجمن شهر داشت که نقش آن در دراز مدت فقط در رسیدگی به ابتدائی‌ترین مسائل شهری و شهرداری خلاصه شده بود و اعضای انجمن شهر که معمولاً افراد سرشناس شهر بودند به منظور حفظ منافع شخصی به انجمن شهر راه می‌یافتند، از سال ۱۳۴۵ الی ۱۳۵۶ این انجمن توانست سیستم کهنه را رها کرده و تا حد زیادی استقلال عمل کسب کند و انجمن را از قید نظرات تحمیلی برهاند، حاج غلامحسین اردبیلی که خود را رئیس مادام‌العمر کرده بود بیش از ده سال به صندلی ریاست انجمن تکیه زد و انجمن شهر را به شیوه مجری دستورات دیکته شده از طرف مقامات بالا اداره می‌کرد در این مدت طولانی انجمن شهر قادر نبود در اجرای ابتدائی‌ترین وظیفه خود یعنی انتخاب شهردار مستقل تصمیم بگیرد روی این اصل شهرداران این

انجمن افرادی بودند که وزارت کشور و یا استانداران به انجمن شهر تحمیل می‌کردند و به توصیه آنها کنار گذاشته می‌شدند، این چنین انجمنی از سال ۱۳۴۵ تغییر جهت داد ابتدا، رئیس مادام‌العمر را کنار گذاشت و سپس در انجمن شهر را به روی خبرنگاران جراید گشود و اعضای انجمن با استفاده از رسانه‌های گروهی در نطق‌های قبل از دستور، همه سازمان‌های اجرائی مملکت را بیاد انتقاد گرفتند و در بدگوئی پا را از گلیم خودشان دراز کردند، و بعضی از افراد تحت تأثیر محیط ناراضی و جو آستن حوادث با بیان سخنان تند و تحریک‌آمیز برای خودشان کسب وجهه می‌نمودند، رؤسای انجمن شهر تبریز این افراد بودند،

حاج غلامحسین اردبیلی، دکتر مجید امیر کبیریان، دکتر جعفر جهانشاهی، دکتر منصور اشرفی، علی ستارزاده، و حامد سید امامی  
منتقدین عبارت بودند از، حسین میرزالو، ابراهیم رادمردان، مهندس بیوک اردبیلی، مرتضی‌الستی، فتحی، امین صادقیه، علی ستارزاده، دکتر منصور اشرفی، مهدی ظروفچی و کاظم صدقیانی‌زاده

#### انجمن شهرستان تبریز

انجمن شهرستان تبریز در سال ۱۳۴۸ بوجود آمد این انجمن فاقد قدرت قانونی بود، فقط در تقسیم اعتبارات عمرانی مناطق شهرستان نقش پیشنهادی داشت، با اینحال هفته‌ای یکبار جلسه تشکیل می‌داد که تقریباً همه جلسات آن متشنج بود، بعد از ریاست کوتاه مدت سرهنگ و خشوری و احمد عماد، دکتر فتاح موسوی ریاست این انجمن را تا پایان عمر انجمن بر عهده گرفت، نامبرده به اعضای انجمن شهرستان فرصت داد همه مسئولان اجرائی را بیاد انتقاد بگیرند و نظام را زیر سؤال برند و خود نیز در انتقاد از اوضاع با آنها هم صدا شد، بیشتر اعضای انجمن شهرستان تبریز افراد کم سواد و فاقد دانش و بینش اجتماعی بودند و اغلب نطق‌هایشان را دیگران می‌نوشتند و آنها نیز نوشته‌ها را قرائت می‌کردند،

اعضای انجمن شهرستان که در حوزه‌های انتخابیه‌شان با مسئولان اجرائی اختلاف پیدا می‌کردند آنها را بعنوان پاسخ‌گوئی به انجمن شهرستان

می‌کشاندند و محاکمه می‌نمودند، آنها این افراد بودند: مدنی‌گوگانی، شریعتی، رجبعلی شکوهی، صدیق‌آذر، اسحق‌نژاد، عیسی هریسی‌نژاد، موسی هریسی‌نژاد، رجبعلی حاسبی.

### انجمن استان

نمایندگان شهرستانها هر ماه در انجمن استان جمع می‌شدند همه گلایه و دق دلهایشان را بیرون می‌ریختند، از طرحهای ناتمام دولتی، سواستفاده‌ها، کمبود بیمارستان، پزشک و مدرسه گرفته تا وعده‌های عملی نشده همه سوژه‌های سخنرانیهای پر سروصدای ناطقین این جلسات بودند بعضی از آنها بحق از نارسائیهای محلی می‌نالیدند و برخی دیگر توقعات شخصی داشتند که وقتی برآورد نمی‌شد به زمین و زمان بد می‌گفتند، اغلب با شرکت استاندار و یا نمایندگان مجلسین و یا مسئولان اجرائی در جلسات این انجمن، محیط بی‌روح آن جان می‌گرفت، زیرا آنها کم و بیش با وعده‌های سرخرمن موکلین خویش را امیدوار و راضی می‌کردند، انجمن استان که فلسفه وجودی‌اش فقط بر محور گلایه و انتقاد می‌چرخید مانند انجمن شهرستان اگرچه برای مردم چندان ثمربخش نبود لیکن اعضای آن با دریافت حق شرکت در جلسات و هزینه‌های ایاب و ذهاب و دیگر استفاده‌های جنبی، به عضویت در این انجمن سر و دست می‌شکستند، رئیس نخست این انجمن دکتر مجیر مولوی بود که پس از انتخاب شدن به سناتوری، فقیه بجایش نشست، نامبرده فرد محتاط و محافظه‌کار بود اما با تند رویهای اعضای انجمن می‌ساخت، بدش نمی‌آمد که سخنان منتقدین جسور انجمن چاشنی دلپذیر برای خوانندگان روزنامه‌های خبری گردد، زیرا اگرچه سخنان تلخ انجمن نشسته‌ها به مزاج دولتمردان سازگار نبود اما مطالب رتوش شده در جراید به نقل و قول از اعضای انجمن استان را می‌پسندید، افراد جنجالی انجمن استان اینها بودند، سرگرد حجت امیرفتحی نماینده مغان، اکرامی نماینده خلخال، صادقی نماینده میانه، امیرفتحی با روحیه عشایری منتقد سرسخت بود او وقتی نوشته‌اش را قرائت می‌کرد همه چیز را بهم می‌ریخت وزیر، وکیل، حزب و دولت را بیاد حمله می‌گرفت، بارها مقامات

دولتی از رئیس انجمن خواسته بودند که از سخنرانی امیرفتحی جلوگیری کند ولی حجت زیر بار نمی‌رفت، نامبرده اولین کسی بود که در یکی از نطق‌هایش جسورانه به احزاب فرمایشی حمله کرد و صراحتاً گفت در این دکانها را تخته کنید.

### تبریز و قضیه شهرداران این شهر:

قبلاً به نقش منفی‌گرایی انجمنهای محلی تبریز اشاره شد، این به اصطلاح پارلمانهای محلی در دوره‌های آخر عمر نظام سلطنتی آن چنان شلوغ بازی کردند که عملاً به مراکز حمله به رژیم در تبریز مبدل شده بودند، در مهر ماه سال ۱۳۴۷ چهره‌های اعضای انجمن شهر تبریز ترکیبی از قیافه‌های جدید و قدیمی بودند که بتدریج قدیمی‌ها از گردونه خارج گردیدند، با اینکه اغلب منتخبین را افراد سرشناس شهر تشکیل می‌دادند لیکن بعضی از آنها فاقد خصوصیات و ضوابط شناخته شده برای نمایندگی در انجمنها بودند.

اصولاً چگونگی انتخابات در این انجمنها که به صورت بند و بست‌های گروهی صورت می‌گرفت از معیارهای اصولی که لازمه انتخاب سالم است بی‌بهره بود، اگرچه دولت در انتخابات محلی به صندوقهای رای کاری نداشت ولی بی‌میلی مردم برای شرکت در انتخابات سبب گردیده بود که نفر اول از شهر هشتصد هزار نفری تبریز با کمترین رای یعنی حداکثر ده هزار رای انتخاب شود، انتخابات حزبی نیز از این قاعده کلی مستثنی نبود زیرا احزاب فرمایشی که فاقد پایگاههای مردمی بودند در هنگام انتخابات به منظور کسب اعتبار به افراد سرشناس شهر متوسل می‌شدند که از نفوذ آنها در رأی‌گیری سود جویند، دقیقاً چنین رسم و رسومی در مراجعه به آراء مردم با اصول انتخابات پارلمانی سالم منطبق نبود، و در نهایت اغلب کسانی که به عضویت انجمنهای شهر، شهرستان و استان درمی‌آمدند نه تنها وظایف بر عهده گرفته را فراموش کرده بودند بلکه در حمله به سازمانهای اجرایی آن چنان افراط و تندروری کردند که در پیشرفته‌ترین دموکراسی‌های دنیا این چنین پرده دریها با قوانین مملکتی آنها وفق نمی‌داد.

اعضای این دوره انجمن شهر تبریز عبارت بودند از:



دکتر جعفر جهانشاهی، محمدحسین مهرگان، دکتر مجید امیرکبیریان، حاج‌علی نارونی، سیدحسن عدل، مرتضوی، آوتیسیان، محمود علیزاده، حسین میرزالو، بانو حکیمه نورهاشمی، سیدصادق اکرامی، جعفر قالیباف، حاج‌نقی توکلی، حاج‌ابوالقاسم جوان و حاج‌غلامحسین اردبیلی.

این دوره انجمن شهر تبریز با انتخاب دکتر حمید وارسته بسمت شهردار تبریز سنت شکنی کرد، دکتر وارسته در بهمن ماه سال ۱۳۴۷ با اکثریت قریب به اتفاق به سمت شهردار تبریز انتخاب شد وارسته علاوه بر وکالت دادگستری سالهای متمادی مشاور حقوقی شهرداری تبریز را نیز برعهده داشت. او سعی می‌کرد خودش را با حاج ارفع‌الملک شهردار سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۵ تبریز هم‌تراز معرفی کند نامبرده تنها شهرداری بود که قدرت قانونی مقام و منزلت شهردار را بالاتر از همه مسئولان اجرایی شهر و دولتمردان انتصابی معرفی می‌کرد.

وارسته اکثراً در مسائل شهر و مردم با سرلک استاندار وقت سرشاخ می‌شد یعنی آب این هر دو به یک جوی نمی‌رفت. رابطه آنها روز بروز تیره‌تر می‌گردید، وارسته با نطق و اظهار نظرهای تند و انتقادی و حملات مستقیم و غیرمستقیم به دولتمردان، سیاستهای استانی دولتهای مرکزی را در آذربایجان و تبریز زیر سؤال می‌کشید، او با این کار عملاً برای خودش دشمن می‌تراشید، جانبداری من از وارسته و حمایت انجمن شهر از وی سبب گردیده بود که شهردار علیرغم کارشکنی‌های استاندار در مسند قدرت مقاومت نماید، ساواک نیز با وارسته میانه خوشی نداشت این موضوع را من از فحوای کلام یک مسئول مطبوعات ساواک درک کردم، او از من پرسید چرا از دکتر وارسته حمایت می‌کنی؟ در جواب گفتم برای اینکه شهردار دلسوز است، به تبریز خدمت می‌کند. از سوی دیگر کیهان در تبریز یک اهرم قدرت شناخته شده بود به همین جهت مخالفین وارسته از بیم درگیر شدن با کیهان از ابراز مخالفت‌های علنی با وی حتی الامکان اجتناب می‌کردند، دوره اول خدمت وارسته در شهرداری این شهر در طول پنجاه سال پیش از همه شهرداران تبریز طول کشید.

وارسته شهرداری بود که دست کم با بزرگان رژیم در باره مسائل تبریز تعارف نمی‌کرد در هر فرصتی سعی داشت از بی‌توجهی به آذربایجان و تبریز سخن گوید، او با دلیل و منطق و آمار و ارقام ثابت می‌کرد که تبریز به رغم موقعیت تاریخی، جغرافیایی، سیاسی و تراکم جمعیت از اعتبارات عمرانی مملکت سهم عادلانه و منصفانه نمی‌برد.

در یکی از مسافرت‌های شاه به تبریز که وارسته شهردار بود در خیر مقدمش سنت شکنی کرد تعریف و تملق را کنار گذاشت عارفانه صحبت نمود و صادقانه از گذشته‌های تبریز و نقش این شهر در پاسداری از استقلال ایران حرف زد علیرغم اینکه رک گوئی و صراحت در گفتار غالباً برای مردم و بزرگان تبریز خطرناک بوده معهداً این مردم هرگز از برخورد صریح با حکومت‌داران خویش ابا نداشتند، آن روز شهریار در هنرستان صنعتی تبریز در چکامه‌اش خطاب به شاه درد دل‌های تبریز را چنین بیان کرد:

چار راهی بودم از بازارهای شرق و غرب  
 کاروان کوی من از چارسو بازارگان  
 چشم و گوش چین و افغان، ترک و یونان بود من  
 تا چه خواند ارغنون و تا چه آید ارمغان  
 حالیا از چشم تنگ روزگار افتاده‌ام  
 اشگ را مانم که طفل از من بود دامن فشان  
 مرغکانم تا پری دارند از من می‌پرند  
 ننگ بینند آشیان و تنگ بینند آب و نان  
 بارگاه دادم و بام و بنای من نگون  
 سرزمین عشقم و باغ و بهار من خزان  
 خلق من تاوان آب و نان هم از جان می‌دهند

زننده ارزان است اینجا زندگی از من گران  
 وارسته در مدت سی و سه ماه در دوره نخست شهردار تبریز مشکلات زیادی را پشت سر گذاشت او به رغم کارشکنی مقامات و محدودیت‌های مالی شهرداری،

برای تبریز طرح‌های عظیمی تدارک دیده بود که قسمتی را اجراء کرد و بعضی‌ها را فرصت اجراء پیدا ننمود.

بازسازی شاهگلی، طرح بزرگ محوطه ارک، طرح چای کنار، طرح خیابان ۱۷ شهریور، میدان تره‌بار، کمربندی شهر، حفر چاه‌های عمیق در نقاط مختلف شهر برای آبیاری فضای سبز، احداث خیابان آزادی (سرلک سابق) امتدادا خیابان راسته کوچه و سرانجام ده‌ها طرح بزرگ و کوچک دیگر از کارهای چشمگیر وارسته است که با دست خالی انجام داد.

او می‌گفت من همه ویرانیهای تبریز را خراب می‌کنم یا خودم می‌سازم و یا اینکه دیگران مجبور می‌شوند و می‌سازند با این وصف در آن ایام دولتمردان به این نیت پاک و صداقت شهردار توجه نداشتند سرلک نه تنها به وارسته کمکی نکرد برعکس در هر فرصتی تضعیفش می‌نمود او از انجمن شهر خواست که شهردار را عزل کند اما انجمن شهر بر سر دو راهی قرار گرفت زیرا نه می‌توانست دستور استاندار را نادیده بگیرد و نه مایل بود وارسته را از دست بدهد، شهردار بدون توجه به فشار استاندار مصمم بود تا حد امکان مقاومت کند.

سرلک سرانجام به شهردار التیماتوم داد که اگر چنانچه خود کنار نرود باید در انتظار دیوان کیفر باشد، تهدید به پرونده‌سازی سرلک، شهردار را به زانو درآورد دکتر وارسته ناگزیر در دیماه سال ۱۳۵۰ بدون ذکر علت استعفای خود را به انجمن شهر فرستاد و انجمن نیز با بی‌میلی آن را پذیرفت، از سوی دیگر خدمات وارسته به شهر تبریز و ذوق و شوق او در خدمت به شهرش برای مردم پوشیده نبود از این روی استعفای وارسته موجب شد رپرتاژی تهیه کنم در آن گزارش خبری نقش استانداران را در عزل و نصب شهرداران به تفصیل شرح داده بودم و حرف آخر این بود که همه شهرداران تبریز در طول مدت نیم قرن قربانی جاه‌طلبی و یا مطامع شخصی استانداران شده و هر یک از آنها با عزت و جلال بر مسند قدرت نشسته‌اند و پس از کوتاه مدت با شرمساری و انبوهی تهمت و افترا که پشت سرشان نثار شده این شهر را ترک کرده‌اند. هر چند این گزارش در محافل اجتماعی آن زمان مورد استقبال قرار گرفت با این وصف سرلک

خشمگین، ابطال پروانه خبرنگاری مرا از اداره مطبوعات خواستار شد. تبریز در نیم قرن اخیر شصت شهردار عوض کرده است



حاج سید عبدالغفار ملقب به ناظم‌العداله  
اولین شهردار تبریز

و اما آنچه در گزارش مستند از شهرداران تبریز نوشته بودم و در کیهان چاپ شد چنین آمده بود، شاید خیلی‌ها پنجاه سال پیش از یادشان رفته است، آن وقت‌ها تازه شهرداری تبریز پا گرفته بود و سگ‌کشی و فانوس‌افروزی در معابر شهر کار عمده شهرداران بود و خیلی‌هایشان مجانی کار می‌کردند، استعفای شهردار تبریز دکتر حمید وارسته بهانه‌ای بود تا پرونده پنجاه ساله

شهرداری تبریز را مرور کنیم برای این کار از بایگانه شهرداری گرفته تا آدمهای



حاج ارفع الملک

پُر سن و سال بهره گرفته‌ایم، در پنجاه و اندی سال که از عمر شهرداری تبریز می‌گذرد شصت شهردار و کفیل عوض شده ولی مقروض بودن شهرداریها تقریباً در تمام ادوار گذشته وجود داشته است، وقتی تک تک کارهای خیلی از شهرداران تبریز را بررسی می‌کنیم باز به همان حرف (سلجوقی) یکی از شهرداران تاریخ تبریز برمی‌خوریم که در پاسخ پرخاش استاندار وقت گفت، قربان من در این ماجرا بی‌تقصیرم شما خودتان گناهکارید که چنین

مسئولیتی را که از من ساخته نبود به بنده محول فرمودید :

مدارک موجود، شهرداری تبریز را به سه دوره تقسیم می‌کند، دوره پیش از انقلاب مشروطیت، شهرداری بدون انجمن شهر و شهرداری با انجمن شهر، اطلاعات کافی از شهرداران پیش از انقلاب مشروطیت در دست نیست و فقط روایات نشان می‌دهد که سازمان شهرداری را (میزان آغاسی) می‌گفتند، و شهرداران همه منصوب و معزول می‌شده‌اند بعضی‌ها خودشان خودسرانه شهردار می‌شدند و کارشان تعیین نرخ ارزاق عمومی و روشن کردن فانوس‌های

معاير و سگ كشي بوده است.

نخستين شهردار تبريز در سال ۱۳۳۴ هجري قمری مرحوم حاج سيد عبدالغفار ملقب به ناظم‌العداله بود بعد از حاجی ناظم حدود شصت شهردار و كفيل پشت ميز شهرداری تبريز نشسته و هر کدامشان داستانی دارند شنيدنی. كمتريں دوره خدمت شهردار تبريز پنج ساعت و بيشتريں دوره سي و سه ماه بوده است، صفا از شهردارانی بود كه فقط چند ساعت طعم شهردار بودن را چشيد و صبح زود با يك حكم به سمت شهردار تبريز منصوب شد و ساعت ۱۲ ظهر همان روز عذرش را خواستند.

طولانی‌ترین دوره شهرداری از آن شهردار مستعفی دکتر حميد وارسته بوده است، زندگی شهرداران تبريز را همينطور بررسی می‌کنيم و می‌بينيم كه تاريخ شهرداری تبريز هرگز بياد ندارد كه از شهرداری هنگام ترك پست تجليل و قدردانی شده باشد سالهای ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ دوران استانداری سرلشگر ظفرالدوله حكایت از اين حرفها دارد، در آن موقع تبريز در آشوب بسر می‌برد و مردم گندم را با قند و شكر عوض می‌کردند، هادی نامی شهردار تبريز بود استاندار يك روز عصبانی وارد شهرداری شد و در حضور كارگران و كارمندان شهرداری سخت به شهردار توپيد و سيلی محكمی در گوشش خواباند و شهردار قهر كرد روانه تهران شد ليكن در بين راه با دلجوئی كه از وی شد برگشت و مجدداً بكار پرداخت، شهرداری تبريز به استثنای یکی دو سال هميشه گرفتار مشكل مالی بوده است، سر رشته شهردار سال ۱۳۲۰ تبريز برای پرداخت حقوق كاركنان شهرداری ناچار شد تيرآهنهای شهرداری را بفروشد و باز یکی از شهرداران در و پنجره‌های كهنه شهرداری را فروخت حقوق پرسنل شهرداری را پرداخت كرد.

شهرداری تبريز از سال ۱۲۹۷ الی ۱۳۳۴ شمسی با شهرداران انتصابی سر و كار داشت و از آن به بعد كه صاحب انجمن شهر شد به توصيه مقامات وظيفه معرفی شهردار را بر عهده گرفت در مروری به پرونده شهرداران انتخابی و يا انتصابی تبريز در پنجاه سال گذشته می‌بينيم كه اكثر آنها در دوران خدمت ناکام بوده‌اند و بيشتريں آنها در انتخاب و يا انتصاب و برکناری و استعفاء سرنوشت

مشابهی داشته‌اند همه با عزت و جلال به کار دعوت شدند و با سرشکستگی و خواری و اتهام پست خودشان را ترک کرده‌اند، با این حال نام عده‌ای از شهرداران این شهر جزو خدمتگزاران صدیق و خوشنام ثبت شده است و تاریخ بعد از رفتن آنها در باره اعمالشان منصفانه قضاوت کرده است.

تبریز از شهرداری‌های مانند حاج ناظم (ناظم‌العداله) میرزا محمدعلی خان تربیت، حاج ارفع‌الملک، شادروان عبدالله خان طهماسبی، مجید نسرین‌پور، موسی مهام و دکتر حمید وارسته به نیکی یاد می‌کند این عده هر یک به حد توانایی آثاری از عمران و آبادی در تبریز به یادگار گذاشته‌اند که در اینجا به اختصار از آنها یاد می‌شود.

شادروان عبدالله خان طهماسبی فرمانده لشکر تبریز و استاندار آذربایجان در اوایل سلطنت رضاشاه با احداث اولین خیابان شهر که سابق پهلوی نامیده می‌شد یادگار فراموش نشدنی در تبریز دارد، از حاج ناظم تخریب گورستان متروک گجیل و امتداد خیابان واغزال و تخریب زاغه‌های مخروبه بازار، از شادروان تربیت، احداث خیابان تربیت و تأسیس کتابخانه عمومی تربیت و تبدیل گورستان گجیل به پارک عمومی، از حاج ارفع‌الملک احداث ساختمان فعلی بنای شهرداری تبریز که در ایران بی‌نظیر است و احداث مسیل بزرگ شهر که تبریز را از خطر سیلابهای خانمان برانداز نجات داد، از مجید نسرین‌پور احداث خیابان شمس تبریزی، خیابان راه‌آهن و بلوارهای مدخل شهر و سرانجام از دکتر وارسته احداث خیابان قره‌آغاج، خیابان کوروش سابق، خیابان ۱۷ شهریور، خیابان امین سابق، احیای ساختمان تاریخی ائل‌گلی، کانال کشی خیابانهای اصلی و عمده شهر، احداث خیابان آب‌رسانی، اجرای طرح ارک، خیابان آزادی (سرلک سابق)، اجرای طرح کمربندی و اجرای طرح چای کنار و ده‌ها طرح دیگر، به یادگار مانده‌اند.

از حاج ناظم تعریف می‌کنند که شهرداری وی مصادف بود با سال قحطی و گرسنگی در تبریز او که بحران را قبلاً پیش‌بینی کرده بود مقداری گندم و نان برای تأمین آذوقه خانواده‌اش تدارک می‌بیند وقتی قحطی فرا رسید همه

آذوقه مصرفی خانواده‌اش را بین مردم توزیع کرد و دستور داد میوه‌های باغ شخصی خود را در اختیار مردم قرار دهند وقتی خانواده‌اش به او اعتراض کردند گفت هنگامیکه آذوقه موجود تمام شد قحطی هم برطرف خواهد شد، می‌گویند هنگامیکه گورستان متروک گجیل را تخریب می‌کرد اهالی اعتراض نمودند وی در پاسخ معترضین گفته بود من قبرستان شما را خراب نمی‌کنم بلکه مرکز شرارت را از بین می‌برم، چند سال بعد که این گورستان متروک به پارک عمومی تبدیل شد تبریزیها این ابیات را در کوچه و بازار زمزمه می‌کردند،

آنام منیم چوخ ددی گل‌سین آتام رحمته      هر سموکنده اونون مین، بیرایکی گل بیته  
اولدی دعاسی قبول قبری اولوب گل تپه      قبروه قربان کیشی دورگینه گلزاره باخ...

و نیز از آن شادروان روایت می‌کنند وقتی زاغه‌های شهر را ویران می‌نمود گروه زیادی بر عمل او معترض بودند از وی پرسیدند کدام قانونی بشما این اجازه را می‌دهد؟ جواب داد قانون اساسی و چون متوجه شد مردم از قانون اساسی چیزی نمی‌دانند عصای دستی خود را نشان داد و گفت این عصای قانون است، ناظم‌العداله از شهرداران مقتدر تبریز بود که در تأمین رفاه و آسایش مردم می‌کوشید وی پس از دریافت حکم انتصاب به ریاست بلدیة تبریز اطلاعیه و اعلانات متعدد صادر کرد که همه حکایت از نظم و مقررات شهری را داشت، سالهای ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ در تاریخ شهرداری تبریز روزگار پرکار شمرده می‌شود زیرا مردی در مصدر کار قرار گرفته بود که دیناری از بودجه شهرداری بابت حقوق دریافت نمی‌کرد از شادروان حاج ارفع‌الملک (جلیلی) باعنوان خدمتگزار صدیق تبریز یاد می‌شود یادگارهای ارزنده‌ای که از وی در این شهر بجا مانده است جلیلی در کار ساختمانی مسیل شهر و سواس داشت او هر روز پای کار حاضر می‌شد دستور می‌داد قبلاً آهک و شن را بشویند و سپس استفاده کنند در استحکام دیواره‌های این مسیل همین قدر کافی است که چهل سال بعد وقتی گوشه‌ای از دیوار مسیل را برای احداث پلی می‌کنند ناگزیر از دینامیت استفاده نمودند، می‌گویند وقتی مأمورین شهرداری برای اضافه حقوق بوی مراجعه کردند گفت من خودم مجانی کار می‌کنم شما که هر کدام ماهانه بیست و



یا پانزده تومان می‌گیرید کافی است سعی کنید با این حقوق بسازید، تعریف می‌کنند در ساختمان شهرداری وقتی اعتبار تمام شد آن مرحوم طلاجات و جواهرات خانوادگی خود را گرو گذاشت کار ساختمان را نیمه تمام رها نکرد، براساس مدارک موجود در بایگانی شهرداری تبریز این بنای باشکوه در آن زمان بین ۱۲۰ الی ۱۲۸ هزار تومان هزینه داشته است در سال ۱۳۱۵ رضاشاه از بنای نوساز شهرداری تبریز بازدید کرد وقتی هزینه بنا را گزارش کردند با تعجب پرسید چقدر؟ شهردار بتصور اینکه شاه از مخارج زیاد ناراحت شده رنگ از صورتش پرید، رضاشاه که متوجه موضوع شده بود گفت چرا ناراحت شدید؟ من از اینکه بنای باشکوهی با کمترین هزینه ساخته شده حیرت کردم و بعد دستور داد پنجاه هزار ریال به شهردار پاداش داده شود.

حاج ارفع‌الملک از این نظر سازمان شهرداری را از تشکیلات استانداری جدا نمود که معتقد بود امور مربوط به شهرداری نبایستی با صلاحدید استاندار حل و فصل گردد او در توجیه استدلال خود می‌گفت، من خدمتگزار مردم هستم و استاندار مأمور دولت، بنابراین وظیفه این هر دو از یکدیگر جداست روی این اصل اداره بلدیہ را که در آن زمان در ساختمان ایالت (استانداری) بنام شمس‌العماره متمرکز شده بود به بنای جدید منتقل کرد تعریف می‌کنند وقتی لباسهای کارگران شهرداری را به خیاط می‌داد وزن می‌نمود و پس از دوخت موقع تحویل دوباره وزن می‌کرد بدینسان خیاط‌های مجبور بودند تکه پارچه‌های باقیمانده را عینا به شهرداری برگردانند

شهرداران تبریز از ابتدا تا پایان عمر رژیم سلطنتی افراد زیر بودند  
حاج سید عبدالغفار (ناظم‌العداله) حاج سیف، مستشارالسلطنه، شرف‌الدوله، میرزا محمدعلیخان تربیت، کیهان، حاج ارفع‌الملک، جهانگیری، احمدی، نیساری، صدق‌السلطان، سررشته‌دار، حاج میرزا آقابلوری، محمد هادی، الهامی، اقبال آذر، بیات ماکوئی، رحیمی، مهندس هدایت، کلانتری، اعتصام، علامیر، اسماعیل بهادری، سراجمیر (ذکاءالدوله) موثقی، وجدانی، سعید مجتهدی، بشیر فرهمند، صفا، روحانی، علینقی مولوی،

سید مهدی نبوی، جهانشاهی، نسرین پور، سرتیب فرزانه، قوام شیرازی، جاویدان، سرهنگ و خشوری، سرتیب و کیلی، ادیب، پیشداد، امیرپناهی، ظهیری، دکتر وارسته، دکتر شاهید، دکتر محمدباقر صدری

در زمان استانداری تیمسار صفاری، حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا نخست‌وزیران دهه چهارم به تبریز آمدند و ما با استفاده از جو مساعد برای گفتن، با چاپ دو گزارش مشروح از نارسائیه‌ها و عقب‌ماندگی آذربایجان در کیهان پای صحبت اعضای هر دو کابینه نشستیم و با دلیل و منطق بی‌توجهی دولت را به آذربایجان پیش کشیدیم.

اینکار ما ده سال و اندی بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ که هنوز محیط اختناق و سانسور بر کشور حاکم بود تازگی داشت با اینحال نوشته‌های ما بمنزله یک گزارش تحلیلی از اوضاع آذربایجان نه تنها مورد استقبال مردم قرار گرفت بلکه تیمسار صفاری آن را ستود ما با استفاده از اظهار نظرهای کارشناسان و گفتگو با مسئولان سازمانهای اجرائی به عمق گرفتاریهای موجود در منطقه آشنائی داشتیم با این وصف، مهندس تقی سرلک جانشین تیمسار صفاری این تحول فکری در مطبوعات را تحمل نمی‌کرد از انتقاد و عیب‌گویی خوشش نمی‌آمد از این رو در صدد بر آمد صدای مرا خاموش کند و بی‌سر و صدا از وزارت اطلاعات درخواست ابطال پروانه خبرنگاری مرا کرد. اصولاً جواز خبرنگاری نه تنها برای خبرنگاران امنیت شغلی ایجاد نمی‌کرد بلکه ریش خبرنگار در گرو دولتمردان بود که هر موقعی از خبرنگاری خوششان نمی‌آمد بلافاصله از طریق اداره مطبوعات پروانه او را لغو می‌نمودند و از جمع مدیران کل اداره اطلاعات در تبریز به استثنای اسماعیل نواب صفا بقیه مطیع و فرمانبردار قدرتهای محلی بودند که در هیچ مورد و شرایطی جانب خبرنگار را نمی‌گرفتند.

و به این نکته اشاره کنم که همه خبرنگاران کیهان در خبرنگاری از رویه منفی‌گرایی استفاده می‌کردند زیرا دقیقاً کادر خبری کیهان از تحریریه مرکز گرفته تا کادرهای کوچک در شهرستانها گرایش سیاسی داشتند آنها سعی

می‌کردند باورهای فکری خودشان را در خبرها و گزارشهای خبری به حد امکان منعکس سازند پس از ابطال پروانه خبرنگاری من کادر خبری تبریز عملاً از فعالیت بازماند، خبرنگاران نتوانستند خلاء بوجود آمده را پر کنند و از سوی دیگر هر روز این عقب‌ماندگی محسوس‌تر می‌شد در چنان اوضاع و احوالی بود که احساس کردم جز آشتی با استاندار چاره‌ای ندارم ناگزیر با وساطت امیر پناهی معاون استاندار، سرلک با تجدید پروانه خبرنگاری من موافقت نمود اما این صلح و آشتی دوام نیافت این بار سرلک به دو علت از طریق ساواک پروانه مرا باطل نمود یکی اینکه از دکتر وارسته شهردار وقت شدیداً حمایت می‌کردم که سرلک در صدد عزل او آمده بود و دیگر اینکه انگشت روی شرکت گوشت گذاشته بودم که به فساد کشیده بودند، بدین ترتیب در طول دوره استانداری سرلک آب هر دو ما به یک جوی نرفت و من پروبال شکسته روش انتقادی را در کیهان ادامه دادم.

آرتشید ضرغامی جانشین سرلک نه مانند صفاری دیپلمات و آزادمنش بود و نه همانند سرلک کینه‌توز، او مردی متدین و بی‌آزاری بود اما کاربردی در وظیفه و مسئولیت استانداری نداشت، اغلب شاکیان و دادخواهان را به صبر و بردباری فرا می‌خواند، آرتشید ضرغامی تا حدودی از بی‌بندوباری اخلاقی که بر فضای آن روز حاکم شده بود در تبریز جلوگیری می‌کرد نامبرده باتفاق سرهنگ دانش سرپرست شهربانیهای آذربایجان شرقی در صدد آمده بودند حتی الامکان از مفاسد اجتماعی در آذربایجان به کاهند بهمین جهت کافه رستوران‌ها از اوایل شب تعطیل کردند در اماکن فساد بسته شد و از اعمال خلاف عفت عمومی تا حدی ممانعت بعمل آمد در ارتباط با این مسئله بود که روزنامه اطلاعات در رپرتاژی از تعطیلات نوروزی در شهرستانها براساس گزارش خبرنگار آن روزنامه به نقل از مقامات اطلاعات و جهانگردی به خلوت بودن تبریز اشاره کرده بود که عامل اصلی را به ایجاد چنین محدودیتها و در نتیجه بی‌میلی مردم در مسافرت به آذربایجان و تبریز عنوان می‌کند. وقتی شاه در جزیره کیش این خبر را در روزنامه می‌خواند دستور می‌دهد موضوع از طریق کانالهای گوناگون رسیدگی و

نتیجه گزارش گردد. در حول و حوش این قضیه بود روزی منوچهر شفیع‌زاده رئیس شعبه مطبوعات ساواک در جستجوی شماره موردنظر روزنامه اطلاعات به دفتر کیهان آمد من از فرصت استفاده کرده از وی تقاضا نمودم در مورد وضع محرومیت اجتماعی از من برایم کمک کند او گفت حقیقت مطلب این است که خبرهای انتقادی و جنجالی که از تبریز در کیهان چاپ می‌شود برای دستگاه امنیتی کشور مشکلاتی ایجاد کرده است وقتی تیتراهای جنجالی و تحریک‌آمیز کیهان را در تهران می‌خوانند از ما می‌پرسند در تبریز چه خبر است؟ این سروصداها برای چیست؟ وقتی اظهار بی‌اطلاعی می‌کنیم به خبرها و گزارشات کیهان اشاره می‌کنند به انجمن‌های محلی مراجعه می‌کنیم صورت جلسات را بما نشان می‌دهند که با نوشته‌ها در کیهان متفاوت است. به شفیع‌زاده گفتم فرقی که بین نوشته‌های ما و صورت جلسات انجمنها هست این است که ما مطالب را بصورت ژورنالیستی تهیه و تنظیم می‌کنیم آنها صورت جلسه می‌نویسند دقیقاً در اصل خبر و مطالب هیچ تفاوتی نیست و اما موضوع تیترا خبرها که اشاره کردید توجه داشته باشید انتخاب تیترا خبر از وظایف دبیران روزنامه است و هیچ ربطی به خبرنگاران ندارد. شفیع‌زاده قانع شد گفت پس در این صورت شما باید هر خبری که از انجمنهای محلی می‌نویسید و به روزنامه می‌فرستید یک نسخه بیشتر تایپ کنید و بما بدهید در آن صورت اگر مشکلی بین ما و تهران پیش آمد ما از شما دفاع می‌کنیم و تقصیر را به گردن اداره روزنامه می‌اندازیم اگر چنانچه این پیشنهاد را بپذیری ما با تجدید پروانه خبرنگاری تو موافقت خواهیم کرد، موضوع را با اداره روزنامه مطرح کردم گفتند اینکه مسئله‌ای نیست (حضرات<sup>۱</sup>) در روزنامه نشسته‌اند خودشان از اول تا آخر روزنامه را بررسی می‌کنند شما می‌خواهید قهرمان بازی راه بیندازید؟ هر چه می‌گویند انجام دهید، به ماشین‌نویسی گفتم خبرهای انجمنها را سه نسخه تایپ کند نسخه اول به روزنامه ارسال می‌شد نسخه دوم بایگانی آرشیو نمایندگی بود و نسخه سوم را

به ساواک می‌دادیم، با اینحال ساواک نه تنها به تحویل گرفتن نسخه خبرها چندان علاقه نشان نمی‌داد بلکه خبرهای یک ماهه را که قبلاً در روزنامه چاپ شده بود یک جا از روی بی‌میل می‌بردند، همین موضوع برای من مشکلاتی ایجاد کرد که بعداً به تفصیل اشاره خواهم کرد،

### تبریز شهر پیشتاز در هنر تئاتر و نمایش در ایران

تبریز از نکته نظر پیدایش هنر تئاتر و نمایش در ایران شهر پیشتاز بوده است اگرچه از تاریخچه دقیق تئاتر و نمایش در این شهر اطلاع صحیحی در دسترس نیست لیکن آنچه محرز است تئاتر و نمایش در تبریز پیش از دیگر شهرهای ایران در ادوار مختلف مرسوم و متداول بود و ناگفته نماند فعالیت‌های هنری در زمینه تئاتر و نمایش در این شهر با شهروندان ارمنی رابطه مستقیم داشته است، اگر از فعالیت‌های تئاتر و نمایش در سالهای قبل از ۱۲۹۰ شمسی که نمایش و تئاتر فقط به کشتی گرفتن دو پهلوان و یا دلک‌بازی‌های افرادی در میدان‌های عمومی شهر و امثال آنها صورت می‌گرفت. بگذریم از گروه شش نفری مرکب از حاجی خان چلبی، مهدی شفیع‌زاده، ابوالفضل مؤیدزاده، اسماعیل خان وکیلی، وهاب‌زاده و عظیم‌زاده را باید نام برد که به سال ۱۲۹۱ شمسی با عنوان گروه هنری خیریه تبریز اولین کسانی بودند که تئاتر و نمایش را به مفهوم امروزی آن پایه‌گذاری نمودند، در آن زمان معمولاً نمایشات در سه سالن نمایش که عبارت بودند از سینما سولی<sup>۱</sup> سالن نمایش جمعیت خیریه تبریز<sup>۲</sup> و سالن نمایش آرامیان<sup>۳</sup> اجراء می‌شد. افزون بر این اقلیت آرامنه تبریز نیز

---

۱- این سالن در سال ۱۹۰۰ (۱۲۸۰ شمسی) از طرف کاتولیک‌ها برای نمایش فیلم بنا گردید و نخستین سینما در تبریز بود.

۲- سالن نمایشات خیریه تبریز در محوطه روباز ساخته شده بود که در فصل تابستان از آن استفاده می‌کردند.

۳- سالن نمایشات آرامیان در سال ۱۹۱۷ میلادی از طرف آرامنه تبریز بنا گردید در آن زمان

گروه جداگانه‌ای تشکیل داده بودند که به زبان ارمنی نمایش و تئاتر روی پرده می‌آوردند دومین گروه هنری تبریز در سال ۱۲۹۶ شمسی با همکاری دو هنرمند بزرگ و ارزنده تئاتر رضا قلی‌زاده شرقلی و قلی‌زاده بوجود آمد و در همین ایام بود که گروه هنری دیگری به مدیریت مسیو طاشچیان از طرف آرامنه تبریز اعلام موجودیت نمود و هر دو گروه یاد شده در کارهای هنری با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند، در اواخر سال ۱۲۹۷ و اوایل سال ۱۲۹۸ شمسی یک گروه هنری تازه با نام گروه هنری آذربایجان (آکتورال آذربایجان) آغاز فعالیت کرد این گروه را هنرمند توانای تئاتر بیوک‌خان نخجوانی که از قفقاز آمده بود رهبری می‌کرد، نخجوانی با مدیریت خوب در هنر تئاتر تحولی آفرید و به مناسبت همین تحول نام خود را در تئاتر آذربایجان جاودانه ساخت.

جمعیت اصلاح و ترقی معارف نیز گروه هنری دیگری معرفی کرد که بعد از این دسته در گروه بیوک‌خان نخجوانی ادغام شد بدینسان ده سال پایانی قرن گذشته سرآغاز فعالیت‌های هنر تئاتر و نمایش در تبریز بوده است با این حال در آن زمان گروه‌های هنری با مشکل اساسی یعنی عدم دسترسی به هنرپیشگان زن مواجه بودند که اغلب ناگزیر به مردها لباس زنانه می‌پوشاندند و مرد نقش زن را بازی می‌کرد و این بزرگترین نقص در تئاتر آن زمان بوده است اگرچه جسته و گریخته در بعضی از نمایشات زنان ارمنی و یا اتباع خارجی این خلاء را پر می‌کردند لیکن فعالیت آنان دائمی نبود.

در حول و حوش فعالیت‌های هنری این گروه‌های حرفه‌ای در مدارس تبریز نیز گروه‌های کوچک هنری به تئاتر کشانده شده بودند که نمایشنامه‌هایی در محیط مدارس اجراء می‌کردند از جمله نمایشنامه‌هایی که مورد استقبال علاقمندان به تئاتر قرار گرفته بود نمایشنامه مشهور (آرشین مال‌آلان) بود و نمایشنامه‌هایی نیز از زبان فرانسه ترجمه و روی صحنه می‌آوردند.

### سالن شیر و خورشید سرخ تبریز

این سالن به دستور سرلشگر احمد آقاخان امیر احمدی فرمانده لشکر وقت ساخته شد طرح معماری این بنا را آرشیکت‌های روسی از مدل چند سالن مشابه در روسیه در تبریز پیاده کردند، ساختمان این سالن اگرچه به درازا کشید با این حال در سال ۱۳۰۶ شمسی آماده بهره‌برداری گردید و در شهریور ماه همان سال رضا شاه در تبریز آن سالن را افتتاح نمود در مراسم افتتاحیه سالن شیر و خورشید تبریز گروه هنری آرین به مدیریت بیوک‌خان نخجوانی سه برنامه در حضور شاه اجراء نمود که عبارت بودند از نمایشنامه (مادر وطن) (طیب اجباری) و نمایش لباسهای اقوام ایرانی.

در سالهای ۱۳۰۴-۱۳۰۵ گروه هنری جدیدی به نام (آئینه عبرت) با همکاری آقایان جبار باغچه‌بان، جعفر ادیب، هلال ناصری و علی اصغر ارژنگی تأسیس شد که فعالیت آنها طولی نکشید و متعاقب آن در سال ۱۳۰۶ عده‌ای از نویسندگان و هنرمندان تبریز (هیئت نمایش تبریز) را بوجود آوردند و این گروه هنری نیز در کوتاه مدت دست از فعالیت کشید، دومین مرحله فعالیت‌های هنری در تبریز به عللی چند به رکود گرائید، زیرا از یک طرف پیدایش سینماهای ناطق و از سوی دیگر اجباری بودن استفاده از زبان فارسی در تئاتر و نمایش بود که دومی برای هنرپیشگان آذری ترکی زبان تقریباً غیرممکن بود چون آنها نمی‌توانستند زبان شیرین فارسی را بدون لهجه تلفظ نمایند، و نیز فقدان هنرپیشه زن را باید نام برد که به اصالت نمایشنامه‌ها لطمه می‌زد، نتیجتاً مردم تبریز در این دوره از تئاتر و نمایش بریدند و به سینما روی آوردند و هنرمندان تئاتر نیز دست از تئاتر کشیده بودند.

فراموش نشود از سال ۱۳۱۰ به بعد در مدارس تبریز تئاتر شکل جدی به خود گرفت و با احداث سالنهای نمایش دبیرستان دخترانه ایران‌دخت دانشسرای پسران تئاتر و نمایش در مدارس تبریز رو به توسعه گذاشت.

سالنهای نمایش دبیرستانهای تبریز قبل از دهه دوم قرن عبارت بودند:

سالن دبیرستان فردوسی سال بنا ۱۳۰۷، سالن دبیرستان اسدی متعلق به

ارامنه تبریز سال بنا ۱۲۹۰ سالن دبستان خیام سال بنا ۱۳۰۱، دانشسرای  
ایراندخت ۱۳۱۵ و دانشسرای پسران ۱۳۱۸،

### سومین دوره فعالیت‌های هنر تئاتر در تبریز

وقفه‌ای که در کار تئاتر و نمایش در تبریز پدید آمده بود با اشغال کشور  
از طرف قوای متفقین در شهریور ماه سال ۱۳۲۰ با سقوط نظام استبدادی  
برطرف شد. و تئاتر در تبریز پس از رفع موانع و محدودیت‌های زبانی مجدداً  
تجدید حیات نمود و انجمن روابط فرهنگی ایران و شوروی سابق با دعوت از  
هنرمندان آذربایجان شوروی به تبریز و اجرای نمایشنامه‌های بزرگ و کنسرت از  
طرف آنان هنر تئاتر و موسیقی در تبریز به اوج شکوفایی رسید و برای اولین بار  
در تبریز ارکستر شصت نفری بوجود آمد با این وصف این وضع دیری نپائید پس  
از سقوط حاکمیت دموکراتها فعالیت در تئاتر متوقف شد و صدای موسیقی  
آذربایجانی نیز خاموش گردید و نظام شاهنشاهی نمایشنامه‌های ترکی زبان را  
ممنوع کرد کنسرت آذربایجانی به گروه ارکستر رادیو تبریز محدود شد و  
نمایشنامه‌هایی که به زبان فارسی اجراء گردیدند مورد تأیید مردم هنردوست  
تبریز قرار نگرفت زیرا بازیکنان ترکی زبان با صحبت به فارسی کتابی تئاتر و  
نمایش را در تبریز به مسخره گرفته بودند سرانجام آنچه از تئاتر تبریز بجا مانده  
بود به فساد کشیده شد و مردم تبریز نیز با تئاتر وداع کردند، (هنرمندان توانا و  
نام‌آور در تئاتر تبریز افراد زیر بودند)

مهدی‌یخان شفیع‌زاده، حاجی‌خان چلبی، اسماعیل پیران، عظیم‌زاده،  
بیوک‌خان نخجوانی، رضا قلی‌زاده، حسینعلی کریم‌زاده، مهدی ظهیری، دکتر  
بکتاش، نوین‌فر، مسیو طاشچیان، مسیو آرمناک آهارونیان، موشیخ هوانیسیان،  
کوچاریان، آشتوت، سیدعلی اوسط، عباسعلی اسدی، حسین فهمی، باقر  
حاجی‌زاده، محمد رسولی، جواد رسولی، جواد منجم‌زاده، یوسف رهبر، قلی  
خیاط، اکبر برادر، تیمور رشدی، رضا واعظ‌زاده، صالح فرهودی، ابوالفضل  
مؤیدزاده، جواد شفیع‌زاده، قباد، علی کنعانی، عباس علی‌پور، حمید رهنشین،  
مزدوری، صمد تمیز، بیوک‌خان محمدی، محمدعلی رشدی، ایرج صالحی و



احمدزاده.<sup>۱</sup>

و سرانجام آنهایی که به رغم محدودیت و موانعی که نظام پادشاهی برای زبان ترکی آذری بوجود آورده بود به هنر موسیقی آذربایجانی خدمت کرده‌اند به شرح زیر هستند:

فاطمه زرگری، راحله، وارتوش، سارا و ملیحه آبادی، پرویز پرویزی، علمیه، عابدینی‌زاده، یعقوب ظروفچی، علی داستان‌پور، رضا فرشیه، علی سلیمی، غلامحسین بیگجه‌خانی، آساطور صفریان، آشوت بابایان، علی بیگجه‌خانی، عبدال، محمود گروسی، ابراهیم خلیل علیزاده، یوسف دریادل، محسن رضایی، نادر حسین‌پور، مصطفی پایان، حمید عبادی، علیمحمد آغازی، ابازر، یداله زیده، قوام، ولی واحد، دکتر جلالی، عیسی‌بالا بارید، حسن جداری، خسرو نژاد آریا، رحمان اسدالهی، محمود شاطریان، رضا رضوی، جعفر رستگار و حاج محمود فرنام، که جملگی در زنده نگه داشتن هنر موسیقی آذربایجان کوشیدند اما صدای همه آنها در محیط بی‌فروغ زمان خاموش شد.

## انقلاب جوی در آذربایجان

بهار سال ۱۳۴۸ آذربایجان از نظر بارندگیهای موسمی فصل استثنائی در منطقه بود. در فروردین ماه همین سال میزان بارندگی از اول تا ۲۱ فروردین ماه هشتادویک میلیمتر اعلام شد این در حالی است که میزان بارندگی روزانه در این منطقه چهار میلیمتر ثبت شده است که در مقایسه با بارندگیهای یک ماهه سال ۴۷، دوازده برابر فزونی نشان می‌دهد بر اثر ریزش بارانهای سیل‌آسا و جریان سیل در بیشتر شهرها و روستاهای آذربایجان خرابیهای فراوانی ببار آمد، رودخانه‌ها طغیان کردند و آب دریاچه ارومیه بالا آمد که بگفته مقامات مسئول، دست کم در آذربایجان این بارندگی سه میلیارد و سیصد میلیون ریال خسارات مالی بجا گذاشت یعنی سی درصد مردم آذربایجان از این بارندگیهای غیرمنتظره دچار ضرور زیان شدند.

در آذربایجان شرقی ده‌هزار هکتار از اراضی زیر کشت از بین رفت و در حدود ۱۱ هزار خانه بنا بگفته مقامات امدادی ویران شده بود و رقم تلفات جانی ۱۶ نفر اعلام گردید در گزارش رسمی مقامات امدادی گفته می‌شد که نوددرصد مناطق مسکونی آذربایجان را آب فراگرفته و این بدان معنی بود که آذربایجان در محاصره سیلابهای بهاری قرار گرفته است، ارتباط زمینی و هوایی شهرهای آذربایجان با یکدیگر قطع شد و بعلت بالا آمدن آب دریاچه ارومیه همه اسکله‌های بندری به زیر آب رفتند.

سروصدای بیش از حد روزنامه‌ها شاه و فرح را به تبریز کشاند آنها از نقاط آسیب دیده بازدید کردند دو سال بعد یعنی در خرداد و بهمن ماه سال ۱۳۵۰ یک بار دیگر آذربایجان دچار انقلاب شدید جوی گردید که این بار برف و یخبندان زمستان همه چیز را در هم ریخت هر چند که خرابیهای ناشی از ریزش باران در خرداد ماه در مقایسه با ویرانیهای سال ۱۳۴۸ قابل توجه نبود با اینحال در حومه شهر تبریز درقراه لاهیجان، اسفهان و چند قریه دیگر دست کم ۱۹ نفر طعمه سیل گردیدند.

اما زمستان همان سال را مردم بلای آسمانی توصیف کردند زیرا در

بهمین ماه سال ۱۳۵۰ در آذربایجان برف سنگین و بی‌سابقه‌ای بارید که دقیقاً کسی نظیر آن را بیاد نداشت برف و کولاک زندگی مردم را در هم ریخت و فعالیت‌های روزمره همه را مختل نمود، از شدت برف و کولاک رفت و آمد و وسایط نقلیه در داخل شهر متوقف گردید اغلب مردم نتوانستند خودشان را بخانه برسانند و ناگزیر به پناهگاه‌های نزدیک پناه بردند، بعلت قطع ارتباط تلفنی و تلگرافی استان مشکلات مردم بیشتر شد دوهزار دانشجوی دانشگاه تبریز نتوانستند به خوابگاه‌های خودشان در داخل شهر بروند و اجباراً شب را در دانشگاه گذراندند دوازده محله پرجمعیت شهر با ۲۵۰ هزار جمعیت در محاصره برف قرار گرفت راه تبریز به کوی ولیعصر در فاصله یک کیلومتری بسته شد و ارتباط عبوری این دو قسمت شهر با یکدیگر و همچنین با دیگر نقاط کشور و شهرهای استان قطع گردید، قطارهای مسافربری تهران، تبریز در بین راه ماندند.

این دگرگونی هوا در منطقه شمال غرب کشور، دیگر مسائل مملکتی را تحت‌الشعاع قرار داد و روزنامه‌های بزرگ خبری کشور هر روز با تیترهای درشت وضع هوا را در آذربایجان پیگیری می‌کردند پرواضح است در چنین اوضاع و احوالی وظیفه یک خبرنگار مسئول کاملاً روشن است، ما سعی می‌کردیم هر چه سریع‌تر عکس و خبر به کیهان بفرستیم بهمین جهت فعالیت‌های خبری ما بیست و چهار ساعته بی‌وقفه ادامه داشت، مجبور بودیم خبرهای روز را حداکثر تا ساعت یک بعداز ظهر، آخرین فرصت لحظات چاپ روزنامه گزارش کنیم اغلب که ارتباط تلفنی تهران و تبریز قطع بود از تلفن بی‌سیم سازمانهای امدادی لشگری و کشوری استفاده می‌کردیم بطورکلی موفقیت ما در کیهان از همین تلاشهای پرثمر مایه می‌گرفت، کار ما در کیهان از حدود رابطه‌های شفلی فراتر رفته بود فعالیت خبری و مطبوعاتی ما در حد فداکاری و جانفشانی مبالغه نبود، زندگی خودمان را وقف کیهان کرده بودیم همه پنج برادر مستقیم و یا غیرمستقیم برای پیشرفت کیهان شب و روز تلاش می‌کردیم سعی می‌نمودیم هر روز خبرهای دست اول و اختصاصی در کیهان داشته باشیم افزون براین، بیشتر اتفاق

می‌افتد که اداره مرکزی را در جریان رویدادهای خارج از حدود منطقه مسئولیت خود قرار می‌دادیم و مسئولان روزنامه از این تسلط خبری ما حیرت می‌کردند من معتقد بودم اهمیت و ارزش یک خبر جالب برای روزنامه وقتی مهم است که اختصاصی باشد و یا دست کم خبرنگار خبر را با اطلاع همگان برساند.

در ماجرای برف و کولاک تبریز مطابق معمول به انتظار مساعد شدن هوا و قطع برف و کولاک نشدیم علی‌رغم خطر ناشی از برف و کولاک و لغزندگی جاده و مسدود بودن راه‌ها و بدون توجه به هشدار پلیس راه برای تهیه عکس و خبر جاده تبریز و مرند را پشت سر گذاشتیم در کیلومتر ۲۵ تبریز صوفیان بعلت کولاک شدید جاده را گم کردیم یعنی آثاری از جاده بچشم نمی‌خورد کولاک فرصت نداد که از اتومبیل جیب خودمان پیاده شویم ناچار شدیم برگردیم اما لحظه‌ای طول نکشید که اتومبیل ما در برف و کولاک فرو رفت و در مدت کمتر از ۱۰ دقیقه اتومبیل حامل ما زیر برف مدفون گردید در لحظاتی که با مرگ فاصله چندانی نداشتیم خوشبختانه اتوبوسی که پشت سرما بود با مشاهده آخرین بقایای اتومبیل جیب در زیر برف، با کمک مسافری بیاری شتافتند و جیب را از زیر برف بیرون کشیدند و ما را از مرگ نجات دادند و بدنبال آن گروه‌های امدادی بکمک آمدند.

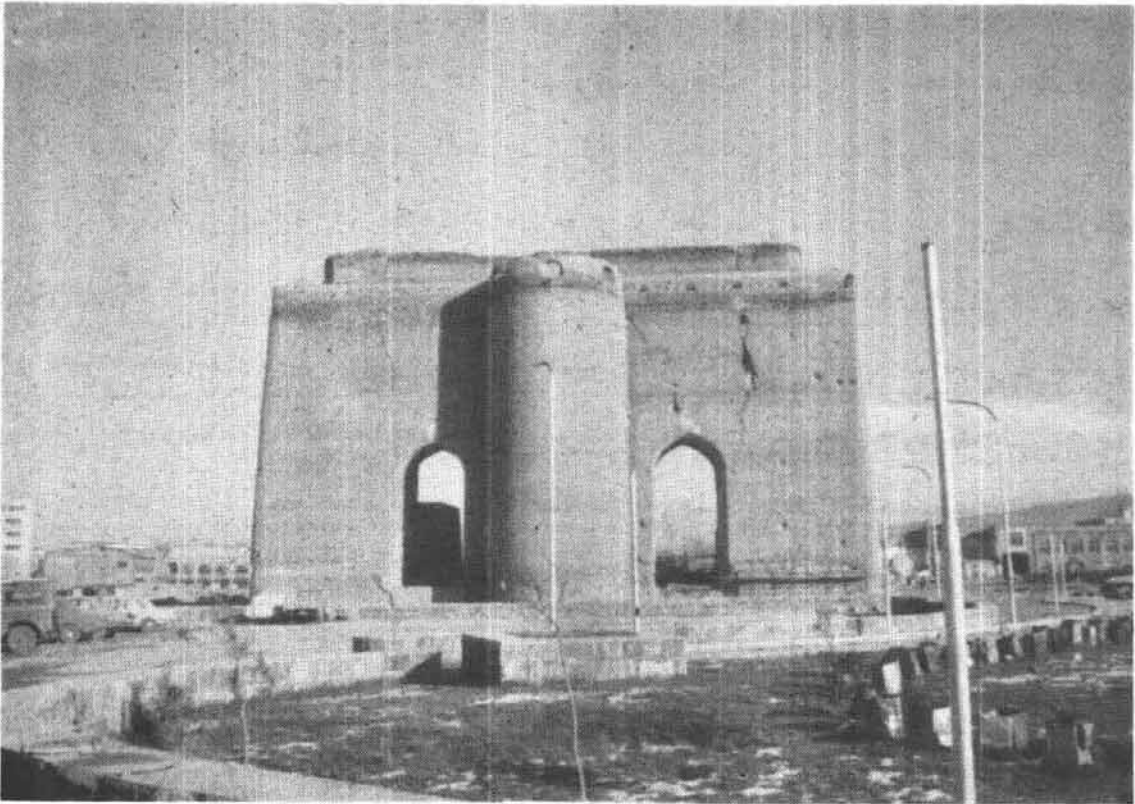
#### اقدام مسلحانه

در سال ۱۳۴۹ از طرف مخالفین رژیم در تبریز، اولین تیر در خیابان شهناز جنوبی شلیک شد، مهاجمین بایورش شبانه به کلانتری پنج، نگهبان کلانتری را کشتند و یک قبضه تفنگ را نیز به غنیمت بردند، پلیس و مقامات امنیتی تبریز که از این عملیات مسلحانه غافلگیر شده بودند ابتداء سعی کردند حادثه را یک سرقت معمولی قلمداد کنند، از این روی پرونده برای رسیدگی به شعبه آگاهی شهربانی ارجاع شد اما وقتی مهاجمین در حمله دیگر به یک کلانتری در میدان بهارستان تهران بدام افتادند و تفنگ به غنیمت رفته از کلانتری پنج تبریز بدست مأمورین افتاد، سیاسی بودن ماجرا برملا شد.

بگفته مقامات امنیتی در این عملیات گروه اشرف دهقانی شرکت

داشتند، متعاقب این حادثه در چند گوشه و کنار شهر حوادث مشابه دیگری بوقوع پیوست که از جمله آنها حمله پلیس بیک خانه تیمی در محله غیاث بود، بر اثر درگیری‌های مسلحانه در آنجا چند تن از مخالفین کشته شدند.

سرانجام انفجار در حزب ایران نوین و حزب رستاخیز در اوج قدرت رژیم، زنگ خطر را برای نظام سلطنتی در تبریز بصدا درآورد، در هیچیک از این حوادث مقامات امنیتی اجازه ندادند خبر حادثه از طرف خبرنگاران بطور مستقل به روزنامه‌ها گزارش گردد، معمولاً در چنین مواقعی خبرنگاران که در محل حاضر می‌شدند فقط تماشاگر صحنه بودند، پلیس خبر ساختگی به روزنامه‌ها میداد و اکثراً مردم بی‌اطلاع خیال می‌کردند خبر دست پخت خبرنگاران بوده است که حقیقت را تحریف کرده‌اند و اغلب کاسه کوزه را بر سر خبرنگاران می‌شکستند.



ارک تبریز

### ارک تبریز

تبریز شهر افسانه‌ها است، هنرمندی می‌خواهد نقاش باشد، صورتگر باشد، آهنگساز باشد و شاعری توانا باشد.

شهریار اگر حوصله اینکار داشته باشد توانا است، صورتی، آهنگی، شعری از این افسانه که می‌رود افسانه‌اش نیز فراموش شود بسازد و تقدیم تاریخ کند، اینک که تبریز و همه چیزش می‌رود تا فراموش شود بگذارید در تماشاخانه تاریخ نام این شهر بعنوان افسانه‌ای ثبت شود و خاطره آن در دلها بماند، بگذارید شهرهائی چون شیراز که رونق و صفائی دارند افسانه تبریز آئینه عبرتی باشد، تابلوئی با گذشته تاینده و امروز دردناکش، شعری در ردیف حیدربابای شهریار با همه قهر و خشمهایش، با تمام عتاب و خطایش به طنین درخشگنابی (یامان گونه کیم سالوب) صورتی و نقشی که در عمق بی‌انتهای آن تبریز با عظمت با همه کاروانسراها و حجره‌های پررونق و خیابانهای پر شور و

حال دیروز و چهره غمناک امروزش.

با کاروانسراها و حجره‌های فروریخته و خالی از سکنه و کاروانش، محله‌های غمبارش چون عین‌الدوله، قوری چای، با ارک پیر و کمر خم شده‌اش که شاهد زنده‌ای از گذشته‌های پررونق ما است و تنها موجودی است که آن روز ما را دیده و امروز ما را نیز حیرت زده می‌بیند، آهنگی که در آن سرود و نوائی شور و حرکت و حیات با حرکتی غم‌افزا بسوی نغمه‌های حزن‌انگیز بلغزد، آخرین امید ما بدست هنرمندی است که با هنر سحرآسا و خلاقه خود افسانه‌ای بنام تبریز بسازد، این آخرین حرکت ما در ایفای نقش حیات خواهد بود اگر پپای صحبت ارک پیر و جهان دیده به نشینیم نکته‌های فراوان از سرگذشت آذربایجان خواهیم شنید او روزگاری شاهد عظمت و جلال ما بوده‌است.

این ارک همه چیز را دیده و همه چیز را بخاطر دارد، قصه‌های او از گذشته‌های دور شنیدن دارد و شاید پایان قصه صبحدمی فرح‌انگیز به دنبال داشته باشد، شاید.

کیهان مورخ ششم بهمن ۱۳۵۴



مهندس تقی سرلک

در فروردین ماه ۱۳۵۰  
دکتر وارسته شهردار وقت تبریز  
دو طرح عمرانی  
بلندپروازانه را با دست خالی به  
انجمن شهر آورد یکی از این  
دو، ارک بود که با اجرای این  
طرح، ارک در وسط میدان  
بزرگی قرار می‌گرفت، فضای  
سبز، آب نماهای زیبا،  
مغازه‌های متعدد به سبک  
معماری‌های قدیمی، کتابخانه  
عمومی و نصب مجسمه‌هایی  
از شخصیت‌های ادبی، فرهنگی و

تاریخی ایران و تبریز در اطراف این طرح پیش‌بینی شده بود، انجمن شهر تبریز پس از استماع توضیحات شهردار، این پروژه دویست میلیون ریالی را تصویب کرد اما مخالفت و کارشکنی سرلک استاندار وقت و مغازه‌داران حریم محوطه ارک از اجرای آن جلوگیری نمود.

وارسته در طرح دیگری توسعه چهارراه شهناز را با مشارکت چند شرکت خارجی مطرح کرده بود که با کنار رفتن اجباری از شهرداری تبریز همه این طرح‌های بلندپروازانه نیز به فراموشی سپرده شد.

وارسته در تشریح طرح ارک به گروهی از مردم شهر که بمنظور آگاهی از چگونگی اجرای طرح گرد آمده بودند چنین گفت:

می‌دانم که شما هر کدام در چنین ساعتی از روز و در چنین روزی از هفته بهترین لحظات کسب و کار خودتان را ول کرده و دعوت شهردار را پذیرفته‌اید، با اینحال مسئله از نظر شهر، خیلی مهم است و از سوی دیگر با سرنوشت شهر شماها ارتباط مستقیم پیدا می‌کند، از ارک هرچه بگوئیم شماها بهتر از من از آن آگاه هستید حقیقت اینست که امروز ضرورت اجرای چنین طرحی برای تبریز نهایت اهمیت را دارد، ارک برای همه ما عزیز است و بعنوان گوهر گرانبها در وسط شهرمان قد برافراشته است، هر کدام از شماها شخصیت اقتصادی و تجاری این شهر هستید احتمالاً اغلب شماها از زندگی امروزی در جهان آگاهی دارید و می‌دانید که آثار تاریخی هر مملکت و یا شهری چه نقش مهمی در توسعه اقتصادی و رونق تجاری دارد تا چه رسد به اثرات انکارناپذیر در مسائل فرهنگی و اجتماعی جامعه ما، متأسفانه شهر ما آثار تاریخی کم دارد و آنچه که داریم پنهان از نظرهاست.

همین ارک صرفنظر از سابقه تاریخی، شاهدهی گویا از گذشته‌های پرافتخار ما است و اگر جنبه‌های تاریخی آن را در نظر بگیریم از گذشته‌های پرماجرایی ما حرف می‌زند، با چنین اوصافی این گوهر گرانبها را در پشت دیوارها پنهان کرده‌ایم، این را قبول دارید که همین شهر اصفهان خودمان جز چند اثر تاریخی چیزی ندارد اما به برکت چنین آثار تاریخی است که مشاهده می‌کنیم



به چه رونق اقتصادی و تجاری دست یافته است از همه جای دنیا و ایران به آنجا می‌ریزند و پول خرج می‌کنند، بنابراین آثار تاریخی در حال حاضر منبع درآمد عظیم برای مردم هر شهر شده است، اینها را که گفتم شاید برای شما چندان لازم نبود، در آن طرف قضیه اجرای طرح عظیمی پیش پای ما قرار دارد که ما جز اینکه مسئولیتی در اجرای آن بر عهده داریم چیز دیگری نداریم، طرحی است بسیار مهم برای تبریز، که آماده اجرا است و تمام مقدمات اولیه کار نیز فراهم شده است، شما را به این جهت به اینجا دعوت کرده‌ایم که خود شماها در هر صورت افراد ذینفع هستید و هرکدامتان در این منطقه صاحب ملک و ساختمان و مغازه می‌باشید، حالا مسئله اجرای آن طرح مطرح است برای پیاده کردن طرح که مستلزم هزینه‌هایی است ما چهار راه را در پیش داریم.

اول اینکه با استفاده از اعتبارات خودمان این طرح را بتدریج پیاده کنیم که در اینصورت به زمان طولانی نیاز خواهد بود، دیگر اینکه بخش خصوصی پیشقدم می‌شود که در آنصورت باید شش‌دانگ طرح را در اختیار داوطلبان بگذاریم تا خودشان بسازند و خودشان تصمیم بگیرند، سوم اینکه از بانکها کمک بگیریم با پول دریافتی طرح را اجرا بکنیم و پس از ساختن مغازه‌ها و فروشگاهها از خریداران و مستاجرین آنها پول کلان بگیریم و به بانکها پس بدهیم.

اما طریقه چهارم که بنظر ما از همه آنها بهتر و صالح‌تر و در عین حال بنفع ساکنین فعلی محوطه ارک است اینستکه طرح وسیله خود شماها اجرا گردد، بدین معنی که شرکتی بین خودتان تشکیل دهید از ابتدا تا انتها، اجرای طرح را خودتان بر عهده بگیرید و می‌دانید که این معامله سرتاپا منفعت دارد، از اینها که بگذریم، دوستان قبول کنید که تبریز ما خیلی عقب مانده است چهره‌اش باید بسرعت عوض شود در تحقق چنین آرزویی در درجه اول مردم تبریز باید همت کنند، ما نمی‌خواهیم از شهرهای مشابه عقب بمانیم و این برای ما قابل تحمل نیست و این شماها هستید که باید تصمیم بگیرید، حالا هر کدام از شماها نظر و پیشنهادی دارید مطرح کنید.

### بلند پروازیهای دکتر وارسته

شهردار بلندپروازی می‌کرد هر روز طرح و پروژه جدیدی برای عمران و آبادی تبریز ارائه می‌نمود بدنبال طرح عظیم ارک، شاهگلی، گذرگاه کمربندی، این بار اجرای طرح هفتصد میلیون تومانی چهارراه شهناز را پیش کشیده بود و با قاطعیت از ضرورت اجرای این طرح دفاع می‌کرد.

در طرح چهارراه شهناز که بگفته وارسته می‌تواند قیافه تبریز را دگرگون کند احداث ۹۶۰ پارکینگ، ششصد مغازه، ششصد آپارتمان مسکونی، یک رستوران و سالن بولینگ در نظر گرفته شده بود و شهردار مدعی بود با فروش آنها مجموعاً ۷۴۳ میلیون تومان نصیب شهرداری می‌شود که پس از کسر هزینه پیش‌بینی شده مبالغ قابل توجهی به شهرداری استفاده می‌رسید و افزون بر این، منبع درآمدی مستمر نیز بشهررداری می‌شد، مجری این طرح یک شرکت آلمانی بود که بگفته دکتر وارسته یک سرمایه‌گذاری خارجی با چنین سرمایه‌هنگفتی تمام جوانب کار را در نظر می‌گیرد و بی‌گدار به آب نمی‌زند.

و اما دکتر شاهید جانشین دکتر وارسته نه در عمل بلکه در حرف در صدد برآمده بود تبریز را پاریس ایران سازد بشنویم چگونگی ماجرا را.

### طرح ژنرال دوگل

در تیرماه ۱۳۵۲ دکتر شاهید شهردار تبریز دسته‌گلی به آب داد که مدت‌ها سوژه داغ روزنامه‌ها شد وی در جلسه انجمن شهر گفت: در فرانسه شهر پاریس را به دقت مطالعه کردم فریفته زیبایی این شهر شدم وقتی از فرانسویهای خوش ذوق پرسیدم این طرح زیباسازی شما چه نام دارد؟ گفتند به طرح ژنرال دوگل مشهور است و من نیز از طرح ژنرال دوگل اقتباس کرده‌ام می‌خواهم تا ۱۵ روز دیگر این طرح بزرگ اروپایی را به انجمن شهر ارائه دهم، شهردار افزود درست است که اجرای تمام و کمال این طرح پنج و یا شش سال وقت لازم دارد بهرحال این طرح را در تبریز پیاده می‌کنیم و تبریز را عملاً پاریس ایران خواهیم کرد. اگرچه دکتر شاهید تبریز را پاریس نکرد لیکن طرح ژنرال دوگل، سوژه رسانه‌های گروهی وقت شد اینجا و آنجا و همه جا مردم با کنایه طرح ژنرال دوگل شهردار

تبریز را به استهزاء گرفتند روزی نبود که ما در کیهان از طرح ژنرال دوگل شهردار یاد نکنیم در مصاحبه‌ها و نظرخواهی از مردم هر صحبتی در باره موضوعی پیش می‌آمد گریزی هم به طرح ژنرال دوگل آقای شهردار تبریز زده می‌شد، شهروندی به نام عزیز پوران طی نامه‌ای خطاب به شهردار که در کیهان چاپ شد چنین نوشت:

آقای شهردار بهتر است شما طرح شیراز را در تبریز پیاده کنید نه طرح پاریس را. به چند دلیل شیراز شدن تبریز زیاد دور از ذهن نیست اما پاریس شدن چرا، چون پیاده کردن طرح شیراز پیچیدگی و هزینه سنگین پاریس را ندارد و باز به این دلیل که خصوصیات سنتی، تاریخی و جغرافیایی شیراز خیلی نزدیک به تبریز است تا پاریس، از طرفی اگر اشتباه نکنیم شهردار اعلام کرده است که به نظر موافق و یا مخالف مردم کاری ندارد برغم ایرادات این و آن طرح ژنرال دوگل را پیاده خواهد کرد بنابراین اگر روز و روزگاری تبریز بعد از پنج یا شش سال پاریس نشد چون مردم پاریس را ندیده‌اند آقای شهردار می‌گوید. این کاری که ما کردیم درست رونویس پاریس است ولی نکته اینجاست که اکثریت مردم تبریز شیراز را دیده‌اند در حالی که یک صدم اهالی تبریز پاریس را ندیده‌اند، خوب لابد این هم یک جورش است.

در شهریور ۱۳۵۲ جعفر رستگار خواننده ترانه‌های محلی آذربایجان در یک حادثه رانندگی جان سپرد و در آبان ماه سال ۱۳۵۳ عیسی باربد و استاد محمدحسن عذاری دو تن دیگر از مفاخر موسیقی آذربایجان درگذشتند. وقتی صدای دل‌نشین رستگار در فضای آذربایجان طنین انداخت درست ایامی بود که رژیم پادشاهی زبان آذری را ابزاری برای نفوذ سیاست همسایه شمالی ایران می‌پنداشت، عیسی خان در موسیقی آذربایجان از مفاخر هنر شمرده می‌شد.

در سال ۱۳۵۰ بود که تلویزیون تبریز شروع بکار کرد قبل از این تلویزیون ارومیه در همسایگی تبریز مورد استفاده قرار گرفته بود و تبریزها اغلب برای تماشای تلویزیون به ارومیه می‌رفتند. خبرنگار تلویزیون تبریز با من مصاحبه کرد. از سیاست منطقه‌ای تلویزیون ایران انتقاد کردم. گفتم: تلویزیون

تبریز اگر برای مردم آذربایجان است چگونه فرهنگ و زبان دست کم ده میلیون آذربایجانی را نادیده می‌گیرد؟ پرسیدم چه اشکالی دارد برای یک بار هم شده باشد فیلم مشهدی‌عباد را که سخت مورد علاقه مردم آذربایجان است از تلویزیون نشان دهید؟ در سال ۱۳۵۳ هم مشابه چنین سؤالی را از آقای پهلبد وزیر فرهنگ و هنر وقت کردم و آن زمانی بود که وزارت فرهنگ و هنر گروهی از اعضای انجمن‌های محلی تبریز را برای بازدید از فعالیتهای آن وزارتخانه به تهران دعوت کرده بود و من به عنوان خبرنگار کیهان در جمع مدعوین بودم در ملاقات با آقای پهلبد، از ایشان پرسیدم اینکه وزارت فرهنگ و هنر برای چاپ و انتشار نشریاتی به زبان آذری اجازه نمی‌دهد حتماً باید دلیل داشته باشد می‌توانم بپرسم چرا برای چاپ مجدد کتاب حیدریابایه سلام شهریار مجوز صادر نمی‌شود؟ اگرچه پهلبد آن را تکذیب کرد ولی پاسخ این سؤال را صریح نداد.

سرانجام طرح مقبرةالشعرا بود که نظام پادشاهی در طول سالهای متمادی نتوانست آن را پایان دهد برطبق اسناد موجود و به استناد نوشته‌ها و کتب تاریخی این محل مدفن بیش از چهل تن از شعرا، عرفا و ادبای ایران بوده است که به مرور زمان آثاری از قبر و مدفن آنها بجا نمانده است.

تجدید حیات تبریز به احداث سدّ آجی‌چای بستگی دارد :

سالیان دراز است تبریزیها می‌گویند باید آب آجی‌چای به نفع تبریز مهار شود و این رودخانه جلگه تشنه تبریز را سیراب سازد زیرا در حالی که زمینهای پربرکت تبریز با مشکل آبیاری مواجه است آب فراوانی در بستر این رودخانه راه خود را به سوی دریاچه بی‌خاصیت باز کرده و به هدر می‌رود، از سوی دیگر آجی‌چای می‌تواند مولد انرژی عظیمی گردد و سرانجام آجی‌چای قادر است هزاران هکتار اراضی خشک و بی‌آب تبریز را زیر کشت ببرد و از همه مهمتر اینکه به تبریز روح و جان بخشد، این خواسته مردم در طول سالهای متمادی به طرق مختلف انعکاس یافت اما دولتمردان و برنامه‌ریزان وقت عملی شدن این پروژه حیاتی را غیرصرفه و غیرممکن دانستند، شادروان محمدعلی اخباری که

از شخصیت‌های علاقمند به اجرای این طرح بود در قید حیات مصراً از مقامات مملکتی درخواست می‌کرد که پروژه سد آجی‌چای تبریز را دقیقاً مورد توجه قرار دهند در آن ایام جوابی که شنید این بود که به اعتقاد کارشناسان خارجی اجرای طرح به علت شور بودن آب و دیگر شرایط خاص خاک در بستر رودخانه اقتصادی نیست اما اخباری چنین استدلالی را با ارائه دلایل منطقی و فنی رد نمود، پس از مرگ اخباری پرونده سد آجی‌چای نیز بسته شد.

بیست و اندی سال بعد، من در روزنامه دنبال این موضوع را گرفتم بنا تهیه رپرتاژ مستندی که در کیهان چهارشنبه ۲۶ آذر ماه سال ۱۳۵۳ چاپ شد این طرح فراموش شده را مجدداً زنده کردم چند تن از صاحب‌نظران در رابطه با این پروژه به پرسشهای مطرح شده چنین جواب دادند.

به گفته دکتر مهندس اردبیلی رئیس دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز، در سالهای پیشین نتیجه مطالعات مهندسين فرانسوی این بود که رودخانه آجی‌چای شیب تند دارد و احتمال پر شدن آن از مواد جامد زیاد است اما به نظر من این فرضیه با پیشرفتهای دانش امروزی در فنون سدسازی قابل حل است، آب رودخانه در نزدیکی‌های منطقه آلان براغوش و در شصت کیلومتری تبریز به علت عبور از یک گذرگاه مواد نمکی شور می‌شود لیکن با تغییر مسیر آب در همان یک تکه کافی است که این آب شور و یا تلخ غیر قابل استفاده فعلی، به آب شیرین تبدیل شود، بدیهی است این رودخانه می‌تواند منطقه وسیعی از مسیر خود را به صورت اراضی حاصلخیز و پربرکت درآورد، اگر آب رودخانه آجی‌چای از حوالی معادن نمک تغییر جهت داده شود همه این زمینها که در حدود یکصد هزار هکتار است به زیر کشت خواهد رفت، در هر صورت آجی‌چای بزرگترین رودخانه آذربایجان است که آب فعلی آن نه تنها زمینهای بارور مسیر را از استفاده باز داشته بلکه باعث تلخی آب دریاچه ارومیه شده و آبهای رودخانه‌های بزرگی مانند سیمینه‌رود و زرینه‌رود را نیز آلوده کرده است، بطور کلی با ایجاد کانالی در محل آلودگی آب و انحراف رودخانه می‌توان کار بزرگی را برای تبریز انجام داد و زیبایی این شهر را تضمین نمود.

دکتر محمدعلی موحد دانش استاد هیدرولوژی دانشگاه تبریز این بحث را از نکته نظر رشته علمی خود ادامه می‌دهد و چنین می‌گوید:

رودخانه آجی‌چای که از نزدیکی‌های سراب سرچشمه می‌گیرد طبق مطالعات انجام‌گفته از ده تا یازده حوزه تشکیل شده است، در بعضی از حوزه‌ها مقدار بارندگی برخلاف تصور، حتی به ۶۶۸ میلیمتر در سال می‌رسد مخصوصاً در جنوب شرقی حوزه منطقه‌ای وجود دارد که مقدار بارندگی در آنجا قابل توجه است. از طرف دیگر باید قبول کرد که مثل سایر مناطق ایران تغییرات قابل توجهی در مقدار بارانهای سالانه بوجود آمده است ولی اگر شرایط متوسط را در نظر بگیریم مقدار آب رودخانه آجی‌چای قابل توجه خواهد بود و مطالعات انجام‌یافته در باره تلخی آب این رودخانه نشان می‌دهد که تلخی و شوری آن ناشی از شاخه‌های بخصوصی است که می‌توان در پروژه استفاده از آب رودخانه، این شاخه را منحرف کرد، آجی‌چای طبق اندازه‌گیریهای متعددی که طی سالیان دراز صورت گرفته با داشتن آب کافی می‌تواند به منزله مخزن وسیع آب قابل توجهی برای مناطق تحت تسلط باشد، نکته قابل توجه این است که مقدار مواد جامدی که از طریق این رودخانه حمل می‌شود قابل توجه است شاید این نکته افکار بعضی از طراحان سد آجی‌چای را مشوش می‌کند اما باید قبول کرد که اولاً موارد جامد رودخانه آجی‌چای تفاوت فاحشی با مواد جامدی که از طریق رودخانه‌های دیگر حمل می‌شود ندارد، ثانیاً تا حال هیچگونه پروژه آب‌خیزی‌داری و حفاظت خاک بر روی سطح وسیع این رودخانه پیاده نشده است، بنابراین با اجرای این چنین طرحهایی اولاً می‌توان در مقابل حمل مواد جامد مبارزه کرد ثانیاً مراتع مسیر را احیاء نمود.

نکته دیگری که باز در این قسمت مورد توجه می‌باشد این است که لزومی ندارد یک سد بزرگ بر روی این رودخانه احداث شود بلکه میتوان با احداث سدهای کوچک متعددی در مناطق مختلف رودخانه امکان بهره‌برداری از آب را نیز فراهم آورد، در سالهای قبل از ۱۳۴۰ اراضی احتمالی زیر سد در جلگه تبریز توسط یک گروه مهندسی مشاور مطالعه شد نتایج بدست آمده از

نظر نوع خاک برای توجیه اقتصادی در آن زمان درخشان نبود ولی اقتصاد کشاورزی از آن موقع تابحال آن چنان تحول پیدا کرده است که قیمت بعضی از مواد کشاورزی بیش از صد در صد ترقی کرده است به همین جهت نمی‌توان گفت که برآورد اقتصادی آن زمان با امروز یکسان است به نظر من احداث تأسیساتی که بتوان از آب این رودخانه منطقی بهره‌برداری کرد ضروری و از نظر اقتصادی قابل توجه است منتهی نوع تأسیسات باید بررسی شود.

دکتر جعفر جهانشاهی رئیس انجمن شهر تبریز پروژه سد آجی‌چای را برای تبریز بهتر از همه طرح‌های عمرانی توصیف کرد و گفت، این سد می‌تواند به عنوان مهمترین و مؤثرترین عامل پیشرفت در تبریز شمرده شود رئیس انجمن شهر معتقد است سد آجی‌چای صرف‌نظر از اینکه جلگه تشنه تبریز را از نظر کشاورزی مستعد می‌سازد قادر است منبع عظیم تولید انرژی گردد و بطور کلی این طرح بهترین پروژه برای تبریز است از این رو، انجمن شهر همیشه روی آن تکیه داشته و معتقد است هیئت‌هایی که قرار است به تبریز بیاید باید طرح ایجاد سد بر روی آجی‌چای را به عنوان مؤثرترین طرح عمرانی برای این شهر مورد توجه قرار دهند.

دکتر فتاح موسوی رئیس انجمن شهرستان تبریز در این باره چنین اظهار نظر کرده بود، دولت در گوشه و کنار مملکت ده‌ها سد ساخته که به عقیده انجمن شهرستان تبریز ایجاد سد بر روی آجی‌چای به مراتب بیشتر از بعضی از آنها ارزش دارد، بطور کلی ایجاد این سد از آرزوهای دیرینه مردم تبریز بوده و هست در این مورد اظهار نظر کارشناسان فرانسوی بیشتر حائز اهمیت است زیرا آنها احداث سد بر روی آجی‌چای را از نظر اقتصادی و از جهت تولید نیرو و کشت کاملاً مفید تشخیص داده‌اند اکنون که با ترقیات عظیم مملکتی موضوع نیرو و آب در همه جا مطرح است ایجاد این سد بیش از هر زمان دیگری ضرورت پیدا کرده است به همین جهت مردم تبریز انتظار دارند اعتبار ایجاد آن در بودجه سال ۱۳۵۴ کل کشور گنجانده شود، ضرورت احداث سد بر روی آجی‌چای در محافل گوناگون آذربایجان مورد بحث و گفتگو قرار گرفت و اظهار نظرهای

گوناگون حاکی از این بود که استفاده از آب و انرژی آجی چای تبریز نه تنها کاملاً اقتصادی است بلکه اجرای این طرح می‌تواند وضع تبریز را بطور کلی دگرگون سازد.

مهندس کورائلو استاد تأسیسات آبی دانشکده فنی دانشگاه تبریز در این باره چنین اظهار نظر کرده بود، بطور کلی کمبود آب لزوم بهره‌برداری از منابع آب را ایجاب می‌کند لیکن ساختمان سد و تأسیسات آن مانند ساختمان یک خانه مسکونی نیست که امروزه در باره آن تصمیم گرفت و فردا شروع بکار نمود، در وهله اول باید منابع آب و بستر رودخانه منطقه‌ای که می‌بایستی در آنجا تأسیسات آبی ساخته شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد بدقت مطالعه و بررسی گردد و از همه مهمتر اینکه میزان آب و ارزش بهره‌برداری از آن مشخص گردد در حال حاضر نمی‌توانیم بگوئیم که واقعاً در رودخانه آجی چای امکان احداث سد هست و یا نه، و برای اینکه جواب منطقی به این سؤال داده شود باید این طرح مطالعه شود و ارزشهای اقتصادی و کشاورزی آن ارزیابی گردد، معمولاً احداث سد، نوع رسوبات و مقدار رسوبات و بعد فرم بستر رودخانه مورد آزمایش دقیق قرار می‌گیرد، اصولاً احداث سد هدف یک جنبه نخواهد داشت بلکه احداث سد هدفهای چندجانبه دارد که باید همه آنها مورد توجه باشد من شخصاً در بازدید از مسیر رودخانه آجی چای موقعیت این رودخانه را از نزدیک مطالعه کرده‌ام و حتی از طغیانهای فصلی نیز فیلمبرداری کرده‌ام می‌توانم بگویم مقدار آب این رودخانه اگر بر فرض به منظور بهره‌برداری از انرژی قابل استفاده نباشد و چنانچه فرم دره امکان ایجاد سدهای متعدد کوچک کاملاً مناسب است و می‌توان در مسیر آن با استفاده از شیب سد و به منظور انحراف آن جهت مصارف کشاورزی سدهای کوچک احداث نمود و در این قبیل مخازن آب اگر رسوبات مزاحم مشکلاتی فراهم سازد تخلیه این بندهای کوچک از رسوبات خیلی آسان است و از طرف دیگر احداث سدهای کوچک و متعدد در مسیر رودخانه از شیب تند آن میکاهد و در نتیجه از تمرکز رسوبات نیز جلوگیری می‌کند بطور کلی هیچوقت تکنولوژی زمان مانع آن نشده و نمی‌شود که در ایجاد تأسیسات



آبی با موانعی برخورد کنیم و اجباراً از آن منصرف شویم ولی اینکه چه نوع تأسیساتی باید بوجود آورد که هم از نظر اقتصادی و هم از لحاظ فنی قابل قبول باشد به مطالعه نیاز دارد، اقتصادی بودن این سد دقیقاً صحیح است زیرا امروزه در جهان وجود پیشرفت و تمدن را سبب شده است ما دیگر در این زمان نمی‌توانیم تنها به مسائل اقتصادی آن توجه داشته باشیم وجود آب در هر نقطه از کشور هر اندازه هم جزئی باشد لازم است بنابراین دیگر از نظر آب مسائل غیراقتصادی نداریم.

### اوج‌گیری فعالیت‌های مذهبی در تبریز

تبریز آن روزها رنگ و بوی مذهبی داشت، مساجد و تکایا مملو از جمعیت بودند، بازار واعظین و نوحه خوانها آن چنان گرم بود که دسترسی بهریک از آنها چندان ساده میسر نبود، اشتیاق و علاقه روزافزون مردم به مسائل مذهبی که جدا از سیاست نمی‌توانست باشد چنان کار و بار مبلغین مذهبی را رونق بخشیده بود که دست‌اندرکاران ناگزیر نوحه‌ها، اشعار مذهبی و سخنرانیهای مذهبی را بصورت نوار به بازارهای فروش عرضه می‌کردند، زمانی بود ضبط صوت وسیله طرب معرفی می‌شد ولی آن روزها نوارهای مذهبی رونق بخش مجالس عزاداری شده بود که کمبود نوحه خوانها و واعظین از طریق این نوارها جبران می‌شد.

در ماه محرم سال ۱۳۵۴ فروش کاست‌های مذهبی در تبریز افزایش چشمگیر داشت در هر مجلس و محفلی که سروکله نوحه خوانی پیدا می‌شد گروهی ضبط صوت بدست در آنجا حاضر می‌شدند و نوحه و مرثیه‌ها را ضبط می‌کردند، افزون بر این فروش پیراهن سیاه نیز بی‌رونق نبود، دقیقاً این گرایش به مذهب در سالهای بعد از ۱۳۵۰ در تبریز بقدری گسترش پیدا کرده بود که مردم تمایلات سیاسی خودشان را در جبهه‌گیری علیه رژیم در مساجد و تکایا و روضه خوانیها آشکار می‌کردند و یا با شرکت مستقیم در چنین مراسمی عملاً به صفوف مخالفین رژیم می‌پیوستند، در این راستا هر واعظی که بالای منبر بیشتر به رژیم بدوبیراه می‌گفت پای منبری‌هایش روز بروز بیشتر می‌شدند، نوحه‌ها

اغلب به شعارهای سیاسی و دستجات عزاداری و تعزیه خوانی به نمایشات سیاسی تبدیل شده بودند که سرانجام همه اینها تزلزل رژیم را سرعت می‌بخشید.

#### تمایلات مذهبی شدید در تبریز

سالهای ۵۱-۵۲ و ۱۳۵۳ در آذربایجان شرقی به ویژه تبریز تمایلات مذهبی به اوج شدت رسیده بود از استاندار وقت گرفته تا رئیس شهربانیهای آذربایجان شرقی که سخت‌گرایشهای مذهبی داشتند. مستقیم و یا غیرمستقیم در فعالیتهای مذهبی شرکت می‌کردند، ارتشبد ضرغامی استاندار وقت از افتتاح مسجد و شرکت در روضه‌خوانیها بیش از حضور در گشایش یک گالری هنری و یا شرکت در مجالس و یا محافل اجتماعی لذت می‌برد وی هر هفته شبهای جمعه در کاخ استانداری مجلس روضه‌خوانی خصوصی برپا می‌کرد.

به دستور مقامات محلی فعالیت کافه رستورانها و کاباره‌ها و مغازه‌های مشروب فروشی محدود گردید و کار احداث مسجد و تعمیر و بازسازی اماکن و ابنیه مذهبی رونق گرفت، در دهن کجی به رژیم وقت حتی غیرمذهبی‌ها هم در نمایشات مذهبی فعالانه شرکت می‌کردند، چراغانی و آذین‌بندی معابر در اعیاد مذهبی شرکت همه‌جانبه مردم در مجالسی که به مناسبت‌هایی از قبیل رحلت و یا درگذشت بزرگان دین برپا می‌شد و یا حضور در سخنرانیهای مذهبی که به عناوینی انجام می‌گرفت همه و همه بیانگر گرایش همگانی به سوی دین و مذهب در مخالفت با نظام وقت بود، برای نمونه در مراسم تشییع جنازه حجت‌الاسلام میرزاحمدعلی آقا توتونچی نه تنها مقامات ارشد دولتی در پیشاپیش صف مشایعین حرکت می‌کردند بلکه به مشایعت کنندگان جنازه فرصت داده شد که با حرکت دادن تابوت در خیابانهای اصلی شهر به این تظاهرات نیمه سیاسی ابهت بخشند.

#### تبریز شهر شایعه‌ها

به احتمال زیاد در هیچ شهری از ایران مانند تبریز شایعه‌سازی مرسوم و متداول نیست، در واقع می‌توان گفت، شایعه‌پراکنی با زندگی مردم تبریز عجین

شده است، در ارتباط با این موضوع مقاله‌ای در کیهان خرداد ماه ۱۳۵۳ نوشتم و آن چنین است:

تبریز راستی شهر شایعه است چرا که هر چند بار در این شهر شایعاتی شیوع پیدا می‌کند که یکی از دیگری رنگین‌تر است، متأسفانه این شایعات در مدت کوتاهی چنان پایه و ریشه می‌گیرد که مانند بیماری مسری تمام نقاط شهر و حتی شهرهای دورافتاده استان را نیز می‌پوشاند، حالا چرا و چگونه چنین شایعاتی پیدا می‌شوند و چه کسانی آنها را و برای چه مقاصدی پیش می‌کشند و اصولاً انگیزه شایعه‌پراکنی چیست مسئله‌ای است قابل تعمق و تفکر که باید ریشه‌های آن را در فرهنگ و برخورد اجتماعی مردم جستجو کرد بهر حال شایعه‌سازان در آرایش این چنین شایعات مهارتی دارند که حتی برغم اینکه عقل سلیم آن را نمی‌پذیرد اغلب با اعتقادترین افراد نیز در صحت و نادرستی آن دچار شک و تردید می‌شوند، جالب اینجاست که مردم عملاً با بزرگ کردن این شایعات و چه بسا با شهادت دروغ آن را دامن می‌زنند و موضوع بی‌اساس را به زور به کرسی حقیقت می‌نشانند.

یک روز شایع می‌شود که راننده و کمک راننده‌ای را در بیابان سر بریده‌اند و سرشان را روی سینه‌هایشان گذاشته‌اند و این شایعه بی‌اساس چنان قوت می‌گیرد که در همه محافل و مجالس گفتگو از این حادثه خیالی است اما وقتی سؤال می‌شود این حادثه را چه کسی به چشم دیده است؟ و مقتولین چه کسانی هستند؟ همه اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند، یکی می‌گوید من از حسن شنیدم که به چشم خود دیده است، حسن مدعی است که حسین نقل می‌کرد و حسین نیز یعقوب را ناظر بر ماجرا معرفی می‌کند و سرانجام ریشه آن در جایی بند نمی‌گیرد و با گذشت زمان به فراموشی سپرده می‌شود، به دنبال آن همه جا صحبت از افسانه معجزه در مسجد است که از قهرمانان آن نام و نشانی در بین نیست کار به جایی می‌رسد که مشکل بتوان چنین افسانه‌ای را انکار نمود، این ماجرا نیز مدتی مردم را سرگرم می‌کند وقتی کهنه می‌شود شایعه قهوه‌چی سر راه و دختر معلم را پیش می‌کشند و با آب و تاب آن را تعریف می‌کنند در حالی

که از محل حادثه و از قهوه‌چی سنگ شده و دختر معصوم بیگناه اسم و رسمی، نام و نشانه‌ای در بین نیست.

اشاره می‌کنم که سالهای قبل در تبریز شایع شد که شخص محترمی به بیماری صعب‌العلاجی دچار شده است و برای تسکین درد و معالجه بیماری خود، خون بچه‌های مردم را می‌مکد، حالا صحبت از سرقت بچه‌هاست این روزها کسی در کوچه و خیابان دست نوازش بسر بچه‌ای بکشد بلافاصله از در و دیوار صدای آی بچه دزد بلند می‌شود و روزگار چنین کسی در زیر مشت و لگد مردم ناآگاه و عوام سیاه می‌گردد در هر صورت این تراژدی غم‌انگیز هم به زودی پایان می‌یابد و باید منتظر شایعه دیگری شد که مردم خود را با آن سرگرم کنند.

#### جنجال کلاسهای مختلط

در دیماه ۱۳۵۳ اداره کل آموزش و پرورش تبریز بخشنامه‌ای صادر کرد و طی آن کلاسهای مختلط را در آموزشگاههای آزاد ممنوع اعلام نمود، این تصمیم در شورای آموزش و پرورش با هفت رأی موافق و پنج رأی مخالف تصویب شده بود. مخالفین بخشنامه اعضای منتخب مردم در شورا بودند که یکی از آنها در مخالفت با این تصویب‌نامه گفته بود من در سال ۱۳۱۷ در این شهر در کلاسهای مختلط درس می‌خواندم که اتخاذ چنین تصمیمی پس از سی و اندی سال از آن ایام شایسته نیست!

تعطیل کلاسهای مختلط تبریز در کیهان به بحث کشیده شد و چند رپرتاژ خبری در این باره چاپ گردید. ارائه اظهار نظرهای مخالف و موافق از علاقه مردم به مشارکت در مباحثات اجتماعی، تربیتی و فرهنگی حکایت می‌کرد، صاحبان آموزشگاهها که مخالفین سرسخت این بخشنامه بودند در واکنش به تصویب‌نامه شورا آن را محکوم کردند و یکی از آنها بخشنامه را نوعی اهانت به رشد فکری مردم تبریز دانست! اما دانش‌آموزی به نام هما خطیب شهیدی در این باره گفت، تصمیم آموزش و پرورش کاملاً بجاست زیرا کلاسهای مختلط نتایج زیان‌بار دارند دو تن از دانش‌آموزان دیگر نیز در موافقت با بخشنامه گفتند، وقتی دختری برای پس دادن درس جلو تخته‌سیاه می‌رود تمام حواس و فکر پسران

متوجه مسائل جنسی می‌شود و به تنها چیزی که توجه ندارند درس است، باز به گفته آنها این همان چیزی است که به عقب ماندگی درسی منتهی می‌شود زیرا دختران آرایش کرده به کلاسهای درس می‌آیند، یعنی آنها کلاسها را با میهمانی اشتباه می‌گیرند بطور کلی خیلی از دخترها و پسران فقط برای دوست‌یابی و تفریح به این کلاسها می‌روند و بس.

توران عزیزاده، معصومه فرهادی، شهناز آذرخشی و فایقه طاهری دانش‌آموزان آموزشگاههای آزاد در موافقت با بخشنامه اداره آموزش و پرورش خواستار جداسازی دختران از پسران در کلاسهای درس شدند آنها معتقد بودند هنوز رشد فکری ما به آن مرحله نرسیده است که (دانش‌آموزان دختر و پسر) خود را فقط دوست و همکلاس یکدیگر بشناسند به گفته آنها از همه مهمتر اینکه پسران تبریزی در متلک پرانی و آزار و اذیت همتا ندارند اشاره می‌شود که در آن ایام در تبریز ۲۷ آموزشگاه مختلط شبانه دایر بود.

تبریز بسرعت روستانشین می‌شود

تبریز در برابر سیل بنیان‌کن مهاجرت‌های روستانشین بی‌دفاع مانده است، در یک رپورتاژ خبری که در کیهان تیرماه ۱۳۵۴ نوشتم آمده بود.

مهاجرت مداوم و سرسام‌آور و روستائیان به شهرهای صنعتی مانند تبریز مشکلات فراوانی در شهرها ایجاد کرده است عدم امکانات لازم از قبیل خدمات رفاهی در روستاها و تجمع کارخانجات صنعتی و مراکز تولیدی در شهرها، هر روز این مهاجرت را گسترده‌تر می‌کند بطوری که اگر دست روی دست بگذاریم و فاصله شهر و روستا را کوتاه‌تر نکنیم در آینده نه چندان دور شاهد تخلیه روستاها و تورم بیشتر جمعیت در شهرهای بزرگ خواهیم شد، تبریز که در میان سایر شهرهای کشور از نظر مهاجرت آسیب‌پذیر معرفی شده است بیش از نقاط دیگر در معرض چنین تهاجمی قرار دارد، آمار دفتر برنامه و بودجه استان نشان می‌دهد که در سال ۱۳۵۲ رشد جمعیت شهری و روستایی آذربایجان شرقی سه و دو درصد بوده و با توجه به اینکه بیش از نود درصد اهالی این استان در روستاها زندگی می‌کنند این درصدها رقم قابل ملاحظه‌ای را

تشکیل می‌دهند.

اما ببینیم علت این حرکت مداوم چیست؟ وقتی از یک روستایی می‌پرسیم، می‌گوید خانواده پنج نفری من در شهر می‌تواند روزی صد تومان درآمد داشته باشد و ضمناً از همه امکانات شهری مانند برق، آب، درمان و غیره برخوردار شود، وقتی همین سؤال را برای شهرنشینان که آرزوی زیستن در تهران را دارند تکرار می‌کنیم می‌گویند، درست است که ما از امکانات شهری برخورداریم ولی زندگی در تهران چیز دیگری است.

### بررسی مهاجرت روستائیان به تبریز

در بهمن ماه ۱۳۵۴ با چاپ گزارشی از مهاجرت گسترده روستائیان به شهرها عواقب زیان‌بار این جابجایی‌ها، در تبریز به بحث کشیده شد، پیگیری علل و عوامل کوچ سریع و گسترده جمعیت از روستا به شهر و عوارض ناشی از این نقل و انتقال را که خود نیاز به پژوهش و بررسی جامعی در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دارد یادآور شدیم و نوشتیم. کوچ بی‌رویه روستائیان به مشکل خدمات شهری دامن می‌زند، در نگاهی به وضع روستائیان حاشیه‌نشین تبریز در درجه اول این سؤال برای مردم شهر و مسئولان امور مطرح است که روستائیان را شهر می‌پذیرد یا نه؟ و آیا باید به آنان خدمات شهری رسانید و یا اینکه با اجرای سیاستی از هجوم بیشتر آنان به شهر جلوگیری کرد؟ در هر صورت تبریز بر سر دوراهی قرار گرفته است، از یک طرف نیاز مبرم به نیروی عظیم انسانی که در این شهر احساس می‌شود دارد و از سوی دیگر، هجوم بی‌بند و بار به شهر، نظم شهر را برهم می‌زند، نتیجتاً نظرات در این باره متفاوت بود، با این حال اکثر مردم تبریز کوچ روستایی را تأیید نمی‌کردند و آنها در توجیه نظرات خودشان دلایل فراوان ارائه می‌کردند.

آنها می‌گفتند، تولید روستایی کاهش پیدا می‌کند، تولیدکنندگان به مصرف‌کننده می‌پیوندند، و شهر به تدریج شکل روستایی به خود می‌گیرد و آنها تا زمانی که به نظم شهری خو بگیرند مشکلاتی بی‌ار خواهند آورد، از طرفی تراکم پرونده‌های جزائی در دادسراهای تبریز حکایت از این بی‌نظمی‌های

اجتماعی ناشی از این مهاجرت دارد و سرانجام سکونت بی‌نظم و ضابطه آنان در حاشیه شهر و عدم مسئولیت‌های شهری مسئله‌ایست که به شکلهای گوناگون برای تبریز مسائل و مشکلاتی بسار می‌آورد و بالاخره سیل مهاجرت‌های روستایی از نظر سیاسی نیز در شهری مانند تبریز بی‌تأثیر نخواهد بود.

دکتر وارسته در رابطه با این موضوع به دو عضو انجمن شهر که از شهردار می‌خواستند رفاه و آسایش ساکنین محلات روستانشین شهر را مقدم بر طرحهای زیباسازی و عمرانی قرار دهد چنین پاسخ می‌دهد: ما در عین حالی که وضع همه مردم شهر را یکسان مورد توجه قرار می‌دهیم و خود را ملزم به رعایت و انجام این ضرورت اجتماعی می‌دانیم، معتقدیم حاشیه‌نشینان شهر که زندگی روستایی خود را ول کرده به شهر آمده‌اند نباید از زندگی شهری فعلی که در آن از همه نعمات موجود استفاده می‌کنند ناراضی باشند، اگر به خاطر هر حاشیه‌نشینی شهری برنامه‌های اصلاحی و عمرانی شهر را بهم بزیم آن وقت دیگر کسی در روستاها زندگی نمی‌کند و از همه مهمتر اینکه شهر به روستا تبدیل می‌شود.

### آخرین انتخابات رژیم سلطنتی

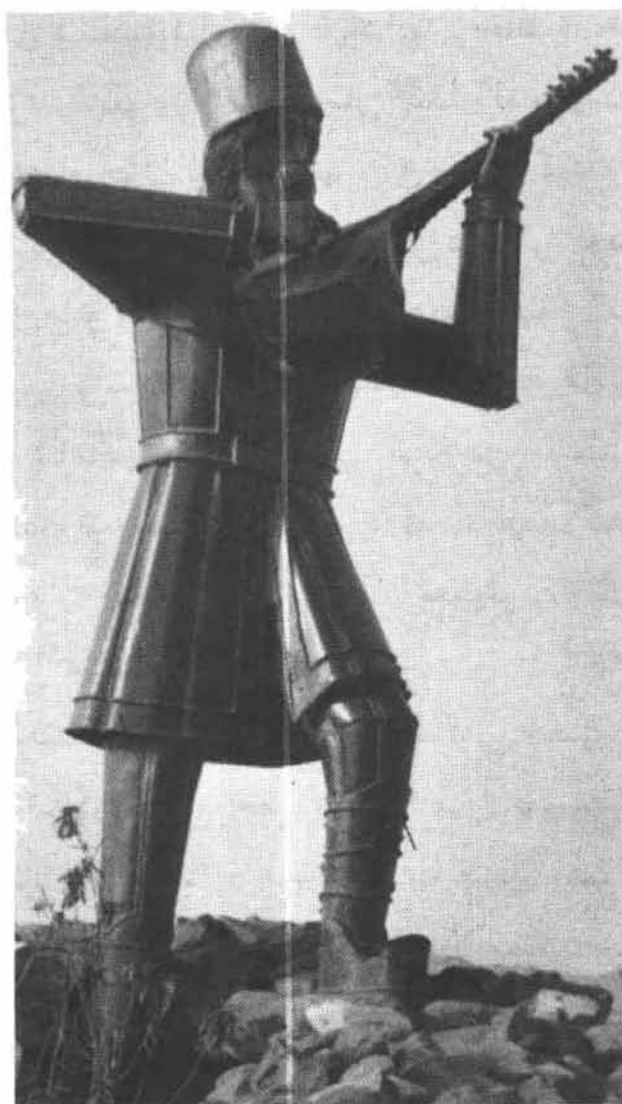
در تیر ماه ۱۳۵۴ تبریز سرگرم انتخاب ۹ تن نماینده برای بیست و چهارمین دوره قانونگذاری بود، انتخابات رستاخیزی از این نظر تازگی داشت که در معرفی کاندیداها بدعت همیشگی را کنار گذاشته بودند یعنی از کاندیداهای مادام‌العمر فقط دو تن در لیست دیده می‌شدند با این وصف انتخاب شدگان از عدم شرکت مردم در انتخابات سود جستند و با کمترین رأی که از اطراف تبریز و طبقات پایین شهر جمع‌آوری گردید به مجلس شورای ملی رفتند.

به استثنای احمد بنی‌احمد که به صورت کاندیدای غیردولتی در صحنه سیاسی کشور ظاهر شده بود بقیه افرادی بودند که با بهره‌گیری از نفوذ محلی و با توسل به شیوه‌های توصیه و رقیق‌بازی در بین گروههای مشخص جامعه به مجلس راه یافته بودند، در این دوره محمد دیهیم و دکتر شفیع امین نمایندگان دائمی تبریز از گردونه خارج گردیدند و در شهرستانهای آذربایجان شرقی

پیروزی مطلق تازه‌نفس‌ها بیشتر جلب توجه می‌کرد، در مرند علی مرندی در برابر حسن هرزندی مغلوب شد، در بناب رحیم زهتابفرد در برابر حمیدرزاده رقیب محلی خود با تفاوت هفت هزار رأی از صحنه خارج گردید، در اهر مردم پس از ۲۲ سال به دکتر سعید حکمت رأی منفی دادند و کریم اهری پس از پنج دوره یعنی بیست سال نمایندگی مجلس شورای ملی در مقابل حریف تازه‌کار به زحمت افتاد و سرانجام در خود تبریز همانطوری که اشاره شد فناپذیرهای انتخابات از تازه‌نفس‌ها شکست خوردند، افزون بر این، در این دوره تبریز سه کاندیدای زن را کنار گذاشت. در سالهای آخر عمر رژیم، احمد بنی‌احمد و حسین اسحق‌نژاد دو تن نمایندگان تبریز در جهت‌گیری‌های سیاسی با رژیم درافتادند آنها اگرچه با تأیید و صلاح‌دیدنظام وقت راهی مجلس شده بودند لیکن در تضعیف و تزلزل رژیم سلطنتی نقش بازی کردند.



### نگذاریم صدای عاشقلار خاموش شود



با بهروز  
حشمت در کنار  
فعالیت‌های روزمره  
مطبوعاتی آشنا  
شدم، ساختن  
مجسمه عاشقلار  
برای تبریز بین ما،  
مورد بحث و گفتگو  
قرار گرفت به بهروز  
قول همکاری دادم  
و جلب موافقت  
شهردار را برای  
نصب مجسمه  
عاشقلار در بهترین  
نقطه شهر متعهد  
شدم، بهروز را به

دکتر وارسته شهردار تبریز معرفی کردم او از پیشنهاد من حسن استقبال نمود و آن را ستود، مجسمه عاشقلار در شاهگلی نصب شد و تبریزها از این کار شهردار خوششان آمد و وارسته کتباً از من تشکر کرد. در ابتدای کار بود که با بهروز در همین زمینه به گفتگو نشستیم که در کیهان ۱۸ اردیبهشت سال ۱۳۵۵ چاپ شد، در این مصاحبه کوتاه حشمت می‌گوید، من مجسمه‌ساز نیستم بلکه با ساختن مجسمه عاشقلار تنها می‌خواستم ادای دینی کرده باشم به تمام هنرمندان گمنام سرزمینم، عاشق‌هایی که صدایشان صدای تمام مردم آذربایجان است.

حشمت کارگر است با اینهمه وقتی حرف می‌زند احساس می‌کند از پشتوانه فرهنگی وسیعی برخوردار است می‌گوید من عاشق موسیقی

آذربایجانی هستم عاشقلار را مظهر خودم و تمام آذربایجانیها می‌دانم و معتقدم که بهر وسیله‌ای شده نباید اجازه داد یاد آنها از خاطره محو شود، حرفش اصالت و استحکام حرف نسلهای از آب و آتش گذشته قدیم را دارد و بعد ادامه می‌دهد، عاشقلار تنها آوازه خوان نیستند آنها برای سرگرم کردن محفل شوکت‌مندان کار نکرده‌اند نخستین عاشقهای آذربایجان شوریدگانی بودند که برای جنگ با بدی‌ها، تبعیض‌ها و فاصله‌ها در تصنیف‌های پرسوز گدازشان حیات اجتماعی مردم را منعکس می‌کردند. بهروز با نصب مجسمه عاشقلار در شاهگلی موافق نبود، می‌گفت شاهگلی از قلب زندگی مردم دور است به عقیده من بهتر است مجسمه را در دروازه شهر و یا مقابل دانشگاه نصب کنند و با نصب مجسمه عاشقلار در دروازه ورودی شهر می‌توان به بهترین زبان ورود مسافرین را به تبریز خوش آمد گفت.

از حشمت می‌پرسم شنیده‌ام می‌خواهی مجسمه قزلباش را بسازی؟ این درست است؟ می‌گوید بلی، حقیقت دارد، می‌پرسم هیچ فکر نکرده‌ای که روزی ممکن است تنها عاشق آذربایجان مجسمه فلزی باشد که تو ساخته‌ای؟ فکر نمی‌کنم اینطور باشد عاشق فراوان است حالا ممکن است، اما فرداها عاشقهای ما در لباسهای دیگر ظاهر می‌شوند. سرانجام وقتی مجسمه عاشقلار بالای تپه‌ای در شاهگلی نصب شد دشمنان فرهنگ مردم آذربایجان شروع به سمپاشی کردند و از مجسمه عاشقلار قزاق قفقازی ساختند و سرانجام بر اثر وسوسه این کج‌اندیشان این مظهر فرهنگ و ادبیات مردمی آذربایجان را برچیدند و به دور انداختند،

### نقش کیهان در تحلیل مسائل و مشکلات منطقه‌ای

در سالهای بعد از ۱۳۵۰ فعالیت من در کیهان از حدود وظیفه سرپرستی روزنامه فراتر رفته بود، دقیقاً به امور و مسائل مربوط به منطقه آگاهی داشتم بطوری که در بیشتر گزارشات خبری نارسائیهای موجود را تحلیل و ریشه‌یابی می‌کردم، معمولاً رپرتاژهای خبری که از آذربایجان و تبریز در کیهان چاپ می‌شد شخصاً می‌نوشتم و یا در تهیه و تنظیم آنها نقش اساسی داشتم، تراکم

مطالب از منطقه به حدی بود که پنج درصد از صفحات عمومی و هشتاد درصد از شهرستانها را دربرمی‌گرفت. بعضی از استانداران وقت مانند تیمسار صفاری، ارتشبد ضرغامی و اسکندر آزموده دست کم کاری به کار روزنامه‌نویسها نداشتند و هیچیک از سه تن نامبرده در مقابل انتقاد عکس‌العمل خصمانه بروز ندادند و اغلب برخوردهای غیردوستانه که از سوء تفاهمات زودگذر ناشی می‌شد با صلح و آشتی برطرف می‌گردید از سوی دیگر، سازمان مرکزی روزنامه که از فعالیتهای خبری تبریز راضی بود با ارزیابی صحیح از خبرها و گزارشات منطقه‌ای ما را به ادامه فعالیتهای روزافزون تشویق می‌کرد با این وصف اغلب از کمبود کادر تحریری نمایندگی احساس خلاء می‌نمودم چرا که تربیت خبرنگار بیشتر مستلزم یادگیریهای تجربی و عملی است که انجام آن به وقت نیاز دارد، با این حال در چنین مواقعی شخصاً این خلاء را پر می‌کردم یعنی کار تهیه و تنظیم رپورتاژهای خبری و مباحثات میزگردها و رپورتاژ آگهیهای روزنامه را انجام می‌دادم، در چنین اوضاع و احوالی بود که اعتبار و حیثیت کیهان روز به روز در آذربایجان بالا می‌رفت و همه‌جا صحبت از کیهان بود وقتی با مسئولان امور پای صحبت موضوعی می‌نشستم آنها گفتگو با کیهان را با میل و رغبت می‌پذیرفتند و من سعی می‌کردم افراد صاحب‌نظر و آگاه به مسائل اجتماعی را به حرف بکشم.

تبریز اصالتش را از دست داده است

عنوان بحث اجتماعی آن روز بود که با شرکت گروهی از شخصیت‌های صاحب‌نظر در میزگرد کیهان مطرح گردید در این گفت و شنوده موضوع دیگر نیز بررسی شد.

۱- تبریز از نظر کیفیت و کمیت با چه مسائلی درگیر است و راه‌هایی از این گرفتاریها چیست و آیا مشکلات اجتماعی تبریز تحمیلی است یا شرایط محیط و اقلیم عامل آن بوده است؟

۲- دانشگاه آذربادگان در زمینه رشد فکری و بالا بردن شعور اجتماعی مردم این شهر وظیفه خود را انجام داده است؟

۳- تبریز از صنعت چه بهره برده است و آیا مقاصد و اهداف مورد نظر از صنعتی کردن تبریز حاصل شده است؟

۴- در زمینه فرهنگ شهری تبریز با چه مسائلی درگیر است؟

۵- سکونت روستائیان در تبریز در جامعه شهری چه تأثیری در تبریز بجا گذاشته است؟

۶- به مسئله جوانان در شهری مانند تبریز چگونه می‌نگرند؟

۷- آیا اصطکاک عقاید نسل نو و گذشته در خانواده‌های آذربایجانی مشکل حادی بوجود آورده است؟

۸- آیا تلفیق فرهنگ محلی با فرهنگ جهانی می‌تواند در زمینه بهم نزدیک‌سازی نسل نو و کهنه راه علاجی باشد و یا تنها جایگزین کردن یکی از آنها چاره‌ساز است؟ در صورتی که چنین است کدام را برگزینیم بهتر است؟

۹- رادیو تلویزیون در شناساندن چهره آذربایجان لااقل به خود آذربایجانیها وظیفه خود را بنحو احسن انجام داده است؟

دکتر آسایش جامعه‌شناس و استاد دانشگاه تبریز در اشاره به مسئله رشد اجتماعی مردم تبریز گفت، ما در این شهر گرفتاریهای اقتصادی نداریم اگر حمل بر اهانت بر همشهریان عزیز نگردد باید اعتراف کرد که رشد اجتماعی ما باید خیلی سریع‌تر باشد، همشهری عزیز وقتی می‌بیند اتومبیل آب‌پاش شهرداری به درخت جلو مغازه‌اش آب می‌دهد باید به عمق مطلب پی‌برد می‌خواهم بگویم که همه مسائل ما در این شهر در رشد اجتماعی خلاصه می‌شود اگر گرفتاریهای مالی بود سؤال می‌کردم پس این پاساژهای متعدد چند طبقه را چه کسانی می‌سازند؟ و این اراضی چند میلیون تومانی را چه کسانی معامله می‌کنند؟ پس در واقع پول هست آنچه نیست همین توجه به رشد اجتماعی است که آهنگ سرعت پیشرفتش باید بیش از این باشد، همه جا صحبت از افزایش جمعیت تبریز می‌شود که برطبق آمارهای رسمی و علمی دانشگاهی در سرشماری‌های تبریز، این شهر از نظر جمعیت از مقام دوم به چهارم در کشور تنزل یافته است علتش این است که آنهایی که در این شهر امکانات مالی و رشد فکری خوب

دارند از تبریز رفته‌اند و این شهر را به امان خدا رها کرده‌اند اثر وجودی دانشگاه تبریز این است که در خوزستان صدی هشتاد معلمین و لیسانسیه‌ها آذربایجانی هستند بیست و پنج سال است این دانشگاه فرهیخته می‌دهد.

محمدرضا خامنه‌یان وکیل دادگستری یکی دیگر از شرکت‌کنندگان در بحث در رد پیشنهاد سختگیری با کسانی که معیارهای شهرنشینی را برهم زده‌اند گفت، با قانون و مجازات نمی‌شود برای مردم یک شهر فرهنگ ساخت متأسفانه رابطه صنعتی و ازدیاد جمعیت با اخلاق مردم یک رابطه معکوسی است از نظر علمی قبول می‌کنم که کسانی که با تکنیک جدید با علم و تکنولوژی نو سر و کار دارند حتماً دارای فکر و ایده جهان‌بینی هستند و باید داشته باشند یعنی سیستم زندگی ایجاب می‌کند ولی می‌بینیم تبریز دارای مدرن‌ترین کارخانجات شده پالایشگاه دارد آخرین سیستم اتومبیلها در خیابان در حرکت هستند آخرین مدل و گران‌ترین لباسها در شهر فروخته می‌شود و گران‌ترین ساختمانها ایجاد می‌شود ولی اخلاق و رشد فکری پایین آمده است، خشونت، اجحاف و گرانفروشی و شهوت‌های جسمانی و نفسانی در همه جای این شهر به چشم می‌خورد که با قانون نمی‌شود این مشکلات را حل کرد، فقط آن کسانی که زندگی صنعتی و تکنولوژی جدید را برای مردم می‌آورند باید فکر چاره‌جویی این تنگناها باشند، اینهمه مردم که در شهر تبریز جمع شده آیا برای آنها مسکن ساخته‌اند؟ بهداشت یا مدرسه و آموزش فرزندان آنها را در نظر گرفته‌اند؟ نه تنها برای آنها این نیازها را در نظر نگرفته‌اند حتی برای مردم بومی این شهر هم فکری نکرده‌اند.

## گفتگو با پیشوای مذهبی آرامنه جهان

در اردیبهشت ماه ۱۳۵۲ پیشوای مذهبی آرامنه جهان به تبریز آمد، در خلیفه‌گری آرامنه تبریز پای صحبتش نشستیم که فقط به گوشه‌هایی از آن مصاحبه اشاره می‌شود.

از او پرسیدم اینکه می‌گویند آرامنه از اولین ملل جهان هستند که عیسویت را پذیرفته‌اند و از آرامنه قدیم شاخه اپوستولیک که به گریگوری مشهور است دین رسمی آنان بوده است ممکن است بفرمائید قبل از مسیحیت این قوم چه دینی داشت؟ پیشوای آرامنه جهان می‌گوید مسیحیت در ارمنستان و میان آرامنه وسیله دو نفر از حواریون حضرت عیسی تبلیغ شد که یکی از آنان حضرت طاطاووس مقدس بود که بنیاد کلیسای (قره کلیسا) به او منسوب است و دیگری بار تلیموس بود بدین ترتیب مسیحیت در میان آرامنه در ارمنستان شیوع پیدا کرد و در حدود ۲۵۰ سال بطور مخفی ادامه یافت برای اینکه در آن موقع دین رسمی ارمنستان بت پرستی بود و خدایان چندگانه را می‌پرستیدند، در سال ۳۰۱ میلادی دین مسیح در ارمنستان برسمیت شناخته شد و یکی از شاهان وقت بنام تیرداد به این مذهب گروید، و در آن زمان مرد مومن و معتقد بنام گریگور رهبری دین را برعهده گرفت و به تبلیغ آن در میان مردم پرداخت و توانست با کمک تیرداد مردم را به عیسویت ارشاد نماید و بپاس این تلاش مذهبی که در بین آرامنه رونق گرفت بنام این مرد گریگور نامیده شد، چون مسیحیت با تبلیغ بی‌واسطه حواریون حضرت مسیح در بین آرامنه اشاعه پیدا کرد بدین علت کلیسای ما بنام کلیسای مرسلین حضرت عیسی مشهور است، می‌پرسم پس چرا پیش از آنکه به کلیسای مرسلین مشهور باشد گریگوری خوانده می‌شود؟ با اینکه گریگور رهبر پر ارج بوده ولی حواریون مقام بزرگتری دارا هستند؟

عالی جناب خورن جواب می‌دهد این لقب گریگوری که به کلیسای آرامنه داده شده هیچوقت مورد قبول ما نبوده و نیست برای اینکه حقیقت ندارد و درست نیست، این رسم از طرف کاتولیکها به کلیسای ما داده شده و آنها

می‌خواستند ما را تابعین غیرمستقیم حضرت عیسی قلمداد کنند در حالیکه آرامنه مسیحیت را مستقیماً با تبلیغ و ارشاد مرسلین پذیرفته‌اند بنابراین نام حقیقی و مورد پذیرش ما کلیسای مرسلین حضرت عیسی است نه چیز دیگر.  
از اولین کلیساهای این دین می‌پرسم،

می‌گویند کلیسای نخستین که بوسیله گریگور مقدس بنا گردید کلیسای اصلی (اوج کلیساست) که در اچمیازین و بمعنی جائیکه فرزند خداوند در آنجا نزول فرمودند ایروان فعلی قرار دارد و دیگر کلیساهای سنت طاووس و سنت استپانوس می‌باشند و در قرون مختلف کلیساهای بسیاری در نقاط مختلف دنیا ساخته شده و از آن جمله کلیسای وانگ در جلفای اصفهان و کلیسای مریم مقدس در تبریز می‌باشد.

می‌پرسم عالیجناب در گفتاری فرموده‌اند در هر گوشه‌ای از جهان بر ما ستم فراوان رفته است و ما در بعضی از مواقع مقاومت کرده‌ایم مانند هر قومی که مجبور به دفاع می‌شود ممکن است شرحی از اینگونه تجاوزات بیان فرمائید؟ پیشوای آرامنه پاسخ می‌دهد بدون تردید باید گفت که بعلت مسیحی بودن قوم ارمنی گاه بیگانه‌ی مورد ستم دیگران قرار گرفته‌اند و برخوردهائی پیش آمده ولی مهمترین این حوادث کشتار وحشیانه سال ۱۹۱۵ آرامنه در شرق ترکیه فعلی است که در این حادثه وحشتناک دو میلیون ارمنی بیگناه بقتل رسیدند و بسیاری از ساکنین حوزه دریاچه وان ناگزیر به ترک میهن خود و کوچ به کشورهای دیگر گردیدند که ما هرگز قادر بفراموش کردن آن نیستیم و مسئله‌ایست که جهان و بشریت در مقابل آن احساس شرم می‌کند می‌پرسم جز یکی دو حادثه بسیار کوچک و گذرا روابط آرامنه و دیگر مردم ایران صمیمانه بوده است و در دوره صفویه هم که یک عده‌شان به اصفهان کوچانده شدند تا آنجائیکه بخاطر داریم همیشه همزیستی مسالمت‌آمیز بین آنها برقرار بوده است و حتی در انقلاب مشروطیت ایران مجاهدین آرامنه با نهضت مشروطه همکاری کردند و جانبازی نمودند بنظر عالیجناب در دیگر کشورها که کلنی‌های آرامنه وجود دارد نحوه روابط آنها با حکومتها چطور بوده و اگر هم در ایران نوعی بوده

که ما در تاریخ به آن برخورد نکرده‌ایم بیان فرمایند؟ عالیجناب خورن، تنها در قرن پنجم از تصادفات کوچکی که بعلت اختلاف مذهبی بین آرامنه و دیگر مردم ایران روی داده یاد کرد که بگفته ایشان آنها هم ریشه عمیقی نداشتند و در مدت کوتاهی از بین رفتند و خوشبختانه همیشه این حسن تفاهم پا بر جا بوده است و در زمان شاه عباس صفوی اگر تعدادی از آرامنه به اصفهان آورده شدند منظور کوچ و تبعید نبوده بلکه برای عمران و آبادی آن منطقه بود، برای اینکه آرامنه کلاً قومی شناخته شده‌اند که در امور آبادانی، صنعت و تجارت فعالیت داشته و تجارب عملی بسیاری داشتند که قابل بهره‌برداری بود اما بعد از حوادث سال ۱۹۱۵ که اشاره شد در ارمنستان دولت مستقلی تشکیل شد و ایران اولین کشوری بود که در دنیای آن روز حکومت را به رسمیت شناخت و با آن روابط دیپلماتیک برقرار کرد.



## نهادهای تشنج‌آفرین

سیاست غلط و ناپخته رژیم سلطنتی در رابطه با مبارزه با گرانی و گرانفروشی که ظاهراً با تشکیل اتاقهای اصناف، دادگاههای نظام صنفی، کمیته‌های حمایت از مصرف‌کننده و غیره اعمال می‌شد نه تنها کاربردی نداشتند بلکه اینهمه هیاهوی هیچ بتدریج زمینه‌های هرج و مرج اقتصادی و سیاسی را در تبریز پی‌ریزی کرد به عبارت دیگر، محیط متلاطم آن ایام را بیش از پیش متشنج نمود، این نهادهای نفاق‌افکن و ناراضی‌تراش مردم و رژیم را در برابر هم قرار دادند بطوری که چنین جبهه‌گیریها بیک مبارزه سیاسی بین مردم و نظام وقت مبدل شد هنگامی که افراد ناصالح و غیرمسئول با عنوان بازرسان مبارزه با گرانی و گرانفروشی به جان کسبه افتادند کسی فکر نمی‌کرد که این تندروی و افراط‌کاریهای بی‌مورد برای نظام حاکم پی‌آمدهای هولناکی را پیش رو دارد، نقش مخرب این نهادها که از نیمه دوم سال ۱۳۵۲ ظاهر شدند چنان ویرانگر بود که شیرازه امور در کار تجارت و دادوستد مردم از هم پاشید و خریدار و فروشنده مانند دو دشمن دیرینه بجان هم افتادند پرخاشگری و ستیزه‌جویی در روابط این نهادها با مردم به صورت اپیدمی خطرناک ظهور کرده بود.

اتهامات بی‌اساس توأم با آزار و ایذاء ناجوانمردانه، شخصیت‌های سالم اقتصادی شهر را افراد ناسالم و نادرست به جامعه معرفی کرد که طبیعتاً این چنین اعمال و رفتاری با کلیه معیارهای اخلاقی و انسانی تناقض داشت اغلب کسانی که به کمبود شخصیت دچار بودند با کسب قدرت کاذب مرتکب آن چنان اعمالی شدند که دولت قادر به کنترل و مهار کردن اثرات مخرب ناشی از چنین ندانم‌کاریها نبود همینقدر می‌توان گفت که این سیاست نابخردانه دست کم در آذربایجان و تبریز به تزلزل پایه‌های رژیم پادشاهی کمک فراوان کرد.

برای نمونه، در کیهان شنبه ۱۷ فروردین ماه ۱۳۵۳ می‌خوانسیم که در جلسه کمیته حمایت از مصرف‌کننده تبریز گفته می‌شود، همه کسبه تبریز گرانفروشند، در توجیه این استدلال یکی از اعضای کمیته، به نام جعفر جباری

سر و صدا راه انداخته بود که چرا یک دست جگر و دل و قلوه که سال قبل هفتاد ریال بود امسال به یکصدوده ریال عرضه می‌شود؟ وی سپس در دلسوزی از مصرف‌کنندگان فریاد می‌کشد که با این وضع باید بحال مصرف‌کننده گریست، ملکی نام عضو دیگر کمیته، چماق بر سر فروشندگان محصولات شیلات برداشته بود که چرا یک قوطی تون گوشت ماهی را بجای سی و پنج ریال هفتاد ریال می‌فروشند؟

احمد عماد رئیس اتاق اصناف تبریز در پاسخ به منتقدین می‌گوید، انتقاد چیز خوبی است اما توقع بیجا داشتن نیز کار عادلانه‌ای نیست، کمیته حمایت از مصرف‌کننده که از چپ و راست اتاق اصناف را مورد ملامت و حمله قرار داده است خوب است متوجه این نکته گردد که یکی از وظایفش بسیج مردم علیه اجحاف و کمبود است و قتیکه این کمیته و نظایر آن از چنین وظایفی غفلت کنند و تمام توجه خود را به حمله و انتقاد معطوف دارند چگونه ممکن است انتظار حل مشکلات را داشت؟ وی اضافه می‌کند همین شرکت تعاونی گوشت تبریز هر کیلو گوشت را به یکصدوسی ریال به قصابها تحویل می‌دهد و قصاب هم ناچار است یکصد و چهل ریال بفروشد و بعد می‌پرسد آیا قصاب جز این چکار باید بکند؟

نانواها می‌گویند یکی دو سال بود که دولت گندم را هر تن هشت هزار و خرده‌ای بما می‌داد و بازار آزاد نیز با مختصر تفاوت قیمت گندم را به بیش از ده هزار ریال می‌فروخت اما امسال خود دولت هر تن گندم را به بیش از ده هزار ریال خریدار است با چنین اوضاع و احوالی نانواها چکاری می‌توانند بکنند؟ اصلاً من نمی‌دانم با اینهمه وفور و ارزاق عمومی این سهمیه بازی و جیره‌بندی چه قضیه است؟

این جروبحث ادامه پیدا می‌کند یکی از اعضای کمیته حمایت از مصرف‌کننده در جلسه یکشنبه ۲۵ فروردین ماه ۱۳۵۳ در پاسخ به اظهارات رئیس اتاق اصناف از وی می‌پرسد چرا سیب‌زمینی که کیلوئی پنج ریال در بازار آزاد عرضه می‌شود اتاق اصناف هفت ریال مظنه داده است؟ و بعد رئیس کمیته با قاطعیت

مبارزه، با گرانفروشی در تهران اشاره می‌کند که بگفته او، فروشنده‌ای که یکعدد مسواک ۱۸ ریالی را به بیست ریال فروخته بود در مغازه‌اش را تخته کرده‌اند چرا ما در تبریز چنین نکنیم؟

بگو مگو بین اتاق اصناف تبریز و کمیته حمایت از مصرف‌کننده بالا می‌گیرد مسئولان این هر دو، بجای رفع مشکلات و کمک به سیاست باصطلاح مبارزه با گرانی و گرانفروشی دولت سخت به یکدیگر می‌تازند و هر دو در اظهار نظرها مباحثات و مصاحبه‌ها، پای دولت را در ارتباط با مشکلات روزمره مردم به میان می‌کشند،

احمد عماد رئیس اتاق اصناف تبریز از یک طرف، و دکتر فتاح موسوی رئیس کمیته حمایت از مصرف‌کننده از سوی دیگر، با افراد خودشان بر علیه یکدیگر حرفهای تند و خصمانه رد و بدل می‌کنند رئیس کمیته حمایت از مصرف‌کننده مدعی است که همه اتحادیه‌های صنفی عامل گرانی و گرانفروشی هستند، دکتر موسوی اضافه می‌کند، این درست است که یکی از وظایف کمیته حمایت از مصرف‌کننده تحریم کالا است بر فرض اگر ما امروز گوشت را تحریم کردیم آن زنی که دو بچه دارد چطور می‌تواند یک هفته گوشت نخورد؟ تخم مرغ نخورد؟ ما که نمی‌توانیم افراد علیل به جامعه تحویل دهیم؟

کاظم صدقیانی زاده عضو کمیسیون نظارت که در مباحثات صنفی بیشتر جانب اتاق اصناف را می‌گرفت در اجتماع رؤسای اتحادیه‌های صنفی با اشاره به اجحاف فروشندگان تبریز می‌پرسد بنظر شما سطح زندگی در تهران بالاست یا در تبریز؟ هزینه در تهران بیشتر است یا در شهر شما؟ چرا باید تخم مرغ در تهران کیلوئی ۶۸ ریال و در تبریز ۷۸ ریال فروخته شود؟ دیروز صاحب کافه رستورانی مرغ را کیلوئی ۱۲۵ ریال خریده بود در حالیکه این مرغ در تهران کیلوئی ۱۰۵ ریال عرضه می‌شود، صدقیانی زاده سپس به قیمت نامعقول قند اشاره می‌کند که قند فریمان کیلوئی ۵۵ ریال است ولی در تبریز ۶۵ ریال می‌فروشند چرا؟

در گیرودار جو متشنج تبریز، پدیده‌ای بنام دادگاههای سیار نظام صنفی

بوجود آمدند که با پیدایش آنها تنش در تبریز فزونی گرفت، رؤسای این دادگاهها با عنوان کیفر دادن گرانفروشان در خشونت افراط کردند، آنها نه تنها امنیت شغلی را از بین بردند بلکه با به بند کشیدن افراد سرشناس شهر اقتصاد را مختل نمودند بطوریکه اکثر بزرگان تجارت و صاحبان حرفه‌های مختلف از طرف این دادگاهها تحت پیگرد قرار گرفته یا به زندان رفتند و یا به پرداخت جرایم سنگین محکوم گردیدند.

شیوه کار این دادگاهها اگر چه بظاهر مبارزه با بی‌نظمی‌های اقتصادی عنوان شده بود اما رفتار خصمانه مسئولان دادگاهها با کسبه نفرت‌انگیز بود، در این آشفته بازار مبارزه، نقش روزنامه‌ها بمنظور توجیه کار نمایشی دادگاهها منصفانه نبوده است، چراکه روزنامه‌ها با منعکس کردن خبرهای اینگونه اعمال بی‌رویه عملاً مسئولان دادگاهها را به خشونت هر چه بیشتر تشویق و ترغیب می‌نمودند.

براساس جدول منتشر شده در روزنامه‌ها، تبریز در بین همه شهرهای ایران گرانفروش‌ترین شهر معرفی شد که به نوشته روزنامه‌ها گرانفروشان تبریز رکورد گرانفروشی را شکستند اما در واقع چنین تصویر نادرستی از تبریز فقط عطش عصیان را تشدید می‌کرد در چنین محیط متلاطمی بود که کانونها حزب رستاخیز که در حقیقت کانونهای تشنج‌زا بودند بمیدان آمدند، در این کانونها رژیم با شدیدترین انتقاد به زیر سؤال کشیده شد و تبریز به نقطه انفجار نزدیکتر گردید،

در مرداد ماه سال ۱۳۵۴ انجمن شهر با رأی قاطع مجدداً دکتر وارسته را به سمت شهردار تبریز انتخاب کرد و با آمدن وی به تبریز بر تعداد افراد حادثه‌ساز افزوده شد این بار دکتر وارسته بنابه اصرار و تمایل سپهبد آزموده استاندار وقت این مسئولیت را پذیرفته بود که پس از زمانی کوتاه، آب این دو بیک جوی نرفت زیرا آزموده تندخو نمی‌توانست رویه کار شهردار را که زیر تمایلات شخصی نمی‌رفت تحمل کند، شهردار نیز اقتدار قانونی شهردار را برتر از همه مسئولان اجرائی می‌شمرد، دکتر وارسته در مصاحبه‌ها و اظهار نظرهایش

تلویحا به شهرداران کشور گوشزد می‌کرد که قدرت قانونی خودشان را در چهارچوب وظایف‌شان بر دیگر ارگانهای اجرائی اعمال کنند.

در دیماه ۱۳۵۴ دکتر وارسته دستور داد حکم صادره از کمیسیون ماده صد شهرداری درباره ساختمان نوساز شمس آذر اجراء شود براساس این حکم پاساژ شش طبقه‌ای که ده میلیون تومان هزینه ساختمان آن شده بود می‌بایست خراب گردد، شهرداری مدعی بود که صاحب ساختمان مفاد پروانه ساختمان را رعایت نکرده است اما چرا پس از اتمام آن و سپری شدن یکسال از بهره‌برداری چنین موضوعی پیش آمده بود بحث و گفتگوی زیادی را پیش کشید مردم می‌گفتند بی‌تردید این ساختمان بی‌پروانه نبوده است بر فرض اگر صاحب آن از حدود پروانه تجاوز کرده باشد چرا بموقع از آن جلوگیری نشده است؟ اصولاً اگر چنین ساختمانی در مسیر خیابان قرار می‌گرفت چرا قبلاً پروانه ساختمان داده‌اند؟ اما در کنار همه این حرفها و چراها حقیقتی نهفته بود و آن این بود که شمس آذر با رشوه دادن چنین مجوزی را گرفته بود که مجبور بود تاوان عمل خلاف خود را بدهد.

یک روز صبح زود مأمورین شهرداری با بیل و کلنگ بجان این ساختمان افتادند و آن را ویران نمودند این تصمیم شهرداری که در تبریز تازگی داشت همه را شگفت‌زده کرد و همه مسائل روزمره را تحت‌الشعاع قرار داد، مردم این شدت عمل را یک واکنش خصمانه تفسیر کردند که بگفته آنها هیچ شباهتی به اعمال قدرت قانون نداشت، با اینحال دکتر وارسته در پاسخ بهمه اعتراضات و انتقادات مردم حرفهایی داشت او گفت، این همان حکایت ملانصرالدین است که سوار الاغ می‌شد بد می‌شنید پیاده می‌رفت بد می‌شنید پسرش را سوار می‌کرد باز بد می‌شنید و در تحلیل از حکایت ملا قضیه را به آشفتگی فکر و اندیشه مردم تعبیر می‌کرد که بگفته دکتر وارسته امروز ریشه این قضاوت را می‌روند در خود ملا بجویند که از خود ملا بدشان می‌آمده است به این دلیل هر کاری می‌کرد مورد انتقاد آنان بوده است.

دکتر وارسته اضافه می‌کند، در داستان ساختمان ده میلیون تومانی نیز

قضاوت ضد و نقیض مردم دلیلش این است که اساساً مردم دلخوشی از شهرداری ندارند می‌گویند چرا گذاشتند این ساختمان ساخته شود تا بعد خراب کنند؟ این انتقاد اگر چه قابل قبول است ولی دلیل تأیید ساختمان بی جواز نیست آنگاه می‌گویند آیا حیف نبود بنای تازه و زیبایی خراب گردد؟ چرا بجای تخریب نخواستند صاحب ملک را به پرداخت جریمه‌ای ملزم سازند؟

اینجاست که ما از فلسفه و حکمت اصول و ضوابط شهری دور می‌شویم و از همه مهمتر و بارزش‌تر اثرات عبرت‌انگیز این اقدام است، با مشاهده چنین صحنه‌هایی عقلاً هیچکس از این بیعد راضی نخواهند شد و خود را قانع نخواهند کرد که بدون پروانه ساختمانی و یا بنائی بسازد، و حتی اگر مسئولین شهری هم اعم از شهردار و یا سایرین به او اجازه بدهند و حتی بالای سر کارگر بنا و مهندس ساختمان به ایستند تا بنائی بدون جواز ساخته شود صاحب ملک حتماً این ترس را خواهد داشت که بفرض امروز در پناه حمایت شهردار و مسئولین شهرداری این بنا را ساختم چه تضمینی هست که شهردار فردا و شهرداری فردا بجرم ساختمان بدون پروانه بنای تازه مرا با خاک یکسان نکند؟

می‌گویند تأمین ساختمانی با این تخریب از بین می‌رود و سرمایه‌گذاری در زمینه ساختمان کاهش می‌یابد، این توهمات درست نیست اولاً بناهای بدون پروانه چه بهتر که از بین بروند و سرمایه‌ای که در راه اخلال در نظم و نظام ضوابط شهری و شهرسازی بکار می‌رود چه بهتر که کاهش یابد و بجای این قبیل تجاوزات، نظمی حاکم بر شهر گردد که پیشتوانه حفظ و مراقبت نظامات شهری شهرسازی باشد،

حقوقدانان تبریز چه می‌گفتند؟

حقوقدانان تبریز در ارتباط با این موضوع نظرات مخالفی هم در برابر عمل شهرداری و ظالمانه بودن قانون ماده صد شهرداریها بیان داشتند.

دکتر ابوالفتحی رئیس دادگاه بخش تبریز گفته بود ماده صد قانون شهرداریها بطور غلط و ظالمانه تنظیم شده و بهتر است این ماده بشرح زیر

اصلاح گردد.

در صورتیکه افرادی مبادرت به احداث ساختمانی برخلاف ماده صد نمایند طبقات اضافی باتوجه به اینکه قانون تملک آپارتمان وجود دارد به شهرداری تعلق گیرد یا اینکه کسانیکه برخلاف ماده صد مبادرت به احداث ساختمان نمایند عرصه ساختمان به قیمت عادلانه روز قیمت‌گذاری شود و ساختمان در اختیار شهرداری باشد، دکتر ابوالفتحی درباره عمل شهرداری در تخریب ساختمان شمس آذر معتقد بود اولاً مأمورین موظف و مربوطه، مانند شهرداری و غیره هنگام احداث ساختمان‌هایی که برخلاف ماده صد احداث می‌شوند باید جلوگیری کنند تا اینکه بعداً منجر به تخریب ساختمانی که نوعی تضییع ثروت ملی است نشوند با این توضیح که این پول و این سرمایه که صرف ایجاد ساختمانهائی نظیر ساختمان شمس آذر شده و یا می‌شود متعلق به جامعه است نه فرد.

و اما در مورد مسئله تخریب ساختمان شمس آذر طرفین قضیه یعنی هم مأمورین وقت شهرداری که در تاریخ احداث این ساختمان به وظیفه قانونی خود عمل نکرده و با علم به اینکه ساختمانی که می‌سازند خارج از حد مجاز مقرر در پروانه مربوطه است گناهکار هستند.

علی زرینه باف وکیل دادگستری نیز ماده صد قانون شهرداریها و عمل شهرداری را در تخریب این ساختمان محکوم کرد و گفت: گو اینکه ظاهراً تخریب ساختمان شمس آذر بر اثر اجرای حکم یک مرجع قانونی صورت گرفت لیکن بعقیده من نه این مرجع صالح به رسیدگی بود و نه عملی که انجام گرفته موافق مصلحت شهر و مردم بوده است زیرا ساختمانی که با صرف میلیونها تومان بوجود آمده بود به شهری مانند تبریز که متأسفانه از لحاظ وجود ساختمانهای نو بنیاد غنی نیست بسیار ارزنده است.



### قلعه بابک

قلعه بابک قرن‌هاست در ستیغ کوهی سربفلک کشیده در میان انبوهی از جنگلهای قره داغ آذربایجان به آسمان نظاره می‌کند، در سال ۱۳۵۰ اداره حفاظت از آثار باستانی آذربایجان به سراغ این قلعه رفت و آن را جزو آثار باستانی کشور به ثبت رسانید و این تنها قدمی بود که در شناخت قلعه برداشته می‌شد لیکن سالهای بعد نیز قلعه از دید همگان پنهان مانده بود.

در تیرماه سال ۱۳۵۶ برای تهیه رپرتاژی از قلعه بابک راهی آنجا شدیم به ظن یقین من اولین خبرنگاری بودم که همراه عکاس روزنامه و دکتر محمدباقر صدری و یک راهنمای دیگر عزم دیدار از قلعه کرده بودیم.

در آن ایام تنها راه مواصلاتی قلعه با خارج، جاده باریک مالرو بود که از کلیبر تا قهوه‌خانه جمشید بطور طبیعی کشیده شده بود که هر چند گاهی



کوهنوردان از شهرهای اردبیل، اهر و مشکین شهر از این باریکه رفت و آمد می‌کردند، با چاپ گزارشی از آنجا بود که قلعه بابک برای عموم شناسانده شد و قلعه بر سر زبانها افتاد متعاقباً دولت در صدد برآمده راه نسبتاً ماشین‌رو احداث کند، رپرتاژ چاپ شده در کیهان با این عنوان (بخاطر وجود کوههای سر بفلک کشیده و راههای صعب‌العبور قلعه بابک خرم دین هنوز دست نیافتنی است) توجه همگان را بسوی قلعه جلب کرد.<sup>۱</sup>

وقتی سخن از آثار باستانی آذربایجان به میان می‌آید همه افکار در اطراف مسجد کبود، ارک علیشاه و بقعه شیخ صفی و غیره و یا چند بنای در دسترس متمرکز شده و کمتر از قلعه بابک سخنی بر زبانها جاری می‌شود و این بدان معنی است که همه ما دنبال کارهای ساده هستیم که روزی چند بار با آنها سروکار داریم، در آن ایام دیدار قلعه از نزدیک سختیها در برداشت و حتی خطر دور از انتظار نبود.

تاریخ می‌گوید، قلعه پایگاه بابک خرم دین بوده که هم‌اکنون نیز در کوههای کلبر پا برجاست، بنای این قلعه مشخصات معماری بعد از اسلام را دارد ولی بخاطر موقعیت جغرافیائی، قبل از اسلام هم مورد استفاده نظامی قرار گرفته است، گفته می‌شود در همین محل، قبل از اسلام هم قلعه‌ای بنا شده و دژ بابک بر روی آن ساخته شده است، قلعه بابک در سال ۱۳۵۱ به ثبت رسید، عبدالعلی کارنگ محقق آذربایجانی که مدتی پیش از قلعه بازدید کرده بود می‌نویسد، براساس مطالعات انجام شده و اسناد موجود این قلعه مقر بابک خرم‌دین بوده که ۲۲ سال تمام در آنجا جنگیده است، کارنگ می‌گوید. بنای قلعه متعلق به دوره ساسانیان است ولی ۱۷۶ سال پس از اسلام بابک در این دژ مستقر شد و بعلت موقعیت سوق‌الجیشی خاص، بنای آن را تکمیل کرده است، بنوشته کارنگ این

قلعه هنوز آنطوریکه باید و شاید شناخته و شناسانده نشده است حتی در آذربایجان همگان از وجود آن اطلاع ندارند. چون این قلعه مرکز اقامت بابک و نسبت به سایر قلاع موجود در منطقه به خرم دینان مرکزیت داشت لذا به آن قلعه جمهور نیز می‌گفتند.

از مشهدی جمشید قهوه‌چی پیر جنگل می‌پرسم از بابک چه می‌دانی؟ می‌گوید بابک فرزند آذربایجان است، تاریخ می‌گوید وقتی بدست دشمن اسیر شد شریان خود را زد و خونش را به صورتش کشید، در جواب دشمن گفت، نمی‌خواهم زردی صورتم را دشمن به‌بیند و چنان تصور کند که از مرگ می‌ترسم، بعد اشاره می‌کند به بالای کوه‌های سربفلک کشیده جنگل، کوهی را که از همه استوار است نشان می‌دهد، آنجا پایگاه بابک بود، بروید به چشم خودتان قهرمانیهای فرزندی را به‌بینید که شایستگی‌اش تنها این نیست که به عنوان کوهنوردی یادش کنند، همه ما وقتی صحبت از آذربایجان می‌شود مسیری را از کوه‌های قافلانکوه تا انتهای جاده در ذهن خود تصویر می‌کنیم و یا تبریز در افکارمان نقش می‌بندد، اما عظمت این سرزمین باید در بطن کوه‌های سربفلک کشیده قره‌داغ و جنگلهای زیبای کلیبر جستجو کرد که بیگمان از انظار پنهان مانده است.

گروه پنج نفری ما بی‌اطلاع از اینکه راه دور و درازی در پیش است پیاده از کلیبر خود را بالا می‌کشند، راهنمای ما که کوهنورد است با کوله‌پشتی سنگین پیش می‌تازد و ما را هم با همین کت و شلوار تنگ و کفشهای واکس زده یدک می‌کشد، از میان جنگلهای پردرخت می‌گذریم و ارتفاعات زیادی را پشت سر می‌گذاریم، من به علت سنگینی وزن تقریباً به روغن‌سوزی افتاده‌ام اما وقتی پشت سر خود را نگاه می‌کنم می‌بینم نوبری عکاس و محمد هنوز با من فاصله زیادی دارند و بخود امیدوار می‌شوم، با لحظه‌ای استراحت زیر درختی به حرکت ادامه می‌دهیم سرانجام پس از دو ساعت سربالایی رفتن در یک ارتفاع عمودی در یک

کیلومتری قهوه‌خانه هستیم ذوق و شوق یک چای بزرگ قند پهلوی و یک غذای حسابی بما جرأت می‌دهد که قدمها را باز هم بیشتر باز کنیم اینجا بهر طرف که نگاه می‌کنیم تا چشم کار می‌کند گل‌های وحشی است که بوی عطر آنها فضا را پر کرده و صدای جویبارهاست که در جنگل طنین افکنده است و گاه و بیگاه نعره‌های خرسها می‌خکوبمان می‌سازد و آماده دفاع می‌شویم.

قهوه‌خانه کوچکی است که در تابلویش نوشته‌اند (مشهدی جمشیدین چایخاناسی) یعنی قهوه‌خانه مشهدی جمشید، پیرمرد مهربان و دوست داشتنی است برخلاف قهوه‌خانه‌های سرراهی جاده‌های اسفالته که به مشتری عشو و غمزه می‌فروشند، در بالای کوه آنجا که پای انسانی کمتر می‌رسد مهربانی، صمیمیت، عطوفت و انصاف و مروت می‌فروشد، با خود گفتم بهای یک بطری نوشابه غیرالکلی اگر اینهمه راه اتومبیل‌رو و پیاده‌رو را در نظر بگیریم اینجا حتماً پنجاه ریال است، اما مشهدی جمشید خیلی زود ما را از اشتباه بیرون آورد، برای هر بطری نوشابه خنک کرده فقط پانزده ریال مطالب کرد، یعنی فاصله از زمین تا آسمان فقط پنج ریال تفاوت می‌گذاشت، به عبارت دیگر پنج ریال زیادتر از ساندویج‌فروشی‌های تبریز می‌فروخت، این تفاوت که در تبریز بدون ساندویج و سایر مخلفات به مشتری نوشابه نمی‌دهند اما مشهدی جمشید اخلاص در طبق داشت و این انصاف و مروت و مردانگی برای ما که در این اوضاع و احوال و انفسای امروزی که در کنار کارخانه‌اش جیب مردم را تیغ می‌زنند حیرت‌آور بود، او برای یک استکان چای بزرگ قند پهلوی و تازه دم کرده فقط چهار ریال می‌گرفت که یاد قهوه‌خانه‌های سرراهی جاده‌ها افتادم که چگونه بی‌انصاف‌ها آب نجوشیده را استکانی ده ریال می‌فروشدند و چیزی هم از مشتری طلبکارند! در و دیوار قهوه‌خانه پر از یادگارهای کوهنوردان بود، اردبیلیها بیش از سایرین آنجا را تسخیر کرده بودند آنها با ماژیک و خط زیبا همه جا از دیوارهای قهوه‌خانه

مشهدی جمشید گرفته تا صخره‌های سنگهای بزرگ نوشته‌اند (اردبیل داغچیلاینان سیزه سلام)

روستائیان بما می‌گفتند با این وفور نعمت که طبیعت به مردم این منطقه ارزانی داشته است از بی‌کارگری سخت در مضیقه هستیم، تا چند سال قبل هنگام برداشت محصول از هر ده بند یک بند سهم کارگر بود ولی حالا سهم پنجاه پنجاه را قبول نمیکنند، از کمبود کارگر که بگذریم این لعنتی گله خرسها، خوکها و گرازها زندگی را بر ما سیاه کرده‌اند آنقدر زیاد شده‌اند که مثل مور و ملخ بر سر آبادیها می‌ریزند و هرچه کاشته‌ایم از بین می‌برند، اهالی دهات مجبور هستند که آفتاب غروب نکرده که لحظه حمله جانوران شروع می‌شود خودشان را از جنگل و جاده‌ها کنار بکشند و به خانه‌ها پناه ببرند، سالها قبل در این منطقه چند روستای ارمنی نشین بود که ساکنین آنجاها با شکار خوک تا حد زیادی از مزاحمت این حیوانات کم کرده بودند اما از وقتی که از اینجا رفتند و شکار قدغن شد گله‌های خوک و خرس بجان مردم افتادند اگر دستشان به انسانها نرسد مزارع را در هم می‌ریزند.

ابن‌الندیم در کتاب الفهرست که سعید نفیسی در کتاب بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان از آن یاد کرده است می‌نویسد، سرزمین بابک از سوی جنوب محدود به اردبیل و مرند و از سوی شرق به دریای خزر و ناحیه شماخی و شروان و از سوی شمال به دشت مغان یا موقان و کرانه رود ارس و از مغرب به نواحی جلفا، نخجوان و مرند کنونی بود، جایگاه وی در قسمت شمالی کوهستان سبلان بوده و بواسطه دشواری راه‌ها و سردی این ناحیه و کوههای بلند مدتهای مدید کسی برایشان دست نمی‌یافت و پیش از سی سال هرچه سپاه به جنگ خرم‌دینان فرستادند کاری از پیش نبردند و سرانجام به خیانت بر بابک دست یافتند، تاریخ‌نویسان آن زمان جایگاه بابک را کوهستان بد (بفتح باد تشدید ذال) نام برده‌اند.

نخستین بار که نامی از خرمیان در تاریخ پیدا می‌شود در سال ۱۶۲ هجری است، نظام‌الملک در سیاست‌نامه پس از ذکر واقعه سال ۱۶۲ هجری می‌گوید: بعد از این چون نه سال بگذشت بابک از آذربایگان خروج کرد، خرم‌دینان پس از جنبشی که در سال ۱۶۲ هجری کرده‌اند نه سال بعد، یعنی در ۱۷۱ هجری باز بیرون آمده‌اند و سپس چند تنی بار دیگر در سال ۲۰۰، ۲۱۲ و ۲۱۸ هجری نیز جنبشهای دیگر کرده‌اند.

اینکه به جنبش مهم و دامنه‌دارشان تا ۲۲۳ دست زده‌اند و این جنبش اخیرشان بیست سال دوام داشته است، سعید نفیسی در کتاب بابک خرم‌دین دلاور آذربایجان می‌نویسد:

رویه‌مرفته تاریخ‌نویسان ایرانی و عرب که در دوره‌های اسلامی تألیف کرده‌اند در هر موردی که یک تن از پیشوایان اجتماعی و یا سیاسی ملت ایران جنبشی راست کرده و بر تازیان بیرون آمده و توانسته‌اند که مقصود در حقیقت نهضت او را بدست آورند به همین جهت جنبش وی را جنبه بددینی، کفر و زندقه داده و نام بزرگوار و خاطره‌گرایمیش را به تهمت و افتراهای بسیار زشت آلوده و تعصب ایشان را کور و دروغ‌زن کرده است در باره قیام بابک خرم‌دین همین معاملات را روا داشته‌اند.

بابک از سال ۲۰۱ تا ۲۲۳ یعنی بیست و دو سال مشغول زد و خورد با لشکریان خلیفه بود و اگر در بیست سالگی بدین کار آغاز کرده باشد نزدیک چهل و دو سال زیسته است.

در سال ۱۳۵۲ به خانه خدا مشرف شدم. زیارت خانه خدا اولین مسافرتی به خارج از کشور بود و این سفر برای من سعادت بود که در کنار انجام فرایض دینی یادداشتهایی هم برای روزنامه تهیه بکنم، این مطالب در بازگشت از زیارت خانه خدا در کیهان چاپ شد. در این نوشته‌ها مسائل حج و مشکلاتی که زائران در آن زمان در مسافرت به بیت‌... الحرام با آنها دست به گریبان بودند بیان شده، و نیز به رفتار ناخوشایند بعضی از گروهها و راهنمایان حج اشاره گردیده بود که مورد توجه عموم قرار گرفت

و علاقمندان از همهٔ نقاط کشور طی نامه‌هایی خواستار شدند مطالب چاپ شده در کیهان بصورت کتاب جداگانه چاپ و منتشر گردد بی‌متاسب نمی‌دانم به چکیده‌ای از آن خاطرات در کتاب حاضر اشاره کنم اگرچه شرح جزئیات مندرج در روزنامه کیهان آن ایام با اوضاع و احوال امروزه فاصله زمانی ۲۲ ساله دارد با توجه به اینکه تغییرات کلی در برنامه‌های مسافرت به خانهٔ خدا ایجاد شده است، براساس این موضوع فقط به شرح کلی آن مسافرت اکتفا می‌کنم زیرا برای هر مسلمانی در حیاتش زیارت خانهٔ خدا به یاد ماندنی‌تر از همه اتفاقات و رخدادهای زندگی است.

### بسوی خانه خدا

در خانه خدا بر روی همه باز است و خانه خانه توست، آنانکه از شمال و جنوب و شرق و غرب به شوق زیارت این خانه مقدس آمده‌اند، در کنار تو لبیک می‌گویند، طواف می‌نمایند، نماز می‌خوانند و در عرفات می‌ایستند. دیگر رنگ پوستشان رنگ قلبشان نیست، قلبها همه صادقانه به یگانگی می‌اندیشند و به وحدتی که عظمتش در این سرزمین مقدس، با تمام وجود احساس می‌گردد.

گردهم آئی صدها هزار مسلمان، برای وحدت نظر و اتحاد و همبستگی در برابر خدای یگانه است، دو دستی که مرحباگویان یکدیگر را می‌فشارند، دو نگاهی که در هم گره می‌خورند، همه برای سجده در خانه خداست و عهد کردن بشکرانه برادرانه زیستن در کنار خانه مقدسش ...

پس از یک هفته معطلی و سرگردانی در خیابانهای تهران، به چند گروه آذربایجان اطلاع دادند که جمعه شب سی‌ام آذر ۱۳۵۲ به سوی جده حرکت خواهند کرد. یک بعد از نیمه شب در مسجدی جمع شده با اتوبوس‌ها به سوی فرودگاه حرکت کردیم. انجام تشریفات گمرکی و گذرنامه در فرودگاه به درازا کشید سر و صدای زائران بلند شد که چرا در پروازهای اروپائی و سیاحتی این همه معطلی در بین نیست؟ یادآور شوم پس از بازگشت از مکه معظمه در گزارشات خبری که از این مسافرت در روزنامه چاپ کردم از برنامه اداره اوقاف در ارتباط با اعزام زائران آذربایجانی به خانه خدا انتقاد نمودم و پرسیدم چرا از شهرهایی مانند شیراز، اصفهان و آبادان خطوط مستقیم به سوی جده دایر شده ولی آذربایجانیها می‌بایست به تهران بروند و در خیابانهای پایتخت سرگردان باشند؟ یکی دو سال بعد دولت مجبور شد بین تبریز و جده پرواز مستقیم برقرار سازد.

سرانجام نزدیکی‌های سپیده‌دم بود که سیصد زائر خانه خدا برای سوار شدن به هواپیما از سر و کله همدیگر بالا می‌رفتند و مسئولان امر هر قدر فریاد

کشیدند عجله نکنید صندلی‌های هر یک از شما در هواپیما مشخص شده است کسی گوش شنوا به این حرفها نداشت. هواپیما پس از دو ساعت پرواز در باند فرودگاه جده به زمین نشست و زائران ایرانی به مدینه‌الحاج راهنمایی شدند. مدینه‌الحاج ساختمان بزرگ و وسیعی است مشرف به فرودگاه بین‌المللی جده که زائران فقط چند ساعتی در آنجا توقف می‌کردند و بعد از استراحت کوتاه به سوی مدینه منوره و یا مکه معظمه حرکت می‌نمودند.

در مدینه‌الحاج از ما پذیرائی خوب شد سینی‌های مملو از پرتقال، سیب و موز یکی پس از دیگری خالی می‌شدند ناهار با مرغ بریان آن روز فراموش‌شدنی نیست.

پرواز و فرود هواپیماهای متعلق به کلیه کشورهای جهان، فرودگاه جده را به نمایشگاه هواپیما مبدل کرده بود در هر، یک و یا دو دقیقه یک هواپیمای گول‌پیکر در باند فرودگاه جده به زمین می‌نشست و گروهی از ملیت‌ها و نژادهای مختلف از سرتاسر جهان را در خاک عربستان سعودی پیاده می‌کرد.



جده - شارع عبدالعزيز



جده شهری است در کنار دریای احمر، ساختمانهای شیک، خیابانهای وسیع، بلوارهای زیبا و فروشگاههای بزرگ مملو از کالاهای همه کشورهای جهان چشمهای زائران را خیره می‌کند. برخلاف شهرهای مکه و مدینه آثار و مظاهر اسلامی در این شهر کمتر به چشم می‌خورد. جده بیشتر به یک شهر مدرن اروپایی شباهت دارد.

برای هر تازه وارد به جده ابتدا تاکسیهای این شهر جلب توجه می‌کند. همه تاکسی‌های شهرهای عربستان سعودی اتومبیلهای آخرین سیستم پونتیاک و شورلت امریکایی است که مدل آنها از ۶۸ به پایین نیست، یک راننده عرب به من گفت در اینجا اتومبیل دست دوم شورلت به پول ایران بیست هزار تومان و شورلت مدل ۷۴ و چهار هزار تومان است. در عربستان سعودی قیمت یک گالن ۱۸ لیتری بنزین چهار ریال سعودی و هشت تومان ایران بود، و شاید ارزانی بنزین سبب شده که استفاده از اتومبیلهای هشت سیلندر در حجاز متداول گردد. در حجاز بیشتر اتومبیلهای سواری و یا اتوبوسهای شهری امریکائی یا ژاپنی است.

جده شهر بندری بدون گمرک در واقع بازار مصرف کالاهای لوکس بین‌المللی است. اجناس ژاپنی، چینی و هنگ‌کنگ بازارهای این شهر را قبضه کرده‌اند با این وصف در این شهر قیمتها کنترل نمی‌شود. گفتند دولت عربستان سعودی هر سال یک ماه که موعد حج فرا می‌رسد نرخها را برای کسبه آزاد می‌کند عربها نیز با استفاده از چنین فرصتی بود که مشتریان پولدار را بدام می‌انداختند. با اینکه برای خرید سوغاتی فرصت بیشتری بود لیکن حجاج ایرانی که بیشترشان مثل من عجول بودند در جده یک چمدان را از سوغاتی پر کردند، غروب جمعه بود که دستور حرکت بسوی مدینه صادر شد و گروه ما آماده حرکت گردید.

#### بسوی مدینه

ساعت ۹ شب وقت پرواز به سوی مدینه بود یک هواپیمای کوچک سعودی ما را پس از یک ساعت پرواز در فرودگاه مدینه پیاده کرد، بلافاصله

زائران در تاکسی‌هایی که همیشه در کنار فرودگاه آماده هستند سوار شدند، نکته مهم در پرواز زائران ایرانی از جده به مدینه این است که چون مدینه در سر راه هواپیماهای ایرانی به جده قرار گرفته به همین جهت پیاده کردن زائران ایرانی در جده و برگشت آنها به مدینه درست به آن می‌ماند که آدم به مقصدی که می‌رود ابتدا از آنجا عبور و در محل دورتر پیاده می‌شود و مجدداً به مقصد برگردد، زائران ایرانی از روی مدینه عبور می‌کنند و پس از طی ۶۰۰ کیلومتر در جده پیاده می‌شوند و پس از لحظه‌ای توقف در جده که هیچ کاری ندارند باز به مدینه برمی‌گردند، در بررسی این موضوع گفتند که دولت عربستان سعودی با اجرای این برنامه زائد قصد دارد هواپیماهای مسافربری سعودی نیز بیکار نمانند و درآمدی نصیب آنها گردد.

مدیران گروه‌های حج ایرانی که مسئله را این چنین می‌پندارند پیشنهاد کردند پول بلیت مسافرت از جده به مدینه که دولت سعودی دریافت می‌دارد از زائران ایرانی دریافت گردد و در عوض اجازه داده شود زائران ایرانی که وارد عربستان سعودی می‌شوند در مدینه پیاده گردند که با اجرای این برنامه از یک برنامه زائد بی‌جهت کاسته می‌شود.

از فرودگاه مدینه وقتی تاکسی ما بسوی شهر حرکت کرد از فاصله دور منارهای غرق در نور حرم مطهر پیامبر بزرگ اسلام نمایان گشت، در مدینه طیبه مرقد منور وجود اقدس رسول اکرم حضرت محمد (ص) قرار دارد، حاجیان معمولاً قبل و یا بعد از مراسم حج به زیارت آن می‌روند.

مدینه مرکز رشد و پیشرفت دین مبین اسلام و دومین شهر مقدس مسلمانان جهان است، حجاج ایرانی وقتی وارد مدینه می‌شوند با تغییر آب و هوای نود درجه مواجه هستند و به همین جهت اغلب زائران ایرانی به بیماری سرماخوردگی یا گریپ و با اصطلاح انفلوانزا مبتلا شدند، با این حال گروه‌های حج تدابیر لازم را اتخاذ کرده بودند، پزشکان خصوصی که همراه خود آورده بودند با داروهای فراوان شروع بکار نمودند و در یک روز دست کم یکصد نفر را معالجه می‌کردند، هوای مدینه نسبت به شهرهای دیگر حجاز سردتر است و این

شهر از نظر فضای سبز در مقایسه با شهرهای جده و مکه نیز تقریباً غنی است. مغازه‌های بزرگ و فروشگاهی مملو از کالاهای گوناگون در تمام نقاط شهر جلب توجه می‌کند لیکن بزرگترین مرکز دادوستد در مدینه در جوار حرم مطهر پیامبر بزرگ اسلام متمرکز شده است، مدینه یک شهر کاملاً مذهبی است در همه نقاط شهر آثار و مظاهر شرقی و اسلامی دیده می‌شود، هر وجب از خاک این شهر، نمایانگر عظمت نهضت اسلامی است که از فداکارها، رنجها و پیروزیهای پیامبر اسلام و مسلمین نخستین حکایت می‌کند، زائران برحسب وظیفه به محض ورود به مدینه به زیارت پیامبر خدا می‌شتابند، ایرانیان از باب جبرئیل وارد حرم می‌شوند و قبل از ورود به حرم، در آستان مسجدالنبی از پیامبر خود اجازه دخول می‌خواهند آنگاه با خضوع و خشوع پا به حرم می‌گذارند، معمولاً شیعیان هنگامی که می‌خواهند در برابر قبر مطهر پیامبر اسلام قرار گیرند طوری می‌ایستند که دوش چپ آنها به جانب قبر و دوش راست به طرف منبر مسجد باشد، پس از خواندن زیارت‌نامه آنگاه قبر مطهر را در پشت شانه خود قرار می‌دهند و رو به قبله می‌ایستند و از خدا حاجت می‌طلبند، در همین جا زیارت‌نامه فاطمه زهرا (س) دختر پیامبر نیز خوانده می‌شود.

السلام علیک یا بنت رسول‌الله، السلام علیک یا بنت نبی‌الله، ... به روایتی صحیح قبر مطهر فاطمه زهرا(س) در مسجد پیامبر قرار دارد ولی بنابه روایت دیگری در قبرستان بقیع است و به همین سبب مسلمانان در هر دو محل این زیارت‌نامه را می‌خوانند.

مسجدالنبی که قسمتی از بجامانده آن از دوران حیات پیامبر اسلام است با ستونهایی مشخص شده و به مرور زمان بر وسعت آن افزوده گردیده است در هر صورت شکوه و عظمت مسجدالنبی هر بیننده را دچار شگفتی و حیرت می‌سازد، اینجا خانه زهراست. آن قسمت خانه محمد ص پیامبر خداست. از اینجا جبرئیل نازل می‌شد. در آن محوطه اصحاب پیامبر برای شنیدن سخنان رسول خدا می‌نشستند. آن وسط منبر پیامبر قرار گرفته بود و آن گوشه محراب

مسجد است ما حاصل آنکه هر گوشه مسجد روایت‌گر بخشی از تاریخ جهان اسلام است و هر ستونی از مسجدالنبی گویای حقیقتی است و در کنار همه اینها مردی خفته است که حبیب... است.

از دحام جمعیت در مسجدالنبی به حدی است که به زحمت می‌توان به ضریح مطهر نزدیک شد. شرطه‌ها در آنجا نعمتی هستند که اگر از تراکم جمعیت و توقف طولانی زائران در کنار ضریح مقدس جلوگیری نکنند مشکل است فضیلت زیارت قبر مطهر پیامبر خدا از نزدیک نصیب همگان گردد. کار عمده زائران در مدینه منوره عبادت و زیارت است که اگر کسی از این فرصت غفلت کند و خود را به خرید مشغول نماید پس از بازگشت از حج به لحظاتی که در آن شهر بیهوده از دست داده پشیمان خواهد شد.

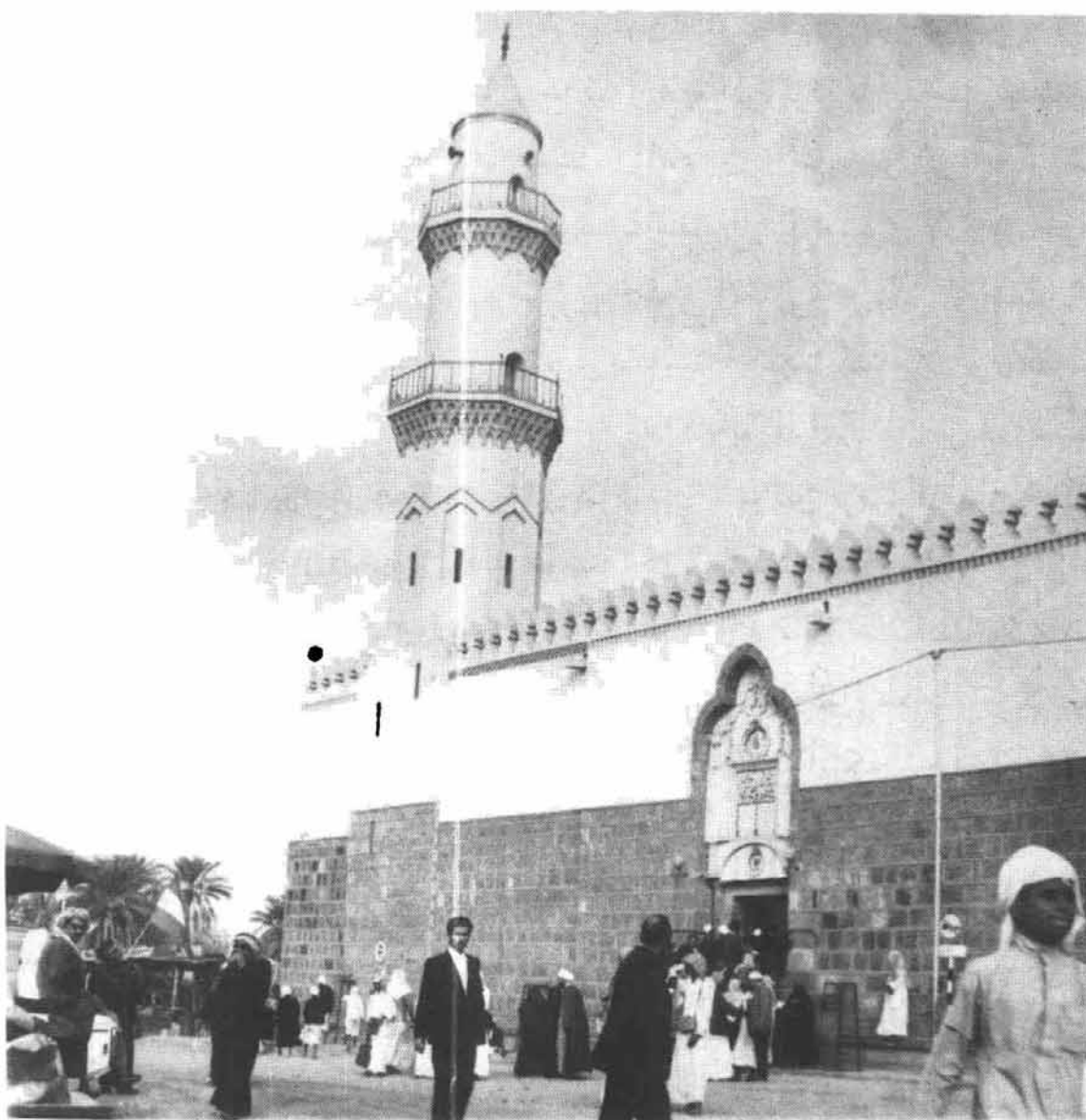
در تمام ساعات روز و پاسی از شب انبوه جمعیت به سوی مسجدالنبی سرازیر است و صدها هزار نمازگزار هر پنج نوبت به نماز ایستاده‌اند که با صدای الله اکبر همه جنب و جوش و حرکت‌ها متوقف می‌شود. بعضی از ایرانیان دست‌یابی به چنین فیض و سعادت را از دست می‌دادند و راهنمایان حج نیز از کنار این موضوع مهم بی‌اعتناء رد می‌شدند.

### بقیع

زائران شیعه وقتی از زیارت قبر نبی اکرم «ص» فرصتی پیدا می‌کنند راهی قبرستان بقیع می‌شوند. قبرستان بقیع که زمان پیامبر بزرگ اسلام قبرستان بوده ائمه اطهار و گروهی از اصحاب پیامبر را در آغوش گرفته است زنان حق ورود به این قبرستان را ندارند. حزن‌انگیزترین لحظات زائران در عربستان ورود به قبرستان بقیع است که در دیگر اماکن مقدسه در حجاز نظیر ندارد. در کنار در ورودی، قبر ام‌البنین مادر گرامی حضرت ابوالفضل «ع» دیده می‌شود زائران پس از خواندن اذن دخول قبر ام‌البنین را زیارت می‌کنند و سپس با چشمان گریان در کنار قبور چهارگانه امام حسن مجتبی «ع» امام زین‌العابدین «ع» امام محمدباقر «ع» و امام جعفر صادق علیه‌السلام قرار می‌گیرند و شروع به عزاداری می‌کنند. پلیس از ورود زائران به داخل محوطه قبرها به شدت جلوگیری می‌کند و هرگونه

عکسبرداری در این قبرستان نیز ممنوع بوده و خاک‌برداری از قبرستان نیز به عنوان تبرک شرعاً منع شده است.

قبر فاطمه بنت اسد مادر حضرت علی علیه‌السلام، قبر ابراهیم پسر پیامبر خدا، حلیمه سعدیه دایه پیامبر بزرگ اسلام، بالای سر چهار امامان قبر جناب عباس عموی بزرگ پیامبر و نیز دو بانوی دیگر عمه‌های پیامبر خدا و در فاصله‌ای از آنها قبور زینب، کلثوم و رقیه دختران پیامبر و چند تن از همسران رسول... قبر جناب عقیل برادر علی «ع» و پدر حضرت مسلم، قبر عبدالله شوهر زینب کبری و چند تن از شهدای احد مشخص هستند.



مسجد قبا

سال ۱۳۵۲ که سعادت زیارت خانه خدا نصیبم گردید با فصل زمستان ایران مقارن بود با این حال هوای حجاز به هوای خرداد ماه تبریز شباهت داشت که مجبور بودیم با پیراهن و کفش تابستانی رفت و آمد کنیم. در عربستان سعودی کرایه تاکسی موسمی بود برای یک نفر دو ریال سعودی یعنی چهل ریال به پول ایران مطالبه می‌کردند در مقابل تاکسی‌ها بیش از یک نفر سوار نمی‌کردند در آنجا بیاد تاکسی‌های وطن افتادیم که هشت نفر را کتابی سوار می‌کنند و با کمتر از یکصد ریال از جا تکان نمی‌خورند.

### ولخرجی ایرانیان

بعضی از زائران ایرانی مانند اروپاروندگان وطنی با حرص و ولع حیرت‌انگیز خرید می‌کردند آنها اغلب هدف را فراموش کرده بودند مثل اینکه به مکه و مدینه برای خرید آمده‌اند زیرا بیشتر اوقات روز و شب این افراد به گردش در بازارها و خیابانها و خرید تلف می‌شد متأسفانه از بهره‌گیری لازم در جوار رحمت که فضائل بیشماری داشت غافل بودند تا آنجایی که یکی از مسئولان بانک ملی ایران در مدینه خطاب به انبوه جمعیت دریافت‌کنندگان پول گفت، سعی کنید برای گوسفند قربانی پولی نگه دارید، تمایل ایرانیان به خریدن ضبط صوت شگفت‌آور بود در همه شهرهای عربستان سعودی فروشگاههای ضبط صوت فروش مملو از ایرانیان بودند عرب‌ها که از قیمت اشیاء مشابه در ایران آگاهی داشتند به چانه زدن ایرانیان توجه نداشتند و متقابلاً هموطنان که بر معاملات حضرت عباسی خو گرفته بودند با عرب‌ها... وکیل معامله می‌کردند و جنس را به چند برابر قیمت واقعی می‌خریدند. ماحصل اینکه آن عده از زائران ایرانی که مدینه قبل بودند، با عجله و شتاب که نکند جنس در حجاز تمام شود و بی‌سوغاتی بمانند در جده و مدینه یک یا دو چمدان پر کردند اما وقتی به مکه رسیدند از اینکه در خرید شتاب کرده بودند پشیمان شدند زیرا بازارهای مکه از اشیاء خارجی اشباع شده بود و از نظر قیمت نیز مناسب‌تر از آن دو شهر جده و مدینه بود به این نکته نیز اشاره کنم که معمولاً مغازه‌داران شهرهای حجاز برای عرضه کالاهای خودشان با زائران و حجاج نقل مکان می‌کردند. در مدینه وقتی

چمدان‌های زائران را از فرودگاه به اقامت‌گاه آوردند چمدان مملو از جنس من در بین آنها نبود خیلی نگران شدم. رئیس گروه اطمینان داد که اینجا چیزی گم نمی‌شود فردا صبح پیدا می‌کنیم اما من نمی‌توانستم تا صبح بخوابم ناچار به اتفاق رئیس گروه به فرودگاه برگشتیم چمدانم را در گوشه‌ای گذاشته بودند بدون هیچگونه تشریفاتی تحویل گرفتم.

### آثار تاریخی اسلامی در مدینه

مدینه از نقطه نظر آثار تاریخی اسلامی شهر استثنایی است و به همین جهت گروه‌های حج برای بازدید از نقاط دیدنی شهر برنامه‌هایی تنظیم می‌کنند. سوم دیماه ۱۳۵۲ کاروان ما عازم بازدید از آثار تاریخی این شهر گردید، اولین محل بازدید مسجد قبا بود مسجد قبا در حومه شهر مدینه قرار گرفته است این مسجد به گفته محققین و علماء اسلامی اولین مسجدی است که در تاریخ اسلام بنا گردیده است، پیامبر اسلام وقتی از مکه به مدینه مشرف می‌شدند در محل این مسجد توقف نموده و نماز خواند و فرمود تا علی و فاطمه اینجا نیایند من به شهر نمی‌روم، آیه‌ای در وصف این مسجد نازل شد و خداوند فرمود این مسجد روی پاکی و ایمان ساخته شده است، زیارت این مسجد و خواندن دو رکعت نماز تحیت مسجد در اینجا برای مسلمانان فضیلت زیاد دارد.

### کوه احد

جنگ احد از جمله غزوات است که در صدر اسلام اتفاق افتاد، پیامبر اسلام در این جنگ لشکریان اسلام را در کوه احد به جلوگیری از رخنه دشمن به شهر گماشت و به آنها فرمود سهم‌شان محفوظ است جبهه را ترک نکنند، اما لشکریان به طمع مال و ثروت به گمان اینکه جنگ تمام شده جبهه را ترک کردند در نتیجه دشمن از فرصت استفاده کرد به لشکریان اسلام شبیخون زد در این جنگ حمزه عموی بزرگوار پیامبر اسلام شهید شدند و هند جگرخوار زن معاویه بدن حضرت حمزه را قطعه قطعه کرد وقتی خواست جگر آن حضرت را بخورد خداوند نخواست عضو پاک بدن انسان با ایمانی داخل عضو ناپاک گردد، روایت است که به فرمان خدا جگر حضرت حمزه مانند سنگ شد و او نتوانست آن را بخورد.



قبر مطهر حضرت حمزه سیدالشهدا در دامنه کوه احد

قبر حضرت حمزه در محوطه‌ای محصور قرار گرفته که در گوشه دیگر این محوطه قبور شهدای دیگر جنگ احد دیده می‌شوند، خارج از این محوطه در گودال محصوری محل زخمی شدن پیامبر اسلام و شکستن دندان آن بزرگوار مشخص شده است این جنگ سرانجام با پیروزی مسلمین پایان یافت و مسلمین دریافتند که خبر مرگ پیامبر در این جنگ شایعه‌ای بیش نبوده است. در کنار این محل مسجدی قرار گرفته که زائرین در آنجا دو رکعت نماز می‌خوانند و در کنار قبر حضرت حمزه به عزاداری می‌پردازند.

#### مسجد فتح

در باره سابقه تاریخی مسجد فتح در تاریخ اسلام آمده است در غزوه بدر



وقتی مسلمانان پیروز به طرف مدینه برگشتند پیامبر اسلام در محل این مسجد نماز خواند و به همین جهت به مسجد فتح معروف است این مسجد بر فراز تپه‌ای نسبتاً مرتفع واقع شده است در این محل مساجد دیگری نیز قرار گرفته‌اند که عبارتند از: مسجد سلمان فارسی، مسجد علی «ع»، مسجد زهرا «س»، مسجد عمر، مسجد ابوبکر که شیعیان فقط چهار مسجد اولی را زیارت می‌کنند و در هر یک از آنها دو رکعت نماز می‌خوانند، در قسمت غرب این منطقه نخلستان وسیعی دیده می‌شود می‌گویند خندق مشهور که به ابتکار سلمان فارسی در غزوه بدر کنده شده در این محل بوده است.

### مسجد قبلتین

در تاریخ اسلامی آمده است در این مسجد وقتی حضرت رسول اکرم نماز خواند جبرئیل نازل شد و به امر خداوند فرمود که رسول خدا برای گذاشتن نماز به سوی کعبه برگردد، آن حضرت نصف نماز را که به سوی مسجد اقصی خوانده بود تغییر جهت داد و نصف دیگر را به سوی کعبه خواند و برای اولین بار کعبه قبله مسلمین شد و این مسجد به مسجد ذوقبلتین معروف است، در این مسجد رسول اکرم (ص) و علی علیه‌السلام و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نماز خواندند که خواندن دو رکعت نماز در مسجد قبلتین برای مسلمین فضیلت دارد.

علاوه بر اینها در گوشه و کنار شهر مدینه مساجد زیادی دیده می‌شود که هر یک از آنها حکایت از عظمت این شهر اسلامی در گذشته و حال است، در مدینه برخلاف مکه فضای سبز بیشتر است بلوارهای سرسبز و خرم و پرگل مدینه توأم با ویلاهای زیبا و مدرن در هر گوشه شهر به چشم می‌خورد با این وصف این ویلاها و این زندگی اشرافی به گروهی معدود تعلق دارد، بطور کلی در جزیره‌العرب دو طبقه زندگی می‌کنند اقلیت مرفه حال و اکثریت تهی دست در این میان طبقه متوسطی وجود ندارد. عربهای حجاز با نام ایران بخوبی آشنا بودند تا قیافه‌های ما را می‌دیدند می‌گفتند ایرانی؟ ایرانیها نیز کلمه خوب فارسی خودمان را به کلمه ایران اضافه می‌کردند و می‌گفتند (ایران خوب) مدینه ظاهراً

لوله کشی شده ولی به علت کثرت جمعیت آب لوله کشی تکافوی نیاز زائرین را نمی‌کرد به همین جهت تانکرهای آب دائم از چشمه‌های خارج از شهر آب به شهر حمل می‌کنند و با دریافت مبالغی گزاف مخازن آب آپارتمانها و ساختمانها را پر می‌کردند، در مکه نیز وضع چنین بوده، اثرات این کم‌آبی در بهداشت مردم چشمگیر است زیرا اعراب حجاز با بهداشت و پاکیزگی میانه‌ای ندارند و این موضوع همه ایرانیان را آزار می‌داد، یک روز صاحب ملکی که سرپرست گروه ما اجاره کرده بود سر و صدا راه انداخت که شماها آب زیاد مصرف کرده‌اید و چاه فاضلاب پر شده است، رئیس گروه او را به شدت مورد اعتراض قرار داد و گفت پاکیزگی و طهارت خصیصه اصلی مسلمانی است و ایرانیها به این موضوع بیش از هر چیز اهمیت می‌دهند این بحث عرب و عجم به درازا کشید و سرانجام حق با سرپرست گروهها بود به صاحب ساختمان قبولاند که برای بیست روز اقامت به پول ایران چهل هزار تومان پول گرفته است با این پول می‌توان یک ساختمان خریداری نمود و صاحب ساختمان دیگر حق ندارد دبه کند، دیدیم عرب با کمتر از یک لیتر آب هم به توالی می‌رفت و هم وضو می‌گرفت با اینهمه آنچه در حجاز جلب توجه می‌کرد این بود که در زمان ملک فیصل تحولات چشمگیری در آنجا صورت گرفته است.

تا جوان هستید به زیارت خانه خدا بشتابید

جمعه هفتم دیماه برابر با سوم ذیحجه گروههای حج عازم مکه هستند چند روز است که از طرف روحانیون گروهها تعلیمات لازم چه عملی و یا تئوری به منظور رعایت اعمال حج داده می‌شود، قرار است در فاصله کوتاه بیرون از مدینه همه محرم گردند و احرام ببندند از آنجا اعمال واجب حج آغاز می‌شود هر زائر در ساک دستی فقط حوله‌های خود و یک جفت کفش احرام همراه دارد لحظه وداع با رسول خداست وقتی اتوبوس حامل زائرین از نزدیکی حرم عبور می‌کند زیارت وداع خوانده می‌شد السلام علیک یا رسول الله ...

فاصله مدینه تا مکه در حدود چهارصد کیلومتر است حجاج باید این فاصله را با لباس احرام و داخل اتوبوس روباز به پیمایند، هوای مدینه سرد است

و سرعت اتوبوسها در جاده اسفالتی نیز بر سرعت باد می‌افزاید لیکن هر زائری می‌تواند از یک پتوی بدون دوخته استفاده کرده و آن را بدوش بکشد.

دوازده کیلومتر از مدینه دور شده‌ایم به مسجد شجره می‌رسیم در اینجا قلبهای همه می‌تپد هر کسی از راه می‌رسد با عجله از اتومبیل و یا هر وسیله نقلیه دیگری پیاده شده به طرف مسجد که گنجایش بیش از یکصد نفر را ندارد رهسپار می‌شود بلندگوی راهنمایان حج مرتب اعمال حج را به همه یادآور شده و تذکرات لازم را می‌دهند.

۲۴ چیز برای حجاج حرام است :

سعی کنید در بدنتان لباس دوخته باقی نماند، وضو بگیرید، دو رکعت نماز تحیه مسجد بخوانید، نیت کنید و سرانجام بگوئید، لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ، ان‌الحمد والنعمة، لك والملك، لا شريك لك لَبَّيْكَ. حالا بیست و چهار چیز برای شما حرام است مواظب باشید دست از پا خطا نکنید، آماده حرکت بسوی مکه می‌شویم، کیلومتری از مسجد شجره فاصله می‌گیریم، صدای لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ طنین‌انداز است. در بین مکه و مدینه حوالی ظهر در یک قهوه‌خانه سر راه اتوبوسها توقف می‌کنند و زائرین ناهار می‌خورند، روحانی کاروان ما که مرد بذله‌گو و شوخی است به ما تأکید می‌کند تا موقعی که از احرام خارج نشده‌ایم کمتر با یکدیگر صحبت کنید اصلاً بهتر است مانند آدمهای قهر کرده با یکدیگر حرف نزنید، در واقع منظورش این است که ما دست از خطا نکنیم، حتی از قسم خوردن معمولی که هر روز و هر ساعت ورد زبان است منع شده‌ایم، قسم‌هایی که به درست و یا به دروغ در زندگی به آن عادت کرده‌ایم و هر روز صدها بار والله و بالله از زبان ما جاری است حالا تلفظ آنها برای هر محرمی حرام شده است.

ساعت ده شب است با نمایان شدن چراغهای مکه از دور، گفتن لَبَّيْكَ نیز تمام می‌شود و محرم دیگر نباید با دیدن چراغهای مکه لَبَّيْكَ را تکرار کند، شیشه محل اقامت ما از حرم فاصله نسبتاً زیادی دارد لیکن بهترین و خوش‌آب و هواترین نقطه مکه است فارغ از هرگونه سر و صدا و جنجال با لحظه‌ای توقف

در اقامتگاه خود عازم حرم (خانه خدا) می‌شویم تا اعمال عمره تمتع انجام گیرد، وقتی وارد صحن حرم شدیم حالتی دیگری بما دست داد نمی‌توانم چنین حالتی را تشریح کنم بهر حال احساس می‌کردم تنم می‌لرزد، ترس از خدا و ترس از عظمتی که در آن لحظه برایمان قابل لمس و احساس بود.

همه سعی می‌کنیم اعصاب خودمان را کنترل نمائیم، اینجا خانه خداست و ما در حرم خدا هستیم، خداوندا به همه ما رحم کن، ما به تو متوسل شده‌ایم، ما گناهکاریم و تو بخشنده، ما مقصریم و تو مهربان، این کلمات همراه با تضرع و گریه از گوشه و کنار حرم به گوش می‌رسد و جماعتی انبوه دور کعبه طواف می‌کنند، روحانی گروه پیشاپیش ما در حرکت است او دعا می‌خواند و ما تکرار می‌کنیم و در هر دور، انگشتر خود را در انگشت دیگر می‌کند تا در دور طواف اشتباهی نشود تراکم جمعیت و فشار طواف کنندگان زیاد است در این لحظه هر چیز دیگر فراموش شده جز خدا و معنویت، همه به خدا فکر می‌کنند و از خدا استمداد می‌طلبند، در فتوای علمای شیعه حریم طواف شیعیان در دور کعبه مشخص و محدود است<sup>(۱)</sup>. به همین جهت ما فشار جمعیت را بیشتر از اهل تسنن احساس می‌کنیم و از همه مهمتر اینکه مجبوریم در طواف کعبه نکات زیادی را رعایت نمائیم که رعایت آنها برای اهل تسنن الزامی نیست، برای من این نکته مسلم گشت که هر کسی بخواهد خانه خدا را زیارت کند بهتر است در سنین جوانی و یا قبل از اینکه قدرت جسمی‌اش رو به تحلیل رود عازم خانه خدا گردد.

### نماز در کنار مقام ابراهیم

بلافاصله پس از خاتمه دور هفتم طواف باید دو رکعت نماز پشت و یا کنار مقام ابراهیم گذاشت، مقام ابراهیم محوطه کوچکی است در فاصله کوتاه از کعبه، برجستگی و جای دو پای ابراهیم خلیل الله که روی قطعه سنگی نقش بسته است در داخل شیشه‌ای که در وسط محوطه فلزی زرد رنگ قرار گرفته محافظت

۱- البته در صورت ازدحام و ضرورت می‌توان از این حدود خارج شد.

متعلق به اوست در هر صورت خواندن دو رکعت نماز در پشت و یا نزدیکی مقام ابراهیم بعد از اتمام طواف از واجبات حج است و این بدان معنی است که پروردگارا من این طواف را به خاطر نزدیکی با تو انجام می‌دهم در غیر این صورت چرخیدن دور خانه‌ای و یا قطعه سنگی مطرح نیست، گذاشتن همین دو رکعت نماز در این محوطه کوچک خود از عجایب است زیرا هزاران نفر بدون اینکه فشاری و یا تراکمی بوجود آید باید در اینجا نماز بگذارند، در اینجا نیز رفتار بعضی از هموطنان ما منطقی نبود زیرا چند نفری از ایرانیان ظاهراً به عنوان محافظ دور یک نفر حلقه می‌زدند که او نماز بخواند غافل از اینکه با این عمل خود به حقوق دیگران تجاوز می‌کردند و این عمل موجب اعتراض ملل دیگر قرار می‌گرفت، در هر صورت از نظر علمای ما، عمل شایسته نبود.

#### طواف سعی

سعی بین صفا و مروه یکی دیگر از اعمال واجب حج است، صفا و مروه دو کوه هستند که اکنون از دو کوه فقط بلندی‌های محسوسی بجا مانده است، فاصله این دو کوه تقریباً چهارصد متر است که با استفاده از سنگهای مرمر کم‌نظیر مفروش شده و هر کسی می‌بایست بعد از انجام عمل طواف و خواندن دو رکعت نماز طواف (سعی) کند یعنی هفت بار فاصله صفا و مروه را طی نماید، رسم بر این است که اول باید بالای صفا رفت و از آنجا رو به خانه کعبه و رو به رکن عراقی نمود و پس از حمد و ثنای الهی هفت بار الله اکبر و هفت بار الحمد لله و هفت بار لا اله الا الله گفت و (سعی) را شروع کرد چه در طواف و چه در (سعی) من بارها دیدم که متأسفانه هموطنان ما از دعاهای این اعمال چیزی بلد نیستند و تقصیر آن هم متوجه روحانیون گروههای حج بود که بعضی از آنها در این باره تعلیمات لازم را به زائرین نداده بودند و اگر بگوییم بعضی از روحانیون اوقافی اعزام شده با گروهها، خودشان با اعمال حج آشنا نبودند سخن به گزاف گفته نشده است و شاید هم سفر اول خود آنها بود و چه بهتر که همیشه از روحانیون آشنا به مسائل در این موارد استفاده شود، اصولاً اهمیت وجود روحانیون برای گروهها در چنین مواردی بسیار محسوس است، با این حال

امسال (۱۳۵۲) در این مورد نواقص زیادی مشاهده شد از جمله اینکه برای یکصد نفر و یا بیشتر فقط یک روحانی در نظر گرفته بودند که این یک نفر قادر به تعلیم و تفهیم اعمال حج به یکصد نفر نبود و از سوی دیگر چنانکه گفتیم بعضی از آنها که برای اولین بار چنین وظیفه‌ای را قبول کرده بودند از اعمال حج کم اطلاع بودند، بدین ترتیب سلیقه‌های متفاوت در برخورد با مسائل حج اغلب زائرین را سردرگم کرده بود مثلاً یکی از آنها اعمالی را واجب می‌شمرد و دیگری مستحب، یکی مسئله را طوری تفسیر می‌کرد و دیگری برعکس آن اظهار نظر می‌نمود، یکی تعریف می‌کرد در سالهای پیشین یکی از این روحانیون گروه، طواف و یا نماز نساء را فراموش کرده و به حجاج خود یادآور نمی‌شود وقتی حجاج به وطن برگشتند متوجه این اشتباه می‌شوند سرانجام با توسل به یکی از علماء و بر اثر اقدامات ایشان به نیابت از طرف این عده، اعمال ناقص تکمیل و حجاج از گرفتاری نجات یافتند. می‌دانیم که هر کسی در انجام اعمال حج طواف نساء و نماز نساء را بجا نیاورد زن شرعی‌اش بر او حرام می‌گردد، در این باره روحانی گروه ما حاج علماء حکایت می‌کرد روزی در باره طواف و نماز نساء با گروهی صحبت می‌کردیم وقتی گفتگو به اینجا رسید که اگر طواف و نماز نساء را فراموش کنید همسرتان برایتان حرام خواهد شد یکی از همراهان از جایش بلند شد گفت، آقا، پول خرج کردیم جای خود و اینهمه مشکلات را تحمل کردن بجای خود، و اینهمه زیارت هم که کرده‌ایم فرض کنید نکرده‌ایم دیگر چرا عیال ما را برای خودمان حرام کرده‌اید؟

البته این واقعه نقل و قول است یقیناً روحانی بذله‌گوی ما برای شیرین‌زبانی آن را ساخته باشد و همین جناب حاج علماء روحانی گروه ما، خیلی با همولایتی‌ها سرسری می‌گذاشت، روزی پزشک گروه مقداری کپسول خوردنی برای ما آورد که هر نفر می‌بایست روزانه سه قرص بخوریم حاج علماء عده‌ای را صدا کرد و گفت: اول نیت کنید بعد هر یکی‌تان سه قرص بخورید پرسیدند نیت دوا خوردن دیگر چیست؟ گفت بگوئید نیت می‌کنم این کپسولها را بخورم مریض نشوم و سلامت به وطن بازگردم و روی عیال و بچه‌های نازنینم را

سلامت به بینم بدین ترتیب هر روز افراد ساده لوح وقتی این کپسولها را می خوردند اول نیت می کردند و چند نفری که نیت را فراموش کرده بودند قضای نیت کردند که بعداً متوجه شدند حاج علماء با آنها سر بسر گذاشته است، این حاج علماء ولکن معامله نبود وقتی اطلاع حاصل می کرد حجاج تنبل شده اند می خوردند و می خوابند می گفت در چند کیلومتری اینجا محلی است که هم زیارت می کنند و هم دو رکعت نماز فضیلت دارد بدین ترتیب گروهی را رهسپار آنجا می کرد، اینها وقتی خسته و کوفته بر می گشتند اول کسی که زیارت قبول می گفت خود او بود، خلاصه اینکه هر روز از این نقاط دیدنی و زیارتی یکی داشتیم. اعمال حج تمتع با انجام تقصیر پایان یافته است یعنی این اعمال دوازده ساعت بیشتر طول نکشید، همه لباسهای معمولی خود را به تن کرده ایم و آسوده زبانها دوباره برای قسم خوردن باز شده جماعت پشت سر دیگران حرف می زنند و خشونت را از سر گرفته اند، بعضی ها بر سر کوچکی و یا درشتی پرتقال قهر می کنند سرگروه باید ناز همه را بکشد و هر کسی را با زبانی رام کند فکر می کنم این نوع پول درآوردن هم کار مشکلی است آدم در یک خانواده چند نفری قادر نیست بی سر و صدا همه را در کنار یک سفره بنشانند تا چه رسد به اینکه یکصد نفر را با اخلاق متفاوت و خصوصیات مختلف و توقعات متعدد راضی نگهدارد که سر و صدایشان بلند نشود، مثلاً یکی دوبار بر سر ریزی و درشتی پرتقال بشقابهای غذا به وسط سالن پرت شد که کارمندان گروه ناگزیر دندان روی جگر گذاشتند، روزی در آپارتمان خود نشسته بودیم که شخصی کیف بدست پیش ما آمد و خود را مأمور اوقاف معرفی نمود آنگاه روی صندلی نشست و چایی خورد بعد ضبط صوت کوچک خود را از کیف دستی درآورد و شروع کرد با آهنگ بی آهنگش آواز خواندن، بلغ العلی بکماله، کشف الدجا بجماله، و بعد مسئولین اوقاف را دعا کرد و از فعالیتهای اوقاف تجلیل نمود و چند آمین دسته جمعی روی نوار ضبط کرد و راهی گروه دیگری شد ظاهراً بازرسی در آنجا هم با مفهوم دیگری چون دعا کردن بر این و آن جلوه گر می شد.

معمولاً کشور سعودی تا ۲۵ ذی قعدة کلیه زائرین خانه خدا را که از طریق

هوا و یا زمینی وارد حجاز می‌شوند می‌پذیرد و از شب ۲۶ ذیقعه ساعت ۱۲ شب ورود کلیه زائرین را به مدینه از راه زمینی ممنوع می‌کند به همین جهت هواپیماهای سعودی که با بسته شدن راه زمینی بین جده و مدینه شروع فعالیت می‌کنند به علت تراکم جمعیت و قدرت محدود حمل هواپیماها نمی‌توانند زائرین را به موقع به مدینه برسانند و ناگزیر زائرینی که از ۲۵ ذیقعه به بعد به حجاز وارد می‌شوند از جده یکسره به مکه می‌روند، گروههای حج ایرانی پیشنهاد می‌کردند ترتیبی اتخاذ شود که زائرین ایرانی به محض ورود به خاک عربستان سعودی در مدینه پیاده شوند در غیر این صورت کلیه زائرین قبل از مدینه تا ۲۵ ذیقعه حتماً وارد حجاز گردند که بموقع به مدینه برسند، و اما در باره اعمال حج به ویژه طواف نساء و دو رکعت نماز آن سخن گفته شد و یادآور شدیم که حجاج به این موضوع توجه بیشتری می‌کردند که مبادا از نظر عیال مربوطه دچار مشکلاتی گردند در فتوای بعضی از علمای اعلام گفته شده است هر کسی اطمینان داشته باشد که دو رکعت نماز صبح را صحیح می‌خواند می‌تواند دو رکعت نماز طواف نساء را نیز بخواند در غیر این صورت خواندن این دو رکعت نماز را به دیگری نیابت دهد برخی از سودجویان از این مسئله سوء استفاده می‌کردند و به افراد بی‌اطلاع چنین تفهیم می‌نمودند که حتماً باید این دو رکعت نماز را نیابت دهند، بعضی از آنها برای خواندن دو رکعت نماز نساء پانصد ریال پول ایران هدیه دریافت می‌کردند و به عبارت دیگر دکان باز کرده بودند. با پایان گرفتن اعمال عمره تمتع زائرین فرصت بیشتری برای انجام دیگر اعمال حج داشتند و به همین جهت باز فعالیتها برای خرید سوغاتی شروع می‌شد و مغازه‌های ضبط صوت، ساعت و پارچه‌فروشی مملو از ایرانیها بودند، گفتند سال قبل یکی از بازرگانان ساعت در ایران چند چمدان ساعت مچی فروش نرفته را به عربستان برد و ایرانیها آنها را به قیمت وطن خریداری کردند و با خودشان به کشور برگرداندند. با این حال قیمت بیشتر اجناس در حجاز ارزان بود از جمله اسباب‌بازی، ضبط صوت و تلویزیون که حاجی‌ها با تلویزیون



سروکاری نداشتند<sup>(۱)</sup>.

هر کسی دنبال چیزی بود یکی در جستجوی تجملات زندگی و دیگری سراغ کفن بردیمانی را می‌گرفت و در تدارک آخرت بود، در عین حال گروهی تاجرپیشه نیز که زیارت و تجارت را درهم آمیخته بودند از پر کردن چمدانها بدون توجه به مقررات گمرکی غفلت نمی‌کردند، عبدالله یکی از پارچه‌فروشان مکه به من گفت پنجاه درصد از مشتریان ما ایرانیها هستند که در قیمت چانه می‌زنند و پس از خرید، یک متر بخشش به عنوان دستمال مطالبه می‌کنند، از یک مغازه کوچک ضبط صوت فروش وضع خرید ایرانیها را سؤال کردم او گفت در یک روز نود هزار تومان به ایرانیها ضبط صوت فروخته است. معمولاً ایرانیها از خرید فراغت پیدا نمی‌کردند که در گوشه و کنار شهر مکه به گشت و گذار پردازند، مسیر حدود و مشخصی محل رفت و آمد و تمرکز حجاج بود. در مکه و مدینه از گرمابه عمومی خبری نبود گفتند در مدینه روبروی قبرستان بقیع حمامی است و نیز یکی دو استخر شنا هم دایر است که حجاج با پرداخت یک ریال سعودی و بیست ریال ایران در آن استخر آب‌تنی می‌کردند، مرد سالخورده‌ای به آب استخر شیرجه رفت و مرتب می‌گفت کو آن دکتر اداره بهداشت خودمان که به من می‌گفت قدرت جسمی تو ضعیف است؟ کجاست بیاید اینجا، قدرت جسمی مرا تماشا کند.

هر کاروان حج که از حرم فاصله زیادی داشت مینی‌بوس و یا تاکسی‌باری کرایه کرده بود که افراد آن گروه را به حرم می‌برد و باز می‌گرداند، کرایه روزانه هر اتوبوس به پول ایران چهارصد تومان و مینی‌بوس دویست تومان بود، بهتر است در آینده همه کاروانهای مستقر در یک مسیر، یک خط اتوبوس‌رانی موقت دایر کنند. این کار محسنات زیادی دارد از هزینه‌های زاید می‌کاهد و دیگر اینکه افراد چند گروه با وسیله نقلیه مشخص رفت و آمد

---

۱- قبل از انقلاب اسلامی در ایران تماشای برنامه‌های تلویزیون از نظر اسلامی حرام بود.

می‌کنند. به این نکته نیز اشاره کنم که برغم تراکم وسایط نقلیه موتوری در مکه و مدینه، در این دو شهر، هوا آلوده نیست نکته دیگر اینکه پلیس به گواهینامه رانندگی و یا سالم بودن اعضای بدن راننده توجه ندارد و بدون توجه به فشردگی ترافیک در مکه از تصادفات رانندگی خبری نبود و راننده‌های عرب از تصادفات بحدی وحشت داشتند که یک روز تاکسی‌باری با عابر مختصر برخورد کرد رنگ صورت راننده تاکسی‌بار مثل گچ سفید شده بود با اینکه ظاهراً عابر آسیبی ندید ولی شرطه (پلیس) دست‌بردار نبود از گفتگوی آنها استنباط کردم که پلیس برای این غفلت از راننده توضیح می‌خواهد، وحشتناک‌ترین مسئله‌ای که در حجاز جلب توجه می‌کرد بوق مداوم و تند وسایط نقلیه است که لحظه‌ای قطع نمی‌شود، اصولاً رانندگان عرب عاشق بوق زدن هستند چه در شلوغی خیابانها و یا در خلوت، دستشان مرتب روی بوق است بوقهایی که معمولاً در ایران وسایط نقلیه در بیابان از آن استفاده می‌کنند.

در ایران شنیده بودیم که هر کسی در عربستان دزدی کند دستش را قطع می‌کنند ما به خوبی اثر روانی این موضوع را در زندگی روزمره مردم احساس کردیم فروشنده‌ای دویست و یا سیصد عدد ساعت گرانبها را در جلوی مشتری می‌ریخت و به دنبال مشتری دیگری می‌رفت چه کسی جرأت می‌کرد که فکر دیگری به مغزش خطور کند؟ ترس از خدا و ترس از بریدن دست، البته آنهایی که به خانه خدا رفته‌اند هرگز فکر منحرفی در مغزشان تراوش نمی‌کند با این وصف وحشت از بریدن دست نیز در بین است، یک روز نوجوانی که کمتر از ده سال داشت خم شد از زمین شیئی مطالبائی برداشت بلافاصله بچه هم سن و سال او اعتراض کرد در گفتگوی این دو نفر کلمه حرام تلفظ می‌شد سرانجام یابنده شیئی را به زمین انداخت و رفت، در یکی از چهارراههای شهر مکه عربی در دستش یک عدد ساعت مچی زیبا داشت به زبان عربی داد می‌زد که من این ساعت را پیدا کرده‌ام صاحبش کیست؟ این داد زدن عرب با داد زدن ما فرق داشت اول اینکه ساعت را به همه نشان می‌داد و دیگر اینکه از صاحب آن بازجوئی نمی‌کرد عابرین می‌آمدند نگاه می‌کردند و می‌رفتند، به خاطر آمد در

چنین مواردی بعضی از ما وقتی چیزی پیدا می‌کنیم برای اینکه به تصاحب آن رنگ شرعی بدهیم به نیرنگ‌های به اصطلاح شرعی متوسل می‌شویم و بعد مال مردم را برای خودمان حلال می‌کنیم، برای اولین بار ناظر و شاهد رعایت صحیح این مسئله دینی به صورت کاملاً اسلامی بودیم که در آن خدعه و نیرنگی نبود. در مکه برخلاف مدینه نقاط تاریخی و دیدنی زیاد نیست و یا به ما نشان ندادند تنها نقاط دیدنی در این شهر یکی شعب قریش و دیگری کوه حراست. در قبرستان قریش مکه، عبدالمطلب پدر ابوطالب، ابوطالب پدر علی علیه‌السلام، عبدالمنف عموی پیامبر بزرگ اسلام، قبر خدیجه زوجه پیامبر خدا قرار دارد، عده‌ای معتقد بودند که قبر آمنه مادر گرامی حضرت محمد (ص) نیز در این قبرستان است اما مطلعین می‌گفتند قبر آمنه در بین راه مدینه و مکه است که تقریباً نظر دوم صحیح بود.



قبر ابوطالب در شعب قریش



قبر خدیجه زوجه پیامبر گرامی اسلام در شعب قریش

عزاداری در گذشته در قبرستان‌های ائمه اطهار ممنوع بود اما خیلی از چیزها در عربستان به مرور زمان عوض شده و آزادیهای بیشتری برای شیعیان فراهم گردیده است و در این تردید نیست که قدرت و برتری سیاسی و نظامی ایران در جهان و منطقه عامل مؤثر در تغییر و دگرگونی این وضع بوده است، اعراب شیعه را با نام ایران می‌شناسند و به خاطر این است که شیعیان در عربستان سعودی با برخورداری از تسهیلات فراوان و عاری از هرگونه محدودیت و تضییقاتی ائمه اطهار را زیارت می‌کنند و در عزای آنها می‌گیرند و عزاداری می‌کنند.

عربها از ما سؤال می‌کردند ایرانیه؟ وقتی پاسخ مثبت می‌شنیدند می‌گفتند الشیعه، هیچوقت نمی‌گفتند پاکستانیه و یا لبنانیه و غیره  
شعب قریش در مکه برای ورود زنان بلامانع بود اما چند روز بعد شنیدیم که ورود زنان به این قبرستان نیز ممنوع شده در آنجا حق با پلیس بود زیرا زنان ما خاک قبر حضرت خدیجه را به عنوان تبرک برمی‌داشتند و به بدنهای خود می‌مالیدند به‌رغم اینکه این عمل از طرف علمای ما محکوم شده بود ولی کسی وقعی به آن نمی‌نهاد تا اینکه پلیس وارد عمل شد.

کوه حرا کوهی است در سه کیلومتری مکه که پیامبر بزرگ اسلام مدت چهل سال در دل شب در آنجا مشغول عبادت بود تا اینکه جبرئیل نازل شد و آیه (اقراً باسم ربک الذی الخلق، خلق الانسان من علق) را برای پیامبر خدا خواند و بدینسان محمد (ص) به پیامبری مبعوث گردید.

زائرین قبلاً بالای این کوه می‌رفتند و محل اقامت رسول خدا را زیارت می‌کردند ولی چون یک نفر از بالای کوه سقوط کرده بود مأمورین، صعود به بالای کوه را نیز ممنوع کردند حجاج فقط می‌توانستند از پایین کوه آنجا را زیارت کنند و دو رکعت نماز بخوانند.

### در عرفات و منا چه خبر بود؟

در عربستان سعودی روز پنجشنبه ۱۳ دیمه عید قربان بود و ما نیز از آنها پیروی می‌کردیم از صبح روز ۱۱ دیمه سیل زائرین به سوی عرفات سرازیر شد مکه قیافه دیگری به خود گرفت، اتوبوسها و اتومبیلها و وسایل نقلیه گوناگون و هزاران هزار پیاده به طرف عرفات می‌رفتند راه اتومبیل‌رو از مکه به عرفات نیم ساعت بیشتر نیست، در انجام اعمال حج معمولاً وقوف در عرفات از واجبات حج است ماندن از ظهر روز نهم ذیحجه تا غروب را شامل می‌شود گروههای حج برای اینکه در این مدت با تراکم جمعیت و ازدحام روبرو نشوند قبلاً چادرهای عرفات را برپا می‌کنند و یک شب زودتر از فرارسیدن موعد وقوف حجاج را به عرفات می‌برند و یک شب و یک نصف روز تا ظهر (موعد وقوف) اجباراً در عرفات توقف می‌کنند، در عرفات ناراحتی همه ایرانیان

مشکل توالی بود، زیرا توالیهای موقتی با اصول بهداشتی و پاکیزگی مذهب منطبق نبود و هر کسی به توالی می‌رفت غرغرکنان بازمی‌گشت، در منا نیز وضع چنین بود در صورتی که برطرف کردن این مشکل کار ساده‌ای است زیرا مطوفین حجاز که هر یک مبلغ هنگفتی از گروههای حج دریافت می‌کردند می‌توانستند با سرمایه‌گذاری جزئی این مشکل را برطرف سازند اما نمی‌کردند و کسی هم دنبال این موضوع را نمی‌گرفت.

معمولاً در عربستان همه گروههای حج با مطوفین سر و کار دارند، اینها به اصطلاح راهنمایان محلی هستند. هر گروه حج که وارد عربستان می‌شدند بابت هر نفر پنج ریال سعودی به مطوف پرداخت می‌کردند در عوض مطوف بعضی از کارهای گروهها را انجام می‌داد از جمله برپا کردن چادر برای افراد آن گروه در عرفات و منا به عهده مطوف است، اصولاً در عربستان سعودی هر گروه و یا هر یک از افراد گروه با مطوف معرفی می‌شوند دولت عربستان سعودی در حل و فصل امور مربوط به هر گروه حج با مطوف مربوطه طرف معامله است و تنها سرمایه‌گذاری مطوفین در مقابل دریافت این پول هنگفت از گروههای حج انجام پاره‌ای از کارهای آنها و برپا کردن چادر در عرفات و مناست. این مطوفین در عربستان سعودی هر یک دفاتر رسمی دارند که مانند وکلای دادگستری خودمان معرفی می‌شوند.

اینهمه گوسفند از کجا آمده است؟

با غروب آفتاب حرکت به سوی مشعرالحرام فرا می‌رسد برادران سنی کمی زودتر از غروب آفتاب از عرفات حرکت می‌کنند اما شیعه به ویژه ایرانیها تا غروب کامل در عرفات هستند و آنگاه بیش از پنجاه هزار چادر به پایین کشیده می‌شود و همه در تاریکی دل شب به طرف مشعرالحرام در حرکتند درست متوجه نشدم که فاصله بین عرفات تا مشعرالحرام چقدر است ولی همینقدر می‌دانم که این فاصله کوتاه بود و شاید از ۱۲ کیلومتر تجاوز نمی‌کرد اما به علت تراکم جمعیت و وسایط نقلیه این فاصله را با وانت بار روباز در شش ساعت پیمودیم در بیابان تاریک در هر گوشه‌ای جمعیتی سفیدپوش اجتماع نموده‌اند و

سنگ‌ریزه‌های کوچک جمع می‌کنند که باید با آنها (جمره‌ها) (شیطان)ها را سنگ‌باران کنند، واجب و قوف در مشعرالحرام از اول شب تا سپیده‌دم طلوع آفتاب است که در هر دو مرحله باید نیت کرد، هر دو این اعمال یعنی قوف در عرفات و مشعرالحرام اعمال واجب دیگری ندارند جز قوف که به اصطلاح خودمان همان توقف است البته نماز و دعاهای فراوانی برای این شب در کتب مذهبی وارد شده که افراد خیلی به انجام آنها می‌پردازند و در واقع گروهی تا صبح در تاریکی شب به راز و نیاز با خدا پرداخته‌اند و جماعتی برای استراحت کوتاه خوابیده‌اند و آنهایی که می‌خواهند حق ندارند حوله احرام را بسر خود بکشند.



سنگباران یکی از جمره‌ها

هوای مشعر الحرام سرد است اما گرمی دلها سردی هوا را بی‌اثر می‌ساخت صبح با طلوع آفتاب همه از جا بلند می‌شوند اینجا محشر واقعی است و همه جا سفیدپوش است حرکت بسوی منا آغاز می‌شود فاصله مشعر تا منا زیاد نیست ما مطابق معمول مقداری از راه را با وانت روباز و بقیه را پیاده پیمودیم و سرانجام با راهنمایی مطوف و راهنمایان گروه خود، به زحمت چادر خود را پیدا کردیم این چادرهای بزرگ دسته جمعی است. اصولاً در چنین مسافرت‌هایی زندگی در شرایط دسته جمعی بهتر از سکونت انفرادی است، مسئولین گروه قبلاً همه‌گونه وسایل راحتی و آسایش افراد را آماده کرده‌اند و باز در اینجا تنها ناراحتی ما توالت‌های موقتی است که بعضی‌ها به منظور اجتناب از ناپاکی از خوردن غذا امتناع و یا فقط سیب می‌خوردند و اینها تا حدی راحت بودند. به فکر فرو رفته بودم که برای این نفوس، گوسفند قربانی از کجا تهیه می‌شود؟ بالغ بر یک میلیون نفر جمعیت است، یک میلیون رأس گوسفند، گاو و یا شتر فراهم کردن در کشوری مانند عربستان سعودی که ظاهراً از کشاورزی و دامداری بی‌بهره است کار ساده‌ای نمی‌تواند باشد، اما برخلاف تصور من گوسفند مثل مور و ملخ از همه جا به سوی منا سرازیر بود، روایت می‌کنند از پیامبر اسلام که فرمود هر کسی احشام خود را در روز منا برای قربانی حاضر نکند احشام او تلف می‌شود. روز عید قربان همه زائرین در منا هستند و در اینجا سه کار واجب باید انجام داد که عبارتند از رمی جمره، قربانی گوسفند و حلق یا تقصیر.

اولین وظیفه رمی جمره است یعنی سنگ انداختن به یکی از شیطانهای سه گانه، همه عازم سنگباران شیطان هستیم در این روز فقط یکی از جمره‌ها سنگباران می‌شود، روزهای یازدهم و دوازدهم ذیحجه نوبت سنگباران سه شیطان است و بعد موعد قربانی فرا می‌رسد و این قربانی نیز اعمالی دارد دستورات اکید مذهبی این است که گوسفند باید ناقص‌العضو نباشد باید سعی کرد قربانی فربه باشد، بعضی‌ها که به این موضوع توجه نمی‌کردند فریب ارزانی گوسفند را می‌خوردند بعد متوجه اشتباه خود می‌شدند گروهی نیز برای قربانی



نیابت می‌گرفتند، روحانی گروه این وظیفه را انجام می‌داد فرق قیمت گوسفندی که نایب انتخاب می‌کرد با دیگران تقریباً ۱۴۰ تومان و یا مختصر کم و زیاد بود آنهایی که خودشان شخصاً با انتخاب خود گوسفند قربانی می‌کردند به پول ایران دویست تومان خرج داشتند اما گوسفندی که نایب می‌خرید سیصد الی سیصد و چهل تومان تمام می‌شد.

خدایا در این امر چه حکمتی نهفته است؟

نمی‌توان صحنه‌های مراسم قربانی را روی کاغذ مجسم کرد قادر نبودم از صحنه‌های تکان دهنده ذبح گوسفند عکس بگیرم، محوطه وسیع محصور شده که به کشتارگاه منا اختصاص یافته است کفاف قربانی را نکرد و گوسفندها را در گذرگاهها و معابر عمومی ذبح می‌کردند، عرب با بی‌رحمی کارد را در گلوی بره دو و یا سه ماهه قرار داده و فریاد می‌زند حاجی بکشم؟ دل من با دیدن این صحنه‌ها و نظایر آن طاقت نیاورد و برای قربانی خود نیابت دادم، در یک قدمی کشتارگاه بالای تلی رفتم و به پایین نگاه کردم دیدم روی تلی از لاشه گوسفند ایستاده‌ام که حداقل ارتفاع از کف زمین یک متر است کسی که می‌خواهد وارد کشتارگاه شود تا زانو در گوشت و خون فرو می‌رود از گوشه‌ای ناله شتری را می‌شنیدم که سلاح طناب پیچش کرده و به زیر می‌کشید و در طرفی دیگر ده‌ها رأس گاو به ردیف کنار هم خوابیده‌اند سلاخها کاردی بر گلوی هر یک از آنها می‌کشند و با شتاب رد می‌شوند اما بی‌مع بره‌ها و شیون گوسفندها فضا را پر کرده است با خود می‌اندیشم خدایا در این امر چه حکمتی نهفته است؟

هوا گرم است و بوی عفونت از همه جا بلند شده است بعد از ظهر بود که بولدوزری آمد همه لاشه‌ها را داخل گودالی که قبلاً کنده شده بود ریخت و چال کرد در حالی که درست دو روز پشت سر هم بدون وقفه کشتار ادامه داشت، فقرا و بی‌چیزها که تعداد آنها بیشمار بودند اغلب تکه‌هایی از این گوشت‌ها را برمی‌داشتند و در گرمای آفتاب خشک می‌کردند تا بتدریج در فصول سال مصرف کنند تعجب ما از این بود که گوشتی که معمولاً زودتر از هر چیز دیگر فاسد می‌شود چگونه پنج و یا شش روز زیر آفتاب می‌ماند تازه برای خوردن

آماده می‌شد، در حجاز غذای عمده زائرین گوشت مرغ است که از فنلاند و یا سوئد به عربستان سعودی صادر می‌شود گوشت مرغ منجمد و یخ زده همه را از غذا خوردن انداخته بود وقتی سر سفره غذای مرغ ظاهر می‌شد بعضی‌ها به نان خالی و یا آش و سوپ اکتفاء می‌کردند.

حجاجی که از قربانی کردن باز می‌گشتند دیگر حاجی شده بودند آنها به یکدیگر تبریک می‌گفتند خدا قبول کند انشاءالله، نوبت تقصیر و سر تراشیدن بود فتوای علماء در سر تراشیدن متفاوت است بعضی زدن جزئی موی را برای تقصیر جایز شمرده‌اند گروهی چنین می‌کردند و اکثریتی موی سرشان را از ته می‌زدند و موی را از ته زدن علاوه بر اینکه فضیلت دارد علامت حاجی شدن هم هست. پس از منا بازگشت بسوی خانه خداست

در منا مسجدی است بنام (خیف) که از مساجد معتبر مکه است نماز خواندن در مسجد خیف فضیلت دارد در روایت آمده است که حضرت محمد (ص) پیامبر بزرگ اسلام در همان مسجد نماز خواند، این مسجد از دو قسمت تشکیل شده قسمت اول آن محل قدیمی است که مساحت آن ۱۵ متر مربع بیشتر نیست و به همین جهت اکثر شیعیان در این مساحت محدود نماز می‌خوانند و از پیامبر اسلام روایت می‌کنند که فرمود، هر کس پیش از آنکه از منا خارج شود در مسجد خیف صد رکعت نماز بخواند فضیلت آن برابر است با عبادت هفتاد ساله و صد مرتبه سبحان‌الله گفتن در این مسجد فضیلت یک غلام آزاد کردن را دارد و صد مرتبه لااله الاالله گفتن برابر است با اجر و صواب صدقه کردن به اندازه خراج عراقین، کوفه، بصره در راه خدا.

با توجه به عظمت و فضیلت نماز در این مسجد اکثر حاجیان نماز صبح را در این مسجد می‌خوانند، مسجد خیف چون در مسیر راه به جمره قرار گرفته بود هر روز صبح سپیده‌دم که عازم جمره‌ها (سنگ انداختن بر شیطان‌ها) می‌شدیم قبلاً در مسجد خیف نماز صبح می‌خواندیم و با طلوع آفتاب که موعد شرعی سنگ انداختن به جمره‌ها فرا می‌رسید بسوی آنها حرکت می‌کردیم در هر صورت وقتی به محل جمره‌ها می‌رسیدیم انبوهی جمعیت آنجا بودند که سنگ

می‌انداختند، بعضی‌ها از فاصله چند متری هدف‌گیری می‌کردند که احتمال به هدف خوردن این سنگها ضعیف بود ولی چون در فتوای علمای ما صریحاً قید شده که حتماً باید سنگها به هدف بخورد روی این اصل بهر تقدیری بود تا یک متری جمره‌ها پیش می‌رفتیم و با خیال آسوده این اعمال واجب را انجام می‌دادیم اغلب مشاهده می‌شد که سنگریزه‌ها به سر و کله دیگران اصابت می‌کرد و ضایعاتی به‌بار می‌آورد و بهترین راه این بود که موقع بیرون آمدن از میان جمعیت عقب عقب خارج شد.

فلسفه سنگ انداختن بر جمره‌ها این است که خدایا مرا از شر شیطان دور کن، خداوندا قرآن ترا تأیید می‌کنم و طریقه محمد ترا تأیید می‌کنم، خداوندا حج مرا قبول کن، سعی و صفای مرا قبول کن، و گناهان مرا ببخش.

در باره جمره‌ها روایت می‌کنند که وقتی حضرت ابراهیم قصد قربانی کردن اسماعیل را کرد جمره اولی بر ابراهیم گفت، می‌خواهی سر پسر خود را ببری؟ ابراهیم در جواب می‌گوید، به تو مربوط نیست، بعد جمره دوم خطاب به اسماعیل می‌گوید، پدرت می‌خواهد ترا سر ببرد؟ اسماعیل در جواب می‌گوید پدرم بهتر داند، جمره سوم به هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل می‌گوید می‌خواهند سر پسرت را ببرند، هاجر پاسخ می‌دهد ابراهیم خودش بهتر می‌داند. با پایان گرفتن اعمال جمره‌ها موقع بازگشت به سوی مکه فرا می‌رسد و باز کاروانها و گروهها همانطوری که به عرفات و مشعر و منا آمده‌اند عازم مکه می‌شوند و حاجی‌ها این فاصله چند کیلومتری را پیاده می‌پیمایند زیرا تراکم جمعیت بحدی است که عبور و ساینده نقلیه ممکن نیست. بدینسان مکه که از دو روز قبل به شهر خاموش و تعطیل مبدل شده بود دوباره به تکاپو و فعالیت می‌افتد و آنهایی که عجله برای ترک مکه دارند و یا در برنامه‌های بازگشتشان تسریعی در کار است طواف و نماز سعی و طواف نساء و نماز آن را انجام می‌دهند و اگر فرصتی برای عمره مفرده داشته باشند دست بکار می‌شوند، عمره مفرده از مستحبات است گفته‌اند هر کسی عمره مفرده را که اعمال آن مانند اعمال دیگر حج است انجام دهد اگر احياناً در اعمال انجام داده اشکالی روی داده

باشد عمره مفرده آن را ترمیم می‌کند، برای انجام این اعمال تا آخر ذیحجه فرصت بود اما حجاج برای اینکه از مسئولیت فارغ گردند زودتر دست بکار می‌شدند و بدون توجه به تراکم جمعیت آن را انجام می‌دادند وقتی همه از اعمال فارغ شدند باز خریده‌ها شروع شد و دلتنگی حاجی‌ها برای شهر و دیار و برای همسر و فرزند آغاز گردید.

عده‌ای از حجاج معترض بودند که چرا در خانه خدا نیز شیوه طبقه‌بندی افراد اعمال می‌شود آنها در توجیه استدلال خودشان مدعی بودند که فلسفه حج برابری و مساوات در برابر خدای یگانه است پس در این صورت چه لزومی دارد گروهی در داخل چادرهای خود میز و صندلی به‌چینند و اکثریتی روی خاک و زیلو به‌نشینند؟

در منا و عرفات ظاهراً افراد گروه‌های درجه یک بودند که برتری خود را به دیگران در جوار حرم خدا نیز حفظ می‌کردند حجاج ایرانی می‌گفتند این طبقه‌بندی برفرض اگر در ترکیب کاروانها الزامی است نباید در پیشگاه خداوندی نیز به این صورت چشمگیر اعمال گردد کما اینکه چنین عملی در هیچیک از کاروانهای کشورهای دیگر متداول نبود، صحرای عرفات و یا مشعر و منا جای استراحت کردن و راحتی جسم نیست اگر فضیلتی در وقوف است همان چشم‌پوشی از هرگونه راحتی و استراحت است.

چشم‌چرانیها شروع می‌شود.

حجاج با انجام اعمال حج و احتمالاً عمره مفرده با روح و جسم صیقل شده به مسائل خصوصی خود پرداخته‌اند و همه شادمان و خرسندند تا یکی دو روز پیش که هیچکس جرأت نگاه کردن به زن را نداشت حالا حضرات از زیبایی گفتگو می‌کنند و جسته و گریخته قامت کشیده زنان عرب را از پایین به بالا دید می‌زنند، دوستان جوان که فریفته اندام دختران سیاه افریقایی شده‌اند می‌خواهند بهر طریقه‌ای هست با آنها باب صحبت باز کنند اما مشکل زبان پیش آمده یکی از هموطنان جلو رفت با اشاره از آنها خواستیم که اجازه دهند عکسی به یادگاری از آنها بگیریم دختران نیز پذیرفتند وقتی صحنه عکس را درست کردم ناگهان سر و

کله شرطه پیدا شد اول از ترس، دوربین را گذاشتم توی ساک، اما او به عکس دسته‌جمعی بیش از همه علاقمند شد و آمد در کنار ما خیردار ایستاد اصرار داشت که فوری یک قطعه از این عکس به او بدهم البته ترس من از شرطه بیمورد نبود قبلاً نیز در مسجد خیف پلیس مسجد، دوربین عکاسی را از دستم گرفت و مرتب می‌گفت الممنوع هرچه به او حالی کردم که قصد عکسبرداری ندارم قبول نکرد. حاضر شدم از مسجد بیرون بروم اما شرطه به زور می‌خواست دوربین را از دستم بگیرد که در این موقع خدا به دادم رسید و شرطه دیگری آهسته در گوش او چیزی گفت و شرطه دستش را از دوربین کشید گفت خلاص و من خوشحال به داخل مسجد رفتم و پس از نماز صبح وقتی هوا کمی روشن شد پنهانی از داخل انبوه جمعیت عکسی از مسجد گرفتم، اصولاً عکسبرداری از نقاط مذهبی در عربستان سعودی بدون اجازه قبلی ممنوع است و به همین جهت من بندرت در دست کسی دوربین عکاسی دیدم.

### میهمانی باکشک بادمجان

اعمال واجب و مستحب همه پایان یافته و حجاج دلشان برای وطن و زن و بچه‌هایشان تنگ شده است حاج علماء روحانی کاروان ما می‌گویند از این فرصت کم بیشتر استفاده کنید وقتی به وطن برگشتید در آرزوی این چنین روزهایی خواهید بود واقعاً هم همینطور شد، او به حجاج توصیه می‌کرد وقتی به شهرهایتان برگشتید حاجی‌های قدیمی شما را سؤال پیچ خواهند کرد می‌پرسند فلان جا را دیدی؟ بگوئید بلی. فلان قبر را زیارت کردی؟ جواب خیر ندهید، اگر بهریک از پاسخهای آنها پاسخ مثبت ندهید می‌گویند خدا دوباره قسمت کند منظور این افراد این است که حج تو تکمیل نشده و انشاءالله در زیارت بعدی جبران شود، بهرحال دستورالعمل‌های حاج علماء برای هر یک از حجاج آموزنده بود او سالیان دراز در این کار تجربه داشت. روزها می‌گذشت هنوز نوبت بازگشت ما فرا نرسیده بود بعضی از کاروانهای حج میهمانی می‌دادند و افرادی از گروههای دیگر را به میهمانی دعوت می‌کردند در واقع ایرانیها میهمان‌نوازی‌شان را به

عربستان هم کشانده بودند شبی در یکی از این میهمانیها کشک بادمجان و کوکوسبزی تدارک دیده بودند که بعد از یک ماه برای اولین بار همه با اشتها غذای ایرانی و محلی خوردیم، در حجاز مرکبات و سبزیجات به مقدار زیاد و به قیمت ارزان عرضه می‌شود و بازار مخصوص این قبیل مواد خوراکی مملو است از انواع و اقسام بادمجان، سیب‌زمینی، پیاز، سیر، کدو و دیگر سبزیجات تر و تازه.

ایرانیها در مدت یک ماه توقف در حجاز اکثراً از رویدادهای مملکت خود بی‌اطلاع بودند و گاه و بیگاه چند رادیوترانزیستوری محدود رادیوایران را می‌گرفتند که به محض بگوش رسیدن صدای وطن همه دور رادیو جمع می‌شدند، یک روز رادیوایران در پخش خبرها به بارندگیهای مداوم در کشور اشاره کرد و بسته بودن مدارس تهران را خبر داد که این خبرها برای ما که در آب و هوای گرمسیری بودیم حیرت‌آور بود.

در مکه یک روز یک زائر ایرانی در بیمارستان فوت کرد کاروان این متوفی چون موعد حرکتشان به ایران فرا رسیده بود از مکه حرکت کرده می‌روند و بیمار را در بیمارستان گذاشته بودند در خیابان قدم می‌زدیم که با جنازه آن زن روبرو شدیم فوراً به کاروانهای باقی مانده در مکه اطلاع دادیم در لحظه کوتاه انبوه جمعیتی جنازه را تشییع کردند وقتی به سراغ روحانی به اوقاف رفتم در ساختمان بسته بود در را زدم مردی بیرون آمد گفتم از آقایان روحانیون اوقاف کسی را بفرستید بر این مرده نماز بگذارد وی گفت متأسفانه از روحانیون اوقاف کسی در اینجا نیست اما وقتی جنازه را چند قدمی از محل دور کردیم ناگهان در ساختمان باز شد و چند نفر از روحانیون اوقاف سراسیمه بیرون آمده و راه خودشان را کج کرده از محل دور شدند. این رفتار آنها نه با اصول شرع سازگاری داشت و نه با هدفهای ادعائی سازمان اوقاف و چنانچه روحانیون غیروابسته به اوقاف نبودند در همه جا کا ر حجاج لنگ بود و اشکالات مذهبی مردم برطرف نمی‌گردید.



گفتگو با حجت‌الاسلام سید هادی خسروشاهی در مکه معظمه

### گفتگو درباره مسائل حج

در سلسله گفتارهای قبلی آنچه که مشاهده کرده بودم تا آنجائی که مقدور بود اشاره کردم با این حال بعضی از مسائل اعمال حج و مشکلات موجود در عربستان سعودی از نقطه نظر دید علمای اعلام نیز اهمیت داشت. فرصتی پیش آمد که در مکه پای صحبت یکی از دانشمندان علوم اسلامی به‌نشینم. حجت‌الاسلام سید هادی خسروشاهی سردبیر مجله نسل نو و نویسنده مجله مکتب اسلام و مدرس دارالتبلیغ قم به سوالات من پاسخ گفت. وی پس از

اشاره به مشکلات و نارسائیهائی که برای زائران ایرانی بوجود آورده‌اند<sup>(۱)</sup> در پاسخ که اعمال خلاف بعضی از شیعیان را چگونه باید اصلاح کرد؟ ما می‌بینیم که هموطنان ما اغلب موقع نماز جماعت پرشکوه برادارن سنی، یا مشغول خرید هستند و یا به سرعت از مسجد خارج می‌شوند نظر شما در این باره چیست؟

حجّت الاسلام خسروشاهی می‌گوید متأسفانه پاره‌ای از اعمال زشت بعضی از مردم به ضرر شیعه تمام می‌شود و حتی به حقانیت تشیع لطمه می‌زند با اینکه مراجع تقلید در مناسک حج تصریح می‌کنند که شرکت در نماز جماعت برادران اهل سنت مستحب است ولی چنانکه گفتید ما می‌بینیم که آنها در موقع آغاز نماز جماعت یا به خرید سوغاتی روی می‌آورند و یا به تماشای جمعیت نمازگزاران مشغول می‌شوند بدون شک این کار قبیح است چنان که مهر گذاشتن برای نماز درجائی که حصیر و یا سنگ برای سجده کردن وجود دارد موجب پیدایش اشکالاتی برای شیعه می‌شود. من امسال<sup>(۲)</sup> حداقل در بیست مورد با برادران اهل سنت به بحث پرداخته‌ام که چرا شیعیان در موقع نماز از مهر استفاده می‌کنند و با اینکه روحانیون کاروان‌ها این موضوعات را تذکر می‌دهند ولی گویا بعضی از حجّاج ایرانی گوششان بدهکار نیست و کاتولیک‌تر از پاپ هستند و حتی علاوه بر مهر با اینکه خاک برداشت از قبور ائمه صحیح نیست می‌کوشند که یک مشت خاک از هر گوشه بقیع که مقدور باشد بردارند معلوم نیست هدف آنها از این کار چیست و آن خاک را می‌خواهند چه کنند؟ با نهدی صریح بزرگان علماء مراجع تقلید، معلوم نیست چرا به اینکار دست می‌زنند و یا روی قبر ائمه اطهار علیه‌السلام چند قروش پول خرد می‌ریزند؟ که اهانت به ائمه اطهار است و با هیچ منطقی نمی‌تواند سازگار باشد البته اعمال و رفتار برخلاف و غیرمنطقی گروهی نباید باعث قضاوت کلی درباره همه ما گردد.

۱- بیشتر مشکلات و نارسائیهای موجود به مرور از بین رفته‌است. دیگر ضرورتی به بیان



حجت‌الاسلام خسروشاهی در پاسخ این سؤال که آیا می‌توان اعمال و مناسک حج را با اوضاع زمان منطبق کرد؟ گفت اگر منظور این باشد که مثلاً پاره‌ای از اعمال واجب را حذف کنیم این غیرممکن است زیرا که امر واجب را به خاطر اینکه نام آن را منطبق با زمان بگذاریم نمی‌توان کنار گذاشت. ما در باره فلسفه حج و اسرار مراسم آن بحث نمی‌کنیم ولی اگر معنویات حج و اسرار روحانی آن بر مردم تشریح شود تحمل رنج و زحمت چند روزه برای عموم آسان خواهد شد ولی اگر مرادتان اعمالی مانند سر تراشیدن باشد که بعضی کارمندان ادارات و یا جوانان از آن ناراحت می‌شوند باید بگوییم که مراجع عظام تقلید مانند آیت‌العهظمی آقای خوئی و پاره‌ای دیگر آن را برای کسی که سفر اول اوست واجب نمی‌دانند و طبعاً جوانان و یا کسانی که به خاطر این کار از انجام فریضه حج شانه خالی می‌کردند دیگر بهانه‌ای نخواهند داشت. و من امیدوارم که در سالهای آینده روحانیون اصیل کاروانها قبل از هر کاری وظایف شرعی و اخلاقی حجاج را در این قبیل موارد بیشتر تشریح کنند و اصرار ورزند تا از تکرار این قبیل اعمالی که موجب ناراحتی‌هایی برای عموم شیعیان در همه جا می‌گردد جلوگیری شود.

حجت‌الاسلام خسروشاهی در پاسخ این سؤال من که پرسیدم وضع حجاج ایرانی و کاروانهای امسال چگونه بود؟ گفت در باره وضع حجاج ایرانی خود شما شاهد بودید و گرفتاریهای آنها را دیدید و نیازی به توضیح نیست اما نکته قابل توجه این بود که بعضی از حجاج ایرانی امسال نه از نظر مالی و نه از نظر جسمانی واجب‌الحج نبودند و امیدوارم که این وضع در آینده تکرار نشود، در مورد مدیران گروهها باید به صراحت کامل اعلام دارم که مسابقه کار و پذیرایی بیشتر و بهتر و پرتقال درشت دادن نباید موجب ادامه کار گردد بلکه صلاحیت اخلاقی و معنوی آنها شرط اساسی ادامه کارشان باید باشد و من اگر بگویم که در بین آنها محدودی افراد می‌شناسم که حتی به وظایف شرعی خود در ایام حج عمل نمی‌کردند تعجب نکنید زیرا این یک واقعیت تلخ و دردناکی است که با همه تلخیش باید به آن اعتراف کرد تا مراجع تقلید فکر اساسی در این مورد بکنند و صلاحیت اخلاقی و معنوی مدیران کاروانها را تأیید کنند از سوی دیگر بعضی از کارمندان کاروانها در امور دینی حج

دخالت می‌کنند بطور نمونه مردم را به طواف می‌برند که متأسفانه به علت عدم آشنائی کامل آنها با مسائل شرعی موجب پیدایش اشکالاتی برای حجاج می‌گردد. هادی خسروشاهی در باره روحانیون کاروانها معتقد بود همه روحانیون همه کاروانها را نمی‌شود یکجا به قضاوت سپرد در عین اینکه اکثریت روحانیون به مسائل مذهبی آشنایی دارند لیکن باید قبول کرد متأسفانه بعضی از معمم‌ها مسائل شرعی را غلط می‌گویند مثلاً یکی گفته بود در عمره مفرده طواف نساء لازم نیست و دیگری گفته بود که نیابت دادن زن به شوهرش در رمی جمره کافی نیست بهرنحوی شده باید خودش رمی جمره کند که چنین نیست و اگر برای زن یا بیمار مقدور نباشد می‌تواند نائب بگیرد تا از طرف او رمی جمره کند پس ضروری است که روحانیون کاروانها بطور قاطع از طرف مراجع تقلید عظام تعیین شوند وگرنه حج مردم با مشکلات بیشتری روبرو خواهد شد. در مورد مسائل اخلاقی حجاج ایرانی آقای خسروشاهی معتقد بودند که همه ساله شاهد پاره‌ای ناگواریها بوده است ولی امسال در بین بعضی حجاج نوعی عدم اعتناء به یکدیگر و یا مشاجره و عدم اغماض دیدم که جداً قابل تصور نبود آیا سزاوار است کسی که برای زیارت خانه خدا آمده تا این حد بی‌گذشت باشد؟ که به خاطر یک پتو و یا بالش زیر سر با حاجی دیگری مشاجره برخیزد؟ یا در موقع سوار شدن به ماشین برای رفتن به عرفات به دیگری اجازه سوار شدن ندهد به عنوان اینکه جا تنگ است؟ در صورتی که از مکه تا عرفات شاید مجموعاً یک ربع ساعت در راه هستند و معلوم نیست که این نوع خودخواهی و خودپسندی مطابق کدام موازین اسلامی و یا انسانی است؟ از این گذشته دعوا بر سر غذا و یا خوراکی واقعاً باعث شرمندگی است من نمی‌گویم حاجی چیزی نخورد نه، حاجی برای تحمل رنج سفر احتیاج به مواد غذایی کافی دارد ولی اگر روزی هم غذا بد بود و یا مورد پسندش واقع نشد دعوا کردن به خاطر آن شرم‌آور نیست؟ این قبیل کارها به نظر من نه تنها با فلسفه حج تضاد کلی دارد بلکه با هیچ نوع منطق اخلاقی هم سازگار نیست.

سوغاتی خریدن برای کسانی که چشم براه برگشت مسافرخانه خدا هستند مستحب است ولی متأسفانه این مستحب هم در زمان ما مفهوم اصلی خود را از

دست داده و اکثریت حجاج علاوه بر آنکه کار عمده و اصلی خود را سوغاتی خریدن قرار داده‌اند بلکه چیزهایی می‌خرند که حتی در ایران آن را حرام می‌دانند مانند گرام برای فرزند گرامی و تلویزیون کوچک و دستی برای حمل و نقل و غیره.

به نظر من حجاج ایرانی بهترین مشتریان سعودیها یعنی کارخانه‌های صادرکننده اجناس غربی می‌باشند و گویا ایرانی ایرانی است چه به خانه خدا برود و چه راهی دیار فرنگ شود هر بنجلی که نام خارجی دارد خریدار است<sup>(۱)</sup>.

روزهای آخر دیماه چند گروه آماده حرکت بسوی وطن بودند و مطابق برنامه گروه ما نیز با حسرت زیاد خانه خدا را بسوی جده پشت سر می‌گذارد وقتی از برابر حرم عبور می‌کنیم دستها به آسمان بلند است خداوندا حج ما را قبول کن، پروردگارا قلبهایمان به بازگشت مجدد و دیدار دوباره خواهد تپید، راننده عرب ما خانواده خود را نیز به جده منتقل می‌کرد که از آنجا عازم مدینه گردد و برای یک سال دیگر در شهر خود مدینه ماندگار بود پدر و خواهر و بچه‌اش را سوار کرد برای پدر پیر و خواهر جوانش در کنار خود جایی کوچک روپراه نمود اما دو بچه خردسال تا نیمه راه مکه به جده سرپا ایستاده بودند و همه حاجیه خانمها و حاجی آقاها بی تفاوت در صندلیهای خود لم داده بودند و این دو بچه با نگاههای معنی‌دار به آنها می‌نگریستند سرانجام اعتراض از عقب اتوبوس بلند شد و دو تن از حاجیه خانمها در گوشه‌ای از صندلی خودشان یکی از بچه‌ها را جا داده ولی آن یکی دیگر را کسی نپذیرفت و افعاً جا نبود وگرنه چگونه یک حاجی به خود اجازه می‌دهد که اینقدر خودخواه باشد و به یک انسان کمک نکند؟ همه عازم فرودگاه جده می‌شویم هزاران هزار چمدان و انبوهی عظیم جمعیت در انتظار نوبت هستند تا چمدانهای خودشان را به هواپیمایی ملی ایران تحویل دهند هر کسی در کنار چمدانهای مملو از سوغاتی‌اش ایستاده خیالمان از سرقت و دزدی راحت است زیرا امانت را هر کجا بگذاری در بازگشت هم همان جا خواهی دید.

به نوبت ولی به سختی و فشار و ازدحام بیجا وارد محوطه بار فرودگاه جده

می‌شویم و چمدانهای خود را به مسئولان بار تحویل می‌دهیم و هرکسی به نسبت اضافه بار کرایه می‌دهد و خارج می‌شود در فرودگاه جده متوجه شدم که باز هموطنان به اصطلاح خود زرنگی کرده‌اند یعنی زرنگها که در چنین مواردی فوت و فن کار را بلدند برای نصف وزن واقعی بارهای خود کرایه پرداخته‌اند و من خود را به این دلخوش کرده بودم که حاجی نباید به سراغ نادرستی‌ها برود، گاهی با خود می‌گفتم که چرا باید اینقدر بی‌دست و پا باشم؟ اما از سوی دیگر خود را تسلی می‌دادم این شیطان است که وسوسه می‌کند ما با خدای خود عهد بسته‌ایم که دیگر از راه راست منحرف نشویم. این ندای وجدان بیدار و آن احساس نادرستی از فرودگاه جده تا فرودگاه مهرآباد در وجود من مبارزه می‌کردند که بلندگوی فرودگاه فرود هواپیما را در تهران اعلام داشت. در گمرک فرودگاه تهران مشکل زیاد بود اینها جماعتی از سفر رسیده را در یک محوطه محدود جمع کرده و آنها را از هرگونه تماس با بستگانشان منع کرده و صدها چمدان را روی هم انباشته بودند و هرکسی چمدان خود را از بین اینهمه چمدان جستجو می‌کرد، دو چمدان سنگین با یک ساک دستی را با زحمت و عرق‌ریزان به گوشه‌ای از سالن کشیدم مأمور بازدید چمدان من طنابها را باز کرد و هر دو چمدان را زیر و رو نمود مقداری قماش دو سه متری با دو یکی اسباب‌بازی بچه‌ها و مقداری پارچه کت و شلواری که گرانتر از ایران خودمان برایم تمام شده بود محتویات چمدانهایم بودند که ظاهراً حقوق گمرکی به آنها تعلق نمی‌گرفت وقتی کار بازدید چمدانهای من تمام شد گفت کافیه ببر بیرون، زبان لال شده من باز شد گفتم من یک دوربین عکاسی و یک ضبط صوت هم خریده‌ام که شما آنها را ندیده‌اید و من نمی‌خواهم چیزی از شما پنهان کنم اتفاقاً دو دوربین عکاسی همراه من بود که یکی را از ایران برده بودم موقع رفتن به مأمورین گمرک فرودگاه اصرار کردم که این دوربین را در گذرنامه‌ام ثبت کنند گفتند لازم نیست اما در بازگشت همکار ایشان دست‌بردار نبود و ظاهراً عمل همکار خود را نکوهش می‌کرد، گفتم شما که از وجود دوربینهای عکاسی و ضبط صوت من اطلاعی نداشتید و من خود آنها را به شما نشان دادم و از سوی دیگر می‌بینید هرکسی زیر پتو و یا پالتوی خود ضبط صوتی و یا شیئی را مخفی کرده‌اند شماها با کسی که

نمی‌خواهد نادرستی کند چنین رفتاری می‌کنید، اعتراض و گله من کوچکترین اثری نداشت با پرداخت عوارض چمدانها را به دستم دادند از در گمرک بیرونم کردند، برف بشدت می‌بارید و هوا سرد بود ورود تاکسی و یا وسیله نقلیه‌ای را از فاصله یک کیلومتری به محوطه گمرک ممنوع کرده بودند، باربری که دلش به حال من سوخته بود حاضر شد با دریافت یکصد ریال یک کول بگیرد و مرا به ایستگاه تاکسی برساند اما ناگهان مأموری جلو آمد چمدانها را گرفت گفت قدغن است، می‌گفت یک کیلومتر راه را با چمدانهای سنگین و چند رقم جنس دستی شخصاً به ایستگاه تاکسی برسانم که این دیگر از محالات بود، درست یک ساعت در زیر برف و سرما نشستم که شاید کسی دلش به حال من بسوزد اما انتظارم بیهوده بود، ناگهان تاکسی‌باری که متعلق به خود گمرک بود از گمرک خارج شد التماس کردم او به خاطر رضایت خدا چمدانها را بار کرد و براه افتاد از اینکه کار بزرگ و خداپسندانه‌ای را در حقم انجام داده بود تشکر کردم و از اینکه از چنین رنج و عذابی نجات یافته بودم خوشحال شدم که ناگهان مأمور دیگری سر رسید و پیاده‌ام کرد گفت قدغن است، یک ساعت دیگر در زیر برف و سرما ماندگار شدم مأمورین گمرک می‌گفتند تا چهار راه خیابان باید به‌ترتیبی باشد چمدانهایم را شخصاً ببرم و در آنجا سوار تاکسی شوم، اما من قدرت تکان دادن یک چمدان را نداشتم در اینجا باز خدا به دادم رسید ناگهان یک تاکسی که یکی از کارمندان گمرک را سوار کرده بود سر رسید در جلو در ورودی او را پیاده نمود و مرا سوار کرد باز وقتی به دروازه ورود ممنوع رسیدیم مأمور گمرک او را مورد بازخواست قرار داد که به چه مجوزی داخل منطقه ممنوعه شده است؟ او قسم خورد و شاهد آورد که جناب سروان خود اجازه داده است سرانجام جناب سروان دیگری شماره‌اش را برداشت و راننده از هفتخوان گذشت روز بعد حجاج همسفرم آنچه بر سرشان آمده بود شرح می‌دادند که واقعاً شرم‌آور بود، آرزو کردم خدا دوباره این مسافرت را نصیب کند اما بدون احساس چنین ناراحتی‌هایی،

در بیابان گر بشوق کعبه خواهی زد قدم سرزنشها گر کند خار مغیلان غم مخور  
 پس از بازگشت از سفر حج یادداشت‌هایی را که ره‌آورد این مسافرت بود در

کیهان چاپ کردم و این نوشته‌ها برای اولین بار بود که در بارهٔ سفر حج با اشاره به مشکلات و نارسائیهای موجود در این سفر در یک روزنامهٔ خبری چاپ شده بود. از سوی دیگر مقامات مربوطه در سالهای بعد پاره‌ای از مشکلات مطرح شده را برطرف کردند که از جمله آنها دایر شدن سرویس هوایی مستقیم بین تبریز و جده بود که این موضوع خود به تنهایی خیلی از گرفتاری‌های زائران آذربایجان را از بین برد.

در همان سالی که من در عربستان سعودی بودم برتری زائران ایرانی از نظر تأمین برنامه‌های رفاهی، وضع غذا، مسکن و تسهیلات بانکی در مقایسه با زائران کشورهای دیگر کاملاً مشهود و محسوس بود برای نمونه مجلل‌ترین و آبرومندترین هتل‌ها و یا ساختمانها در اختیار ایرانیها قرار گرفته بود گروههای حج ایرانی با همراه بردن آشپزهای محلی غذاهای باب طبع و سلیقه ایرانیها را در عربستان سعودی تهیه می‌کردند، فروشندگان عرب ایرانیها را مشتریان پولدار می‌شناختند، تسهیلات وسیع بانکی اعم از ارز و یا دفترچه‌های سیار بانکی که زائران ایرانی در اختیار داشتند آنها را در پول خرج کردن دست‌دل‌باز شناسانده بود.

در آن ایام پول ایران در عربستان سعودی با بیشتر ارزهای معتبر ارزش تقریباً برابری داشت مثلاً صراف‌ها صد تومان پول ایران را به یکصد و ده تومان می‌خریدند و اکثر فروشندگان عرب در مقابل جنس فروخته شده پول ایران را می‌پذیرفتند.

سفر حج در فعالیتهای مطبوعاتی من بی‌تأثیر نبود برای نمونه سعی داشتم از موقعیت خود در روزنامه برای انعکاس مسائل مذهبی بیشتر استفاده کنم بیشتر مصاحبه‌هایی از علمای مذهبی تبریز در رابطه با مسائل دینی و اجتماعی در کیهان چاپ می‌نمودم که این شیوه کار ما از نظر اینکه یک روزنامه سیاسی خبری به مسائل کم توجه مذهبی چندان علاقه نشان نمی‌داد کاملاً جنبه استثنائی داشت من با این کار گروه روحانیون تبریز را به سوی مسائل روز می‌کشاندم با این حال بیشتر با آیت‌اله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی کار می‌کردم زیرا به نظر من قاضی شخصیت بارز، وطن‌پرست، مبارز و تبریزی‌الاصل و مردم‌دار بود افزون بر اینها او

در سیاست واقع‌بین و از خشونت بیزار و در مبارزه سرسخت و انعطاف‌ناپذیر بود براساس این موضوع در کارهای مطبوعاتی نه تنها بیشتر مصاحبه‌ها و نکته‌نظرهای او را به عنوان یک شخصیت مذهبی و اجتماعی معتبر آذربایجانی مطرح می‌کردم بلکه قاضی را در پاسخ به سؤالات مطروحه کمک می‌نمودم هر موقع خبرنگار داخلی و یا خارجی به سراغ رجال تبریز می‌آمدند مستقیماً به حضور ایشان هدایت می‌کردم با تمام وجود صادقانه در مسائل ارتباط جمعی و مطبوعاتی به او خدمت می‌کردم پیگیری چنین سیاست در آن ایام که مردم سخت تحت تأثیر جو مذهبی قرار گرفته بودند موقعیت و نفوذ کیهان را بیش از پیش بالا برد، به عبارت دیگر اتخاذ چنین سیاستی یعنی نزدیکی با جامعه روحانیت در اوضاع و احوالی که از همه جا بوی مذهب و تبلیغات دینی به مشام می‌رسید برای روزنامه کیهان دست کم در آذربایجان موفقیت شایان توجه بود.



عکس یادگاری از سفر بیاد ماندنی حج



طوفان نزدیک می‌شود

جنگال و هیاهو در نهادهای ساخته دولت، از قبیل انجمن‌های محلی، اتاق اصناف، کمیته‌های حمایت از مصرف‌کننده، دادگاه‌های نظام صنفی، احزاب دولتی، اتحادیه‌های صنفی و نظایر آنها، بطور کلی آن چنان بالا می‌گیرد که هر روز صفحات روزنامه‌های بزرگ خبری مملو از خبرها و مطالب پسر و صدا و تحریک‌کننده از تبریز است.



انتقاد از دولت و دولتمردان، بدگویی از اوضاع، حمله به سازمانهای اجرائی و عیب‌جوئی از قدرت حاکم در اشکال مختلف روزبروز ابعاد گسترده‌تری پیدا می‌کند. در این اوضاع و احوال بود که سه چهره حادثه‌ساز در تبریز ظاهر شدند که نقش هر یک از آنها در آفرینش تنش کمتر از دیگری نبود. سپهبد اسکندر آزموده در جنجال‌آفرینی دست کمی از منتقدین افراطی نداشت. آزموده چه در مسئولیت فرماندهی لشکر تبریز و چه در مقام استانداری آذربایجان سعی می‌کرد همیشه در مسائل سیاسی و اجتماعی منطقه بازیگر نقش اول باشد. نخست‌وزیری جمشید آموزگار برای آزموده فرصت خوبی بود که با استفاده از این قرابت، در هیئت دولت و دیگر وزارت‌خانه‌ها از موقعیت محکم در مقابله با مسائل و مشکلات برخوردار گردد. آزموده در آذرماه سال ۱۳۵۳ به استانداری آذربایجان شرقی منصوب شد. وی در مصاحبه با کیهان که نکته‌نظرهای خود را در ارتباط با مسئولیت جدید بازگو می‌کرد گفت: از کرانه‌های ارس تا دامنه‌های قافلانکوه همه شهرها، بخش‌ها و آبادی‌های این استان از مزایای بهتر زیستن و رفاه و آسایش برخوردار خواهند بود!

قبلاً به این موضوع اشاره کردم که ماجرای خرداد ماه سال ۱۳۴۲ بین آزموده و من رابطه عاطفی بوجود آورده بود که اخلاقاً به او مدیون بودم از این نظر وقتی استاندار شد انتظار داشت در مسائل مطبوعاتی با وی همکاری کنم. آزموده از روش کار من در کیهان آگاه بود از این رو بدش نمی‌آمد که سخنانش را انتقادی منعکس کنم براساس این موضوع بیشتر در سخنرانیهایش سعی می‌کرد جنجال و هیاهو راه بیندازد و بعد خودمانی از من پرسید چطور بود خوشتر آمد؟ آزموده اگرچه ظاهراً تندخو بود اما بلافاصله از گفته‌هایش پشیمان می‌شد و سعی می‌نمود مخاطب را دلجویی کند روزی بمن گفت می‌خواهم دکتر وارسته را به شهرداری برگردانم گفتم اگر بیاید از نظر تبریز کار مثبتی است. به دکتر وارسته تلفن کردم او نخست چندان تمایلی به قبول چنین مسئولیتی نداشت با این حال راضی کردم که از خدمت به تبریز به هیچ عنوانی شانه خالی نکند. سرانجام دکتر وارسته با چنین نیتی به تبریز بازگشت.

اگرچه در آن ایام به علت پاره‌ای از مسائل، فعالیت مطبوعاتی من برای دولتمردان خوش‌آیند نبود ولی در دوره دو استاندار، صفاری و آزموده از موقعیت اجتماعی و مطبوعاتی بهتری برخوردار بودم و می‌توانستم به عنوان فرد صاحب‌نظر در مسائل منطقه‌ای اظهار نظر کنم از این جهت استانداران و دیگر مقامات ارشد در ارتباط به برقراری رابطه نزدیک با روزنامه‌نگاران بیش از همه به من توجه داشتند و این جهت‌گیری هم بیمورد نبود زیرا رویه کار ما در کیهان نزدیکی با مردم بود و آنها بی‌میل نبودند از طریق کیهان با مردم در ارتباط باشند. به‌بینیم در انجمنهای محلی تبریز چه خبر است؟ ابراهیم رادمردان و سرگرد بازنشسته حسین میرزالو در انجمن شهر سروصدا راه انداخته‌اند این هر دو، با دکتر شاهد شهردار وقت سربرگذاشته‌اند، در هر جلسه انجمن شهر به عنوان نطق قبل از دستور دقیقاً همه مسائل و موضوعات مملکتی، منطقه‌ای، استانی و شهری را زیر سؤال می‌برند و از گاه‌کوه می‌سازند آنها بیشتر به منظور جلب توجه مردم از اوضاع بد می‌گویند دست کم برای یکی از آنها که سودای وکالت مجلس در سر می‌پرورانید در محیط تشنج آن روز مملکت برای جلب نظر مردم اصولاً چنین نقش‌آفرینی بی‌مورد نبود، دکتر شاهد دیگر به آبروریزی بیشتر تحمل نکرد و حاضر نشد برای پیشرفت امیال خصوصی بعضی از انجمنی‌های جاه‌طلب کیسه بوکس گردد و به همین جهت پس از ۲۲ ماه خدمت در مهر ماه سال ۱۳۵۲ از سمت خود استعفاء کرد، آن روزها مخالفین شهردار که برای گل‌آلود کردن آب از هر فرصتی استفاده می‌کردند چنین وانمود کرده بودند که دکتر شاهد برای سر و سامان دادن به زمینهای شخصی خویش در محدوده شهر شهردار شده است اما این اتهام حقیقت نداشت. انجمن شهر پس از دکتر شاهد در انتخاب شهردار جدید مدتی متردد ماند سرانجام زیر فشار حزب ایران نوین سرتیپ بازنشسته جواد مصری را شهردار تبریز کرد، سرتیپ مصری در آبان‌ماه ۱۳۵۲ به این سمت انتخاب شد لیکن قیافه عبوس و گرفته‌اش برای انجمنی‌ها خوش نمی‌آمد، مصری که عمری در نظامیگری فرمان رانده بود حاضر نبود در انجمن شهر حرفهای دستوری بشنود از این‌رو برای انجمنی‌ها تره

خرد نمی‌کرد و این ژست شهردار برای انجمنی‌ها گران می‌آمد، آنها دنبال بهانه‌ای می‌گشتند که کلک شهردار را بکنند، رفتار اعضای انجمن شهر با مصری دوپهلو بود بدین معنی که وقتی شهردار در جلسات انجمن شهر حضور داشت تکیه کلام انجمنی‌ها در خطاب به مصری از تقاضا می‌کنم و تمنی دارم تجاوز نمی‌کرد اما هر وقت فرصتی پیدا می‌کردند در غیابش برای وی خط و نشان می‌کشیدند، انجمنی‌ها دنبال بهانه‌ای بودند که شهردار را ناک‌اوت کنند وقتی اعتبار پنجاه میلیون تومانی طرح کمربندی تبریز بدون استفاده به تهران برگشت داده شد و از سوی دیگر ماجرای کشف پنج تن گوشت قاچاق پیش آمد که به گفته اعضای انجمن شهر، پول آن حیف و میل شده بود انجمنی‌ها دیگر هرگونه ملاحظات و رودربایستی را کنار گذاشتند و مصری را آماج حملات شدید قرار دادند و شهردار دیگر نتوانست مقاومت کند، سرتیب مصری که مانند شهرداران سلف خود با مشکلات مالی فراوان دست به گریبان بود به صراحت گفت با این گرفتاری مالی نمی‌تواند سحر و جادو کند و سرانجام در هشتم خرداد ماه سال ۱۳۵۳ پس از هشت ماه کلنجار رفتن با اعضای انجمن شهر استعفاء کرد تا راه برای شهردار دیگر باز شود، انجمن شهر پس از استعفای سرتیب مصری نفس راحتی کشید اما در انتخاب شهردار جدید مدتی متردد ماند از این رو انتخاب شهردار جدید مدتی به درازا کشید و مطابق معمول به انتظار اشاره استاندار و یا توصیه حزب دولتی نشست که شهردار آینده را معرفی کنند.

این بار حزب، اسکندری نام را که از خانواده‌های آذربایجانی تهران‌نشین بود به رغم ناآشنا بودن وی به انجمن شهر و مردم تبریز به صحنه آورد و انجمنی‌ها به توصیه حزب گردن نهادند. اسکندری به گفته خودش همشهری روسیاه، قبلاً رئیس پارکهای شهرداری تهران بود که از سمت خود معزول شده بود، بیشتر رابطه شهردار جدید با انجمن شهر به مبادله تعارفات گذشت او همیشه می‌گفت من در نزد همشهریانم روسیاه هستم، سرانجام ماه عسل انجمن شهر با اسکندری پایان گرفت پس از دو ماه که از انتخاب وی سپری شده بود شهردار اولین جواب نه را در رابطه با پیشنهاد لغو عوارض فرودگاه تبریز از

انجمن شهر گرفت، انجمنی‌ها پس از دو ماه تعارف را با شهردار جدید کنار گذاشتند و شروع به قلقلک کردن اسکندری نمودند، شهردار روسیاه این بار که با قیافه جدی انجمن شهر روبرو شده بود گفت مجبورم نکنید بگویم که من وارث شهرداری با پنجاه میلیون تومان بدهکار هستم بدین ترتیب اسکندری ناتوانی خود را در مسئولیت شهرداری تبریز اذعان کرد، در آبان ماه سال ۱۳۵۳ هویدا نخست وزیر وقت به اتفاق اعضای کابینه به تبریز آمد و از نزدیک مسائل و مشکلات استان آذربایجان و به ویژه تبریز را بررسی نمود وی در این مسافرت دستور داد پنجاه و هفت میلیون تومان بدهی شهرداری تبریز را دولت به پردازد، این کار هویدا فقط می‌توانست گره‌گشای مشکلات شهری باشد که دست‌اندرکاران مسائل شهری را تا حدی خوشحال کرد. اسکندری در رابطه با این موضوع گفت، از امروز من دیگر واژه روسیاهی را استعمال نخواهم کرد، با این وصف نخست‌وزیر اعتراف نمود که تبریز همگام با پیشرفتهای مملکتی جهش عمرانی و آبادانی نداشته است و متقابلاً تبریزیها نیز از دولت‌های مرکزی گله‌مند بودند که آذربایجان اعتبارات عمرانی کشور سهم عادلانه‌ای نمی‌برد.

#### پرسروصداترین انجمن شهر ایران خاموش شد

جنجالی‌ترین انجمن شهر تبریز پس از سه سال و چهار روز هیاهو در آبان ماه ۱۳۵۴ با استعفای ۱۳ تن از اعضای آن منحل شد، این دوره انجمن دقیقاً متشنج‌ترین پارلمان محلی در تاریخ انجمنهای شهر ایران بود. اختلاف نظر و افکار متضاد در ترکیب اعضای ۱۵ نفری این انجمن بقدری عمیق بود که حتی توصیه‌ها و دستورات حزب حاکم نتوانست انضباط تشکیلاتی بین آنها برقرار سازد، اعضای انجمن شهر که ظاهراً برگزیده حزب دولتی بودند نه تنها به نظرات تحمیلی حزب و قعی نمی‌گذاشتند بلکه در هر فرصتی که پیش می‌آمد سیاست حزب را در مسائل مملکتی و شهری به زیر سؤال می‌بردند آنها بر سر موضوعی که توافق فکری نداشتند در حزب برای مشاوره و اخذ تصمیم جمع می‌شدند اما وقتی به انجمن شهر می‌آمدند همه قول و قرارهای قبلی را نادیده می‌گرفتند، تا هنگامی که شیخ گروه دکتر جهانشاهی بر کرسی ریاست نشسته بود که

خدامنشی مشکلات را حل می‌کرد و از فروپاشی انجمن جلوگیری می‌نمود اما پس از درگذشت وی انجمن بر سر انتخاب جانشین و هیئت رئیسه دچار اختلاف و تشتت گردید و سرانجام در بن بست گیر کرد و تن به انحلال داد. ترکیب اعضای این دوره انجمن شهر مرکب بود از هشت بازرگان، دو پزشک، دو زن خانه‌دار و یک بازنشسته ارتش که هیچیک از آنها با همدیگر توافق فکری نداشتند، این انجمن در طول مدت حیات خود سه شهردار عوض کرد و هر سه آنها را که با بی میلی پذیرفته بود با اشتیاق کنار گذاشت اعضای انجمن که دل در گروه دکتر وارسته داشتند با اکراه دکتر شاهید، جواد مصری و اسکندری را که حزب و استاندار تحمیل کرده بودند، پذیرفته بود ولی با آنها آشتی نکرد، پرحرف‌ترین اعضای این دوره سرگرد حسین میرزالو، ابراهیم رادمردان و حاج رحیم امین صادقیه بودند که با سخنان تند و تیز از سازمانهای اجرایی مملکت عیب‌جویی و عیب‌جویی می‌کردند و عملاً اعتماد مردم را از دستگاههای دولتی سلب نمودند، انجمن که سخت گرفتار مسائل مالی بود اعتقاد داشت اگر تهران به تبریز کمک مالی نکند نمی‌توان امیدوار بود که با شندرغاز درآمد شهرداری تبریز تغییر قیافه دهد. در گیرودار انتخاب جانشین رئیس متوفی بود که پرونده گزارش حساب‌رسانان اعزامی از مرکز مبنی بر تخلفات مالی در سازمان شهرداری روی میز انجمن قرار گرفت که خواه ناخواه می‌بایستی پاسخگوی آن باشند دیگر دکتر جهانشاهی در قید حیات نبود که ریش سفیدی کند و قال قضیه را به نحوی به‌کند ناگزیر اعضای انجمن بی‌سرپرست دور هم جمع شدند و دفاعیه‌ای از خودشان تهیه کردند که این خود به تزلزل انجمن شهر منجر شد در این موقع بود که انجمن شهر با انحلال چند قدمی بیشتر فاصله نداشت، سیدحسن عدل، و دکتر مجلسی نواب رئیس فقید به منظور دست‌یابی بقدرت پنهانی فعالیت می‌کردند وقتی سر و کله احمد عماد نفر سوم پیدا شد دو رقیب دیگر وضع را وخیم دیدند و برای انجمن شهر فاتحه کشیدند.

اعضای انجمن با ارسال نامه‌ای به استاندار دوره چهارساله و چهار روز انجمن شهر را خلاصه کردند و در چهار دیواری اتاق انجمن اصغر باغمیشه‌ای

یکی از اعضاء برای اولین بار لب به سخن گشود و گفت، چرا ما را بازخواست می‌کنند؟ از آنهایی که ما را به بازیچه گرفته‌اند بازخواست نمایند.

### شخصیت‌های حقوقی تبریز

اگر به‌پذیریم که تبریز از مراکز مهم سیاسی و اقتصادی ایران بوده و برای مدت‌های مدیدی نبض سیاست ایران در این خطه می‌زده است باید قبول کنیم که در کنار مردان بزرگ سیاسی و ادبی، حقوقدانان مبرزی نیز خانواده‌های آذربایجانی در کانون خویش پرورده‌اند. اکثر این حقوقدانان علیرغم اینکه از وجهه بین‌المللی برخوردار بودند معه‌ذا زندگی در میان مردم خویش را ترجیح داده کمتر پا از ایران بیرون نهادند حقوقدانان آذربایجانی در تمامی زمینه‌های کاری خویش افرادی بودند ماهر، زبردست و باوجدان چه در دادگستری در کسوت قضاوت چه در جامعه و کلاء، در جامه وکالت و چه در سمت‌های اداری مانند مشاورین حقوقی، علیرغم اینکه حقوق یکی از رشته‌های پولساز در اکثر جوامع منجمله در کشور ماست، ولی نحوه تفکر و خصوصیات اخلاقی و اعتقادات فردی این افراد اجازه نداد که آنها به هنگام وداع با زندگی دنیوی خویش نه تنها حسابهای جاری در بانکها نداشته باشند بلکه زندگی مادی وراث آنها نیز چندان درخشندگی نداشته است البته ناگفته نگذارم دست نیاز نیز به سوی دیگران دراز نکردند.

لازم به ذکر است که تبریز اولین شهری بعد از تهران بوده که در سال ۱۳۳۰ کانون وکلای مستقل خود را تأسیس کرده یعنی مدت ۱۳ سال بعد از بنیان‌گذاری کانون وکلای مرکز، و این استقلال هم‌اکنون نیز محفوظ مانده است. روزی دکتر هدایتی وزیر دادگستری نظام سلطنتی به تبریز آمده بود وقتی شادروان یحیی امیرچوپانی را به وی معرفی کردند گفت شنیده‌ام شما حکم اعدام صادر نمی‌کنید؟ امیرچوپانی پاسخ داد صحیح گفته‌اند. هدایتی پرسید چرا؟ امیرچوپانی اظهار داشت. در کشوری که مأمور پول می‌گیرد پرونده می‌سازد و شاهد خدا را در نظر نگرفته شهادت می‌دهد من از نظر شرع و وجدان قانع نمی‌شوم که حکم اعدام بدهم. هدایتی از چنین جوابی تعجب کرد و بلافاصله

گفت، شما برای دادگاه جنایی ساخته نشده‌اید. امیرچوپانی با صدای بلند اظهار داشت من مدتهاست که این مقام را سه طلاقه کرده‌ام شمائید از من می‌خواهید همچنان بمانم و با خدا و وجدان خود درگیر باشم.

شخصیت‌های حقوقی تبریز در نیم قرن افراد زیر بودند:

اسحق پیشوا، مرتضی هدی، رحمت‌اله آستارائی، سیدصادق سعید، علی ابوالفتحی، سیدحسین شیخ‌الاسلامزاده، عبدالحمید غیاثی، جهانشاهلو رئیس دیوان عالی کشور - میرزاجوادخان ناطق، عبدالصمد قراجه‌داغی، محمد نجمی، حسن یاسائی، علی‌اصغر مدرس، بیوک آصف‌زاده، یحیی امیرچوپانی، محمدتقی کارکیا، حاج‌ذکاءالدوله (سراجمیر)، آقامیرزا باقر طلیعه، حسینقلی کاتبی، زین‌العابدین زاخری، حمید امیرعلمی، منوچهر ملک‌قاسمی و فتح‌اله امینی.

#### آخرین سفر شاه به تبریز

شاه و فرح در روز اول شهریور ماه سال ۱۳۵۵ به تبریز آمدند، وقتی کارت شرکت در مراسم استقبال بدستم رسید برایم کاملاً غیرمترقبه بود، بیم از آن داشتم در فرودگاه از بین مستقبلین بیرونم کشند و ماجرای سالن شهرداری تکرار گردد که چنین اتفاق تلخی بر حیثیت اجتماعی و مطبوعاتی من لطمه می‌زد و دیگر نمی‌توانستم موقعیت آسیب دیده خود را ترمیم نمایم.

در گوشه فرودگاه در صف ارباب جراید ایستاده بودم که ناگهان سر و کله مرد میدان محافظ شاه پیدا شد تا چشمش به من افتاد به صف ما نزدیک شد رنگ صورتم پریده بود احساس کردم کنترل خود را از دست می‌دهم او در حالی که بمن اشاره می‌کرد خطاب به حاضرین گفت، این شخص یعنی من روزگاری با همدیگر همبازی بودیم روزی از روزها یک نفر به شاه توهین کرد این همکار شما سیلی محکمی به گوشش زد که من هرگز این وطن‌پرستی او را فراموش نمی‌کنم، گفته‌های مرد میدان اگرچه حقیقت نداشت اما نفس راحتی کشیدم بعد، از من پرسید آیا آن ماجرا را خوب بخاطر داری؟ گفتم هرگز فراموش نکرده‌ام، معلوم نشد مرد میدان آن روز عمداً این دروغ بزرگ را پیش کشید و یا اشتباهی

چنین ماجرای را بمن ربط داده بود، به مناسبت مسافرت شاه به آذربایجان کیهان ویژه‌نامه‌ای منتشر کرده بود که در آن نشریه مشکلات آذربایجان به روشنی تصویر و تشریح شده بود، اصولاً من در هر فرصتی که پیش می‌آمد دست به چنین کارهایی می‌زدم نابسامانیها را در زمینه‌های مختلف بازگو می‌کردم. مسافرت شاه به تبریز دست کم این نتیجه را داشت که کشمکش بین آزموده و فرمانده لشگر به نفع استاندار پایان یافت، قضیه از این قرار بود که لشگر تبریز از عبور خیابان کمربندی و یا سرلک سابق ازاراضی سربازخانه در انتهای خیابان شاهپور سابق ممانعت می‌کرد و این مخالفت اجرای پروژه ساختمان و تکمیل این گذرگاه را متوقف کرده بود، آزموده آن روز با استفاده از فرصت گزارشی در این باره به شاه داد و شاه دستور داد با احداث تونل زیرزمینی این خیابان امتداد یابد استاندار که از این دستور بیش از حد ذوق زده شده بود از من خواست که خبر را با آب و تاب منعکس کنم، آزموده سرمست از پیروزی که تصور می‌کرد موقعیتش با مسافرت شاه به تبریز مستحکم شده است جمعیتی را در استادویوم باغشمال جمع کرد و خطاب به حاضرین فریاد کشید، همه با هم بخوانیم ای خاک تو مهد آزادگان، آذربادگان، آذربادگان با این وصف این جو دلخواه برای رژیم گذرا بود، دوباره انتقاد از اوضاع، بدگویی‌ها از دولتمردان و عیب‌جوییها شروع شد، تیتراهای درشت و انتقادی که به نقل و قول از استاندار، شهردار، دبیر حزب، اعضای انجمنهای شهر، شهرستان، استان، کانونهای حزبی، اتاق اصناف و نظایر آنها در روزنامه‌ها چاپ می‌شد که نمونه‌های آن چنین است.

مشکلات آموزشی تبریز مافوق تصور است، (توجه به کشاورزی آذربایجان اصولی نیست) (کشاورزی در آذربایجان از سوددهی افتاده است) (وزارتخانه‌های کشاورزی و تعاون روستائی وظایف خود را انجام نداده‌اند) (آقای استاندار آذربایجان فقط تبریز نیست) (سوداگران فرصت طلب مردم را به مالیخولیای صاحبخانه شدن گرفتار کرده‌اند) (سهم آذربایجان از بودجه مملکت قانع کننده نیست) (نرخ جدید آب عادلانه نیست) (رفیق بازی پیشرفت کارها را سد کرده است) (تعیین سهمیه سیمان آذربایجان روی ضابطه صحیح نبوده



است) (سودجویان مصالح ساختمانی را احتکار کرده‌اند) (به علت جابجایی جمعیت، تبریز اصالتش را از دست داده است) (دانشگاه آذربادگان مسائل اجتماعی را نادیده گرفته است) (بجای فیلسوف و مورخ پزشک تربیت کنید) (تبریز بدون فاضلاب می‌میرد) (مردم را در کریدورهای ادارات سرگردان نکنید) (عوامل بی تفاوتی را باید از بین برد) (اتاقهای بازرگانی فقط دکور هستند) (مشکلات شهرستانها را نمی‌توان در تهران احساس کرد) (وزارت مسکن و شهرسازی در نوسازی کشور موفق نیست) (وزارت دادگستری جوابگوی نیاز مردم نیست) (بازاریابی غیراصولی فرش ایران را به رکود کشانده است) (کمبود کارشناسان ایرانی احیای آثار باستانی را مشکل کرده است) (حرف انجمنها فقط برای روزنامه‌ها خبر می‌سازد) (شرکتهای تعاونی روستائی محصولات کشاورزی مغان را نمی‌خرند) (طرح فاضلاب تبریز را وزارت نیرو دست بدست می‌کند) (مسئولان اجرایی بجای خدمت به مردم فقط وعده می‌دهند) (کشاورزان دنبال بورس بازی زمین می‌روند) (مزایای کلان مدیرکل‌ها را صرف توسعه آموزش و پرورش کنید) (مسئولان کشاورزی بیماری کم‌کاری گرفته‌اند) (در اجرای طرحهای عمران روستائی کوتاهی می‌شود) (از ۱۸۰ میلیون تومان اعتبار، فقط یک کودکستان ساخته‌اند) (بعضی مدارس غیردولتی دکان باز کرده‌اند) (مردم از سیاست کشاورزی دولت بی‌خبرند) (گندم واردات را موشها و گنجشکها می‌خورند) (کشاورزان روستایی در خیابانهای پایتخت دستفروشی می‌کنند) (مردم از پست و تلگراف و تلفن راضی خواهند شد؟) و نظایر این چنین سخنان انتقادی و تحریک کننده هر روز از سوی بزرگان قوم در تبریز بگوش می‌رسید و کیهان با آب و تاب آنها را تیتراژ می‌زد.

سال ۱۳۵۶ نقطه اوج این سروصداهاست درگیریهای مسلحانه نیز بر دامنه این تشنجات می‌افزود، در فروردین ماه همین سال برخورد مسلحانه بین مخالفین و نیروهای امنیتی روی داد مهاجمین به بانک صادرات شعبه سرخاب حمله کردند و پس از کشتن داود خسروشاهی رئیس شعبه بین مأمورین و مهاجمین زد و خوردی روی داد که یکی از مهاجمین بنام احمدعلی جباری

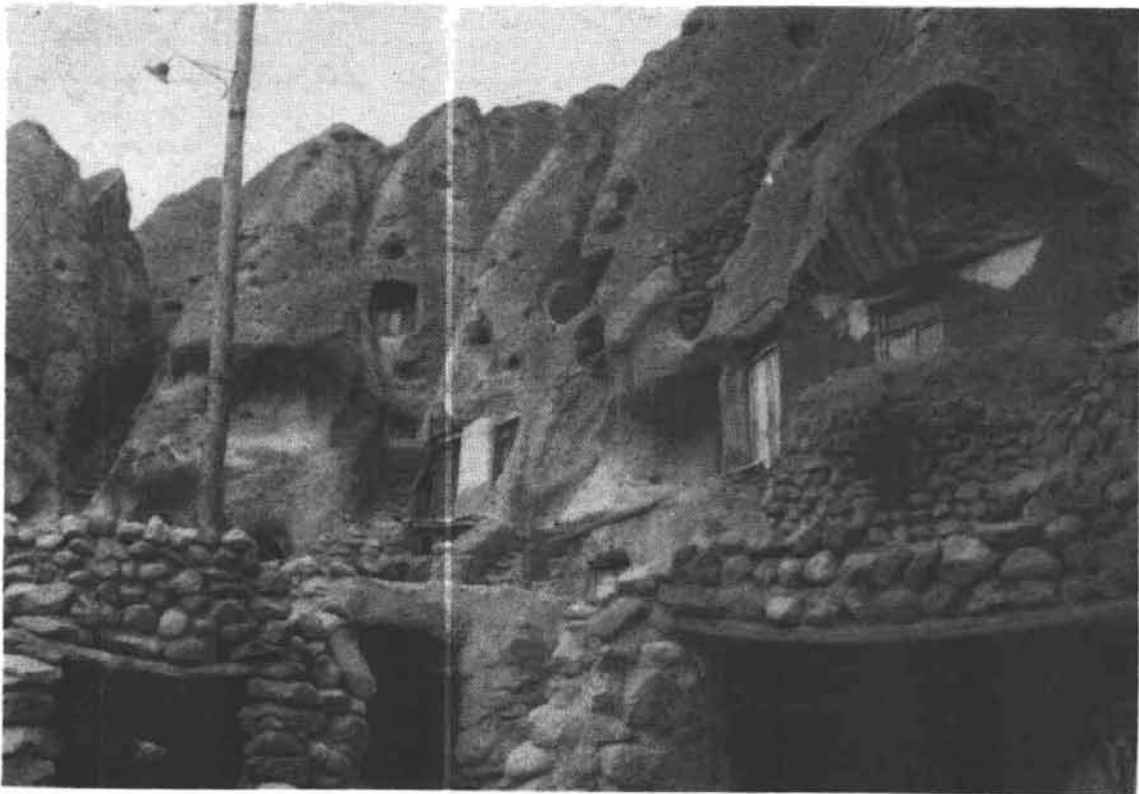
کشته شد، چند روز بعد، در درگیری مسلحانه دیگر، دو تن از مخالفین مسلح به اسامی مرتضی واعظی دهنوی و فاطمه جعفریان کشته شدند، در صحنه سیاسی تبریز، دو رویداد دیگر بر دامنه تنش افزود، رد استعفای دکتر وارسته از طرف انجمن شهر و بازگشت مجدد وی به قدرت مشاجره و مناظره لفظی بین استاندار و نامبرده را شدت داد.

از سوی دیگر حضور رحیم زهتابفرد در صحنه سیاسی تبریز تب تشنج را بالا برد زیرا زهتابفرد در طول چهل سال در بحرانهای سیاسی مملکت در نقشهای گوناگون حادثه‌ساز بوده است رحیم در سال ۱۳۲۲ که به اتهام همکاری با سیدضیاء دشمن دیرینه توده‌ایها از طرف فرقه دموکرات تحت تعقیب قرار گرفت مخفیانه به تهران گریخت و در حزب اراده ملی سیدضیاء به مخالفین جنبش چپ در ایران پیوست و پس از ختم غائله آذربایجان مانند یک مبارز پیروز وارد صحنه سیاست در مملکت گردید و با انتشار روزنامه اراده آذربایجان در جایگاه قدرت، دولتها و دولتمردان را به باد سرزنش گرفت او نقطه نظرهای سیدضیاء را در روزنامه‌اش منعکس می‌کرد که توده‌ایها او و همفکرانش را انگلوفیل می‌نامیدند، رحیم زهتابفرد در نهضت ملی شدن نفت از مخالفین سرسخت دکتر محمد مصدق و یارانش بود که پس از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ باز هم بر اریکه قدرت تکیه زد، از خلخال و بناب در آذربایجان به نمایندگی مجلس انتخاب شد و در هر دوره از انتخابات صریح و آشکار به مردم حوزه‌های انتخابیه خود گفت، من برای شماها بیگانه هستم و خود را نماینده تحمیلی شماها می‌دانم، سرانجام وقتی با مسئولیت دبیر حزب رستاخیز به تبریز آمد با جبهه‌گیری در برابر دولتیان صدای انتقاد را در فضای آلوده تبریز رساتر کرد، او در اولین اظهار نظر خود در اجتماع دولتمردان گفت (دولت باید با ملت حساب باز کند شما مکرر به مردم زور گفتید اجازه بدهید اگر مردم هم دلشان خواست از این به بعد یک مقدار بی‌انصافی کنند).

در همین ایام پرتلاطم تبریز برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران و مجریان طرحهای عمرانی، طرحها و پروژه‌های پرخرج دراز مدت و کوتاه مدت را برای

آذربایجان شرقی و تبریز تدارک دیده بودند که از جمله آنها، انتقال آب زرینه‌رود به تبریز بود براساس این طرح بزرگ آب زرینه‌رود میاندوآب به آذربایجان شرقی انتقال می‌یافت و یک میلیارد تومان هزینه پروژه نیز تأمین گردیده بود، به گفته مجریان طرح در هر ثانیه ده متر مکعب آب از پشت دریاچه به سوی تبریز جریان می‌یافت که تبریز و ۷۴ شهر، بخش و روستا را سیراب می‌کرد، زرینه‌رود ۵۵۰ میلیون متر مکعب آب مازاد داشت که به گفته نعمت‌اله صوفی مدیرعامل وقت سازمان آب و برق آذربایجان ذخیره سد به دو‌یست میلیون متر مکعب افزایش می‌یافت.

قریه کندوان تبریز



قریه کندوان تبریز

کندوان با همه زیباییهای طبیعی‌اش از انظار عموم پنهان مانده بود دقیقاً تا هنگامی که گزارش خبری ما از کندوان در کیهان چاپ نشده بود کمتر کسی از این قریه استثنائی و آب شفافبخش آن آگاهی داشت، در یک زمستان سرد و برفی راهی کندوان شدیم، اتومبیل جیب حامل ما به زحمت از اسکو تا اسفنجان را طی کرد، باریکه‌ای که راه مالرو بیش نبود زیر برف سنگین مدفون شده بود ناگزیر من و عکاس روزنامه پیاده دنبال دهاتیهای عازم کندوان به راه افتادیم با تحمل رنج فراوان گذرگاه مرتفع را با عبور از میان برف و یخ پیمودیم و سرانجام در کندوان با راهنماییهای سپاه دانش و کدخدای ده عکس و مطلب تهیه کردیم و نزدیکیهای غروب همراه چند راهنما سوار بر اسبهایی که کدخدا در اختیار ما گذاشته بود کندوان را پشت سر نهادیم.

هوا روبه تاریکی می‌رفت فقط زوزه جانوران که هرچند بار سکوت بیابان را می‌شکست و ما در پناه راهنمایان پیش می‌رفتیم در تاریکی شب در اسفنجان به دیگر همراهان نیمه راه که بی‌صبرانه منتظر ما بودند پیوستیم و به شهر بازگشتیم.

حاصل این کار پرزحمت ما این بود که برای اولین بار کندوان و چشمه آب مداوای بیماری سنگ کلیه و خانه‌های مخروطی شکل روستائیان در روزنامه معرفی شد و پای مردم به قریه باز شد سیل جمعیت برای استفاده از آب شفافبخش کندوان به سوی قریه سرازیر گردید، چندی بعد اداره حفاظت از آثار باستانی این روستا را جزو آثار باستانی کشور ثبت نمود و بالاخره چند سال بعد نیز جاده خاکی اتومبیل روبه قریه کشیدند.

روستای کندوان با ۶۲۲ نفر جمعیت در شصت کیلومتری جنوب تبریز واقع شده و از نظر ساختمان طبیعی در ایران مشابه ندارد، در حال حاضر ۱۵۰ خانوار جمعیت این روستا، در حالی که اغلب خانه‌هایی به سبک امروزی دارند به خاطر مزایای غارهای طبیعی که به صورت

کله‌قندی در دامنه کوه‌های پرلاله سهند ایجاد شده قسمت عمده وقت خود را در این غارها می‌گذرانند، غارها در نتیجه فرسایش‌های طبیعی بوجود آمده و بشر نیز از طریق تعبیه نورگیر و در و پنجره دخالتی جزئی در ساختمان آنها داشته است، غارهای مخروطی شکل بطور طبیعی طوری در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند که هیچکدام مانع نفوذ روشنائی به دیگری نمی‌شوند و به این ترتیب همه ضمن برخورداری از روشنائی کافی زمستانها گرم و تابستانها سرد هستند، گذشته از این، ساختمان طبیعی غارها ساکنان آنها را از خطر سیل و نفوذ برف حفظ می‌کنند و به این دلایل مردم کندوان علاقه خاصی به آنها دارند، اغلب این غارها را رنگ‌آمیزی کرده و تاقچه‌هایی در آنها تعبیه کرده‌اند که آنها را به صورت اتاقهای امروزی درآورده است. اغلب غارها بین ۱۲ تا ۱۴ متر مساحت دارند و مدور هستند و ارتفاع آنها به بیش از دو متر می‌رسد، روستائیان در کنار هر غار مسکونی غار کوچکتری به عنوان محل پخت نان و آشپزخانه برگزیده‌اند و به این ترتیب در روزهایی که برای سکونت به غار می‌روند همه چیز در دسترس دارند، همچنین تعدادی از غارها به عنوان آغل احشام برگزیده شده و سه هزار دام روستا در آنها نگهداری می‌شود، مشاهده منظره غارها از دور، این تصویر را بوجود می‌آورد که ساکنان آنها مردان رنجور و ابتدایی هستند اما ملاحظه زندگی مردم روستا از نزدیک خلاف این را ثابت می‌کند، غارها اغلب پاکیزه است زنان و مردان روستا با لباسهای محلی زیبا و تمیز خود تازه‌واردان را دچار اعجاب می‌کنند.

## تحریم‌های مذهبی و سیاسی تبریز

در شهریور ماه ۱۳۵۶ خبرنگار کیهان از مرند گزارش داد که تمام مردم مرند آذربایجان به علت اینکه یکی از رؤسای بانکها در ملاء عام روزه‌خواری کرده معامله با آن بانک را تحریم کردند و حسابهای خودشان را در آن بانک بسته‌اند.

رئیس شعبه بانک مورد نظر ظاهراً در ماه مبارک رمضان با کشیدن سیگار تظاهر به روزه‌خواری کرده بود و مردم از این عمل او خشمگین شده بودند، عذرخواهی و حتی تعهد و تعویض رئیس بانک هم مردم را راضی نکرد ماجرا از این نظر مهم بود که در این شهر توریستی هر روز صدها توریست خارجی با شکل و شمایل گوناگون رفت و آمد می‌کردند بنابراین مسئله سیگار کشیدن رئیس بانک و شدت مجازات بر علیه او دقیقاً با فعالیتهای سیاسی و مذهبی بی‌رابطه نبود، کما اینکه کوچکترین عملی که برخلاف احساسات مذهبی مردم در جو آستن حوادث آن ایام صورت می‌گرفت به منزله جرقه‌ای بود که آتش خشم مردم را شعله‌ور می‌کرد افزون بر این در تبریز معامله با بانک صادرات ایران به علت اینکه یکی از سرمایه‌گزاران آن بنام هژبر یزدانی یهودی‌الأصل بود از طرف یکی از علمای اعلام تحریم شد و مردم به پیروی از این فتوا پولهای خودشان را از آن بانک بیرون کشیدند. قبلاً نیز مصرف یکی از نوشابه‌های غیرالکلی به همین عنوان تحریم مذهبی شده بود.

## تشنج در تبریز فزونی می‌گیرد

نیمه دوم سال ۱۳۵۶ برای تبریز، ششماهه حادثه‌ساز بود، هر کسی که می‌خواهد در اجتماع آن روز برای خود موقعیتی دست و پا کند از اوضاع مملکت بد می‌گوید و مسئولان امور را بباد انتقاد می‌گیرد، استاندار، دبیر حزب و شهردار تبریز در هر فرصتی نقطه نظرهای خودشان را در باره مسائل مملکتی، استانی و شهری در انتقاد از اوضاع پیش می‌کشند و نارسائیهای مملکتی را برملا می‌سازند.

این سه شخصیت حادثه‌ساز در برخورد با مسائل روز افکار و نظرات

متضاد و متفاوتی داشتند، زهتابفرد دبیر حزب سعی می‌کرد قدرت حزب را بالاتر از همه ارگانهای تصمیم‌گیرنده بشناساند و برای حزب دولتی کسب اعتبار کند. آزموده با مسئولیت استاندار و نماینده شاه و دولت در منطقه نمی‌خواست در دفاع از هیئت حاکمه از مردم فاصله بگیرد، دکتر وارسته در صدد بود مقام و منزلت شهردار انتخابی شهری مانند تبریز را برتر از دیگر مناصب انتصابی معرفی کند، او از بی‌توجهی مرکز به تبریز شکایت می‌کرد و سرانجام این موضع‌گیریهای سیاسی و اجتماعی تبریز را هرچه بیشتر بسوی تنش می‌کشاند. در چهارم آبانماه همان سال پس از برگزاری مراسم رسمی، جمعیتی که در اتاق پذیرایی شهرداری گرد آمده بودند ناظر و شاهد زورآزمایی این سه قدرت محلی بودند، آزموده به منتقدین حمله کرد و پرسید چرا آنچه در این استان انجام گرفته نادیده می‌گیرید؟ کجای این استان و شهر عقب مانده است؟ بروید دنبال عدد و رقم، در واقع ما در سطح شهر تبریز کمبودی نداریم اگر چنانچه ایرادی بکار ما دارید روی موردی انگشت بگذارید و مطمئن باشید اگر بیطرفانه و بی‌غرضانه باشد قبول می‌کنیم، اما دکتر وارسته شهردار

تبریز مسئولیت همه مشکلات، عقب ماندگیها و خرابیهای تبریز را متوجه دولتمردان می‌نمود که به گفته او به تبریز با دیده فرزند ناتنی می‌نگرند، نامبرده می‌گفت، گروهی با عنوان مهندسین مشاور در تهران نشسته‌اند که با استفاده از اتاقهای مبلمان، سکرتر، مأموریت، اتومبیل و خانه‌های سازمانی اعتبار طرح فاضلاب تبریز را خرج می‌کنند، حال اگر یک پنجم بودجه فاضلاب را بما بدهند ما خودمان به درستی کار فاضلاب را انجام



دکتر حمید وارسته

می‌دهیم، از این گذشته سازمانهای دولتی حق شهرداری تبریز را می‌خورند. مدیران این سازمانها بجای مبلمان اتاق و استخدام سکرتر باید عوارض شهرداری را بدهند، افزون بر این، وزارت کشور سالهاست که پولهای عوارض دروازه‌ای را جمع می‌کند و چندرغاز جلو شهرداری می‌گذارد و می‌گوید اینهم سهم شما، و بعد وارسته می‌پرسد آیا واقعاً این عدم تمرکز است؟ که ما همیشه از آن نام می‌بریم؟ اگر وجوه متمرکز در اینجا مال ماست پس بگذارید ما خود مستقیماً در استفاده از آن دخالت داشته باشیم.

زهتابفرد دبیر حزب نیز با وارسته تقریباً موافق بود او هیئت حاکمه را سرزنش می‌کرد که دولت از نظر توزیع عادلانه ثروت مملکت در بین استانها، به آذربایجان تبعیض روا می‌دارد براساس این موضوع آذربایجانها از دولتهای مرکزی توقعاتی در قالب گله دارند و شاید از این جهت حق با آنها باشد، برای نمونه پولهایی که در اصفهان و مشهد برای برنامه‌های عمرانی خرج می‌شود در تبریز از آنها خبری نیست.

برخوردهای لفظی بین تبریزیها و دولتمردان از اینهم فراتر می‌رود دکتر وارسته در سمیناری مرکب از شهرداران کشور خطاب به وزیر کشور که در آن سمینار شرکت کرده بود می‌گوید:

عوارض قند و شکر شهرداریها را دولت لغو کرد، اولاً این حق شهرداریها بود دولت از نظر اعمال حاکمیت نمی‌توانست چنین کاری انجام بدهد ولی از لحاظ اعمال تصدی می‌توانست آنهم بشرط اینکه این حق را از جای دیگر تأمین می‌کرد و بعد چنین تصمیمی می‌گرفت، بنابراین وقتی که خود دولت در این قبیل معاملات حق شهرداریها را ضایع می‌کند آن وقت چه انتظاری باید داشت؟ حدود پانصد میلیون تومان عوارض قند و شکر شهرداریها بود ولی آنطوری که من تحقیق کرده‌ام در حدود دویست و پنجاه میلیون تومان مابقی را بما نمی‌دهید و نظایر اینها را فراوان داریم، دولت آمده است تعرفه همه حقوق گمرکی را از قبیل سود بازرگانی و خود حقوق گمرکی سال به سال بالا برده است اما سهم ما در همان شش درصد باقیمانده است تازه همان صدی شش را هم



دولت درست و حسابی بمانی دهد، مثلاً از این صدی شش‌های ناچیز گمرک چیزی در حدود صدی ده حق‌الزحمه برمی‌دارد و بالاخره شرکت نفت از طریق دارایی برای ما عوارض می‌فرستد و دارایی از عوارض ما صدی شش برای خود برمی‌دارد و از این پول هم به کارمندانش پاداش می‌دهد، آقای وزیر همه اینها نفعه کردن حقوق شهرها نیست؟

### انتخابات با حداقل رای

در آبان ماه سال ۱۳۵۶ انجمن شهر تبریز که آخرین دوره از عمر انجمن بود هیئت رئیسه خود را انتخاب کرد، رژیم سلطنتی در سالهای پایانی عمر خود تقریباً انتخابات انجمنهای محلی را آزاد گذاشت هرچند که مردم رغبتی به انتخابات نشان نمی‌دادند، بدین ترتیب انجمن شهر تبریز در آن دوره دقیقاً با چنین برداشتی ارزیابی گردید، در این دوره برای اولین بار در انجمن شهر تبریز دو گروه اکثریت و اقلیت ظاهر شدند که در انتخابات هیئت رئیسه رو در روی یکدیگر قرار گرفتند.

اکثریت که از ریاست حامد سید امامی حمایت می‌کرد عبارت بودند از: جعفر قالیباف، دکتر السی، مهندس باقری، آراکلیان، عزیز دولت‌آبادی، فتحی و مهدی ظروفچی.

اقلیت هفت نفری مرکب از خانم خسروطیغ، کاظم قومی، بختیاری، اصغر باغمیشه‌ای، تقی‌زاده و بایوردی از علی ستارزاده حمایت می‌کردند. در کشمکش دو گروه برای کسب قدرت طرفین یکدیگر را به زد و بند و توسل به حيله و نیرنگ و دروغ متهم کردند با اینحال سید امامی بیشترین رأی را از آن خود کرد و بر کرسی ریاست نشست ولی مثل اینکه نفرین علی ستارزاده پیر سیاست‌گریبان انجمن شهر را گرفت و انجمن شهر به رئیس جولنش وفا نکرد.

تصمیم گرفتم در انتخابات انجمن شهر سال ۱۳۵۵ تبریز شرکت کنم، از این جهت اطلاعات اجتماعی من از بیشتر افرادی که به عنوانی به انجمنها راه می‌یافتند وسیع‌تر بود، دقیقاً مطمئن بودم در شرایط روز اگر با موانعی برخورد نمی‌کردم موفق می‌شدم، مشکل اساسی تأیید صلاحیت از طرف مقامات ذینفع

بود که پس از موافقت با تجدید پروانه خبرنگاری من مشکلی متصور نبود، براساس این حدس و گمان بود که خود را برای فعالیت در انتخابات آماده کردم، اما وقتی اسامی کاندیداها اعلام شد اسم من از لیست کاندیداها حذف شده بود، این موضوع برایم غیرمترقبه بود در پرس و جو بودم که یک روز ایرج تبریزی فرماندار تبریز خصوصی بمن گفت بین خودمان بماند فلانی عضو کمیسیون رسیدگی به صلاحیت کاندیداها در استانداری با تو مخالفت کرد این موضوع از این نظر برایم حیرت‌آور بود که اولاً با شخص مورد نظر ظاهراً در مسائل اجتماعی و تقریباً سیاسی نوعی همفکری داشتیم افزون بر این، شخص مذکور اگرچه بعنوان مشاور استاندار در مسائل اجتماعی نظر می‌داد لیکن در خارج از چنین مسئولیتی در محافل غیردولتی درست در جهت مخالف رژیم موضع‌گیری سیاسی می‌کرد.

در سالهای ۱۳۵۵-۵۶ به نمایندگی از طرف صنف مطبوعات تبریز به عضویت هیئت رئیسه اتاق اصناف انتخاب شدم علیرغم اینکه شخصیت عماد در رأس اتاق اصناف تبریز این نهاد را اعتبار می‌بخشید با این وصف این تشکیلات صنفی از اعمال نظر و آلودگیهای سیاسی برحذر نماند و در روزهای بحرانی به نهاد مزاحم تبدیل شد.



سپید اسکندر آزموده

تبریز به آتش کشیده می‌شود  
پنجشنبه بیست و  
هفتم بهمن ماه ۱۳۵۶ به  
اتفاق اسکندر آزموده به  
مغان رفتیم شب جمعه در  
مجتمع کشت و صنعت  
ضیافتی ترتیب داده شده  
بود و عده‌ای از هنرمندان  
تهران را نیز به آنجا آورده  
بودند در این میهمانی  
حاضرین بی‌خیال از هر  
پیش‌آمدی به عیش و نوش  
مشغول بودند، صبح جمعه  
از شرکتهای سهامی زراعی

مغان و تأسیسات مجتمع کشت و صنعت دیدن کردیم، بازدید آزموده از شهرها  
و بخشها معمولاً پر سر و صدا بود نامبرده بیشتر سعی می‌کرد از اوضاع انتقاد  
کند او می‌دانست که مردم از انتقاد خوششان می‌آید به همین جهت تندخوئی،  
پرخاشگری و عیب‌جویی استاندار از مسئولان دولتی از خصوصیات اخلاقی  
آزموده بود، آن روز وقتی در پارس‌آباد به زارعی شهردار بی‌گناه شهر پرخاش کرد  
به آزموده گفتم این دیگر منصفانه نبود.

عصر جمعه بیست و هشتم بهمن ماه به اتفاق استاندار به خدافرین رفتیم  
در سه راهی جاده عده‌ای در جلو قهوه‌خانه‌ای جمع شده بودند استاندار از  
اتومبیل خود پیاده شد و از آنها پرسید چرا اینجا ایستاده‌اید؟ گفتند بیکاریم،  
سؤال کرد اگر بیکار هستید پس غذا چه می‌خورید؟ گفتند نان و پنیر، پرسید نان  
و پنیر را معمولاً صبحانه می‌خورند ناهار و شام چه می‌خورید؟ باز هم نان و  
پنیر، آزموده گفت می‌دانم چه می‌گوئید حرفهای شما را می‌فهمم از فردا کار

ساختمانی سد ارس در خدافرین شروع خواهد شد بیایید آنجا برای همه شما کار هست. من دنبال فرصتی بودم که از دو پل ارتباطی خدافرین روی رودخانه مرزی ارس عکس بگیرم معمولاً عکسبرداری در مرزهای مشترک ایران و شوروی ممنوع بود، روسها به عکسبرداری از مرز شدیداً اعتراض می‌کردند، دیده‌بانهای مرزی که مجهز به دوربینهای عکسبرداری از فاصله دور بودند هرگونه حرکتی را از برجهای دیده‌بانی زیر نظر داشتند اما این مقررات یعنی ممنوعیت در عکسبرداری در مواقعی که بزرگان مملکت یا استان در مرز بودند از طرف خبرنگاران نادیده گرفته می‌شد، آن روز در حالی که مرزبانان روسی همه ما را زیر نظر گرفته بودند آزموده از تخته سنگی در رودخانه ارس بالا پرید و از من خواست که از آن صحنه عکس بگیرم و این در واقع آخرین صحنه از نمایش اقتدار استاندار رژیم سلطنتی در آذربایجان بود، ساعتی بعد که به مجتمع کشت و صنعت مغان بازگشتیم در نشست خصوصی صحبت‌های خودمانی شروع شد، آزموده به ماجرای از گذشته در ارتباط با سال ۱۳۴۲ اشاره کرد و از من پرسید به یاد داری مهرداد برایت پرونده ساخته بود اگر من دخالت نمی‌کردم چه بلایی بسرت می‌آورد؟ گفتم این خاطره‌ای است که هرگز فراموش نمی‌کنم و از این نظر من به شما مدیون هستم، در این موقع بود که تلفن زنگ زد و آزموده گوشی را برداشت فحوائ کلام از گفتگوی تلفنی نشان می‌داد که از تبریز خبر ناخوش‌آیندی به استاندار می‌دهند حال و احوال آزموده از این گفتگوی تلفنی منقلب شد و تصمیم به بازگشت سریع به تبریز گرفت، ما در اتومبیل جیب حامل خبرنگاران که قبل از همه حرکت کرده بودیم در بین راه گفتگوی استاندار را با تهران که از بی‌سیم به رادیو اتومبیل منعکس شده بود می‌شنیدیم که از تهران درخواست هواپیما می‌کند اما تهران به عذر اینکه آسمان دشت مغان برای فرود هواپیما مساعد نیست جواب منفی می‌دهد، آزموده که از جواب رد تهران برآشفته بود گفت وضع تبریز متشنج است من باید هرچه زودتر در تبریز باشم. آن شب استاندار در میهمانی منزل حاج مرتضی رحیمزاده خوئی شرکت کرده بود وقتی به او اطلاع دادند فردا در تبریز خبرهایی هست در جواب می‌گوید

هنگامی که اسکندر پیش شماسست از هیچ چیز نهراسید، شنبه بیست و نهم بهمن ماه ۱۳۵۶ اولین گزارش از تظاهرات شهر از انتهای خیابان فردوسی رسید جماعتی در جلو مسجد حاج میرزا یوسف آقا اجتماع کرده بودند، گفته شد سروان حق‌شناس افسر پلیس عمداً در مسجد را بسته و از ورود مردم به مسجد جلوگیری کرده بود افزون بر این، حرفهای دیگری نیز به او نسبت دادند که برای تحریک مردم کافی بود، لحظه‌ای بعد تظاهرکنندگان بسوی خیابان فردوسی سرازیر شدند ابتدا جایگله پلیس در چهار راه فردوسی و اول خیابان کوروش سابق مورد حمله قرار گرفت و به آتش کشیده شد، آشوب غافلگیرانه تبریز انعکاس وسیع یافت این شورش برای مقامات مملکتی حادثه غیرقابل تصور بود، افزون بر این مقامات امنیتی و انتظامی نتوانستند به درستی این رویداد را ریشه‌یابی نمایند در ابتدای امر پس از فرو نشستن عصیان، نه تنها نقش آفرینان اصلی این ماجرا شناخته نشدند بلکه براساس گزارشهای رسمی منتشر شده پلیس فقط به سراغ کسانی رفته بود که در این حوادث نقش سیاهی لشکر را داشتند، خبرهایی را که ما از تظاهرات خونین تبریز به روزنامه می‌دادیم بیشتر از اظهار نظرهای بی‌سر و ته مقامات قضایی، بیمارستانها و آتش‌نشانی تجاوز نمی‌کرد، تنها اظهار نظر مقامات مسئول از حوادث خونبار تبریز این بود که مارکسیستهای اسلامی با همکاری کمونیستها تبریز را به آشوب کشانده‌اند، آمار و ارقام منتشره از خسارات جانی و مالی که در کیهان چاپ شد حکایت از این داشت که در حوادث ۲۹ بهمن تبریز ۷۳ بانک، سینما و ساختمان مورد حمله قرار گرفته و یا به آتش کشیده شد، که این رقم در گزارشات بعدی به ۱۳۴ نقطه افزایش یافت و تلفات جانی شش تن کشته و یکصد و بیست و پنج تن مجروح اعلام گردید، بنابر آمار غیررسمی در این حوادث حدود ۳۵۰ تن دستگیر شده بودند، بعلت اینکه پلیس نتوانسته بود از دستگیر شدگان سرنخی بدست آورد بیشتر آنها را آزاد کرد و اما ما که مطابق معمول تصور می‌کردیم حوادث و اتفاقات سیاسی در روزنامه‌ها منعکس نمی‌شود نخستین تلاش خود را به عکسبرداریهای پنهانی از صحنه‌ها محدود ساختیم، اما وقتی روزنامه‌های کیهان

و اطلاعات تمام صفحات اول خود را با حوادث تبریز آراستند سر و صدای تبریز همه جا پیچید و تبریزیها پرآوازه شدند در دیگر شهرهای ایران از تبریزیها با عنوان مظهر مبارزه استقبال کردند در تعریف و توصیف از شجاعت تبریزیها سخن گفتند، یکبار دیگر تبریزیها فرزندان بحق سردار و سالار مورد تمجید قرار گرفتند.



یکی از خیابانهای تبریز در روزهای انقلاب

مبارزات سیاسی تبریزیها در طول تاریخ زنده شد، از مسافرین تبریزی در اغلب شهرها پذیرایی گرمی بعمل آمد، در بین راهها در جایگاه‌های بنزین اتومبیل‌های پلاک تبریز مجانی پر می‌شدند الی آخر، تا اینجا تبریزیها از آنچه در شهرشان اتفاق افتاده بود بر خود می‌بالیدند.

رژیم چنین وانمود می‌کرد که آشوب تبریز از خارج از تبریز نشأت گرفته و به گفته عوامل رژیم، افراد تعلیم دیده را برای این منظور قبلاً به تبریز آورده بودند، در هر صورت این حرکت سیاسی مخالفین، کمر رژیم را شکست و بعد از این ماجرا بود که همه بزرگان مملکت برای خنثی کردن عواقب ناشی از این قدرت‌نمایی مخالفین اظهار نظر کردند که بیشتر به رجزخوانی شباهت داشت، دکتر عاملی تهرانی در تبریز در این باره گفت، از سالها پیش به اعمال سیاستهایی در زمینه سیاست مستقل ایران دست برده‌ایم که به این دلیل در برابر دشمنی بسیاری از محافل جهان قرار گرفته‌ایم که این محافل علیه ما توطئه و تحریک را از سالها پیش آغاز کرده‌اند و امروز نیز بدان ابعاد گسترده‌ای داده‌اند و با انتشار نشریات مختلف و طرح دکترینهای مختلف علیه منافع ملت ایران اقدام کرده‌اند، در این روزها بلندگوهای دشمنان ایران آنچه را که در ایران می‌گذرد به عنوان یک جنگ فرسایشی علیه ملت ما جلوه می‌دهند.

پس از آرامش نسبی که در اوضاع سیاسی تبریز پدیدار گشت همه مقامات مملکتی با اعزام هیئتهای عالی‌رتبه به تبریز سعی کردند قضیه را ریشه‌یابی کنند که نخستین فرستادگان شاه مرکب از ارتشبد شفقت، سپهبد فیروزمند، سرلشکر بیت‌الهی و سرلشکر رحیمی بودند که تماس آنها با افراد، بیشتر در زمینه‌های ریشه‌یابی از نارضایتی‌ها و نارساییهای محلی بود.

در فروردین ماه سال ۱۳۵۷ دولت جمشید آموزگار در صدد قدرت‌نمایی در تبریز برآمد همه دست‌اندرکاران برای کشاندن هرچه بیشتر جمعیت به تظاهرات دولتی شروع به فعالیت کردند، دکتر محمدحسین موسوی نماینده مجلس نقش‌آفرین این نمایشنامه بود، همیشه روال کار بر این بوده است که قدرتهای حاکم بر کشور برای قدرت‌نمایی به سراغ حقوق‌بگیران دولت می‌رفتند و این برای آنها به آسانی میسر بود اما برای کشاندن روستائینان به شهرها به عوامل خاصی باید توجه داشت کارشناسان در همچو مواردی به مذهب متوسل می‌شدند آن روز هم شایع کرده بودند که آیت‌اله سیدکاظم شریعتمداری در تبریز سخنرانی خواهد کرد و روستائیان را بسوی تبریز

کشاندند.

متینگ ساختگی تبریز مرکب از دانش‌آموزان، کارکنان دولت، اعضای اتحادیه‌های صنفی و روستائیان اطراف تبریز برای رژیم اعاده حیثیت نکرد، آموزگار نخست‌وزیر و متفکر رژیم شاه در سخنرانی خود لفاظی کرد، از نقش تبریز در مشروطیت ایران سخن گفت و چند شعر از استاد شهریار در باره تبریز خواند، او حتی نتوانست در همچو موقع استثنائی و بحرانی مردم را از آنچه در باره ایران می‌گذرد آگاه سازد و یا نخواست به اصطلاح از مسائل بین‌المللی در باره ایران حرف بزند و مردم را بیشتر در جریان موضوعات روز قرار دهد و بجای همه اینها این اشعار را خواند:

این همان تبریز که خون جوانهاش هنوز لاله‌گون بینی همی رود ارس دشت مغان  
این همان تبریز روئین‌تن که در میدان جنگ از مصاف دشمنان هرگز نیبجیدی عیان  
آنکه جز آزادی ملت ندارد آرزو آنکه جز آبادی میهن ندارد آرمان  
آموزگار بعد از این سخنرانی در مصاحبه با روزنامه‌نویسان خارجی در پاسخ به  
سؤالات خبرنگاران حوادث تبریز را ساخته یک عده محدود غیرتبریزی شمرد  
که به گفته او حتی تعداد آنها از یک گروه هم کمتر بوده است، متقابلاً مدعی شد  
که دویست هزار نفر شرکت‌کننده در تظاهرات دولتی آن روز تبریز با میل و  
رغبت به متینگ آمده‌اند!

در نیمه اول اسفند ماه ۱۳۵۶ آزموده استاندار آذربایجان شرقی به تهران  
احضار شد و دیگر به تبریز برنگشت، رؤسای ساواک و شهربانی تبریز از کار  
برکنار گردیدند و ارتشبد شفقت به استانداری آذربایجان شرقی منصوب گردید،  
شفقت که آذربایجانی است سعی کرد بیشتر با مردم به درد دل بنشیند او هنوز  
تصور می‌کرد حوادث تبریز گذراست غافل از اینکه سرنخ همه حوادث تبریز در  
قم بود، فقط اعلامیه‌ها و کاست‌های نوار آیات عظام شریعتمداری، گلپایگانی و  
مرعشی نجفی بودند که مرتب در تبریز پخش و توزیع می‌شدند و تبریز را  
متشنج می‌کرد.

هسته مرکزی فعالیتهای خضررژیم بازار تبریز بود که به دیگر نقاط شهر



خط می‌داد، در جامعه روحانیت تبریز آیت‌اله حاج محمدعلی قاضی طباطبایی در قطب تندروها قرار گرفته بود و علمای میانه‌رو که اکثریت را دربرمی‌گرفت بیشتر دنباله‌رو حوادث بودند و خودشان را با جو سیاسی روز هماهنگ می‌نمودند.

با رفت و آمد هیئتهای سیاسی و نظامی به تبریز رژیم در صدد برآمده بود که عصیان تبریز را از دیدگاههای مختلف ارزیابی کند براساس این موضوع امیر طاهری روزنامه‌نویس و سردبیر وقت روزنامه کیهان از طرف شاه مأموریت داشت که در این باره با شخصیت‌های اجتماعی تبریز به رایزنی بپردازد، تلفن روزنامه زنگ زد برج مراقبت فرودگاه تبریز اطلاع داد که امیر طاهری با یک هواپیمای اختصاصی عازم تبریز است از من می‌خواهد در فرودگاه باشم، وقتی امیر طاهری از هواپیمای سلطنتی پیاده شد متوجه شدم مأموریت دیگری دارد در اتومبیل پس از گفتگوی کوتاه در باره حوادث تبریز از من خواست که عده‌ای از شخصیت‌های سرشناس و خوشنام تبریز را به دفتر سرپرستی روزنامه دعوت کنم، میزگردی به منظور تبادل نظر در باره مسائل مهم مملکتی و منطقه‌ای ترتیب دهم.

تنی چند از ناراضیان را دور هم جمع کردم که عبارت بودند از طهماست دولتشاهی، دکتر علی مقدم، مهندس محمود علیزاده، علی زرینه‌باف، محمدرضا خامنه‌یان و عده‌ای دیگر، این افراد برگزیده در اظهار نظر در باره مسائل سیاسی و مملکتی صراحت بیان داشتند، در این گفت و شنود همه ما یک نقطه نظر مشترک داشتیم، متفقاً از سیاست تک حزبی رژیم انتقاد کردیم و از امیر طاهری سؤال شد، این چگونه دموکراسی پارلمانی است که رژیم همه چیز را در یک حزب ساختگی و پارلمان از خود ساخته محدود کرده است؟ گفتیم رژیم با تحمیل افراد ناشایست به مردم عملاً شخصیت‌های برارنده و خلاق را نادیده گرفته و گوشه‌نشین کرده؟ سیاست شوونیستی در باره اقوام ایرانی هویت قومی و فرهنگی پنج میلیون آذری زبان را به انزوای فرهنگی کشانده است؟ دلیلی ندارد حکومت مرکزی همه امور محلی را در تهران متمرکز سازد.

سخن کونا، به امیر طاهری گفتیم دولتهای مرکزی با آذربایجان رفتار صادقانه‌ای نداشته‌اند در اثبات این موضوع همین بس که پیشرفتهای عمرانی و آبادانی در بعضی از استانهای بزرگ مملکت در مقایسه با آذربایجان سریع بوده است، امیر طاهری از گفته‌های ما یادداشت‌هایی برداشت و گفت بعضی از انتقادات و ایرادات شما منطقی است و من سعی خواهم کرد حرفهای شما را به اطلاع اعلیحضرت برسانم و احتمالاً جز در یک مورد استثنائی برای بقیه جواب مثبت خواهیم گرفت اما مطمئن باشید حزب رستاخیز منحل نخواهد شد، وقتی امیر طاهری را برای سوار شدن به هواپیما و بازگشت به تهران به فرودگاه می‌بردم از من پرسید به نظر تو چه کسی برای پست استانداری آذربایجان شرقی مناسب است؟ گفتم درمان بیماری سیاسی تبریز انتصاب، انتقال و یا برکناری این و آن نیست اما اگر چنانچه مقامات مملکتی این موضوع را مورد توجه قرار دهند من تصور می‌کنم تقی توکلی برای احراز این مسئولیت شایسته است، در توجیه استدلال خود مسائلی را عنوان کردم که امیر طاهری پذیرفت، پرسیدم گزارش تهیه شده را چکار می‌کنید؟ گفت اگر مقامات مملکتی با چاپ و انتشار تمام و کمال آن موافقت کنند در کیهان انتشار خواهد یافت در غیر این صورت گزارش را به اعلیحضرت تقدیم خواهم کرد.

گفته‌های ما بیشتر از احساسات قومی نشأت می‌گرفت والا با تحولات سیاسی مملکت و آذربایجان هیچ ارتباطی نداشت زیرا برفرض محال اگر چنانچه همه این خواسته‌های ما نیز تحقق می‌یافت چیزی را در رابطه مردم با رژیم وقت عوض نمی‌کرد.

در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۷ دانشگاه آذربادگان متشنج شد، در محوطه دانشگاه بین پلیس و دانشجویان زد و خوردی درگرفت که در نتیجه آن دو تن از دانشجویان به اسامی محمد غلامی و داود میرزایی کشته و سه افسر و ۳۷ نفر مأمور انتظامی مضروب شدند، قتل دو دانشجوی دانشگاه تبریز اغتشاشات دانشگاه را دامن زد و دانشجویان به خیابانها ریختند و چند اتومبیل را آتش زده شیشه‌های چندین بانک را شکستند و کلاسهای دانشگاه تعطیل شد، به دنبال

این ماجرا، بازار تبریز به منظور ابراز همدردی با دانشگاه به حال تعطیل و یا نیمه تعطیل درآمد.

در خرداد ماه سال ۱۳۵۷ احمد بنی‌احمد نماینده تبریز در مجلس شورای ملی در باره حوادث روز و تعطیلی دانشگاهها، دولت رازیر سؤال برد که متن سؤال چنین است :

ریاست محترم مجلس شورای ملی در قبال توسعه دانشگاهها در سراسر کشور متأسفانه دولت، سیاست آموزشی روشن و مبتنی بر واقعیت‌های علمی و توسعه جامعه صنعتی و کشاورزی و بطور کلی نیروی فنی مورد نیاز جامعه را اتخاذ نکرده است، مدتهاست دانشگاهها به دلایل نامعقول آشفته و عوامل شناخته شده برای آشفته‌گی دامن می‌زنند، متأسفانه این حوادث تنها به تعطیل دانشگاهها و یا محرومیت از یک ترم تحصیلی تمام نمی‌شود در موارد متعددی منجر به حوادث ناگوار و تأثرآوری نیز می‌گردد.

ناشر افکار - اتحاد برای آزادی

# عصر

دوره جدید - شماره اول - تاریخ دومینبه ۲۸ اسفند ۱۳۵۷

روزی که عنوان کردن نام رهبر انقلاب گناه بود

از فرهنگستان مجلس فرمایشی

هنگام طرح استیضاح از دولت آموزگار

دیدار با حضرت آیت‌الله العظمی شریعتمداری

ما به آزاده ملت احترام میگذاریم

در حکومت آینده برای همه گروهها دجا وجود دارد

## از شعار به محتوی

حقیقت اینست که بعد از ولایت خمینی انقلاب با سرعت غیر متعارف بر خیزد. شریعتمداری سرعت تصادم بود و لاکتیک جازیر مردم بیوفای یکی از خامر لاکتیکها ... در اردیبهشت ۱۳۵۷ دیگر از اصحاب کفایت کسی در خواب نباشد بود. در مجلس باصفا سرفه‌ها تلاقی و حتی در روبروی منی و رویتعزیم ، چند نفری توانستند ترمیمی را که بارها در جهت انقاص جهانی داشته بخت گیرند.	از آغاز مبارزه می شناختم . برای تنظیم نظام ایران حداقل ۱۵ سال وقت لازم بود . خیلی آسان میدان افراد صلح و یک عده جنگجوی علیه رژیم‌ها را نابود کرد . آیا تا چه حد میتوان مردم بیخلاف را کشت ؟
بهمان حسه که گفتند ... دولت‌ها بطور طبیعی در سباه ، بد و بد ، یک ماه بهایان سر طبیعی می - رسیده .	نه مجلس رای اعتماد سباه - نه خاد و بر کار صحره - دعوتد صل برفن داشته . این بار باک و ناله و آهنگ توام با شهادت و شهادت خلق بیخلاف ، یک رژیم آندم از نوع ۲۵۰۰ ساله را ساقط کرد . اگر خام میخواست بیز چهارشنبه عزیمت کند سبینه می رفت . اگر بعد از ظهر سه شنبه ظهر بود ، ظهر بیخلاف می کرد .
سازماندهای سیاسی حتی در گروهب	سازماندهای سیاسی حتی در گروهب

بنی‌احمد با انتشار عصر نوین نقشی در سیاست بر عهده گرفت

بنی‌احمد ضمن اشاره به وقایع دانشگاه آذربادگان فتوکپی تلگراف سیصد نفر از اعضای هیئت علمی دانشگاه آذربادگان را که در آن تلگراف به ضرب و شتم استادان در محوطه دانشگاه اشاره شده بود تقدیم کرد. ژست سیاسی بنی‌احمد نه تنها در آذربایجان و تبریز مورد تأیید اکثریت مردم قرار گرفت بلکه در محافل سیاسی ایران و جهان احمد بنی‌احمد به عنوان شخصیتی که در مبارزه با رژیم در فضای سیاسی ایران ظاهر شده بود مورد توجه قرار گرفت، در تیر ماه سال ۱۳۵۷ بنی‌احمد در مصاحبه با کیهان ایجاد حزب سیاسی جدیدی را به اتفاق همفکرانش تأیید نمود و گفت منتظر است در صحنه سیاسی ایران جو مساعدی برای تشکیل حزب سیاسی مردمی فراهم گردد، بنی‌احمد گرایش سیاسی حزب مورد نظر خویش را سوسیال دموکرات عنوان نمود با این حال مخالفین بنی‌احمد، او را سیاست‌بازی می‌شناختند که به گفته صدری کیوان نماینده اهواز می‌خواهد بین مارکسیستها و روحانیون پل بزند، در خرداد ماه ۱۳۵۷ گروه بررسی مسائل ایران در دانشگاه تبریز در زمینه حوادث تبریز به بحث و گفتگو نشستند، در این تبادل نظرها هوشنگ نهاوندی رئیس گروه و دیگر سخنرانان در ارزیابی اوضاع به بیراهه رفتند، رئیس گروه با برداشت نادرست از حوادث تبریز چنین وانمود کرد که نارضایتی‌ها عمومی از مأمورین اجرایی اغتشاشات تبریز را سبب شده است او در توجیه چنین استدلالی گفت، با کمال شجاعت باید گفت این صحیح نیست برای اجرای طرحهای عمرانی بهر دلیلی منازل و املاک عده‌ای را تملک کرده و بعد از چهار سال هنوز خساراتی را که تازه آن زمان اندک هم بود به مردم نپردازند نهاوندی اضافه می‌کند، این شهر در هفته‌های اخیر حوادثی را به خودش دید که فکر می‌کنم حوادث تأثرآوری بود، نمی‌خواهم بگویم که مسئولیتش با کی بوده ولی مسلماً در اینکه چند نفر مخرب بتوانند صحنه‌های دلخراشی بوجود آورند و عده‌ای هم در عالم خشم کارهایی بکنند که از روی عقل و منطق نباشد مسلماً بایستی کسان دیگری هم در بوجود آوردن این خشم شریک بوده باشند و آن اشتباهاتی است که در کارهای اجرایی در رفتار با مردم از مأمورین داشته‌اند در بی‌حرمتی‌هایی است که

احتمالاً بعضی‌ها کرده‌اند، نباید گذاشت نه تنها در این شهر، بلکه در سراسر ایران چنین اشتباهاتی تکرار شود.

این نشست دانشگاهی در ریشه‌یابی حوادث تبریز، تحلیل درست و منطقی ارائه نکرد، درست است که عواملی در ناراضی‌تراشی به تضعیف رژیم کمک می‌کردند با این حال آشوب تبریز از این قبیل ناراضی‌های ریشه‌نمی‌گرفت که دست‌اندرکاران در جستجوی آن بودند، دقیقاً حوادث تبریز یک حرکت سیاسی مذهبی ضد رژیم بود که از قم آب می‌خورد.

در گرماگرم این تحولات است که فضای سیاسی در تبریز بازتر می‌شود از چپ و راست همه به یکدیگر می‌تازند اعضای انجمنهای محلی و نمایندگان مجلس دولت و مسئولان اجرایی را مورد حمله قرار می‌دهند، نمایندگان مجلس وزرای کابینه را به خلف وعده متهم می‌کنند، شهردار با استفاده از فضای باز سیاسی بزرگان مملکت را سرزنش می‌نماید، دولتمردان کاسه کوزه‌ها را بر سر مأموران اجرایی در شهرستانها می‌شکنند و مدعی می‌شوند که آنها با رفتار نادرست خود در محل مأموریت، این مشکلات را پدید آورده‌اند که در مجموع این قدرت‌نمائیهای کاذب به تشنج‌زدایی کمک نمی‌کند.

بعد از احمد بنی‌احمد، حسین اسحق‌نژاد نماینده دیگر تبریز در صحنه سیاسی ظاهر شد و ظاهراً به او پوزسیون پیوست، او که مدارج ترقی را در کوتاه مدت پیموده بود به نمایندگی مجلس هم قانع نشد در صدد برآمد با جبهه‌گیری در برابر دولت‌ها خود را به مردم نزدیک سازد، اسحق‌نژاد دنبال سوژه بود که از هر گاهی کوهی بسازد و از پشت تریبون مجلس به دولت و دولتمردان بتازد، من اغلب در تهیه سوژه به او کمک فکری می‌کردم شبها از مجلس به من تلفن می‌کرد و سوژه و مطلب می‌گرفت این تبادل فکری مرتب ادامه داشت، در روزهای آخر عمر رژیم سلطنتی اسحق‌نژاد ناخوانده به ملاقات شخصیت‌های سیاسی و مذهبی می‌شتافت و برای خود آینده‌سازی می‌کرد، هنگامی که در نطق شدیدالحن از پشت تریبون مجلس به ساواک حمله کرد مخالفین برایش لبخند زدند اما همانطوری که اشاره شد حرکت سیاسی وی فقط یک تاکتیک بود او

هوای آن سوی سکه را هم داشت، نمی‌خواست در قمار سیاست بیازد، لیکن وقتی عکس او را در اجتماع طرفداران قانون اساسی مجله تهران مصور چاپ کرد اسحقی نژاد آنچه را زیرکانه در بازی سیاست بدست آورده بود باخت و به اصطلاح از آنجا رانده و از اینجا مانده شد، سرانجام اینکه وی کتاب سیاست را برای همیشه بست و کنار گذاشت.

در تابستان سال ۱۳۵۷ احمد بنی‌احمد ظاهراً به منظور بازدید از حوزه انتخابیه‌اش به تبریز آمد وی در اوج بحران سیاسی کشور از این مسافرت دو هدف دنبال می‌کرد یکی اینکه موقعیت سیاسی و اجتماعی خویش را در بین مردم ارزیابی کند دیگر اینکه با قدرت‌نمایی در تبریز اقتدار پارلمانی خویش را تداوم بخشد، افزون بر اینها با همراه آوردن چند خبرنگار خارجی نمایش سیاسی خود را بعد جهانی دهد، بنی‌احمد در جو سیاسی آن روز کشور از حمایت مستقیم آیت‌اله شریعتمداری سود می‌جست به همین جهت متجاوز از یکصد هزار نفر از مردم تبریز در فرودگاه این شهر از وی استقبال کردند و این در تاریخ پنجاه سال رژیم سلطنتی در آذربایجان سابقه نداشت، بنی‌احمد در پاسخ به احساسات مستقبلین در فرودگاه تبریز این شعر ترکی را خواند،

حق جای کیمی دریا به آخیب یول ناپا جا قدر

داش آتماق ایلن کیمسه اونی چوندره بیلمز

دنیاده قارانلیقلار اگر جمع اولا با هم

بیرخرده جه شمعین ایشقین سوندره بیلمز

از دحام و تراکم جمعیت در مسیر فرودگاه به شهر بحدی بود که اتومبیل حامل بنی‌احمد سه کیلومتر فاصله فرودگاه تا مرکز شهر را در دو ساعت به زحمت پیمود و یکسره به ویلای مهندس شکرایی در جاده ائل‌گلی رفت من از فرودگاه تا محل اقامتش همراه او بودم اما سعی می‌کردم حتی المقدور شرکت من در این مراسم از وظیفه شغلی فراتر نرود.

ظهر همان روز وقتی به منزل برگشتم عباس توکلی از کارخانه نشوپان توکلی تلفن کرد و از من خواست بیدرنگ به کارخانه بیایم و با مهندس تقی

توکلی در تهران صحبت کنم، تقی در کابینه آموزگار وزیر نیرو بود با این حال روابط ما از دوران قبل از شرکت وی در کابینه کماکان صمیمانه و براساس همکاریهای مشترک و همفکری پابرجا و استوار بود، توکلی ابتدا سرزنش کرد که نمی‌بایستی در نمایش سیاسی بنی‌احمد شرکت می‌کردم او توضیح داد که یک ساعت قبل در جلسه هیئت دولت گزارشی از تبریز مطرح بود که عده‌ای با نام و نشان بازیگران اصلی این نمایش سیاسی معرفی شده‌اند و چون اسم تو در آن لیست بود از سخنگوی دولت خواستم موقتاً گزارش را مطرح نکنند، مهندس توکلی از من خواست بی‌آنکه کسی از این ارتباط تلفنی ما آگاه گردد پیش ارتشبد شفقت استاندار بروم و از وی تقاضا کنم گزارش ارسالی به هیئت دولت را پس بگیرد، من سراسیمه به کاخ استانداری رفتم پس از سه ساعت انتظار، شفقت از پله‌ها پایین آمد از برخورد غیردوستانه‌اش دریافتم که وضع از چه قرار است، تا آن لحظه هیچیک از استانداران با من چنین برخورد سردی نداشته‌اند، بدون مقدمه گفتم از خدا که پنهان نیست از شما چه پنهان، چند ساعت پیش آقای مهندس توکلی از تهران مرا در جریان گزارشی از تبریز قرار دادند که قطعاً به تأیید شما رسیده است، اخلاقاً نمی‌بایستی من چنین گفتگوئی را فاش می‌کردم با این حال مجبور هستم در دفاع از خود شما را در جریان پرونده‌سازی ناجوانمردانه قرار دهم.

استاندار پرسید شما در این مملکت چه چیزی کم دارید؟ گفتم حتماً می‌خواهید بگوئید من ناراضی هستم؟ باید عرض کنم ۳۶ سال پیش من در این شهر از روزنامه‌فروشی شروع کرده‌ام و حالا سرپرست بزرگترین و معتبرترین روزنامه کشور در آذربایجان هستم در این مدت طولانی پستی و بلندیهای فراوانی را پیموده‌ام و این پیشرفت و ترقی فقط بر اثر تلاش و فعالیت خودم حاصل شده است افزون بر این، در انجام مسئولیت بر عهده گرفته برغم موانع و مشکلات زیادی که بر سر راهم قرار گرفته است صادقانه کوشیده‌ام و هرگز از چنین مسئولیتی سوء استفاده نکرده‌ام، با بیان این جملات دچار احساسات شدم و بی‌اختیار گریستم، شفقت مرا به خونسردی فراخواند اظهار داشت به این

موضوع رسیدگی خواهد شد، در این موقع بود که دکتر محمدباقر صدری وارد اتاق استاندار شد و در رابطه با همین مسئله ضمن تکذیب اتهام و جعلی بودن گزارش با استاندار به جر و بحث نشست، من با کسب اجازه از شفقت هر دو آنها را تنها گذاشتم.

وقتی به دفتر روزنامه آمدم برادرم اطلاع داد که از ساواک سراغ ترا می‌گرفتند گفتند هر وقت آمد منتظرش هستیم حدس زدم ماجرای بنی‌احمد پیش آمده است در رفتن و یا نرفتن به ساواک متردد بودم دلم شور میزد به برادرم گفتم تلفن کن پرس اگر خبرنگاری لازم دارند بفرستیم گفتند با خودفلانی کار داریم هر وقت به روزنامه آمد بفرستید به ساواک، پس از یک پرس و جو از سوراخ در مرا به اتاق مجاور در ورودی راهنمایی کردند لحظه‌ای بعد مسئول مطبوعات ساواک که خود را حسین‌زاده معرفی می‌کرد به اتفاق مرد جوانی که فارسی صحبت می‌نمود وارد اتاق شدند حسین‌زاده مرا به او معرفی کرد او در جواب اظهار داشت بلی از دور می‌شناسم خوب دودوزه بازی می‌کند از یک طرف هوای شما را دارد و از سوی دیگر دلش در گرو مخالفین است، در جواب گفتم این سوء ظن همیشه بناحق در باره من و نسبت به من وجود داشته است به همین جهت من همیشه به اصطلاح دست به عصا راه می‌روم، می‌دانم که اگر خطایی از من سرزند از گاه کوهی می‌سازند و برای اینکه این توهم غلط در باره من بی‌اثر شود سعی می‌کنم از کنار حوادث و رویدادهای سیاسی با احتیاط رد شوم با این وصف این بدگمانی بنابر مقتضیات شغلی هنوز برطرف نشده است، حقیقت مطلب این است که دیگر جانم به لب رسیده همین امروز اگر از اینجا بیرون بروم چنین مسئولیتی را کنار خواهم گذاشت، و دنبال کسب و کار بی‌دردسری خواهم رفت، ساعتی پیش با استاندار برخوردی داشتیم ایشان برایم خط و نشان کشیدند اکنون باید اینجا برای شما توضیح بدهم راستی چنین زندگی چقدر می‌ارزد؟

هر دو خندیدند حسین‌زاده رفت چایی آورد جلو من گذاشت، بازجو گفت آنچه بین شما و استاندار گذشته ما اطلاع داریم منظور از احضار شما این



بوده است که شما خبرنگار آگاه هستید ما می‌خواهیم در باره مسائل سیاسی کشور کمی با هم صحبت کنیم و شما را به وظایف آینده‌تان آشنا سازیم، گوش کن به بین چه می‌گوییم، در آینده تحولاتی در این مملکت روی خواهد داد، فضای باز سیاسی روز بروز بازتر می‌شود و این سیاست فضای باز بی‌وقفه دنبال خواهد شد افزون بر اینها ما به مخالفین خود فرصت خواهیم داد اظهار وجود نمایند و شما می‌توانید خبرهای سیاسی را در آذربایجان آنطوری که می‌بینید و می‌شنوید عیناً به روزنامه مربوطه منعکس کنید گفتم من دنبال خبر نمی‌روم، خبرنگاران ما چنین مسئولیتی را برعهده دارند ولی چون سرپرست روزنامه هستم و عملاً مسئولیتها متوجه من است همه خبرها را شخصاً تنظیم و یا بازنویسی می‌کنم، گفت این را می‌دانیم اما از نظر اهمیت موضوع مایل هستیم خبرهای سیاسی را شخصاً تهیه نمائید و اگر چنانچه در اداره مرکزی روزنامه برای چاپ خبرهای شما محدودیتی ایجاد کردند ما خودمان برطرف خواهیم کرد دیگر با تو کاری نداریم، هنگام خداحافظی دم در از حسین‌زاده پرسیدم شما اینجا مرا امتحان می‌کنید؟ من نمی‌فهمم استاندار شما در باره مسائل سیاسی نقطه نظرهای دیگری دارد و شما سیاست دیگری را برایم دیکته می‌کنید این تناقض‌گوئی نیست؟ گفت من اینها را نمی‌دانم برنامه کار ما همان است که برایت شرح داده شد تا دفتر روزنامه در این فکر بودم که چگونه می‌توانم با چنین سیاست‌بازیهای متضاد و پیچیده سر پای خود بایستم تصمیم گرفتم علی‌الحساب رابطه خود را با بنی‌احمد قطع کنم بیست و چهار ساعت بعد بنی‌احمد تلفنی از من گله کرد که به سراغش نرفته‌ام با رمز و اشاره فهماندم که فعلاً چنین ارتباطی صلاح نیست.

در نیمه اول سال ۱۳۵۷ فعالیت‌های مذهبی و سیاسی در تبریز رونق بیشتر گرفت، مخالفین رژیم با بهره‌گیری از مجالس عزاداری و سوگواری و تعزیه به تهیج احساسات مردم دامن زدند، برای هر روحانی که فوت می‌کرد مراسم تشییع و مجالس ترحیم در فراخور مقام و منزلت یک مجتهد بزرگ برگزار می‌شد در اعیاد مذهبی شهر از طرف اهالی آذین‌بندی و مجالس متعدد جشن و

سرور برپا می‌گردید، مردم هر اقدام مذهبی را به منزله مبارزه با رژیم می‌پذیرفتند، مساجد و تکایا مملو از جمعیت بود، علمای طراز اول شهر هر یک در جهت مشخصی این مبارزه را رهبری می‌کردند، آیت‌اله سیدمحمدعلی قاضی طباطبائی نقطه‌نظرهای امام خمینی را در تبریز رهبری می‌نمودند و بعضی روحانیون در خط آیت‌اله شریعتمداری حرکت می‌کردند، دو مسجد مقبره و شعبان پایگاه هواداران آیت‌اله قاضی هر روز و هر ساعت مملو از جمعیت بودند و طرفداران آیت‌اله شریعتمداری از آیت‌اله حکم‌آبادی دستور می‌گرفتند، حجت‌الاسلام حسن ناصرزاده روضه‌خوان منتقد تبریز در مساجد و تکایا وقتی بالای منبر می‌رفت بی‌پروا رژیم را تحقیر می‌کرد او در یکی از مجالس روضه‌خوانی آن جمله از سخنان شاه را که در برابر آرامگاه کوروش بیان کرد به استهزاء کشاند و گفت، کوروش آسوده بخواب، لپه و نخود کیلویی دویست ریال است که حاضرین از سخنان او به هیجان آمدند. پای منبرهای حجج‌الاسلام میرزاحممد و حدت، سیدابوالفضل موسوی، سلیمان حسینی، میرزاحسن ناصرزاده و عبدالحمید بنابی جمعیت انبوهی بودند.

در مجلس ترحیم شیخ احمد کافی که از طرف آیت‌اله قاضی طباطبایی در مسجد مقبره برپا شده بود بازار تعطیل و دکانین خیابانهای مجاور بازار بسته شد از تراکم و ازدحام جمعیت عده کثیری در بازار منتهی به مسجد جمع شده بودند این قدرت‌نمایی در حقیقت یک نمایش سیاسی بود که به پیروزی روحانیت منجر شد.

در مرداد ماه ۱۳۵۷ بحران سیاسی در دانشگاه آذربادگان شدت گرفت و دانشجویان در خواسته‌های بیست و هفت ماده‌ای خودشان شرایطی مطرح کرده بودند که دست کم موافقت با بعضی از آنها در شرایط عادی مستلزم بده بستانهای معقول و منطقی بود اما وقتی دکتر مجیر مولوی رئیس وقت دانشگاه تبریز از طرف نخست‌وزیر وقت ناگزیر با همه خواسته‌های دانشجویان موافقت کرد دانشجویان عذر آوردند که از این قول و قرارها تابحال زیاد داده‌اند ولی عمل نکرده‌اند، یکی از خواسته‌های دانشجویان این بود که پنجره‌های سلف سرویس

دانشگاه شیشه ندارد و ما نمی‌توانیم در سرما و گرما آنجا غذا بخوریم وقتی از آنها سؤال شد مگر این شیشه‌ها را خود شماها نشکسته‌اید؟ گفتند بلی، وقتی می‌خواهیم مسئله‌ای را در این دانشگاه مطرح کنیم گارد دانشگاه بسوی ما حمله‌ور می‌شود و ما در برابر حملات گارد عکس‌العمل نشان می‌دهیم.

در مرداد ماه ۱۳۵۷ میهمان وزارت فرهنگ و هنر در تهران بودیم در آخرین روزهای اقامت در تهران با پهلبد وزیر فرهنگ و هنر نشستی داشتیم از طرف روزنامه کیهان به ایشان گفتم، روند کار وزارت فرهنگ و هنر در آذربایجان از نظر حفظ و حراست از میراث‌های فرهنگی در آذربایجان چندان چشمگیر نبوده است و این قبیل فعالیتها فقط در چند شهر مشخص عملی می‌شود، آذربایجانها سالهاست از تعمیر و بازسازی بناهای تاریخی و قدیمی ناظر چوب‌بندهای درازمدت بوده‌اند، برای مثال بازار تبریز با آن همه عظمتش روزبروز به ویرانی می‌رود و شاید همین روزهای آینده قسمتی از طاق آن فرو بریزد، تکلیف ارک علیشاه هنوز برای اهالی تبریز روشن نشده است. تالار تئاتر ارک سالهاست در سکوت غم فرو رفته است ما حصل کلام هیچ دلیلی و عذری برای جلوگیری با تجدید چاپ کتاب حیدریابای شهریار برای آذربایجانیان قانع کننده نیست<sup>(۱)</sup>.

### جنجال گوشت منجمد

در بهمن ماه ۱۳۵۶ قصابهای تبریز گوشت خارجی را برای فروش تحویل نگرفتند، می‌گفتند مردم تبریز گوشت ذبح شده در خارج از کشور را مصرف نمی‌کنند، استدلال دست‌اندرکاران بر اینکه گوشت یخ‌زده ذبح اسلامی شده و بهترین نوع گوشت است سودی نبخشید.

اساساً مسئله گوشت هرچند گاهی به صورت مشکلی در شهر ظهور می‌کرد و مسئولان شهر و قصابها را رودرروی یکدیگر قرار می‌داد و با قهر و آشتی مسئله فیصله می‌یافت و بعد از مدتی باز هم به شکلی دیگر ظاهر می‌شد.

دولت وقتی تصمیم گرفت از خارج گوشت وارد کند تبریزیها سر و صدا راه انداختند که تبریز جای این لاشه‌های متعفن نیست، روزی در معیت استاندار به اتفاق احمد عماد رئیس اتاق اصناف تبریز از یک قصابی که گوشت منجمد می‌فروخت بازدید کردیم، استاندار از وضع فروش گوشت پرسید، قصابی گفت: تا این ساعت فقط یک کیلو به یک مشتری مسیحی فروخته است، استاندار با حالت عصبانی از مغازه قصابی بیرون آمد و به عماد دستور داد از فردا بساط گوشت منجمد را برچیند قصابها که در این کشمکش موفق شده بودند رئیس اتاق اصناف را زیر فشار گرفتند که اگر دولت از واردات گوشت منجمد خارجی منصرف شود آنها متقابلاً متعهد خواهند شد که گوشت تازه مصرفی شهر را کیلوئی ۱۹۰ ریال تأمین کنند سرانجام رئیس اتاق اصناف برای جلوگیری از واردات گوشت از خارج از استاندار استمداد کرد، استاندار پرسید جواب دولت را چه بدهد؟ رئیس اتاق و قصابها به داد استاندار رسیدند، گفتند به تهران بگوئید مردم تبریز مدعی هستند این گوشت از اسرائیل وارد می‌شود، دولت هر قدر قسم خورد و دلیل و مدرک آورد که گوشت از استرالیا خریداری شده و ذبح اسلامی دارد کسی به این حرفها وقعی ننهاد.

ارتشبد شفقت استاندار وقت وجود مرا در روزنامه کیهان مزاحم تشخیص داده بود به همین جهت به دکتر مصباح‌زاده صاحب مؤسسه کیهان نامه نوشت و تقاضای برکناری مرا نمود، شفقت از روابط عاطفی بین من و مؤسسه کیهان اطلاع نداشت وی چنین می‌پنداشت که دکتر مصباح‌زاده به درخواست وی ترتیب اثر می‌دهد، معمولاً هرچندگاهی این چنین برخوردهایی بین روزنامه کیهان و دولتمردان وقت اعم از مقامات کشوری، لشگری، امنیتی و انتظامی به خاطر من روی می‌داد.

تیمور بختیار رئیس وقت سازمان اطلاعات و امنیت کشور یک وقتی چنین درخواستی کرده بود و دکتر مصباح‌زاده کتباً از من حمایت نمود، بعدها دولتمردان که از شیوه کار من در کیهان ناخشنود بودند یا به دکتر مصباح‌زاده شکایت می‌کردند و یا از طریق اداره مطبوعات وزارت اطلاعات درخواست

ابطال پروانه خبرنگاری مرا می‌نمودند ارتشبد شفقت که تصور می‌کرد یکی از اهرمهای ناراضی تراش در آذربایجان، کیهان است و گزارشات خبری من به تنش‌ها دامن می‌زند در صدد برآمد به اصطلاح از شر من خلاص شود.

دکتر مصباح‌زاده پس از ماجرای ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ تبریز، مرا به تهران خواند از حوادث تبریز پرسید گفتم تا آنجائی که من استنباط کرده‌ام این قضیه سر دراز دارد ارزیابی من از آشوب‌های تبریز این است که این ماجرا نه تنها بحران گذرائی نیست برعکس ریشه‌های سیاسی دارد که اگر گزاف‌گوئی تلقی نشود حوادث تبریز با بود و یا عدم رژیم ارتباط دارد که اثرات آن در آینده در مملکت ظاهر خواهد شد، نمی‌دانستم حرفهای مرا دکتر مصباح‌زاده تا چه حدی جدی گرفته است وی دکتر طاهباز را که در کوچه با اتومبیل خود مشغول بود صدا کرد گفت: دکتر، بیا ببین ملازاده چه می‌گوید؟ بیا از زبان خودش بشنو لحظه‌ای بعد طاهباز هم بما پیوست و من نظر خود را در باره حوادث تبریز برایش شرح دادم که هر دو به دقت به سخنان من گوش می‌دادند در پایان این گفتگو دکتر مصباح‌زاده از من پرسید شفقت با تو چه اختلافی دارد؟ گفتم از نظر من هیچ مسئله‌ای بین ما نیست حقیقت مطلب این است که ایشان از نحوه کار من در روزنامه خوششان نمی‌آید و بعد به من گفت به تبریز برگرد به حرفهای آنها گوش مده.

### زبان درازی کهنه سرباز

در انجمنهای محلی تبریز بیشتر اعضای انجمن‌ها پا را از گلیم‌شان فراتر می‌گذاشتند، در باره مسائل مملکتی اظهار نظر می‌کردند که انجمن قاعدتاً جای آن حرفها نبود، بی‌هیچ شک و تردیدی انجمن شهر، شهرستان و استان تبریز افراطی‌ترین انجمنهای کشور بودند که اعضای آنها در سخن گفتن حد و مرزی نمی‌شناختند یکی از این افراد در انجمن استان سرهنگ بازنشسته حجت امیرفتحی نماینده مغان بود که وقتی پشت میکرفون می‌رفت آسمان و ریسمان را بهم می‌بافت هرچه به دهانش می‌آمد بیرون می‌ریخت او گفته‌های خود را قبلاً روی کاغذ می‌آورد اما در پشت میکرفون بیشتر کنترل از دستش خارج می‌شد و

حاشیه‌پردازی می‌کرد، سخنان جنجالی امیر فتحی اگرچه برای رئیس انجمن بحث‌انگیز بود ولی خبرنگاران را که دنبال سوزهای جنجالی بودند راضی می‌کرد.

بارها مقامات مملکتی از فقیه رئیس انجمن استان خواستند که از سخنرانی حجت جلوگیری کند لیکن نه رئیس توانائی این کار را داشت و نه امیر فتحی کهنه‌سرباز زیر بار آن می‌رفت. نامبرده در جلسه ماهانه شهریور ۱۳۵۷ به سیم آخر زد چشمهایش را بست و دهانش را باز نمود و حرفهایی بر زبان آورد که دست کم در انجمن استان مطرح کردن آنها کار ساده‌ای نبود، وی از پشت میکرفون فریاد کشید این حزب بازی‌ها دیگر بس است ۱۵ سال است که مبالغ هنگفتی از بودجه مملکت را صرف علم کردن احزاب ساختگی کرده‌اید، باید مسئولان امر جواب بدهند که به چه مجوزی بیت‌المال مردم را برای مقاصد شخصی خودشان این چنین غارت کرده‌اند.

حجت افزود، با پولهایی که در این مملکت صرف بوجود آوردن احزابی مانند ملیون، مردم، ایران نوین و رستاخیز کرده‌اند می‌شد ایران را به کشور گل و گلستان تبدیل کرد، باید به حسابها رسیدگی شود که به چه مجوزی پول مردم زحمتکش را به تاراج برده‌اند؟ چرا باید بودجه هنگفتی از پول مردم صرف لوطی‌خوری این حضرات گردد؟ امیر فتحی افزود، دولت پیشین و مجلس با هم ساخت و پاخت کرده بودند که هر کدام برای خودشان دسته‌بندی کنند و پول ملت را این چنین غارت نمایند چرا به هر یک از نمایندگان مجلس بیست میلیون ریال به عنوان تبصره‌های ۱۹ و ۴۵ داده‌اند که آنها در واقع با استفاده از این پول برای انتخابات آینده زمینه‌سازی کنند؟ با این کیفیت مگر می‌شود انتخابات آزاد باشد؟ باید غارت‌کنندگان بیت‌المال حساب پس بدهند، حجت در پایان سخنانش گفت، این قرطاس بازی‌ها مردم را به ستوه آورده است برای حفر یک حلقه چاه بیست بار مکاتبه می‌کنیم در پاسخ می‌گویند آب نیست وقتی مهندسین شما می‌گویند در شاه‌آباد مغان آب نیست مهندسین آن سوی مرز می‌آیند آب بیرون می‌کشند و سیلو هم درست می‌کنند آیا این مبین آن نیست که

مهندسین بی مسئولیت شما هندسه نخوانده‌اند؟ اینها هستند که نمی‌گذارند مملکت آباد شود سخن کوتاه، آقای رامبد گفته‌اند آنهايي که در تبریز آشوب برپا کردند از آنسوی مرز آمده بودند باید در جوابشان گفت اینها از مرز عدم توجه، تکبر و افاده بوجود آمده‌اند.

در مهر ماه سال ۱۳۵۷ اعتصابات سرتاسری در تبریز ظاهراً با عنوان درخواست‌های رفاهی و صنفی ولی در حقیقت بر پایه اعمال فشارهای سیاسی بر نظام وقت شروع شد، هیئت علمی دانشگاه آذربادگان لایحه استقلال دانشگاهها را محکوم کرد، دولت مصمم بود دانشگاهها را از قلمرو نهادهای دولتی خارج و اداره امور آنها را به خود دانشگاهیان واگذار کند، اما این تصمیم که دیر اتخاذ شده بود با واکنش منفی دانشگاهیان مواجه شد، اصولاً در آن شرایط استثنایی مملکت، رژیم هر قدمی حتی مثبت بر می‌داشت جز این نتیجه دیگر نداشت، براساس این موضوع، اعضای علمی دانشگاه آذربادگان اعلام کردند که این لایحه بدون نظرخواهی عمومی و بدون توجه به سرنوشت آنان تهیه شده است.

در آن ایام بر اثر جو خصمانه‌ای که نسبت به رژیم بر محیط دانشگاه حاکم شده بود هیچ صاحب‌نظری جرأت نمی‌کرد که در باره نکات مثبت احتمالی لایحه اظهار نظر کند، افزون بر این افرادی با مخالفین لایحه همصدا شده بودند که دانشگاه روی آنها سرمایه‌گذاری کرده بود آنها با استفاده از بورس‌های گوناگون هر چند گاهی از کشورهای اروپائی و امریکائی سر درمی‌آوردند، حقوق‌های گزافی دریافت می‌کردند.

در دانشگاه تبریز معمولاً رویدادها، بر موضع‌گیریهای سیاسی کادر علمی دانشگاه اثر مستقیم داشت استادان در محیط همیشه متشنج دانشگاه دقیقاً با دانشجویانی که در حرکات ضد رژیم شرکت داشتند همصدا می‌شدند، و در برخورد با پلیس، آنها با دانشجویان همدردی نشان می‌دادند، استادان محافظه‌کار نیز با اظهار نظرهای دوپهلوی سعی می‌کردند موقعیت خودشان را از گزند دو جناح متخاصم یعنی نظام وقت و دانشجویان مبارز مصون دارند. یکشنبه ۱۶ مهر ماه،

سه هزار و هفتصد نفر از اعضای کادر اداری دانشگاه آذربایادگان دست از کار کشیدند و به دانشجویان اعتصابی پیوستند آنها در قطعنامه بیست ماده‌ای خودشان رژیم را در تنگنا قرار دادند، افزایش حقوق، رسمی نمودن کارمندان پیمانی، اضافه کردن بر وام کارمندی، کاهش بهره بانکی از وام مسکن و دهها خواسته دیگر که در مجموع، اجرای تمام و کمال آنها خلع ید از مسئولان دانشگاه را دربرمی‌گرفت، دانشگاهیان تبریز در ادامه فشار بر رژیم، دست به تظاهرات خیابانی زدند که در پیشاپیش آنان استادان دانشگاه حرکت می‌کردند، سرلشگر بیدآبادی فرمانده لشکر و فرماندار نظامی تبریز در خیابان به دسته تظاهرکنندگان نزدیک شد و به یکی از پزشکان سرشناس که در اول صف شعار می‌داد گفت: آقای دکتر شما چرا؟

به یاد روزگاری افتادم که سالها پیش از این ماجرا، در اوج قدرت رژیم در یکی از مسافرت‌های هویدا نخست وزیر وقت به تبریز چند تن از وزرای کابینه و گروهی از دانشگاهیان کشور و بزرگان مملکت شبی در دانشگاه تبریز شب زنده‌دار بودند، دکتر تسلیمی رئیس وقت دانشگاه میهمانی باشکوهی به شیوه بزم خیام در چمن دانشگاه ترتیب داده بود که میهمانان در خمره‌های شراب شستشو و تا سپیده‌دم میگساری می‌کردند. مثلی است که می‌گوید، هر که خربزه خورد پای لرزش هم می‌نشیند.

هر روز بر تعداد سازمانهای دولتی معترض بر رژیم افزوده می‌شد، کارمندان ادارات دولتی برای اینکه از دیگر سازمانها و طبقات اعتصابی عقب نمانند با صدور قطعنامه‌های چندماده‌ای خواسته‌های رفاهی خود را پیش می‌کشیدند و اعلام می‌کردند تا حصول نتیجه قطعی بر سر کار خویش حاضر نخواهند شد، خواسته‌های اعتصابیون مشابه یکدیگر بود با این حال بعضی از سازمانهای دولتی تندروری می‌کردند، برای مثال، دو هزار نفر کارکنان و کارگران برق منطقه‌ای آذربایجان به کمتر از دویست درصد اضافه حقوق رضایت نمی‌دادند.



## حرف آخر

روزها، هفته‌ها و ماههای آخر شش ماهه دوم سال ۱۳۵۷ حادثه‌ساز بودند، تنش و آشوب‌های فزاینده در شهر تبریز فراگیر شده بود، اعتصابات رو به گسترش که ابتدا با عنوان در خواسته‌های رفاهی شروع گردید از طرف معلمین تبریز برای اولین بار رنگ سیاسی به خود گرفت و نیازهای رفاهی به خواسته‌های سیاسی مبدل شد، آنها اجرای تمام و کمال قانون اساسی را خواستار گردیدند در گردهم‌آیی معلمین و فرهنگیان تبریز که پدram رازی معاون وزیر آموزش و پرورش شرکت داشت در حقیقت یک اجتماع مجادله بود زیرا معلمین تبریز با کنار گذاشتن اصول اخلاقی و انضباط اداری و احترام به مقام مافوق شدیداً بزرگان مملکت و آموزش و پرورش را مورد حمله و سرزنش قرار دادند.

آموزش و پرورش آذربایجان بیش از هر سازمان دولتی دیگر در سیطره نفوذ سیاست چپ بود به همین جهت در چنین محیطی که فرصت مناسبی برای قدرت‌نمایی تندروهای افراطی پدید آمده بود افکار و یا تمایلات فکری دیگر عملاً تحت الشعاع حرکت جنبش چپ قرار می‌گرفت.

معلمین خطاب به معاون وزیر گفتند: از قول ما به آقای وزیر بگوئید که معلمین تبریز از شما پول نمی‌خواهند معلمین به معنویات می‌اندیشند اگر از خواسته‌های ما حمایت کنید وزیر ما هستید در غیر اینصورت ما با شما کاری نداریم، معلمین پا را از اینهم فراتر نهادند به روی پدram رازی فریاد کشیدند که شما فقط مادیات را برآورده کرده‌اید اما به خواسته‌های فکری ما توجه نداشته‌اید، اگر راست می‌گوئید بیائید قانون اساسی را برای ما اجرا کنید در آن صورت ما کار دیگری با شما نخواهیم داشت و این حرف اول و آخر ماست، راه برگشت و تعدیل هم ندارد، محسنی مدیر کل آموزش و پرورش در این جلسه پیشنهاد کرد که خواسته‌های رفاهی و سیاسی از یکدیگر تفکیک گردند، معلمین که از این پیشنهاد آشفته بودند به مدیر کل گفتند، تو اول موضع خودت را برای ما روشن کن بیینم جانب ما را می‌گیری و یا فرمانبردار وزارت هستی؟ دیگر

اینکه خواسته‌های صنفی و سیاسی ما از یکدیگر جداناپذیرند و دولت در درجه اول و وزیر آموزش و پرورش در درجه دوم می‌خواهند چنین وانمود سازند که خواست ملت ایران جنبه رفاهی دارد که این کاملاً دروغ محض است.

خانم آموزگاری، در این گردهم‌آیی خطاب به معاون وزیر گفت، این شهر از هفتاد سال قبل سابقه فرهنگی دارد، پدران، مادران و خودمان با نان بخور نمیری زندگی کرده‌ایم و هرگز از گرسنگی نمی‌میریم خواسته‌های واقعی ما در واقع نیازهای سیاسی است، کیهان ۲۹ مهر ماه ۱۳۵۷

بلوای ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ تبریز نام این شهر را پس از انقلاب مشروطیت و قضیه آذربایجان در سال ۱۳۲۴ بار دیگر بر سر زبانها انداخت، احمد بنی‌احمد نماینده تبریز در مجلس شورای ملی با ایراد نطقها، مصاحبه و انتقاد شدید دولت‌های وقت را زیر فشار قرار داد و رژیم را تضعیف نمود.

حسین اسحق‌نژاد نماینده دیگر تبریز، برای اولین بار در نظام سلطنتی به ساواک پلیس سیاسی رژیم در مجلس حمله کرد و بنی‌احمد برای نخستین بار بعد از انقلاب مشروطیت و استقرار سلسله پهلوی در ایران نظام سلطنتی را هدف قرار داد و با انتشار اعلامیه‌ای به صراحت خواستار خروج شاه از کشور شد، او نوشت، (تنها راه خروج کشور از بن‌بست خروج شاه از ایران است).

نطق پر سر و صدای اسحق‌نژاد در مجلس که با تیتراژ ۹ ستونی در صفحه اول روزنامه کیهان نقش بست به عنوان مهیج‌ترین و پر سر و صداترین موضوع روز منعکس گردید، اسحق‌نژاد در آبان ماه سال ۱۳۵۷ در مجلس به دولت شریف امامی حمله کرد که در حقیقت نظام سیاسی مملکت را هدف قرار داده بود و با محکوم کردن ساواک از مخالفین رژیم نمره مثبت گرفت و همه قوانین مملکت را زیر سؤال برد از دولت پرسید، می‌گوئید، درآمد دولت تنها از عواید نفت بیش از بیست میلیارد دلار است در این صورت شما چرا پول مردم را برای خرید اسلحه خرج می‌کنید؟ همگی ما اذعان داریم که اگر خدای نکرده جنگ بین‌الملل درگیر شود حتی با پیشرفته‌ترین وسایل نظامی که داریم نخواهیم توانست بیش از چند ساعتی دوام بیاوریم وقتی از چنین حقیقتی همگی آگاهیم

پس چرا وسایل نظامی را در حد نیاز تهیه نمی‌کنیم؟ مردم می‌خواهند بدانند با آنهائی که یک عمر بر مسند قدرت تکیه زدند و پول مردم را به غارت بردند و برای خودشان در کشورهای اروپا و امریکا ویلاها خریدند و عیاشی کردند چه اقداماتی در قبال گناهانشان انجام خواهد شد؟ یعنی اینها بودند که با بگیر و ببند وضع امروز کشور را باعث شدند نه، دیگر ملت نمی‌تواند حقایق را نادیده بگیرد وضع قوانین غلط سیاست نادرست کشاورزی و تجاوز نکردن صنعتی شدن کشورمان از مونتاژ، توأم با نابسامانیهای امروز کشورمان را باعث شده است، ما در واقع هدفمان این بود که یک کشور صنعتی داشته باشیم اما کشاورزی مان را از دست داده‌ایم و امروز دست روی دست گذاشته‌ایم و حتی چلوکبابمان بقولی مونتاژ از برنج امریکائی، پیاز هندی و گوشت استرالیایی است، نفت می‌فروشیم ولی همه ساله نوسانات منفی ارزی را جبران می‌کنیم تا پول یک کشور در امریکا و اروپا دستخوش تغییر می‌شود ما در ایران متحمل زیان هنگفت می‌شویم، در این صورت چگونه می‌توان باور کرد ارزش ریال ایران در سطح جهانی ترقی کرده است؟ آیا این دروغ مسلم به ملت نیست؟ قبول کنید که هست نه تنها دروغ است بلکه خیانت است، پول نفت را بی حساب و کتاب غارت کردند و به این دلخوشند که مردم پولدار شده‌اند می‌توانند اجاره‌های کلانی بدهند و اتومبیل پیکان سوار شوند، سرانجام اسحق نژاد همه وزارتخانه‌های کشور را به باد انتقاد گرفت و در نطق یک ساعته خود همه چیز را بهم ریخت اما در آن محیط متشنج کسی از او نپرسید که این نوشته را چه کسی به دستش داده که قرائت کند؟

احمد بنی‌احمد در روزهای اوج‌گیری انقلاب که به گفته وی، در جهت استقرار دولت ائتلافی تلاش می‌کرد، او در گرماگرم بازار سیاست تنها کسی بود که در گروه اپوزسیون با استیضاح دولتهای وقت، نطق کردن در مجلس، مصاحبه با خبرنگاران و نوشتن مقاله در روزنامه‌ها، عملاً رژیم را زیر فشار سیاسی به زانو درآورده بود در گفتگو با شاهرخ صداقتیان نویسنده روزنامه کیهان در پاسخ به پرسشهای او چنین گفته بود:

می‌دانید که حتی مبارزات خرده بورژوازی علیه جامعه کاپیتالیستی درست از بطن جامعه شروع می‌شود و حکومت‌های اختناق و فشار از داخل خودشان پوسیده می‌شوند و منفجر می‌گردند، درست مثل ما، فکر می‌کردم که هیئت حاکمه ایران دیکتاتور است اما اوضاع نشان داد که دیکتاتور هم نیست چون دیکتاتور در موضع خود می‌ماند و تکانی هم نمی‌خورد، یا شکست می‌خورد و یا پیروز می‌شود ولی عملاً دیدیم که هیئت حاکمه یک شبه حداکثر عقب‌نشینی را کرد، این نکته را هم باید اضافه کرد که هیئت حاکمه نه تنها در حال حاضر بلکه از سال‌های قبل یک نوع تاکتیک در مقابل دنیای خارج اتخاذ کرده است که در سرنوشت ملت مؤثر بوده است، یعنی با تشویق مردم به طرف روش‌های انقلابی و تند کردن شعارهای تظاهراتی به دنیای غرب ثابت کرده است که در ایران جز پناه بردن به کمونیستها و یا هیئت حاکمه فعلی راه حل دیگری وجود ندارد، یعنی یا ما را باید انتخاب کنید و یا کمونیستها را، حتی شعارهای تندی را که میان مردم می‌برند کار هیئت حاکمه است، از طرفی در مبارزات برای ترساندن گروه‌های روشنفکر بکار می‌گیرند و می‌گویند اگر حکومت اسلامی در این کشور مستقر شود برگشتی خواهد بود به دوره تفتیش عقاید و سیر قهقرائی و استدلال هم این است با حکومت‌های فاسد استبدادی به علت اینکه انواع فساد در بطنشان وجود دارد می‌شود به راحتی مبارزه کرد اما با حکومت‌های این نوعی چون فاسد نیستند نمی‌توان به مبارزه برخاست.

بنی‌احمد در این مصاحبه، هیئت حاکمه ایران را فاسد و غیرقابل اصلاح دانست و سرانجام وقتی خبرنگار کیهان از وی سؤال می‌کند شما هم وکیل رستاخیزی هستید و ایرادی که بر بقیه وارد است به شما هم وارد خواهد بود می‌گوید، کاندیدا شدن حق همه مردم بود و من هم یکی، تا زمانی که کارت داوطلبی نمایندگی را پر کردم عمل خلافی از من سر نزده بود اما وقتی که بقیه کاندیداها معرفی شدند به فاصله چند ساعت استعفاء کردم و از تبریز به تهران آمدم و اعلام کردم اعلام کاندیداتوری این گروه، توهین به مهد مشروطیت ایران است، اما علیرغم استعفاء با چهل هزار رأی به مجلس آمدم و بقیه را هم که بهتر

می‌دانید ... مرحوم دکتر مصدق می‌گفت، برای رفتن به بهشت از جهنم هم ممکن است راه پیدا کرد، با همه این حرفها، همه ما در افکار عمومی محاکمه می‌شویم و رأی عادلانه را مردم صادر می‌کند.

برغم همه این حرفها، بنی‌احمد در آخرین ماه‌های عمر رژیم سلطنتی گرداننده سیاست بود حزب رستاخیز آذربایجان زیر نفوذ او قرار داشت وی دوست دیرینه خود مهندس شکرانی را در رأس حزب قرار داد بدین ترتیب از یک طرف نقش مخالف بازی می‌کرد و از سوی دیگر نظریه‌پرداز حزب رستاخیز بود، با این حال در روزهای آشوب‌زده آن روزها از نمایندگی مجلس استعفاء داد که استعفایش از نمایندگی مجلس نیز دقیقاً یک بازی سیاسی بود، بنی‌احمد در نامه‌ای که به همین مناسبت تسلیم رئیس مجلس شورای ملی کرد رژیم، دولت‌ها و نهادهای مملکتی، قوه مقننه و مجریه را شدیداً مورد حمله قرار داد، استعفانامه بنی‌احمد در حقیقت سند محکومیت رژیم بود که به گفته او در طول چند سال آخر عمرش همه نابسامانیها و پریشانیهای موجود مملکتی را سبب شده بود، بنی‌احمد در استعفانامه خود ماجرای جنجالی سالارجاف را نیز با استعفایش ربط داده بود<sup>(۱)</sup>. او با عنوان کردن این موضوع و پیش کشیدن حوادث تبریز و ارتباط دادن ماجراهای گوناگون رویدادهای مملکتی با یکدیگر قهرمان بازی راه انداخت و با احساس پایان عمر رژیم سلطنتی با ارائه پیشنهاد خروج شاه از مملکت اگرچه به هدفهای جاه‌طلبانه خود دست یافت اما هرگز آرمانهای بلندپروازانه‌اش تحقق نیافت.

برای اولین بار عکسهای آیت‌اله خمینی در اغلب مغازه‌های بازار تبریز به

---

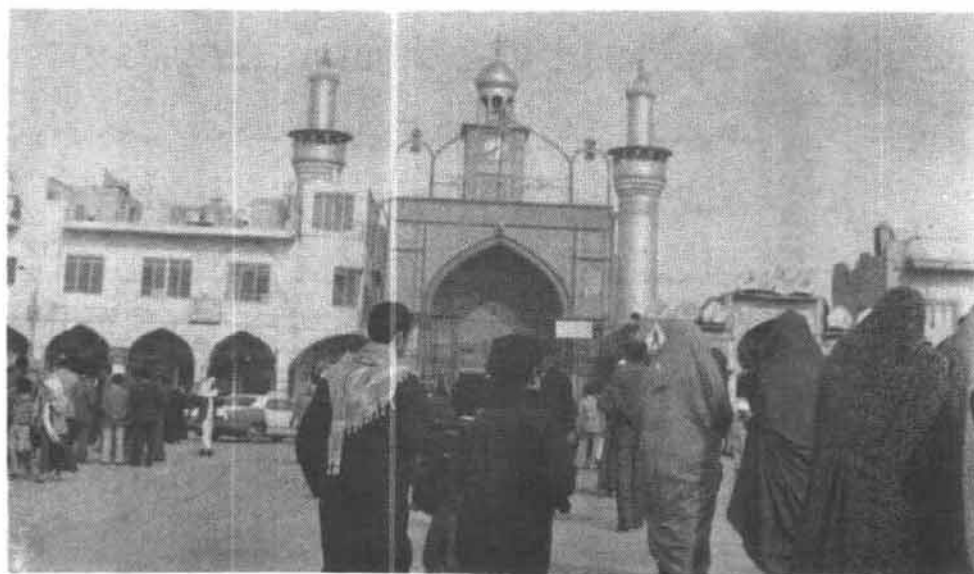
۱- سالارجاف نماینده پاوه در مجلس متهم شد که با دو هزار و پانصد تن از هوادارانش در حمایت از رژیم سلطنتی به تظاهرات ضد رژیم حمله کرده و چهار تن راکشته است براساس این اتهام به دستور رئیس مجلس در غمارت پارلمان بازداشت شد پس از انقلاب اعدام گردید.

چشم می‌خورد، اعلامیه‌ها و کاست‌های حاوی پیام‌ها و سخنرانی‌ها از قم به تبریز فرستاده می‌شد و در اسرع وقت در شهر توزیع می‌گردید در مساجد شهر در و دیوارها پوشیده از اعلامیه و شعارهای مذهبی و سیاسی بود. آیت‌اله شریعتمداری در مصاحبه با خبرنگار کیهان در قم گفته بود:

حکومت استبدادی باید تبدیل به نظام ملی اسلامی گردد، ایشان در پاسخ این سؤال که شما با نمایندگان دولت دیداری داشتید؟ گفته بود، روزی که نمایندگان دولت به خانه ما آمده بودند به آنها گفتم، که اتخاذ تدابیر غلط از یک سو و ظلم و تعدی سازمانهای مسئول دولتی و همچنین پایمال کردن حقوق ملت از سوی دیگر، مملکت را در پرتگاه قرار داده است بطوری که آماده هرگونه انفجار است و اگر هرچه زودتر نسبت به انجام خواسته‌های قانونی و شرعی مردم اقدامات مؤثری صورت نگیرد باید منتظر عواقب خطرناک آن باشیم و خلاصه در قبال آنچه وظیفه شرعی ما که در اصل بیان خواسته‌های اکثریت جامعه بود وعده‌های مساعد دادند و رفتند اما متأسفانه به هیچیک از وعده‌هایی که دادند عمل نکردند و در نتیجه اوضاع کشور هر روز بدتر و وخیم‌تر از روز پیش شد ما هم که وضع را چنین دیدیم و دولت را نسبت به وعده‌هایی که داده بود صادق نیافتیم بعداً هیچیک از نمایندگان را که از سوی هیئت حاکمه تعیین و اعزام می‌شدند نپذیرفتیم و از مذاکره با آنها خودداری کردیم.

### سفر به دیار پاکان

روابط سیاسی ایران و عراق پس از یک دوره بحرانی با امضاء قرارداد الجزیره به حال عادی برگشت و هر دو دولت برای استحکام روابط حسن همجواری به یک رشته اقدامات اساسی دست زدند که از جمله آنها رفت و آمد اتباع دو کشور به ممالک یکدیگر در ارتباط با زیارت اماکن مقدسه بود، این تصمیم بیشتر ایرانیان را راضی و خوشحال می‌کرد که همیشه در آرزوی زیارت عتبات عالیات هستند، براساس این توافق دو جانبه هر هفته از هر استان کشور با پروازهای تهران، بغداد گروهی از زائران ایرانی رهسپار عراق می‌شدند، هر چند که مدت اقامت زوار ایرانی در عتبات از یک هفته تجاوز نمی‌کرد با این حال ایرانیان در این مدت کوتاه از زیارت عتبات عالیات راضی برمی‌گشتند، برطبق برنامه‌های تنظیم شده زائران ایرانی سه روز در کربلا، دو روز نجف اشرف و دو روز در سامره و کاظمین اقامت میکردند، من دو سال پی در پی یعنی سالهای ۱۳۵۶-۵۷ به عتبات عالیات مشرف شدم البته به مقتضیات شغلی این چنین امکانات همیشه برایم فراهم بود همانطوری که در بازگشت از حج یادداشت‌هایم در کیهان مورد توجه مردم قرار گرفت و در بازگشت از زیارت عتبات عالیات نیز دیدنیها و شنیدنیها در چندین شماره روزنامه کیهان چاپ شد که اولین بخش آن



زائران با اشتیاق فراوان به سوی حرم حسین بن علی علیه‌السلام می‌شتابند

در کیهان آذر ماه ۱۳۵۶ چاپ و منتشر گردید. آنچه در زیر می‌آید خلاصه شده آن یادداشتها است.

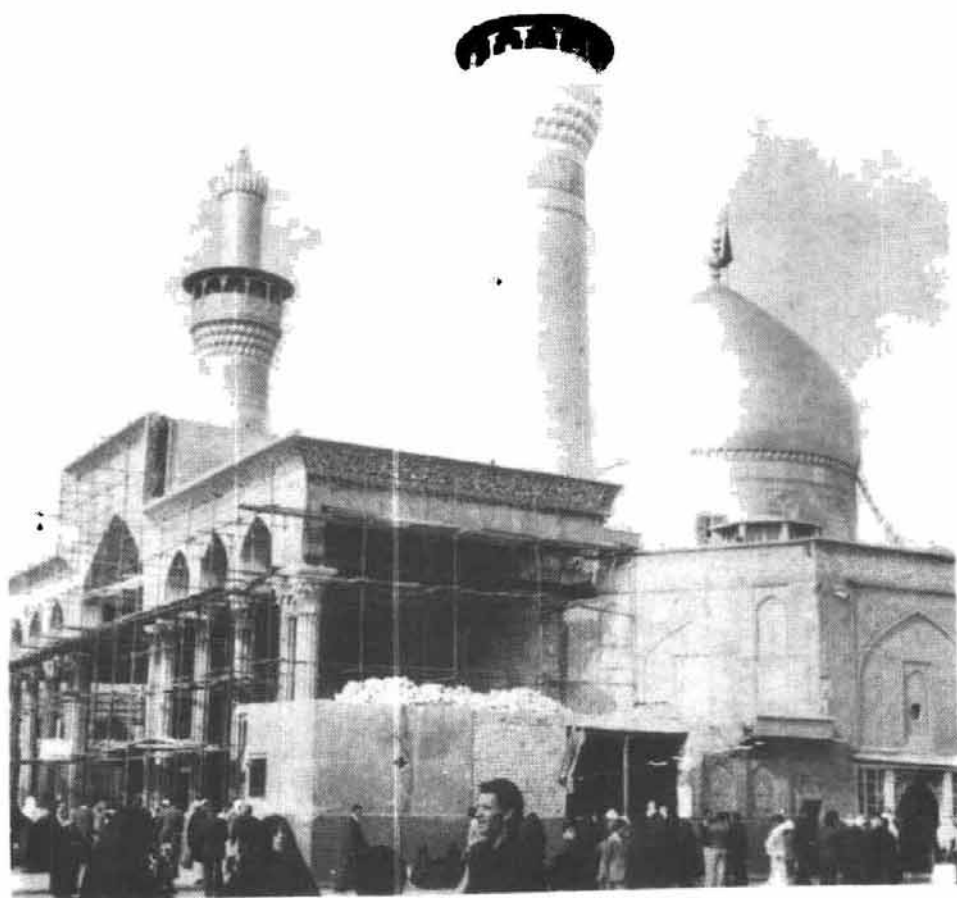
از سرزمین عاشقان حق و حقیقت دیدار دارم آنجا که مبارزین حق و عدالت آرمیده‌اند آنجا که بهترین انسانها خوابیده‌اند و سرزمینی که خاکش برای همه شیفتگان اولاد پیامبر بزرگ اسلام تربت مقدس است، وقتی به فیض دیدار نائل می‌شوی و در بارگاه مقدسش پا می‌گذاری چنان در عالم عرفان و معنویت فرو می‌روی که لحظه‌ها و ساعتها خود را از این جهان خدعه و نیرنگ دور می‌بینی، از سفر به عتبات عالیات سخن می‌گویم امیدوارم آنچه را که دیده و شنیده‌ام بی‌اشتباه بازگو کنم که اگر لغزشی روی دهد اهل مطالعه و تحقیق خواهند بخشید که تحقیق و تتبع با بازگو کردن دیده‌ها و شنیده‌ها فاصله زیاد دارد، وقتی اعمال حج را با زیارت عتبات مقایسه می‌کردم در این اندیشه بودم که بجا آوردن تمام و کمال اعمال زیارت عتبات از انجام اعمال حج آسان نیست بخصوص که فرصت کافی نباشد، به علت تراکم اماکن مقدسه در عتبات عالیات با یک محاسبه دقیق فشرده‌گی وقت بیشتر احساس می‌شد، مثلاً چنانچه هواپیما در این سفر تأخیری نداشت و مأمورین فرودگاه به عناوین مختلف مردم را معطل نمی‌کردند در مجموع یک زائر عتبات ۱۰۹ ساعت فرصت زیارت، خوابیدن، غذا خوردن، رفت و آمد و سوقاتی خریدن را داشت، در حقیقت برنامه‌ریزان هر دو کشور آنچنان عرصه را بر زائران تنگ کرده بودند که زوار طی هشت روز مجبور بودند مدام بدوند، بطور کلی برنامه صد در صد زیارتی بود که اگر در جایی تأخیری پیش می‌آمد از زمان زیارت کاسته می‌شد.

غروب هنگام بود که هواپیمای حامل ما آسمان بغداد را دور زد و بعد در فرودگاه بر زمین نشست، دو ساعتی هم آنجا معطل شدیم گفتند عراقیها منتظر دومین هواپیمای ایرانی هستند که زائران هر دو هواپیما را یکجا از بغداد بسوی کربلا حرکت دهند در آنجا باز مشکلی دیگر بروز کرد و آن اضافه بودن یک نفر از تعداد افراد گروه بود، عراقی‌ها برای یک نفر اضافی تن به رضایت نمی‌دادند سرانجام معلوم شد که در هر پرواز اوقاف ایران یک نفر از کارکنان خود را داخل



گروه می‌کند و عراقی‌ها آن را تخطی از قرارداد می‌دانستند و به این نکته نیز اشاره کنم که از همان لحظه ورود ایرانیان به فرودگاه بغداد زوار در بست در اختیار مأمورین عراقی قرار می‌گرفتند و هیچ ایرانی به هیچ عنوانی حق دخالت در کار زائران را نداشت.

بسوی سرزمینی که تربتش قبله عاشقان حقیقت است و دیاری که بیش از یک‌هزار و سیصد سال میعادگاه شیفتگان حسین بن علی علیه‌السلام و دیگر اهل بیت بوده می‌شتابیم، ساعتی از شب گذشته بود اتوبوسها در آسمان صاف و پرستاره پیش می‌رفتند، فاصله بغداد تا کربلا در حدود یک ساعت راه است، شهرها و آبادیهای مسیر راه را پشت سر می‌گذاریم آن شب شب تاسوعای حسینی بود مردم همه شهرها در گرامیداشت تاسوعا و عاشورای حسینی به عزا نشسته بودند، وقتی از فاصله نسبتاً دور چلچراغهای منارهای حرم دیده می‌شوند صدای صلوات و گریه و شیون در داخل اتوبوس‌ها می‌پیچد و اشک از



السلام عليك يا ابا عبدالله الحسين (ع)

چشمان شیفتگان اهل بیت سرازیر می‌شود، اتوبوسها پنج بار حرم ابا عبدالله‌الحسین (ع) را طواف می‌کنند و بعد به سوی هتل حرکت می‌کنند، کربلا برعکس تصور خیالی ما که همیشه سرزمین خشک و بی‌آب و علف در ذهن ما نقش بسته است شهر سرسبز و زیباست، فضای سبز آن شهر به مراتب از شهر ما تبریز بیشتر و آب آن فراوان است<sup>(۱)</sup>.

هتل کربلا بهترین هتل شهر کربلاست با این وصف برای زوار ایرانی دست کم این ایراد را داشت که توالت‌های فرنگی آن برای زائران خالی از اشکال نبود. گفته می‌شد دولت عراق در احداث هتل‌های مجللی که جوابگوی پذیرایی از زائران بیشتری باشند سرمایه‌گذاری می‌کند، شبهای تاسوعا و عاشورا تلویزیون بغداد فیلمی از حوادث سال ۶۱ هجری نشان می‌داد و زائران پس از یک رفع خستگی کوتاه پای تلویزیون هتل به تماشای این فیلم نشستند.

با اذان صبح به طرف حرم حرکت کردیم در آستانه درب صحن مقدس پس از کسب اجازه دخول از سرور آزادگان پا به صحن حرم ابا عبدالله‌الحسین (ع)



تل زینب (س)

می‌گذاریم و هر اندازه فاصله خود را با حرم نزدیکتر می‌کنیم مکث کرده سلام می‌دهیم (السلام علیک یا ابا عبدالله‌الحسین ... گویان به در ورودی حرم می‌رسیم و سپس آستان در ورودی حرمش را بوسه می‌زنیم و با چشمان گریان به زیارت قبر مطهرش می‌شتابیم زائران پس از خواندن زیارتنامه و زیارت قبر حسین بن علی علیه‌السلام و فرزندش علی اکبر، به سمت چپ متوجه می‌شوند که انصار حسین (ع) و یاران باوفای آن حضرت آرمیده‌اند، قبل از زیارت مجدد حبیب‌ابن مظاهر، زائران قتلگاه حسین بن علی علیه‌السلام را نیز زیارت می‌کنند. اتاق کوچکی که با قبر مطهر سیدالشهداء (ع) ده و یا ۱۵ متر فاصله دارد قتلگاه مشخص شده، سابق بر این، متولی و یا خدام آنجا به زائران، تربت قتلگاه می‌دادند و پولی از آنها می‌گرفتند اما حالا سنگ مرمری روی قتلگاه گذاشته‌اند که چراغ قرمزی زیر سنگ به علامت خون پاک روشن است و زوار سنگ را می‌بوسند و پس از خواندن دو رکعت نماز از آنجا بیرون می‌آیند و هنگام خروج از حرم مجدداً حبیب‌ابن مظاهر را زیارت می‌کنند، حدود پانصد قدم بالاتر از قتلگاه، تل زینب است که امروزه جزئی از بازار شهر شده است تل زینب در



السلام علیک یا ابوالفضل العباس (ع)

ارتفاعی مشرف به حرم قرار گرفته، گفته می‌شود زینب (س) خواهر امام از آنجا میدان جنگ را نظاره می‌کرد. با فاصله کوتاه از تل زینب محل خیمه‌گاه اهل بیت است خیمه عباس برادر حسین (ع) به ترتیب نخستین و بعد خیمه‌های دیگر اهل بیت و طهارت هستند که از آجر ساخته‌اند و سرانجام اتاق قاسم است که به صورت اتاق تازه داماد آراسته‌اند، زائران پس از ترک صحن مطهر اباعبداله‌الحسین (ع) با چشمان گریان به سوی حرم عباس برادر حسین بن علی (ع) می‌شتابند، وقتی نوجوان بودم پدرم برای اهل خانه تعریف می‌کرد که حرم حضرت ابوالفضل‌العباس (ع) جای گناهکاران و ناپاکان نیست فقط کسانی می‌توانند به حرم مطهرش وارد شوند که به خاندان نبوت و اهل طهارت ارادت ورزند با این پندار و باورهای فکری بسوی حرم عباس (ع) گام برمی‌داریم و در آستانه بارگاهش قرار می‌گیریم (السلام علیک یا ابوالفضل‌العباس) (سلام بر تو ای برادر با غیرت حسین ع) در کربلا مجبور بودم مادر پیرم را نیز اداره کنم دنبال تاکسی بودم که ما را به هتل برساند اما تاکسی گیرمان نمی‌آمد، پلیس که متوجه



اتاق قاسم در کربلا

این موضوع شده بود راه را بر یک تاکسی بست و او را موظف کرد ما را سوار کند، آنجا به یاد تاکسیرانان وطن افتادم که ساعتها زیر برف و باران و آفتاب داغ به انتظار تاکسی می‌مانیم بی‌آنکه دل تاکسیرانان بی‌رحم به پیرزن و پیرمردی بسوزد.

در کربلا بازار مهر و کفن رونق داشت. یکی می‌گفت مُهر حاج جواد خوب است و دیگری مُهر شیخ جواد را معتبر می‌دانست از مهر فروش می‌پرسم دلیل معتبر و یا بی‌اعتبار بودن مُهر چیست؟ می‌گوید هیچ چیز. سال گذشته مُهر حاج جواد را خوب می‌خریدند بعد گفتند خاک مهر حاج جواد روغنی است. حالا مُهر شیخ جواد را معتبر می‌دانند در واقع همه مُهرها از گِل کنار رودخانه فرات برداشته می‌شود کفن‌هایی که دست‌نویس شده معتبر است و برعکس کفن‌های باسمه‌ای را نمی‌خرند. بهر حال هر دو متاع دنیا و آخرت را می‌خریم.

در حرم مطهر امام حسین (ع) عربی توجهم را جلب کرده است. پیرمرد هشتاد ساله که لباس تمیز سفید رنگ بر تن دارد با قیافه نورانی با یکدست ضریح مقدس را گرفته، دست دیگر را بسوی آسمان بلند کرده با خدا راز و نیاز می‌کند نه یک ساعت، نه دو ساعت بلکه از صبح تا شام هر موقع به حرم می‌روم او را در آن حالت عرفانی غرق در معنویت مشاهده می‌کنم، با خود می‌گویم اگر از این درگاه چیزی باید گرفت اینها هستند که دست خالی بر نمی‌گردند والا من و امثال من که از بازار خرید برگشته سری هم به این مکان مقدس می‌زنیم چه توقعی می‌توانیم داشته باشیم؟ با خود می‌اندیشم اینجا دیگر جای گریه نیست اینجا است که باید دست به دعا و نیایش برداشت با خلوص نیت به ائمه اطهار متوسل شد و نیاز قلبی را از خدا گرفت.

از بعد از ظهر روز تاسوعا همه اصناف و کسبه اطراف حرم در جلو مغازه‌هایشان دیگ‌های بزرگ چیده بودند خودشان را برای اطعام و احسان روز عاشورا آماده می‌کردند، شب عاشورا حرم‌ها مملو از جمعیت بودند در گوشه‌ای از حرم حسین بن علی علیه‌السلام آیت‌... العظمی سید ابوالقاسم خوئی مشغول خواندن زیاتنامه بودند مهیج‌ترین صحنه بعد از ظهر عاشورا بود که قبیله‌ای نیمه

برهنه معمولاً از حومه کربلا وارد شهر می‌شود و همزمان با ورود آنها بصحن حرم را برای عزاداری افراد قبیله از جمعیت خالی خلوت می‌نمایند، عاشورا شب دستجات عزادار از کربلا و دیگر شهرها به نجف آمده بودند مشعل بدست برای عرض تسلیت به مولای متقیان علی علیه‌السلام، در حرم آن حضرت عزاداری می‌کردند، پس از فراغت از اماکن مقدسه کربلا به زیارت خرابین ریاحی می‌شتابیم که در میان افراد قبیله‌اش چند کیلومتر دورتر از کربلا آرمیده است گنبد طلا و عظمت حرمش به بزرگواری و فداکاریش برازنده است.

زائران با چشمان گریان کربلا را پشت سر می‌گذارند و بسوی نجف رهسپار می‌شوند، فاصله نجف به کربلا حدود یکساعت راه اتومبیل رواست که سمت راست جاده زمینهای خشک و لم یزرع و بی آب و علف است اما سمت چپ با فاصله‌ای که از دور مسیر رودخانه فرات را مشخص می‌سازد سرسبز و پرآب است.

شهرهای کربلا، نجف، کوفه و دیگر شهرهای بزرگ عراق در مسیر این رودخانه واقع شده‌اند که زمینهای مسطح و بدون پستی و بلندی را شامل می‌شوند، بهمین جهت وقتی اشعه خورشید بر گنبدهای طلائی می‌تابد زائران از فاصله نسبتاً دور متوجه اماکن مقدسه می‌شوند و صلوات می‌فرستند، ده کیلومتر به نجف مانده گنبد زرین بارگه مولای متقیان علی علیه‌السلام توجه زائران را بسوی خود جلب می‌کند و زائران که سرگرم صحبت‌های معمولی بودند یکدفعه همه حواسشان را بسوی علی (ع) معطوف می‌دارند و حالت عرفانی شدیدی پیدا می‌کنند در این جا دیگر از گریه و زاری خبری نیست.

زائران در برابر در ورودی صحن مقدس دست به سینه ملتسمانه اجازه ورود می‌طلبند و با گفتن السلام علیک یا امیرالمومنین در ورودی را می‌بوسند. وقتی از هتل نجف که یک هتل ممتاز است برای صبحانه، شام و ناهار به آنجا می‌رفتیم یکی از همولایتی‌ها ناگهان شروع به بوسیدن در ورودی هتل کرد که همه از اینعمل او متحیر شدند خودش که متوجه اشتباه شده بود خجالت کشید و گفت، چنین سعادت‌ی کمتر نصیب انسان می‌شود در سرزمین مقدسی

هستیم که همه چیز و همه جای اینجا مقدس است راستش را بخواهید از بس در این چند روز در و دیوار و ضریح و حرم مقدس بوسیده‌ام که در این هتل را هم اشتباهی گرفتم، زائران از وضع غذای هتل اظهار عدم رضایت می‌کردند، روز دوم اقامت در نجف گفتند چند نفری از بزرگان شما برای بازدید از وضع زائران به نجف آمده‌اند و در این هتل اقامت دارند، زائران که در بدر دنبال مقام مسئول بودند از شنیدن این خبر خوشحال شدند از سوراخ کلید در اتاق و یا سالن غذاخوری پنب و یا شش نفری را که مشغول خوردن غذا بودند بمانشان دادند و همه به انتظار فرصت مناسب بودند که از وضع غذای هتل شکایت کنند یکساعت و نیم غذا خوردن آنها طول کشید و در این مدت گارسونها مرتب انواع و اقسام غذاهای فرنگی و عربی و عجمی برای آنها آوردند که زائران دو چشمی از گارسونها سان می‌دیدند وقتی بازرسان از خوردن فارغ شدند با تشریفاتیکه آمده بودند با همان تشریفات سوار اتومبیلهای خود شدند و بسرعت رفتند و زائران از سرعت عمل آنها در بازرسی تعجب کردند!

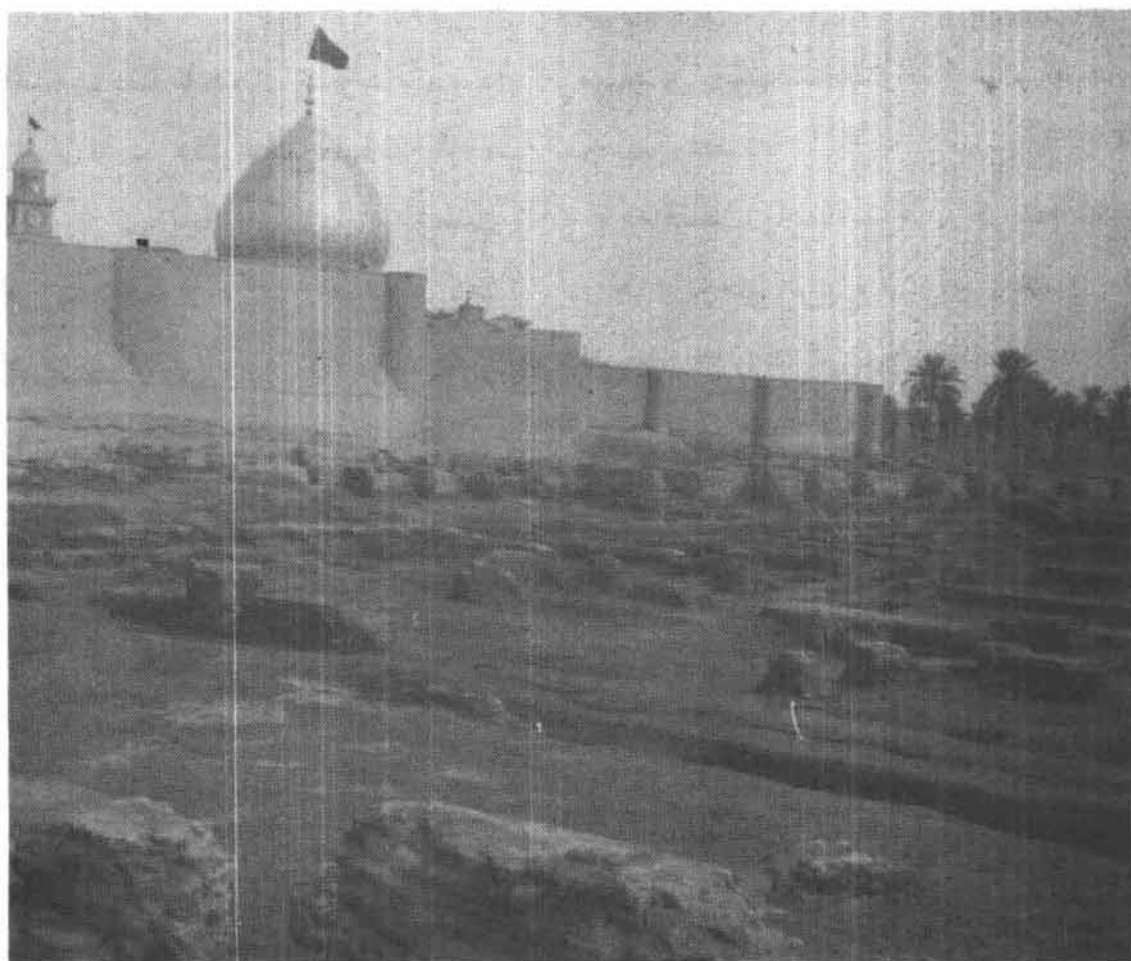
در نجف یک پالتو پوست زنانه را به قیمت پانصد تومان خریدم که در فروشگاههای لوکس خودمان کمتر از دو هزار تومان پول وقت نمی‌دادند اما هرگز بفکر این نبودم که یک چنین سوغاتی در خانواده کثیرالاولاد چه غوغا و الم شنگه‌ای برپا می‌کند از این نظر پس دادن آن را بر خوشحال کردن عیال ترجیح دادم ولی همیشه اختارهای فروشندگان خودی در نظرم بود که اجناس فروخته شده پس گرفته نمی‌شود، مأمور اوقاف عراق وقتی از ماجرا مطلع شد پالتور را بدست کارگر هتل داد و گفت برو به فروشنده بگو اوقاف می‌گوید بی‌چون و چرا پول این پالتو را به خریدار برگرداند، دستور مقام اوقاف باید اجراء شود.

زائران عتبات عالیات هر کجا قدم می‌گذاشتند و هر حرم مطهر و یا مکان مقدسی را زیارت می‌کردند دو رکعت نماز می‌خواندند در مساجد سهله، زید و کوفه متجاوز از ۵۶ رکعت نماز مستحب خوانده می‌شود، قبرستان دارلسلام نجف که بوسعت یک شهر کوچک است در وسط شهر قرار گرفته و قرنهایست که در گذشتگان از نقاط مختلف گیتی را در آغوش گرفته است، وقتی از

خدام گورستان سراغ قبرهای چند تن از اقوام و بستگان خویش را گرفتم بدون مکث در بین صدها هزار و شاید یک میلیون قبر ما را بر سر قبر پدر بزرگم برد برای مادر پیرم هرگز متصور نبود که روز و روزگاری بعد از چهل سال و اندی قبر پدرش را در دارلسلام نجف زیارت کند،

منزل علی علیه السلام در حوالی دارالخلافه ابن زیاد.

خانه علی (ع) دویست قدم با دارالخلافه عبیداله بن زیاد بیشتر فاصله ندارد وقتی برای زیارت خانه وارد حیاط ۳×۶ متر شدیم راهنما یا خدمه نشانمان داد که آنجا اتاق حسن و حسین بوده است در آن یکی زینب و کلثوم و آن دیگری ام‌البنین زندگی می‌کردند، این چاه آب منزل پس از سیزده و اندی قرن هنوز خشک نشده است زائران با پرداخت پولی به خدمه چاه، جرعه‌ای از آب

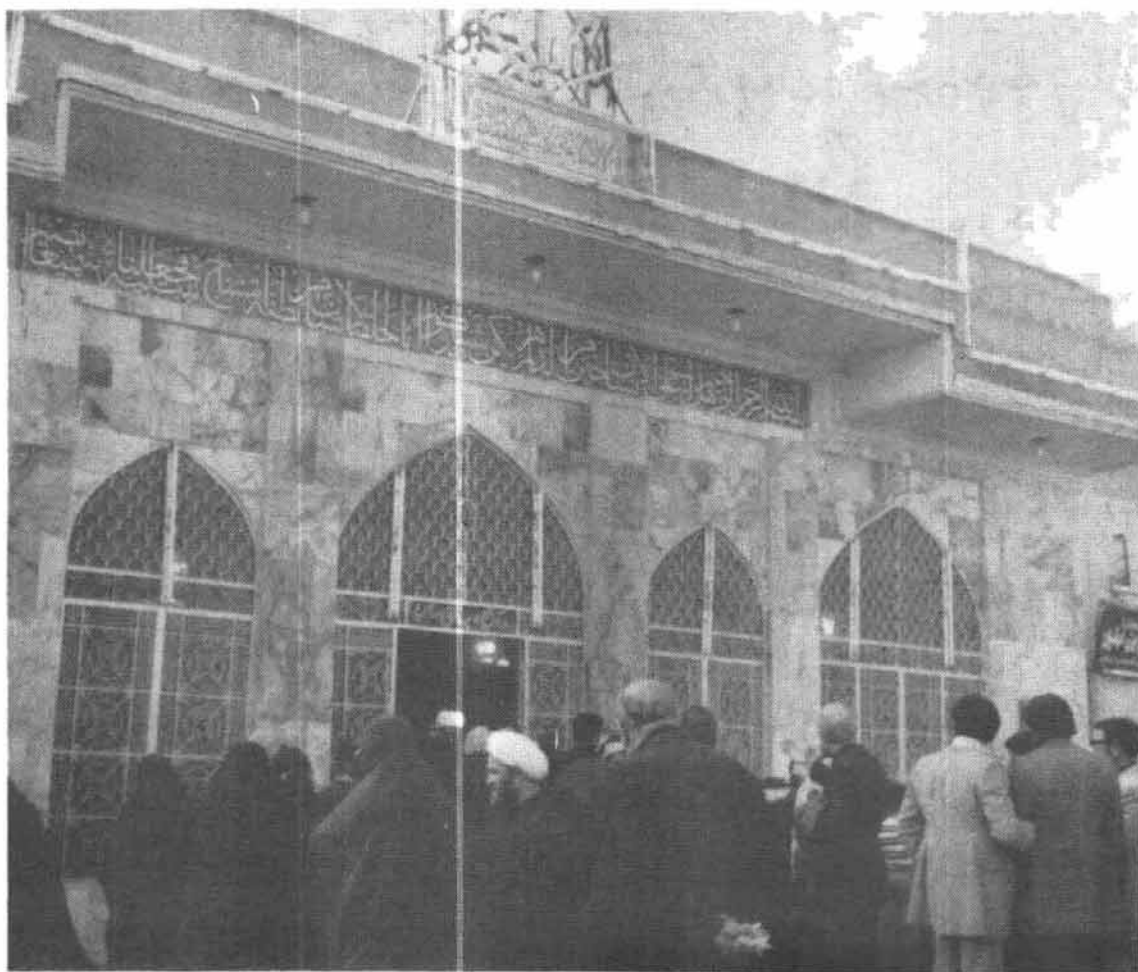


خرابه‌های دارالخلافه عبیدا... بن زیاد در کوفه

گنبد مطلای حرم مسلم بن عقیل و مناره حرم هانی بن عروه پشت دیوار مسجد کوفه دیده می‌شوند



چاه را سر می‌کشیدند، اتاقی دیگر که بگفته خدمه، علی علیه‌السلام را آنجا غسل دادند و کفن کردند که در مجموع این خانه کوچک زندگی خصوصی داماد پیامبر و شهسوار اسلام امیرالمومنین علی علیه‌السلام را در صدر اسلام نمودار می‌سازد در فاصله‌ای کوتاه، باقیمانده‌های کاخ ظلم یعنی دارلخلافه عبیداله بن زیاد است، پس از پائین رفتن از پله‌ها عظمت کاخی که در دست بازسازی است بیشتر مجسم می‌شود، مسجد بزرگ کوفه در پشت دیوار دارلخلافه واقع شده، مسجد کوفه محوطه وسیع روبازی است که با دیوارهای بلند محصور شده که از حوادث و رویدادهای قرن اول هجری خاطراتی بازگو می‌کند، آنجا محل دادگاه عدل علی (ع) است که به قضاوت می‌نشست، در گوشه سمت راست در ورودی مسجد علی علیه‌السلام با کاشیکاریهای زیبا جلب توجه می‌کند محراب مسجد



مسجد علی علیه‌السلام در کوفه

که از واقعه دردناک ضربت خوردن مولای متقیان حکایت می‌کند برای زائران زیارت آنجا و خواندن دو رکعت نماز فضیلت فراوانی را بشارت می‌دهد، به ترتیب، مقامهای دیگری که هر یک در اسلام مقام و منزلتی داشتند و دارند، زائران شتابان به زیارت مرقد مطهر مسلم بن عقیل می‌روند که حرمش در فراخور شایستگی غیرتش بنا گردیده است نور خورشید وقتی بر گنبد مطلا می‌تابد درخشندگی عظمت بارگاهش چشمها را خیره می‌کند، در گوشه صحن مطهر عموزاده حسین بن علی (ع) چند تن از بزرگان اسلام و ارادتمندان خاندان طهارت از جمله مختار ثقفی آرمیده است که از اطراف و اکناف عراق عشیره‌ها و طوایف منتسب به این بزرگواران به زیارتشان می‌آیند و در صحن حرم عزاداری می‌کنند، زنان قبایل یاد شده آنچنان گریه و شیونی راه انداخته بودند که همه زائران ایرانی را مبهوت کرده بود، حرم هانی بن عروه آن پیرمرد باغیرت کوفه که جان خود را مخلصانه بر طبق اخلاص نهاد در گوشه‌ای از مسجد کوفه مملو از زائر و ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت است.

پنجمین روز اقامت زائران در عراق با زیارت کربلا، نجف و کوفه پایان می‌یابد در مسیر راه بسوی کاظمین در قریه مسیب به زیارت قبر طفلان مسلم بن عقیل می‌رویم این دو بدست بیرحم‌ترین دژخیم تاریخ شهید شده‌اند زائران از تماشای تابلو مصوری که از این واقعه دردناک خیالی نقاشی شده است آنچنان می‌گیرند که هیچ سنگدلی قادر نیست از این صحنه حزن‌انگیز متاثر نباشد رودخانه فرات از وسط قریه مسیب جریان می‌یابد اتوبوس حامل زائران در مسیر رودخانه فرات بسوی کاظمین حرکت می‌کنند در بین راه از حله به بابل می‌رسیم که از نقاط سرسبز خرم مسیر رودخانه فرات است در بابل کاخ کلد و آشورا زیر خاک بیرون کشیده شده مورخین یونان و روم باغهای معلق بابل را یکی از عجائب هفتگانه دنیا معرفی کرده‌اند، بابل در نود کیلومتری جنوب بغداد واقع شده و نام حقیقی آن باب ایلی بمعنی الهه است، رودخانه فرات بابل را از شمال به جنوب می‌پیماید و به شطالعرب می‌پیوندد بقایای کاخ کلد در کاوشهای اخیر از زیر خاک بیرون آمده که فرصت عبوری از بابل بازدید کافی از

نقاط دیدنی را غیرممکن می‌سازد.

دیدار از کاظمین و سامره آخرین مرحله سفر زوار است، کاظمین دیوار به دیوار بغداد است که فقط رودخانه دجله این دو شهر را از همدیگر جدا می‌کند در این فاصله کوتاه، در این دو شهر خیلی چیزها متفاوت است شکل و قیافه مذهبی کاظمین این شهر را با بغداد که می‌رود با سنت‌های قدیمی فاصله بگیرد و به مظاهر زندگی مدرن دست یابد جدا کرده است با اینحال کاظمین از نظر آبادانی در مقایسه با شهرهای مذهبی دیگر تمیز و پیشرفته است در عراق مثل بعضی از کشورهای عربی که با استفاده بنادر آزاد اجناس لوکس فراوان است کالاهای تجملاتی کمتر بچشم می‌خورد از مهر و تسبیح و کفن که در شهرهای



کاظمین

حرمین امامان موسی بن کاظم (ع) و محمد تقی علیه السلام

مذهبی بیشتر چشمگیر است که بگذریم انواع و اقسام پارچه‌های خارجی و داخلی بحد وفور دیده می‌شد، جالب اینکه قیمتها در همه شهرهای عراق تقریباً یکسان است و دولت به نرخها کنترل شدیدی اعمال می‌کند.

زائران وقتی احساس می‌کردند کم‌کم به پایان خط می‌رسند برای بازگشت مجدد به کربلا نقشه می‌کشیدند فاصله کاظمین به کربلا با اتومبیل در حدود یکساعت راه است اما مأمورین عراقی که بوئی از این نقشه زوار برده بودند به محض ورودشان به کاظمین به آنها هشدار می‌دادند، مسئول عراقی زائران را مخاطب قرار داد و گفت زیارت همه شما قبول باشد می‌خواهم این نکته را برایتان روشن کنم که براساس موافقتنامه‌های منعقد شده بین دولتین ایران و عراق در برنامه رفت و آمد زوار مقرراتی وضع شده است که همه زائران ایرانی موظف به رعایت آنها هستند از جمله اینکه وقتی به کاظمین رسیدید در آستانه بازگشت به کشور خودتان هستید و از این به بعد دیگر کسی حق ندارد از این شهر خارج شود و احیاناً دوباره ب فکر بازگشت به کربلا و یا گردش در بغداد بیفتد این اخطار با بیان جمله حق ندارید که دقیقاً تهدید جدی بود همه نقشه‌های طرح شده را برای زائران نقش بر آب کرد با اینحال افرادی بودند که بدون توجه به این تهدید شبانه با کرایه اتومبیلهای سواری راهی کربلا می‌شدند و صبح زود به کاظمین باز می‌گشتند.

تقریباً از روزیکه وطن را ترک کرده بودیم از رویدادهای ایران و جهان بی‌اطلاع بودیم فقط در نجف بود که مشاهده کردیم همه مردم اعم از اصناف و کسبه دور رادیوها جمع شده‌اند معلوم شد که انورالسادات رئیس جمهور مصر چند ساعت بعد به اسرائیل می‌رود و عراقی‌ها از این موضوع مبهور شده‌اند.

این را هم بگویم زائران ایرانی وقتی به کاظمین رسیدند هم اشک چشمانشان خشک می‌شد و هم تقریباً پول جیبهایشان ته می‌کشید، در کاظمین و سامره دیگر نه از آن گریه و شیون کربلا خبری هست و نه از ولخرجیهای اولیه ورود به عراق، آنهائیکه از خرید خسته نشده بودند به

قرض پناه می‌بردند، مأمورین عراقی به زوار هشدار می‌دادند که مواظب جیبهایشان باشند با همه تدابیر اتخاذ شده اغلب زائران گرفتار جیب برها می‌شدند که در شلوغی حرما کمین کرده بودند، از اینها که بگذریم اصولاً خدام‌های حرمین در کاظمین و سامره برعکس همکاران سمج خود در کربلا و نجف که نذور نقدی اعم از پول نقد و طلاجات را از دست زوار می‌قاییدند آدمهای سر به زیر و آرامی بودند که فقط به پرداختیهای زائران قناعت می‌کردند.

دیدار دو امام شیعیان، حضرت موسی بن کاظم ع و حضرت امام محمدتقی علیه‌السلام در کاظمین و زیارت امامان علی‌التقی علیه‌السلام و حضرت حسن‌العسگری ع در سامره آخرین دیدار با امامان معصوم در عتبات است حرکت بسوی سامره و زیارت قبرهای این دو بزرگوار به برنامه هفت روزه زیارتی عتبات نقطه پایان می‌گذارد، در چهل کیلومتری جاده کاظمین به سامره، حرم امامزاده سیدمحمد پسر امام علی‌التقی علیه‌السلام واقع شده که عربها برای این امامزاده احترام فراوانی قائل هستند بهمین جهت بیشتر کسانی که نذر و نیازی دارند در آنجا قربانی زیح می‌کنند، بعلت ازدحام زائران مسئولان امر به محض ورود زائران ایرانی صحن حرم را از اهالی بومی خلوت می‌کنند.

در نزدیکی سامره از نقاط دیدنی یکی هم برج و مسجد متوکل خلیفه عباسی است که برای بالا رفتن از برج باید ۴۴۱ پله را طی کرد که امروزه بصورت گردشگاه جوانان درآمده است و در روزهای تعطیل صدها دختر و پسر جوان در کنار این برج بساط راه می‌اندازند و از پله‌ها بالا پائین می‌روند، سامره در قدیم‌الایام عسگرین نامیده می‌شد، یعنی قشون متوکل در آنجا بود و از بالای این برج اطراف شهر را کنترل می‌کردند، زائران در آخرین مرحله زیارت عتبات در مداین به زیارت سلمان فارسی می‌روند و قبر شریفش را غرق در بوسه می‌کنند صحن داخلی حرم سلمان بازسازی می‌شود و حرمی در شان آن بزرگوار در دست ساختمان است در فضیلت زیارت سلمان

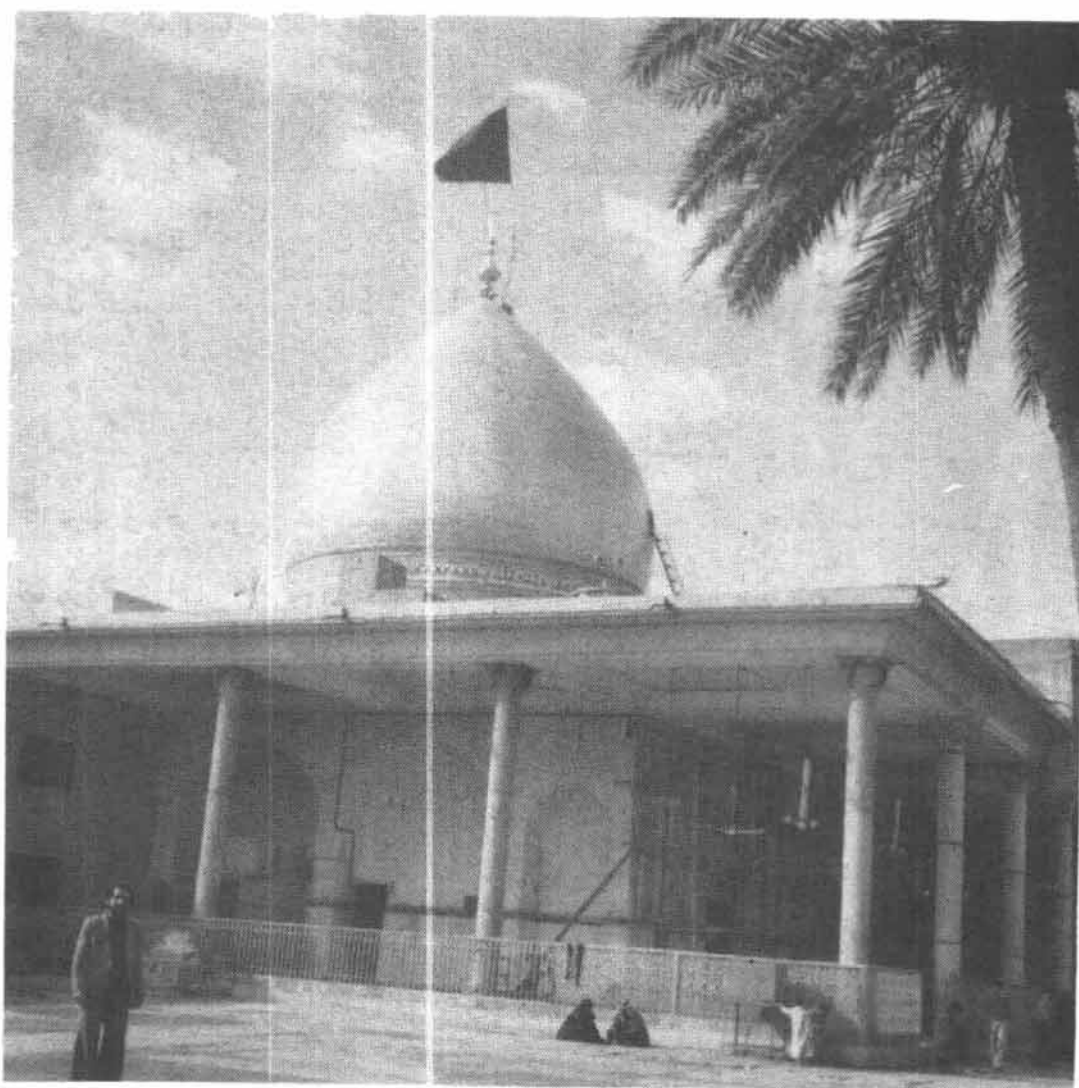
اینکه رسول خدا فرمود سلمان دریایی است که نمی‌خشکد و گنجی است که تمام نمی‌شود.

در مد این از بازمانده کاخ ساسانیان که ایرانیان طاق کسری می‌نامندش بازدید کردیم، کاخ کسری بازسازی می‌شود و پارک زیبایی در محوطه کاخ ساخته شده که روزهای تعطیل مردم در آنجا جمع می‌شوند بی‌اختیار به یاد این قصیده خاقانی افتادم، هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن هان، ایوان مدائن را آئینه عبرت دان.

زائران سیر نشده از زیارت و خرید منتظر رسیدن به فرودگاه بغداد بودند که باز هم خرید کنند در فروشگاه فرودگاه بغداد هر چه پول همراه داشتند بیرون می‌کشند تا دیناری آخر خرج می‌کنند.

چند تن از دوستان در کربلا با بزرگ خدام حرم حسین بن علی علیه‌السلام خلوت کرده بودند بموقع سر رسیدم از نظر موقعیتی که داشتم مرا نیز در تصمیم سهیم کردند قضیه از این قرار بود که خدام باشی با دریافت مبلغ قابل توجهی موافقت کرد از تربت پاک امام که به گفته او از روی قبر حسین ابن علی علیه‌السلام از داخل سردآب برمی‌داشت بی‌نصیب نسازد روز بعد در محل موعود دو بسته کوچک تربت تحویل گرفتم و یک اسکناس هزار تومانی کف دستش گذاشتم. یک بسته از تربت پاک را ده سال بعد بر جسد پدر هدیه کردم و تربت دوم را در کنار جسد مادر نهادم.

یکسال بعد در سفر دوم از آنچه در ایران می‌گذشت بی‌خبر بودیم وقتی از مد این باز می‌گشتیم رادیو اتوبوس حامل ما به زبان عربی از ملاقات شاه با دکتر علی امینی خبر پخش کرد همه که بی‌صبرانه در انتظار سرنگونی رژیم شاه بودند برای تحقق آرزوهایشان نذر و نیاز می‌کردند، یکی از همسفران نذر کرد اگر در طول یکسال رژیم سلطنتی در ایران سرنگون شود سال بعد که به عتبات برمی‌گردد یک قطعه قالی به خانه علی علیه‌السلام در کوفه هدیه کند.



حرم حرین ریاحی

### تبریز در اوج آشوب

دوشنبه ۲۵ دیماه ۱۳۵۷ سرگرد مجیدی رئیس کلانتری بخش یک تبریز ترور شد مقتول به اتفاق محافظ و راننده‌اش صبح، هنگام خروج از منزل واقع در خیابان بهادری مورد سوء قصد قرار گرفت و از پای درآمد، ضاربین که افراد مسلحی بودند مقتول و دو همراهش را به رگبار مسلسل بستند و پس از ارتکاب به قتل گریختند در این حادثه راننده اتومبیل که بشدت مجروح شده بود در بیمارستان درگذشت.

ضاربین نامه‌ای به این شرح از خود بجا گذاشته بودند، سرگرد مجیدی رئیس کلانتری بخش یک تبریز در ساعت هشت صبح ۱۰/۲۵ بخاطر ارتکاب جنایات بیشماری که در حق مردم مبارز میهن ما در تبریز رواداشته بود توسط یک واحد عملیاتی از رزمندگان سازمان چریکهای فدائی خلق ایران اعدام گردید.

ساعتی بعد، این خبر در اجتماع بزرگ دانشگاه تبریز با بلندگو، رسماً اعلام گردید و حاضرین که بیشتر گروههای چپ بودند حادثه را به مثابه یک پیروزی بزرگ برای انقلاب ستودند.

دوشنبه دوم بهمن دو مرد مسلح وارد بانک ملی ایران شعبه دارائی تبریز شدند و از کارمندان بانک خواستند که موجودی بانک را به آنها تحویل بدهند اما بر اثر مقاومت کارمندان بانک و تیراندازی مردان مسلح یکی از مأمورین بانک مجروح شد و مهاجمین که نتوانستند پولها را با خود ببرند فرار کردند.

در اوایل بهمن ماه ۱۳۵۷ سرگرد بصیریان رئیس راهنمایی و رانندگی وقت تبریز شبانه سراغ من آمد و بمن پیشنهاد کرد هر چه زودتر تبریز را برای مدتی ترک کنم او گفت امروز در جلسه کمیسیون امنیت استان رئیس پلیس لیستی از افراد به اصطلاح ماجراجو به کمیسیون ارائه نمود و درخواست دستگیری آنها را کرد چون نام تو در آن لیست بود سعی کردم هر چه زودتر از این موضوع آگاهی کنم با سرگرد بصیریان فقط آشنائی در حدود روابط شفلی داشتم ناگزیر بمدت ده روز در تهران ماندگار شدم.



از نیمه دوم آبان ماه الی نیمه دوم دیماه سال ۱۳۵۷ روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و آیندگان ظاهراً در اعتراض به سانسور دولتی، به مدت دو ماه به اعتصاب کشیده شدند، در کادر تحریریه کیهان چپ‌گراها کنترل روزنامه را بر عهده گرفته بودند، همه خبرها و مطالب روزنامه را در جانبداری از گروه‌های سیاسی چپ تهیه و تنظیم می‌کردند، هاتفی جانشین سردبیر کیهان که گرایش چپ داشت سعی می‌کرد هر روز مطالب و خبرهای کیهان بیشتر نقطه نظرهای گروه‌های سیاسی چپ را منعکس سازد.

دکتر مصباح‌زاده صاحب مؤسسه کیهان از سوابق سیاسی همه کارکنان به ویژه اعضای تحریریه روزنامه آگاهی کامل داشت با اینحال معتقد بود که آنها پرکارترین و مبتکرترین افرادی هستند که می‌توان از وجودشان بهره گرفت، افزون بر این او می‌دانست که هر تغییر بنیادی در کادر تحریریه روزنامه‌اش به موقعیت اجتماعی و سیاسی روزنامه لطمه می‌زند، بهمین جهت قویا از کارکنانش علی‌رغم افکار و عقاید سیاسی‌شان از نظر مادی و معنوی حمایت می‌کرد و هر یک از نویسندگان و یا خبرنگاران روزنامه که از طرف نظام تحت تعقیب و یا بازداشت می‌شدند حقوق آنها تمام و کمال بخانواده‌شان پرداخت می‌شد، دکتر مصباح‌زاده دو ماه حقوق کارکنان اعتصابی مؤسسه را پرداخت کرد و خود در آستانه انقلاب، کشور را ترک نمود و مؤسسه کیهان را به کیهانیها گذاشت با این وصف بعضی از آنها چهره متفاوتی از خود بعد از مصباح‌زاده در کیهان ارائه دادند چپ‌گرایان کیهان همزمان با تحولات سیاسی مملکت نقطه نظرهای سیاسی خویش را در کیهان علنی ساختند، هاتفی بود که برای اولین بار در مطبوعات ایران عکس امام خمینی را در کیهان چاپ کرد.

من در مدت سی و اندی سال از همکاری با کیهان ناظر و شاهد فراز و نشیبهای زیادی در طول انتشار این روزنامه بودم، بعد از کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ که از زندان آزاد شدم نمایندگی کیهان بمن واگذار شد در آن زمان تیراژ کیهان در تبریز روزانه از سیصد نسخه تجاوز نمی‌کرد وسیله خبررسانی به روزنامه، به پست دولتی محدود بود بمنظور افزایش تیراژ روزنامه سعی

می‌کردیم با قبول مشترک و رساندن روزنامه به خانه‌های مردم و دائر کردن شعبات متعدد فروش روزنامه در نقاط مختلف شهر، مردم را هر چه بیشتر به مطالعه روزنامه تشویق نمائیم، در این مدت کیهان بسرعت در بین مردم جا باز کرد و بصورت یکی از نیازهای روزانه مردم درآمد، علاوه بر ارتباطات تلفنی گسترده، برای اولین بار در مرکز استان، دستگاههای مخابراتی تلکس در تبریز در اختیار نمایندگی کیهان قرار گرفت و مقدمات نصب دستگاههای مخابره تصویر فراهم شده بود.

یکی از خاطرات به یاد مانده از روزنامه کیهان این بود که وقتی برای اولین بار کیهان عکس امام خمینی را چاپ کرد مردم تبریز که از این موضوع اطلاع حاصل کرده بودند جمعیت انبوهی شبانه به دفتر سرپرستی مراجعه کرده و تا صبح که معمولاً روزنامه به تبریز می‌رسید در جلو دفتر نمایندگی روزنامه نشستند و پس از خرید روزنامه متفرق شدند.

سرانجام اینکه کیهان در آستانه انقلاب اسلامی با تیراژ بیست هزار نسخه در روز، در تبریز پخش شد و رکورد تازه در طول سالهای متمادی که از خرداد ماه سال ۱۳۲۳ یعنی نخستین شماره کیهان شروع و تا آخرین شماره دوره نظام پادشاهی ختم می‌شود بجا گذاشت.

### سقوط تبریز به روایت خبرنگار کیهان

سرانجام عصر روز ۲۳ بهمن سال ۱۳۵۷ تبریز مرکز استان آذربایجان شرقی پس از یکسال آشوب، تظاهرات و اعتصابات بدست مخالفین رژیم سلطنتی افتاد، آخرین پایگاه قدرت رژیم در تبریز، کلانتری شش بود که سرسختانه در مقابل جمعیت مهاجم ایستادگی کرد و با سقوط کلانتری ۶ پرونده مقاومت نیز بسته شد، در طول یکسال از بروز حوادث گوناگون در این شهر، پلیس بیش از هر نیروی انتظامی دیگر خود را وارد معرکه کرده بود بلوایی که در ۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ در تبریز ظاهراً بنام رئیس کلانتری به وقوع پیوست یکسال بعد با سقوط کلانتری دیگری پیروزی انقلاب را در تبریز تداوم بخشید، رپرتاژ خبری کوتاه که در کیهان ۲۳ بهمن سال ۱۳۵۷ چاپ شد جزئیات ماجرای

سقوط تبریز بدست مخالفین رژیم سلطنتی است.

تبریز دیروز با خون ده‌ها شهید انقلاب ایران را آبیاری کرد، در آستانه سالگره آغاز قیام، مردم این شهر با دشمنان نهضت به ستیز پرداختند، دیروز در حالیکه مردم به استقبال پیروزی می‌رفتند عده‌ای از پاسبانان شرور که در یکسال اخیر، عرصه را بر مردم تنگ کرده بودند به جنگ مردم رفتند و مردم آزادیخواه را به رگبار گلوله بستند، این برخورد خونین هنگامی روی داد که حوالی ساعت سه بعد از ظهر گروهی از تظاهرکنندگان در جلو کلانتری شش تبریز واقع در خیابان امین اجتماع کرده و از مأمورین کلانتری خواستند با نهضت اعلام همبستگی نمایند و به مردم به پیوندند، پاسبانان وحشت‌زده ابتدا در کلانتری را بستند و لحظه‌ای بعد، از پنجره‌ها چند تیرهوائی شلیک کردند، تظاهرکنندگان با پرتاب سنگ به ساختمان کلانتری به آتش آنان پاسخ گفتند، چون هر لحظه بر تعداد تظاهرکنندگان افزوده می‌شد پاسبانان از ارتش کمک خواستند، لحظاتی بعد، گروهی از سربازان فرماندار نظامی به محل رسیدند پاسبانان با کمک و همکاری سربازان با پرتاب گاز اشک‌آور و شلیک تیر بسوی مردم آنها را از جلو کلانتری عقب راندند، در این حادثه شش نفر مجروح شدند، تظاهرکنندگان آنگاه لباسهای خودشان را از تن درآورده کفن پوشیدند و مردم با دیدن مجروحین خشمگین شده شروع به حمله کردند، مأمورین فرماندار نظامی که وضع را وخیم دیدند سوار بر کامیونهای ارتشی شده خودشان را از مهلکه نجات دادند، با ترک محل آنها، خشونت به اوج شدت رسید، تظاهرکنندگان بطرف ساختمان کلانتری حمله برده و اتومبیل کلانتری را به آتش کشیدند پاسبانان وحشت‌زده از پنجره‌های ساختمان کلانتری بسوی مردم تیراندازی می‌کردند بر اثر این تیراندازی‌ها نزدیک به سیصد نفر مورد اصابت گلوله قرار گرفته بودند، پاسبانان به پشت‌بام ساختمان کلانتری رفتند و تظاهرکنندگان را که قصد باز کردن در کلانتری را داشتند به رگبار مسلسل بستند، چند لحظه بعد، در حالیکه سطح خیابان و کوچه‌های اطراف کلانتری پر از اجساد نیمه جان و تیرخوردگان بود گروهی از مأمورین و سربازان فرماندار نظامی با دو تانک به محل حادثه رسیدند

و با تیراندازی، تظاهر کنندگان را که صدای الله اکبرشان به آسمان می‌رفت متفرق کردند،

پاسبانان در حالیکه بسوی مردم تیراندازی می‌کردند پس از جمع‌آوری سلاحهای موجود در کلانتری، سوار کامیونها شده از محل دور شدند، ساعت هفت بعد از ظهر مردم به کلانتری ریختند آنجا را به آتش کشیدند، آمبولانسهای اورژانس و سایر بیمارستانها پس از حادثه به مدت چهار ساعت، تمام مجروحین و تیرخوردگان را به بیمارستانها حمل می‌کردند گروهی از مردم خشمگین بطرف خیابان بهار که کلانتری سوار در آنجا بود هجوم بردند، در آنجا نیز با مقاومت مأمورین مستقر در ساختمان مواجه شدند، برخورد تظاهر کنندگان و پاسبانان تا ساعت ده شب ادامه داشت، دهها نفر در خیابان بهار مورد اصابت گلوله قرار گرفتند، براساس اظهارات چند تن از مسئولان اورژانس و بیمارستانها، در این برخوردها حدود پانصد نفر کشته و مجروح شدند که تاکنون آمار دقیقی از کشته شدگان در دسترس نیست، چند تن از مأمورین کلانتری نیز تیر خورده بودند، رادیو بی‌بی‌سی تلفات تبریز را یکصد و پنجاه نفر ذکر کرد.

سرلشگر بیدآبادی فرمانده لشکر و فرماندار نظامی تبریز در کلیه حوادث و رویدادهای این شهر نه تنها خشونتی نشان نداد بلکه بیشتر با مخالفین به ملایمت رفتار کرد، او اغلب به دستورات و نظرات آیت‌ا... سید محمدعلی قاضی طباطبائی توجه داشت بدین ترتیب دقیقاً سیاست نرمش و مدارای نامبرده سبب شد که ارتش در تبریز با مردم درگیر نشود با این وصف وجود حوادث خشونت بار به گذشته‌های خونبار در تاریخ تبریز مهر تائید زد،

تظاهر کنندگان با کندن نرده‌های کنار خیابانها، پارکومترها و آتش زدن اغلب تأسیسات شهری و دستگیری و ضرب و شتم و کشتن افراد وابسته به رژیم و آویزان کردن جسد آنها از درختان، انقلاب را خونین تر کردند، اساساً طبیعت هر انقلابی چنین است اما در تحولات سیاسی ایران تبریز بیش از هر شهر مملکت، خشونت نشان داده است، یادآور می‌شوم به ماجرای آذربایجان در سال ۱۳۲۵ که بفاصله‌ای کوتاه از سقوط حاکمیت دموکراتها گوشه و کنار

خیابانهای شهر مملو از اجساد کشته شدگان شده بود، در آن ایام مهاجمین، مهاجرکشی راه انداخته بودند این بار جمعیت خشمگین ساواکی‌ها را با خشونت می‌کشتند.

بی‌تردید نقش آیت‌ا... سید محمدعلی قاضی طباطبائی در انقلاب تا حد ممکن از خشونت‌های بی‌رویه و بیمورد و کشت و کشتار جلوگیری می‌کرد، افزون بر این قاضی مردم شهر را خوب می‌شناخت بهمین جهت فرصت‌طلبان را از هر اقدام کینه‌توزانه باز می‌داشت، برای نمونه می‌بینیم آیت‌ا... قاضی سرلشگر بیدآبادی را در روزهای تسویه حسابها در خانه خود پناه می‌دهد، اصولاً در آن حال و هوای شهر، منزل آیت‌ا... قاضی عدالتخانه تبریز شده بود، قدرت تصمیم‌گیری و اجرائی او از دیگر روحانیون در صحنه بیشتر بود با اینحال نهادهای انقلابی از نکته‌نظرهای مقام رهبری و مراجع تقلید خود پیروی می‌کردند.

### راديو تبريز و جنگهای خیابانی

با سقوط مراکز قدرت رژیم سلطنتی از جمله سربازخانه، شهربانی و کلانتری‌های تبریز این شهر بدست مخالفین رژیم سلطنتی افتاد بدین ترتیب عملاً هرگونه مقاومتی از طرف عوامل رژیم درهم شکسته شد، اما راديو تبریز جنگهای خیابانی خیالی راه انداخته بود و بی‌وقفه با پیامهای تحریک آمیز برای انقلابیون مسلح دستورهای جنگی صادر می‌کرد، این راديو از افراد مسلح برای درهم شکستن مقاومت تخیلی استمداد می‌کرد و آنها را اینطرف و آنطرف شهر می‌کشاند و این در حالی بود که عملاً در هیچ نقطه‌ای از شهر نه تنها چنین مقاومتی در بین نبود بلکه افراد ضدانقلابی مورد اشاره راديو تبریز دقیقاً در صحنه نبودند در این باره گزارش خبری کوتاه نوشتم که در کیهان ۲۸ بهمن‌ماه تحت عنوان (تیراندازیهای سه روزه مشکوک بود) چاپ شد و آن چنین است.

در ۴۸ ساعت گذشته خبرهائیکه درباره تبریز انتشار یافت بظاهر چنین حکایت می‌کرد که گویا تبریز در خطر سقوط از طرف افراد ضد خلقی است در حالیکه در خود تبریز حرکات و عملیات ضدانقلابی از طرف افراد و یا گروههای

ناشناس در هیچ مورد ضربه مهلکی برای انقلاب نبود، شب که فرامی‌رسد شلیک‌های مداوم و لاینقطع تا سپیده دم دلهره و وحشت را بر فضای تبریز حاکم می‌کند، مردم نگران و سراسیمه صبح که از خانه‌های خودشان خارج می‌شوند وقتی اطمینان حاصل می‌کنند انقلاب مردم آسیب ندیده است نفس راحت می‌کشند، در حالیکه ترس و اضطراب تمام فضای شهر را در بر گرفته هیچگونه اطلاع دقیقی از چند و چون قضیه نیست، سردرگمی و بی‌برنامه‌گی دستپاچگی عجیبی در بین مردم حتی در کادریهای بالا بچشم می‌خورد عده‌ای را عقیده بر اینست که ایجاد وحشت و اضطراب بوسیله عناصر ضدانقلاب صورت می‌گیرد و پیامهای مشکوک رادیو تبریز در بسیاری موارد مبهم بود، در تبریز شایع شد که جریانات اخیر تبریز، یک برنامه ایجاد وحشت در بین اهالی بوده که شاید بعضی از واحدهای ارتش در آن سهمی داشته است، بعد از سه روز تیراندازی بی‌امان در شهر، سحرگاه دیروز مردم آشفتگی و خشمگینی به خیابانها سرازیر شدند، شک و تردید در چهره‌های فرد فرد مردم دیده می‌شد، مردم از این نظر در تعجب بودند که چطور عملیات چند ساواکی و عناصر ضد انقلاب وجود اینهمه سرباز و نیروی کمکی که از مراغه و زنجان گسیل شده‌اند هنوز به سرانجام نرسیده است؟ پرواز فانتوم در آسمان شهر با صدای رعب‌آور رنگ دیگری به اضطراب وارد می‌ساخت، جوانان شهر در دسته‌ها و گروه‌های متشکل، از رهبران خواستار اسلحه بودند تا خود نظم و آرامش شهر را به عهده گیرند، طبق گزارش کمیته انقلاب تبریز تا دیروز در حدود هفتاد نفر دستگیر شده‌اند. معلوم نیست این عده با عملیات ارتباط دارند یا نه؟ چهارشنبه ۲۵ بهمن ماه شورای انقلاب در منزل آیت‌ا... سید محمدعلی قاضی طباطبائی با شرکت خود ایشان دکتر اسلامی، دکتر غضنفری، نمایندگان شورای انقلاب مرکز، فرمانده نیروی زمینی لشکر تبریز نمایندگان سایر نیروهای مسلح، نمایندگان معتمدین محلی و چند تن از روحانیون تبریز تشکیل شد، از سوی دیگر مردم تبریز در چهار راهها، سرکوچه‌ها و پشت‌بام‌ها به ایجاد باریکارها و سنگرهای شنی پرداختند و همچنین بعد از ظهر دیروز پنجشنبه،

مردم در مقابل پادگان تبریز تظاهرات کرده در حالیکه شعار می‌دادند اگر ارتش ملی است ما را مسلح کنید وارد پادگان شده اسلحه کافی بدست آوردند، همه فروشگاهها تعطیل بود و تردد و عبور و مرور در خیابانها بندرت صورت می‌گرفت، اتومبیلها در سرچهار راهها وسیله افراد مسلح به سلاحهای سرد و گرم بازرسی می شدند اغلب کوچه‌ها بوسیله چوب و آهن و وسایل دیگر بسته شده بودند، رادیو تبریز که رادیو انقلاب نامیده می‌شد با پخش پیامهایی، مردم را به آرامش دعوت می‌کرد، در جلو ستاد عملیاتی و ستاد لشکر و پادگان تبریز عده‌ای اجتماع نموده بودند و به حضور فرماندار نظامی سرلشگر بیدآبادی اعتراض داشتند آنها معتقد بودند که فرماندهی لشکر که فرماندار نظامی هم هست در برگرداندن آرامش مسامحه می‌کند، ظهر پنجشنبه نامبرده از کار برکنار و سرتیب ارزلی بجای وی منصوب گردید، گروهی نیز به خبر مربوط به تظاهرات طرفداران سلطنت و نیز اشغال رادیو تبریز که بی‌بی‌سی پخش کرده بود اعتراض داشتند.

سرانجام بر اثر فشار گروههای حاضر در صحنه، علیرغم میل باطنی آیت‌ا... قاضی طباطبائی، سرلشگر بیدآبادی زندانی شد و سپس به تهران اعزام گردید، خبرنگار کیهان در تبریز در بازداشتگاه با وی گفتگوی کوتاهی داشت وقتی از وی می‌پرسد چرا مردم شما را به توطئه‌چینی متهم می‌کنند؟ می‌گوید، همه اهالی تبریز بخصوص حضرات روحانیون خوب می‌دانند که در طول استقرار حکومت نظامی در تبریز چگونه با مردم با نرمش رفتار کردم، متأسفانه در روزهای اوج قیام مردم مسئله تصرف کلانتری‌های تبریز پیش آمد و پلیس از ما کمک خواست ولی چون ما در آن موقع حق دخالت نداشتیم موضوع را به اطلاع علمای اعلام رساندیم اما مسئله هر لحظه بحرانی‌تر می‌شد و من دو کامیون سرباز برای حفظ آرامش به محل فرستادم اما حادثه به این سادگی نبود و بالاخره خونریزی شد گفتند ۱۶ نفر کشته و گروهی مجروح شدند بهرحال ارتش در ایجاد این حادثه کوچکترین دخالتی نداشت، بیدآبادی به سیاست نرمش محلی در طول یکسال از آغاز قیام در تبریز اشاره کرد و گفت، در این

مدت با وجود اوج قیام مردم کمترین ضایعه‌ای پیش نیامد و این دلیل حسن نیت و حسن رفتار ما با مردم بوده است نامبرده در جواب به اتهام مردم که چرا ارتش ساواکی‌ها را پناه داده است و بدون اینکه آنها را خلع سلاح کند آزاد کرده؟ گفت: این اتهام از شایعه تجاوز نمی‌کند من با آنها چکار دارم قضیه از این قرار بود که چند تن از خانواده‌های آنان بمن مراجعه کردند و گفتند ما می‌ترسیم من به آنها گفتم از هیچ چیز نترسید بروید خانه‌هایتان، تصور می‌کنم این شایعه از آنجا ناشی شده است، که وقتی مردم برای دریافت اسلحه بما مراجعه کردند ما مقاومت کردیم مگر می‌شود بدست هر کسی اسلحه داد؟ من کسی نبودم که با چنین درخواستی موافقت کنم و نکردم، اما به آقایان روحانیون گفتم خودشان بیایند و ترتیب توزیع اسلحه را بدهند ولی آنها ترتیب اثر ندادند تا اینکه بعد از دستگیری من مردم به سربازخانه ریختند و مقداری اسلحه بدستشان افتاد، سرلشگر بیدآبادی و چند تن دیگر از امرای لشگر که از ماجرای تیرباران شدن چهار تن سران سابق ارتش بی‌اطلاع بودند وقتی این موضوع را از خبرنگار کیهان شنیدند حیرت‌زده شدند و لحظه‌ای ب فکر فرو رفتند، سرلشگر بیدآبادی که از این خبر سخت تکان خورده بود خود را باخت فقط گفت (خوب) بیدآبادی خود را بیگناه معرفی کرد. گفت: برای اثبات بیگناهی خود از مردم و روحانیون تبریز شهادت می‌خواهد.

رحمت‌اله مقدم مراغه‌ای نخستین استاندار آذربایجان شرقی بعد از انقلاب اسلامی بود که از طرف دولت موقت به این سمت منصوب گردید. وی در گفتگو با کیهان گفت، من وقتی این مسئولیت را می‌پذیرم که مردم آذربایجان مرا قبول کنند والا نمی‌توانم استاندار تهران باشم. با این وصف از بدو ورود به تبریز، آیت‌... قاضی طباطبائی امام جمعه تبریز به این انتصاب صحه نگذاشت و روابط این هردو، روبروز به سردی گرائید. آیت‌... سید محمدعلی قاضی طباطبائی می‌گفت، رحمت‌اله مقدم مراغه‌ای نواده شجاع نظام مراغه‌ای است که با انقلاب مشروطیت دشمنی کرده است و چنین فردی نمی‌تواند استاندار مهد مشروطیت باشد مقدم مراغه‌ای نیز در جواب ایراد نسبی او مطالب نسبی



دیگری بر علیه او عنوان می‌کرد اما در حقیقت اختلاف آنها از جای دیگر آب می‌خورد، بدین معنی که رحمت‌اله مقدم بیشتر به نکته نظرهای آیت‌ا... شریعتمداری توجه داشت که طبیعتاً چنین موضع‌گیری برای آیت‌ا... قاضی خوش آیند نبود. اوایل انقلاب که جو حاکم در کشور برای انتشار نشریات متعدد با افکار و عقاید مختلف مساعد بود صدها روزنامه و مجله منتشر می‌شدند که مطابق معمول همه آنها برحسب سوابق دیرینه به همکاری با من در آذربایجان ابراز تمایل می‌کردند درست مانند سالهای ۳۲-۳۱-۱۳۳۰.

همانطوری که یاشار کمال نویسنده ترک می‌گوید، در جهان سوم دست یازیدن به کار مطبوعاتی بی‌خطر نیست زیرا حاکمان پس از دست‌یابی به قدرت اغلب به قصد تهدید و اذیت به سراغ کسانی می‌روند که با نشریات فکری سر و کار داشته‌اند و این ناشی از استنباط غلط از نحوه تفکر فکری کسانی است که در زمینه‌های مختلف کارهای مطبوعاتی دست‌اندرکارند. این تفکر و پنداشت غلط را در طول سی و پنجسال نظام سلطنتی با رنج و محرومیت‌های اجتماعی پشت سر گذاشته بودم با این امید که با فروپاشی نظام، چنین تضیقاتی نیز پایان یافته است. در بحبوحه انقلاب بود دسته که خودشان را منتسب به حزب خلق مسلمان کرده بودند در یک تظاهرات خیابانی به دفتر کار روزنامه ریختند و آنجا را آتش زدند و پرارزش‌ترین اسناد و آرشیو روزنامه را از بین بردند. باز در بلبشوی بازار سیاست ایادی حزب خلق مسلمان در تبریز روی مسائل بیمورد که از تعبیر و تفسیر صحیح خبری عاجز بودند تضیقاتی برایم ایجاد کردند. یکبار تفنگچی‌های آن حزب مستقر در کاخ استانداری به سراغم آمدند و از محتوای خبری که برداشت غلط داشتند از من بازجوئی نمودند سرانجام با پادرمیانی حسن شریعتمداری سوء تفاهم برطرف شد. باز مدتی پس از این ماجرا، افراد مسلح حزب خلق مسلمان به منزل ریختند به زور مرا به محل حزب واقع در چهار راه آب‌رسانی بردند. همه بزرگان حزب از جمله حجج‌الاسلام گل‌سرخ‌ی و صدر بلاغی و تنی چند از مؤسسين آن حزب که منتظر من بودند به بدترین وضعی تهدیدم کردند آنها که از خبر چاپ شده در کیهان تفسیر نادرستی داشتند

مرا به تضعیف حزب متهم کردند که توضیحات من در ژست خصمانه آنها اثر نکرد و این بار نیز با وساطت بعضی از بزرگان شهر از چنگشان نجات یافتم.

### مهدی بازرگان در تبریز

مهدی بازرگان نخست‌وزیر دولت موقت در فروردین ماه سال ۱۳۵۸ به تبریز آمد. وی در یک اجتماع پانصد هزار نفری در استودیوم باغشمال با مردم تبریز سخن گفت. بازرگان در قسمتی از سخنانش که به خواسته‌های رفاهی مردم پاسخ می‌داد اظهار داشت. رفاهی که در دوران استبداد پیدا می‌شود و حاکم مستبد در برابر رفاهی که برای مردم فراهم می‌کند متقابلاً از آنها اطاعت و فرمانبرداری می‌طلبد. می‌خواهم دو کلمه راجع به این خواسته‌ها صحبت کنم و این جنبه شخصی و دولتی ندارد بلکه به خاطر نگرانی است که از بازگشت انقلاب به استبداد دارم. این نوع درخواستها که خانه، بیمارستان، مدرسه و کمک مالی می‌خواهند مرا نه در سمت دولت، بلکه در سمت یک ملت ضداستبداد از آن جهت ناراحت می‌کند که ۲۵۰۰ سال استبداد ملت ایران را عادت داده بود که فقط یک منشاء خیر و برکت و قدرت عمل بشناسند یعنی شاه، یعنی دولت و همه چیز را از او بخواهند... اصلاً استبداد را همین انتظار و توقع بوجود می‌آورد و پادشاهان استبدادی این طرز فکر را می‌پذیرفتند. تعجب نکنید که اگر من عرض می‌کنم که شاه اگر می‌گفت من شما را به تمدن بزرگ می‌رسانم این حقیقت بود به اعتباری از حسن نیت بود و واقعاً دلش می‌خواست ملت ایران را به بزرگترین قدرت جهانی برساند. این لازمه روح استبداد است که خودش را موظف می‌داند به ملت و مردمش همه چیز برساند<sup>(۱)</sup>.

در فروردین ماه ۱۳۵۸ عده‌ای از هواداران چریک‌های فدایی خلق در دفتر نمایندگی کیهان در تبریز متحصن شدند به آنها گفتم برای این قبیل نمایشات سیاسی جای مناسب‌تر از محل کسب و کار ما هم وجود دارد. افزون بر این، ما بقدر کافی گرفتاری داریم که شما می‌خواهید پای ما را به لجن‌زار

سیاست بکشید اما این حرفها به گوششان نرفت و به اصطلاح در دفتر روزنامه روزها جا خوش کرده بودند شام و ناهار و صبحانه حضورشان تقدیم می‌کردیم هنگام ترک دفتر روزنامه نه تنها تشکری نکردند بلکه به احتمال زیاد میهمان‌نوازی ما را از عادات و سنن سرمایه‌داری می‌پنداشتند! بهرحال عده‌ای در داخل و گروهی خارج از ساختمان جمع می‌شدند با مخالفین فکری‌شان به بحث و جدل می‌پرداختند ظاهراً اعتراض آنها به دستجات مخالف بود که در نمایشگاه مانی بساط کمونیستی‌شان را بهم ریخته بودند آنها نیز متقابلاً از مقامات می‌خواستند با محکوم کردن این قبیل اعمال خودسرانه جلو آنها را بگیرند. مقدم مراغه‌ای استاندار وقت نماینده‌اش را چندبار به ملاقات آنها فرستاد اما رفقا تن به سازش ندادند.

در اوایل انقلاب اسلامی ایران نشریات چاپ‌گرا بازار فروش مطبوعات را قبضه کرده بودند کتابهای گوناگون مارکسیستی شهر را پر کرده بود، ده‌ها هزار جلد از هر عنوان کتاب افست و پخش می‌شد و نشریات چاپ دست بدست می‌گشت. برای خریدن این نوع کتابها و نشریات، صف‌های طولانی در جلو دکه‌های روزنامه‌فروشی و کتابفروشی‌ها بوجود آمده بود. مغازه‌های کتابفروشان مملو از کتابهای مارکسیستی بودند. در حقیقت توازن فروش کتاب به نفع کتابهای کمونیستی برهم خورده بود. رونق بازار فروش کتاب با تیراژهای کاذب بیکاران را وسوسه می‌کرد که مغازه کتابفروشی دایر کنند. کتابفروشی‌های نوپا که مولود جو حاکم بر کشور بودند در جریانات سیاسی بعد از انقلاب صحنه را ترک کردند.

اساساً طبیعت شغل کتابفروشی و مطبوعاتی از شهریور ۱۳۲۰ بی‌بعد بر چنین منوال بوده است که هر کتابفروشی سعی می‌کرد خود را با طبقه روشنفکر مرتبط سازد زیرا روشنفکری در فرهنگ سیاسی ایران بطور مشخصاً به صاحبان افکار و اندیشه چاپ اطلاق شده است. فراموش نکنیم از اوایل دهه دوم قرن بی‌بعد، نشریات چاپ‌گرا از اعتبار و نفوذ برتر برخوردار بوده‌اند و نیز این حقیقت را نباید کتمان کرد که از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۲۳۶۰ هواداران احزاب چاپ در ایران

بیش از هر طبقه جامعه، کتابخوان بوده‌اند در واقع آنها بودند که در چاپ و انتشار کتاب در بازار مطبوعات ایران نقش تعیین کننده‌ای داشته‌اند و بیشتر ناشرین و کتابفروشی‌ها مجبور بودند در انتخاب موضوع کتاب به نکته نظرهای این طبقه توجه بیشتری نمایند.

در روزهای اول انقلاب، رفقای ذوق زده از انقلاب که زیر پایشان را نمی‌دیدند وقتی روی سنگهای مرمر ساختمان دانشکده فنی در دانشگاه تبریز آرم بزرگ داس و چکش را با شعار (پرولتاریای جهان متحد شوید) نقاشی کردند مردی که در کنار من تماشاگر این صحنه بود آهسته زیر لب این کلمات را زمزمه می‌کرد: (... سوخته‌ها صبر کنید دمار از روزگارتان در می‌آوریم).

درست یک سال پس از این ماجرا که رفقا به این تندروی حساب پس می‌دادند بیاد آن سخنان همشهری افتادم. چپ‌گرایان که در تندروی افراطی‌تر از هر گروه سیاسی دیگر در صحنه ظاهر شده بودند هیچ حزب و یا گروه سیاسی دیگری را که با تفکر مارکسیستی تضاد داشت تحمل نمی‌کردند. توده‌ای‌های قدیمی که سنی از آنها گذشته بود یا در کنار گود نشسته بودند و یا به خاطر عدم فراموشی حوادث تلخ گذشته دم بر نمی‌آوردند.

بعضی دیگر با تلاش و کوشش به رفاه رسیده بودند، آنها رفاه بدست آورده را بر وعده‌های خوشبختی در نظام سوسیالیستی شوروی ترجیح می‌دادند. عده‌ای هم سیاست‌بازی را رها کرده دنبال کسب و کاری بودند.

در مجموع همه آنهایی که از حوادث تلخ سالهای ۳۲-۳۱-۳۰-۱۳۳۰ جان سالم بدر برده بودند بی‌گدار به آب نمی‌زدند. حتی دیرباوران پا را از این هم فراتر گذاشته معتقد بودند در پشت پرده این ماجراها دامی دیگر برای شکار چپ‌گرایان گسترده شده است. در این گیرودار بود که سر و کله فرقه‌چی‌های قدیمی پناهنده به شوروی در خیابانهای تبریز پیدا شد تقریباً همه آنها بمنظور ارزیابی اوضاع و احتمال امکان موجود برای فعالیتهای سیاسی به تبریز آمده بودند که وقتی اوضاع را بر وفق مراد ندیدند به شوروی بازگشتند.

در اسفند ماه سال ۱۳۵۸ در چند نقطه شهر تبریز بین چریکهای فدایی

خلق و همفکران آنها از یک طرف و حزب‌اللهی‌های تبریز از سوی دیگر درگیریه‌های خیابانی روی داد که منجر به خشونت گردید. حزب‌اللهی‌ها به جایگاه‌های فروش نشریات چپ و پایگاه‌های فعالیت آنها یورش بردند. گروه‌های چپ که ظاهراً بمنظور تحکیم موقعیت خودشان در تائید و حمایت از قدرت حاکم تظاهر می‌کردند نتوانستند اعتماد و اطمینان حاکمیت را با این تاکتیک مصلحتی کسب کنند. اگرچه حزب توده ایران در طول سالیان دراز در نظام سلطنتی در مبارزات سیاسی مشروعیتی بدست آورده بود اما پس از انقلاب اسلامی احزاب چپ‌گرا به ویژه حزب توده که سخت به بیماری چپ‌روی مبتلا شده بود دست کم در جامعه تبریز جاذبیت یک حزب سیاسی فراگیر و مبارز را از دست داده بود. بطور کلی احزاب چپ در حوادث بعد از انقلاب اسلامی از همدردی مردم تبریز بی‌نصیب ماندند.

### رویارویی با واقعیات

پس از امضاء عهدنامه‌های گلستان<sup>(۱)</sup> و ترکمانچای<sup>(۲)</sup> به رغم اینکه شهرهای شمالی ایران در آنسوی رودخانه ارس در حاکمیت دولت روسیه قرار گرفتند اما تا سال ۱۹۱۷ میلادی که بلشویک‌ها در روسیه بقدرت رسیدند بین ایران و روسیه رفت و آمد برقرار بود و اهالی شهرهای ایران بیشتر برای کار کردن و داد و ستد به شهرهای آن سوی ارس مسافرت می‌کردند. پس از استقرار دو سیستم حکومتی متضاد یعنی نظام سلطنتی پهلوی‌ها و رژیم بلشویکی در دو کشور ایران و روسیه این رفت و آمدها قطع گردید و از آن ببعده، روی مرزهای شمالی و جنوبی ایران و شوروی پرده استتار کشیده شد، بدین ترتیب در طول



پل مرزی روی رودخانه ارس که روزگاری پل ارتباطی ایران و روسیه بود

۱- ۲۹ شوال سال ۱۲۲۸ هجری مطابق با ۲۱ اکتبر ۱۸۱۳ میلادی

۲- ۵ شعبان سال ۱۲۲۸ هجری برابر با دهم فوریه ۱۸۴۸ میلادی

مدت هفتاد سال پلهای ارتباطی روی رودخانه مرزی ارس سه بار برای عبور و مرور نظامی و غیرنظامی مورد استفاده قرار گرفته‌اند<sup>(۱)</sup> که پس از کوچ دسته جمعی افراد فرقه دموکرات آذربایجان و گروهی از مرزنشینان به آنسوی مرز تقریباً به رفت و آمدهای عادی در این مرزها نقطه پایانی گذاشته شد و بعد از ماجرای آذربایجان در سال ۱۳۲۵ که تنش بر روابط دو کشور حاکم گردید هر دو رژیم کنترل خویش را بر مرزها تشدید کردند. شورویها شهرها و آبادیهای مرزی‌شان را از سکنه خالی نموده و یا از دید مرزبانان ایران پنهان کردند. افزون بر این، در سالهای دهه سوم که جنگ سرد بین دو رژیم شدت گرفت طرفین جنگ رادیویی به راه انداخته هر دو کشور با نصب بلندگوها در نزدیکی‌های

شهرها و آبادیهای مرزی یکدیگر را آماج حملات رادیویی قرار دادند. بدینسان روابط ایران و شوروی در حاکمیت دو نظام سلطنتی و کمونیستی فراز و نشیبهایی را طی کرد. در این مدت اگر چه هر چند گاهی سردمداران دو مملکت بظاهر به داشتن روابط حسن همجواری و زندگی مسالمت‌آمیز تظاهر می‌کردند اما بهبود واقعی روابط فیما بین از حد تعارفات دیپلماتیک فراتر نرفت و سرانجام پس از فروپاشی هر دو نظام سیاسی این وضع نیز عوض شد.

در سه ماهه آخر سال ۱۳۶۸ آذری‌های آنسوی ارس بدون توجه به مقررات نظامی حاکم بر مرزها در اعتراض به محدودیت‌های رفت و آمد بین دو کشور، به کناره‌های رودخانه ارس آمدند و با برچیدن سیمهای خاردار و دیگر موانع مرزی با سردادن شعارهای اسلامی و عبور از رودخانه ارس خودشان را به سمت ایران رساندند و عده‌ای هم طعمه امواج خروشان رودخانه شدند. جمهوری اسلامی ایران با گشودن مرزها به روی آنها، از برادران مسلمان در آنسوی مرز استقبال کرد.

این رویداد تاریخی همزمان با تحولات سیاسی در اتحاد شوروی سابق

---

۱- سال ۱۳۱۷ بازگشت ایرانی تباران قفقاز بوطن، ۱۳۲۰ اشغال ایران در جنگ جهانی دوم



در اواخر سال ۱۳۶۸ آذری‌های آنسوی ارس به کنار رودخانه آمدند و موانع مرزی را برچیدند

بنام دکترین میخائیل گورباچف تحت عنوان (پرسترویکا) یا تجدید ساختار بوقوع پیوست<sup>(۱)</sup> و با فرو ریختن دیوار آهنین بین شوروی و دیگر کسورهای جهان از جمله دیوار برلن که تحولات وسیع سیاسی در اروپای شرقی را پی آمد داشت تقارن پیدا کرد. جمهوری آذربایجان پس از دست یابی مجدد به استقلال، مرزهای جنوبی‌اش را گشود.<sup>(۲)</sup> بدین ترتیب ایرانیان و آذری‌ها پس از هفتاد سال بدنبال گمشدگان تاریخ راهی کشورهای یکدیگر شدند. بازگشائی مرزهای شمالی، در روابط دو کشور ایران و جمهوری آذربایجان واقعه سیاسی قرن بود و از این نظر اهمیت داشت که پس از استقرار نظام اشتراکی در روسیه رابطه بین مردم دو کشور قطع گردید. و در این مدت حاکمان دو کشور هرگز درصدد برنیامده بودند از سیمای واقعی دو مملکت تصویر درستی به ملت‌هایشان

۱- ۱۹۹۱ میلادی

۲- ۱۹۱۸ به حاکمیت مساوات به رهبری محمد امین رسول‌زاده



ارائه دهند. با این حال از آنجائیکه جاذبه‌های زندگی در جامعه سوسیالیستی دارای کشش بیشتری است با این پندار که نظام حاکم بر شوروی از چنین امتیازی برخوردار می‌باشد ایرانیان از دیدگاه سیاسی به مسائل شوروی به ویژه جمهوری آذربایجان در دوران حاکمیت کمونیستی کنجکاو بودند اما زمامداران هر دو کشور سعی می‌کردند پیوندهای دینی، جغرافیایی، قومی و فرهنگی موجود بین دو ملت را که سابقه ریشه‌ای دارد با مسائل سیاسی و ایدئولوژیکی مرتبط کنند.



پل مرزی آستارا پس از هفتاد و اندی سال به روی مردم عادی باز شد

اساساً روابط متلاطم ایران و شوروی سابق از این استنباطات، برداشتها و ارزیابی‌های نادرست حکایت می‌کند و من با چنین باورهای فکری در جستجوی پندارهای خود به جمهوری آذربایجان می‌رفتم، آن روز وقتی از مرز

گذشتیم همه حوادث نیم قرن گذشته در ذهنم زنده شدند و هیجان‌انگیزترین صحنه لحظه‌ای بود که همسرم پس از ۴۶ سال به دیدار پدر و برادران ندیده و شناخته می‌رفت<sup>(۱)</sup> پدر اگر چه نقاب در خاک کشیده بود اما دیدار برادران با تنها خواهرشان همه حاضرین را در آن سوی مرز دچار احساسات نمود.

تأسیسات کهنه و قدیمی را که بازمانده از دوران روسیه تزاری است پشت‌سر می‌گذاریم و از محوطه گمرک خارج می‌شویم. جاده پر از دست انداز را با آسفالت متلاشی شده به سختی عبور می‌کنیم، از پشت شیشه اتومبیل آستارای آنسوی مرز را تماشا می‌کنم. شهرسازی در فرهنگ شورویها مجموعه‌ای آپارتمان است که اگر بتوان به آنها خانه اطلاق نمود. جماعتی بیکار بی‌هدف اینطرف و آنطرف می‌روند و جماعتی نیز بساط کاسبی راه انداخته بودند. ایران با ایجاد تسهیلات مرزی به کمکشان شتافته است. آنها به ایران می‌آیند بدون هرگونه محدودیت گمرکی هر چه دلشان می‌خواهد می‌خورند و به آنسوی مرز می‌برند. با خود می‌اندیشم همیشه فکر می‌کردیم مرغ همسایه غاز است. زیرا هرگز برای نسل گذشته امکان مشاهدات عینی از پشت دیوار آهنین فراهم نشد و نسل ما، بین هتاگی‌ها و فحاشی‌های دو نظام قرار گرفت و در او هام خویش روز بروز غرق شد.

جاده آستارا به باکو ۳۵۰ کیلومتر است که بموازات خوز کشیده شده است. شهرهای لنکران، ماسالی، جلیل‌آباد بیله‌سوار، سالیان و قویستان در مسیر این جاده قرار گرفته‌اند. در بین راه شعارها، پوسترها، مجسمه‌ها و آرم‌های کمونیستی که یادگار دوران نظام بلشویکی است به چشم می‌خورند و این نشان

۱- در سال ۱۳۲۴ همسرم شش ماه بود بدنیا آمده بود پدرش وی را همسرش سپرد و برای گذراندن دوره شش ماهه تحصیل در آذربایجان شوروی به باکو رفت و پس از سقوط حکومت فرقه دموکرات دیگر به ایران برنگشت و آنجا ازدواج کرد و زن و فرزندش را به انتظار گذاشت و حاصل دو ازدواج در اینسو و آنسوی ارس پنج پسر و یک دختر بود.

می‌دهد که زندگی اشتراکی در کشور گسسته از کمونیسم هنوز پا برجاست، انبوه جمعیتی چشم بدست دولت دوخته‌اند که با چندرغاز به اصطلاح حقوق و یا بگفته خودشان (معاش) دریافتی زندگی کنند، وضع ظاهری روستائیان در آبادیهایی که کاربرد کشاورزی دارند از کارگران و حقوق بگیران بهتر است چرا که آنها نه تنها نیاز غذایی‌شان را از کشت و برداشت محصول تأمین می‌کنند چه بسا محصول مازاد بر مصرف را نیز به بازارها می‌فرستند، در سالیان رودخانه خروشان و سرکشی به سوی خزر پیش می‌رود که از بهم پیوستن دو رودخانه ارس و کر بوجود آمده است دقیقاً جمهوری آذربایجان قادر است به برکت این آب از نظر تأمین مواد غذایی خود را سر پا نگه دارد اما حاکمیت هفتاد ساله کمونیستی اینکار را برای جمهوری آذربایجان نکرده است. نتیجتاً شهرهای بزرگی، مانند باکو و سومقائیت در کنار دریای خزر تشنه‌اند و اراضی حاصلخیز وسیعی بلا استفاده مانده است.

اطراف باکو تا چشم کار می‌کند دکل‌های نفت است. از بعضی چاه‌ها با ابتدائی‌ترین وسیله نفت بیرون می‌کشند و بعضی دیگر از کار افتاده‌اند. آذری‌ها می‌گویند روسیه سازنده تلمبه‌ها بما نمی‌فروشد. نفت استخراج شده از این چاه‌ها اگرچه به شکوفائی اقتصاد و صنایع نظامی و غیرنظامی روسیه متجاوز از یک قرن کمک کرده است اما به گفته آذریها جز آلودگی محیط زیست سودی عاید آنها نکرده است. سواحل دریای خزر که در سمت ایران همه را شیفته زیبائیهای طبیعت کرده برعکس سواحل باکو انباشته از آهن‌پاره و کشتی‌های شکسته و زنگ زده است.

جمعیت یاکو پایتخت جمهوری آذربایجان حدود دو میلیون نفر تخمین زده می‌شود یعنی چیزی بالاتر از تبریز نفوس در خود جای داده است<sup>(۱)</sup> اما در آنجا تراکم و ازدحامی مشهود نیست رفت و آمد در همه نقاط شهر عادی صورت می‌گیرد و هیچگونه بی‌نظمی ناشی از فشار جمعیت دیده نمی‌شود. خیابانهای

۱- تبریز بر اساس آمار رسمی سال ۱۳۷۴ یک میلیون و ۲۸۹ هزار نفر جمعیت دارد.

عریض و طویل باکو از سنگینی ترافیک کاسته است افزون بر این مترو باکو کلیه مشکلات ترافیک را حل نموده و تخمیناً روزانه نیم میلیون نفر از طریق قطار زیرزمینی جابجا می‌شوند. مترو باکو از بی‌نظمی، خرابی و فساد در امان مانده مردم با پرداخت چند منات به همه نقاط شهر از طریق قطار زیرزمینی رفت و آمد می‌کنند. و این بدان معنی است که اولاً شبکه مترو خوب است دیگر اینکه ضوابط خدمات رسانی و برنامه‌ریزی شهری باکو دقیق تنظیم شده است.

ابنیه قدیمی باکو که آثار ساختمانی مرحله‌ای از معماری اوایل قرن رو به اتمام میلادی است وسیله آرشیتکت‌های روسیه و دیگر کشورهای پیشرفته و با استفاده از سبک معماری متأثر از شرق و غرب بنا گردیده است که چنین مجموعه‌ای از بناهای قدیمی زیبایی باکو را در مقایسه با شهرهای مشابه در شاخص بالاتری قرار داده است. نباید فراموش کرد که همه بناهای یاد شده



بناهای قدیمی باکو بر ابهت و عظمت این شهر افزوده‌اند.

متعلق به ثروتمندان و افراد نیکوکاری مانند حاج‌زین‌العابدین تقی‌اوف و امثال او بوده است، بلشویک‌ها پس از دست‌یابی به قدرت در روسیه آنها را تصاحب کردند و صاحبانشان را دشمنان خلق معرفی نمودند اما پس از فروپاشی حاکمیت بلشویکی در اتحاد شوروی سابق رسانه‌های گروهی قصه تلخ حاجی‌زین‌العابدین تقی‌اوف را افشا کردند. باکوی امروزی را با همه زیباییها و معایب‌اش رها می‌کنم به هشتاد سال قبل این شهر برمی‌گردم: کهنه شهر باکو به گذشته‌ها تعلق دارد که فرهنگ ملتی را از روزگاران پیشین محفوظ داشته است. در کوچه و پس‌کوچه‌های کهنه شهر باکو. یاد کوچه‌های قدیمی تبریز مانند داش مغازالار، بارون آواک، پستخانه کوچه‌سی می‌افتم که نوع زندگی در آن مناطق شهر اعم شکل خانه‌ها، آداب و سنن مردم با کهنه شهر باکو دارای وجه مشترکی است و ما در ایام جوانی برای اینکه تنوعی در گذران زندگی بیافرینیم هر چند گاهی برای گردش به این محلات شهر می‌رفتیم که به اصطلاح خودمان را داخل زندگی آنها کرده باشیم.

اساساً در روزگاران گذشته طبقات مختلف تبریز هر کدام با فرهنگ مختص خودشان در محلات مشخصی سکونت می‌کردند برای مثال، مالکین در خیابانهای ششگلان، منصور و داش دربند زندگی می‌نمودند. تجار و بازاریان بیشتر در راسته کوچه، مقصودیه و شتریان جمع می‌شدند خوش‌گذرانها و اقلیت‌های مذهبی در محلات بارون آواک، داش مغازالار (مغازه‌های سنگی) و حول و حوش خیابانهای شریعتی (شهناز سابق) و یا پاساژ قدیمی ساکن بودند. و افرادی مثل ما نیز در محلاتی مانند مارالان، قوردمیدانی، حکم‌آباد و تپلی‌باغ بودیم و پدران ما به دلایل غیرموجه زندگی در این مناطق شهر را بر سکونت در بهترین نقاط تبریز ترجیح می‌دادند. کوچه‌های تنگ و کج و معوج را با سراشیب تند بالا و پایین می‌رویم، سائیدگی سنگ فرش معابر و بالکونهای جلو برآمده در کوچه‌ها جملگی افسانه‌های آرشین مال‌آلان و مشهدی عباد را در اذهان زنده می‌کنند که بازگوکننده فرهنگ سنتی ما هستند.

تراموهای باکو خاطره قونقای<sup>(۱)</sup> اوایل قرن معاصر را به یاد می‌آورند که تا

۱- قونقا وسیله نقلیه عمومی بود که روی ریل حرکت می‌کرد. این وسیله نقلیه را در جنگ

پنجاه سال پیش تبریز، از چنین وسیله نقلیه عمومی که در نوع خود در ایران بی نظیر بود استفاده می‌کرد. ترامواها و اتوبوسهای برقی باکو که یادگار زمانهای گذشته هستند از روی اجبار و نیاز هنوز از گردونه خارج نشده‌اند. مشابه آنها اگرچه در بعضی از شهروهای بزرگ اروپایی هم‌اکنون به صورت نمادین نگهداری می‌شوند لیکن در جمهوری آذربایجان به علت از کارافتادگی وسیله‌های مزاحمی بیش نیستند. جمهوری آذربایجان در گذر از اقتصاد بسته پیشین به اقتصاد بازار با مشکلات و تنگناهای سیاسی و اجتماعی، اقتصادی و اخلاقی قوار گرفته است. مسئله مهم این است که در حاکمیت شوروی سابق به کار و کوشش در مقیاس ارتقاء سطح زندگی مردم برای بهتر زیستن توجهی نشده است مردم به مستمری دریافتی از دولت که تکافوی معاش روزانه را می‌کرد و زیستن در آپارتمانهایی که در سطح پایین‌تر از استانداردهای جهانی هستند تن در داده‌اند. این حقیقت را نباید از نظر دور داشت چنانچه در گذشته امکانات عملی برای روشنفکران، جوانان و اهل مطالعه ما جهت دیدار با تأمل از مناطق مختلف اتحاد جماهیر شوروی سابق فراهم می‌شد ای بسا آنها بکلی رؤیاها و پندارهای غیرواقعی خود را کنار می‌گذاشتند و بوی همیشه با شیفتگی کاذب آفریده شده در خیال خویش وداع می‌نمودند قهر مسلم این است که چنانچه اگر در روابط دو کشور فاصله ایجاد شود یک سری اوهام و تصورات ذهنی و پندارها بوجود خواهد آمد که منطبق با واقعیت‌ها نخواهد بود. این یک واقعیت تاریخی است که حکومت‌ها، رژیم‌ها و نظام‌های حکومتی که با ملت‌های خودشان روبرو نیستند و مسائل و مشکلات را با آنها در میان نمی‌گذارند و فقط به نفع خودشان با توسل به وسایل تبلیغاتی و امواج رادیویی و تلویزیونی واقعیت‌های داخلی کشورشان را به صورت غیرواقعی به نمایش می‌گذارند و به عبارت دیگر تباین و تفاوت واقعیت‌های موجود بین آنچه در کشور می‌گذرد با آنچه در ظاهر وجود دارد موضوعی

جهانی اول روسها در تبریز متداول کردند تا سال ۱۳۳۰ به قونقا چند راس اسب می‌بستند و در هر سرویس سی و پنج الی چهل نفر حمل می‌کرد. بعد از شهریور ۱۳۳۰ شوروی‌ها آنرا به موتور تبدیل نمودند و سرانجام در سال ۱۳۲۵ دموکراتها آنرا برچیدند.

است قابل بحث که می‌توان یکی از دلایل عمده فروپاشی اتحاد شوروی سابق فرض کرد. میخائیل گورباچف در تز سیاسی‌اش (گلاسنوست) می‌گوید ما همه چیز را ملی کردیم و همه آنها بلاصاحب زیو پا ماندند وقتی برای کارگران، انگیزه کار نشد کار نکردند گفتند برای ما فوق نمی‌کند کار بکنیم و یا نکنیم مزدمان را دریافت خواهیم کرد در حقیقت دولت برای آنها پدر و مادر شده بود که شیر می‌داد.

سخن آخر اینکه منافع و علاقه‌های تاریخی، سیاسی و فرهنگی دو کشور جمهوری اسلامی ایران و جمهوری آذربایجان فراتر و وسیع‌تر از خرده اختلافات آگراندیزه شده‌ای است که گه‌گاه آسمن روابط سیاسی دو کشور را ابرآلود می‌سازد. یک نگاه به پهنه تاریخ این منطقه نشان می‌دهد که هیچ پرتگاه عمیق سیاسی که غیرقابل عبور باشد در قلمرو سیاسی دو کشور دیده نمی‌شود خواه ناخواه باید پذیرفت اگر سیاست دنباله‌رو منافع و علائق ملی و عواطف قلبی ملل همجوار باشد در سینه تک تک مردمان دو کشور میل به یگانگی و حسن همجواری هیچوقت خاموش نشده است.

التهابه به هنگام قطع روابط این شعله پنهان و با ایجاد ارتباط خود را با تمامی وجود نمایان ساخته است. همیشه اختلافات مطروحه زائیده اندیشه و سیاست کشورهایی است که منافع خود را در نزدیکی ایران و آذربایجان از دست رفته می‌پندارند و به نحوی از انحاء خواسته‌اند از آب گل‌آلود کیسه خود را از ماهی پر سازند.



باکو، پایتخت جمهوری آذربایجان

در جمهوری آذربایجان نظریه گورباچف را در انتقاد از ساختار نظام شوروی می‌توان پذیرفت زیرا برخلاف تبلیغات وسیع و هیاهویی که سالیان دراز شورویها و عوامل آنها درباره برتری کار اشتراکی، شکوفائی، اقتصاد و بهبود زندگی زحمتکشان در جمهوری‌های اقماری راه انداخته بودند در جمهوری آذربایجان کسی نمی‌گوید وظیفه به عهده گرفته را تمام و کمال انجام داده است اما همه متعرفند که حقوق بگیران دولتی بیشتر سعی می‌کردند برای فرار از کار با کارفرمایان یا مدیران مشاغل دولتی به نوعی توافق پنهانی دست یابند.

امروزه مردم در آن جمهوری سخت‌ترین شرایط زیستن را تجربه می‌کند اساساً زندگی کردن آنها در مقیاس کنونی بیشتر به معنای شباهت دارد معلوم نیست چگونه خانواده‌ای با هشت هزار منات درآمد ماهانه روزانه فقط دو هزار



منات در قبال خرید نان خالی می‌پردازد؟ به رغم این دشواریها مردم به آینده نه چندان دور چشم دوخته‌اند که بگفته خودشان با جریان یافتن نفت جمهوری به بازارهای جهانی دلارهای نفتی به کشورشان سرازیر می‌شود و جمهوری آذربایجان به کویت دوم مبدل خواهد شد.

از همه اینها که بگذریم در مجموع با بررسی تاریخ روابط چند دهه اخیر ایران و شوروی سابق، به این نتیجه می‌رسیم که روابط سیاسی و اقتصادی ایران و همسایه شمالی بطور مدام بنحوی از انحاء تحت‌الشعاع موضوع فرقه دموکرات آذربایجان و در رأس آن پیشه‌وری قرار گرفته بود البته تاثیر فرقه دموکرات و پیشه‌وری در چگونگی روابط سیاسی بین دو کشور آن چنان هم منحصرأ به موضوع فرقه ختم نمی‌شود بلکه اساساً آذربایجان و موقعیت جغرافیائی و سیاسی آن (ژئوپولتیکی) از دیر هنگام در کم و کیف روابط مابین دو کشور همسایه موثر بود و این ارتباط را با فراز و نشیب‌هایی همراه ساخته است. اضافه باید کرد که عدم مقبولیت جدائی آذربایجان از ایران از نظر مردمان دو سوی ارس و تاکید مداوم آنها بر اشتراک دینی و یگانگی‌های قومی و زبانی و اظهار یادآوری اشتیاق و علاقه به فرهنگ مشترک حساسیت روابط سیاسی این دو کشور را دامن می‌زد.



آرامگاه سید جعفر پیشه‌وری - پایان یک ماجرای غم‌انگیز

## فرهنگ و آزادی

میرزا حسن رشدیّه (۱)

پدر معارف، از بنیانگزاران فرهنگ نوین ایران و به گفته خودش (پیر معارف) در سال ۱۲۶۷ هـ ق در تبریز متولد شد. وی در سال ۱۳۰۵ هـ ق مدرسه‌ای با اسلوب و متد پیشرفته زمان از جمله با استفاده از میز و صندلی و نیمکت تاسیس کرد اما اینکار او جو حاکم وقت را بر علیه‌اش برآشفت، جاهلان و کهنه اندیشان به مدرسه نو بنیاد این مرد فرهنگدوست ریختند آنجا



شادروان میرزا حسن رشدیّه

را ویران کرده و دانش‌آموزان را از مدرسه بیرون ریختند. میرزا حسن رشدیّه غمگین و افسرده از این ماجرا، راه غربت را در پیش گرفت و به مشهد رفت. در آنجا بر اثر اتفاق بود که با مظفرالملک داماد مظفرالدین‌شاه آشنا شد و او را از واقعه آگاه کرد. لیکن مظفرالملک کاری برای او انجام نداد و رشدیّه با دست خالی به تبریز بازگشت و در سال ۱۳۱۱ هـ ق در این شهر مدرسه‌ای به نام رشدیّه دائر نمود در حالیکه با فشار و تضيیقات بداندیشان دست پنجه نرم می‌کرد در سال ۱۳۱۳ هـ ق امین‌الدوله که مرد فرهنگدوست و معارف‌پرور بود به سمت والی آذربایجان منصوب گردید. میرزا حسن رشدیّه نامه‌ای در ارتباط بر آنچه بر

---

۱- واژه رشدیّه در اصطلاح عثمانیها مدرسه ابتدائی بود بدان جهت میرزا حسن رشدیّه به

این نام معروف شد.

او گذشته بود به والی نوشت و این شعر را سرسخن کرد:

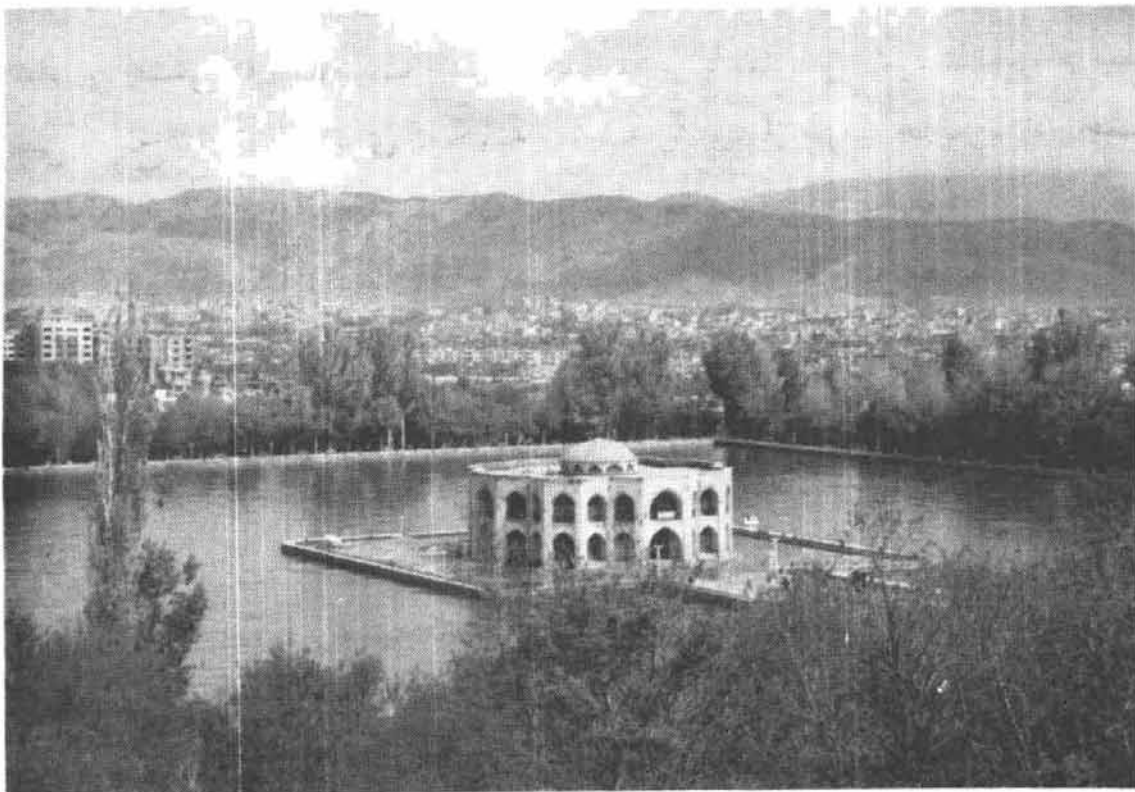
من زار و خاکسارم و تو ماه و آفتاب      گلها و لاله‌ها دهم ار تربیت کنی  
امین‌الدوله رشدیّه را پذیرفت و دستور داد به خرج او مدرسه‌ای برای  
تربیت و تحصیل شصت طفل بی‌سرپرست و بی‌بضاعت تاسیس کند.  
میرزا حسن رشدیّه خوشحال از این ملاقات بلافاصله در محله ششگلان خانه‌ای  
اجاره کرد و شصت دانش‌آموز را با لباس و کلاه متحدالشکل به هزینه والی و در  
حمایت او درس داد. در سال ۱۳۱۴ هـ ق امین‌الدوله از مدرسه رشدیّه بازدید  
کرد. ضمن تجلیل از کار رشدیّه موافقت نمود ظرفیت مدرسه به یکصد نفر  
افزایش یابد. اما وقتی امین‌الدوله از مقام والی‌گری آذربایجان به مسئولیت  
رئیس‌الوزراء منصوب شد و از تبریز رفت. تبلیغات      فریانه مجدداً بر علیه  
او شروع شد و میرزا حسن رشدیّه مورد طعن و سرزنش بداندیشان قرار گرفت.  
ناگزیر مدرسه‌اش را تعطیل کرد و با افراد خانواده به تهران رفت و در آنجا با کمک  
امین‌الدوله رئیس‌الوزراء وقت در دروازه قزوین مدرسه‌ای باز کرد. مظفرالدین  
شاه در جشنی که بمناسبت تاسیس مدرسه بر پا شده بود شرکت نمود و مبلغ  
سی و پنج هزار تومان برای کمک به مدرسه رشدیّه از طرف حاضرین در جشن  
جمع‌آوری شد که یک هزار تومان آن را شاه شخصاً پرداخت نمود.

در سال ۱۳۱۸ هـ ق حاج میرزا حسن رشدیّه به مکه معظمه و عتبات  
مشرف شد و به سوریه و اروشلیم رفت و پس از بازگشت به ایران در فعالیتهای  
سیاسی مشارکت نمود. پس از فاش شدن فعالیتهای انجمن سرّی که شب  
نامه‌هایی در نكوهش از وام دریافتی از روسیه و انتقاد از امین‌السلطان (میرزا  
علی‌اصغرخان اتابک) و تحریک مظفرالدین‌شاه به براندازی او از صدارت پخش  
می‌کرد. میرزا حسن رشدیّه به اتهام عضویت در آن انجمن تحت تعقیب قرار  
گرفت و ناچار به منزل شیخ هادی نجم‌آبادی رفت و در آنجا پناهنده شد گفتند  
اگر نرمدلی مظفرالدین‌شاه نبود و کسی از این واقعه جان سالم بدر نمی‌برد این  
قضیه در سال ۱۳۱۹ هـ ق بوقوع پیوست.

میرزا حسن رشدیّه در سال ۱۳۲۳ هـ ق در تهران روزنامه مکتب را منتشر

کرد و در سال ۱۳۲۶ هـ ق روزنامه طوفان تهران را انتشار داد. در استبداد صغیر در انتقاد از عین‌الدوله به خراسان تبعید شد و پس از براندازی محمدعلی شاه از اریکه قدرت به تهران بازگشت و مجدداً کار فرهنگی را دنبال نمود وی در سال ۱۳۴۵ هـ ق در قم اقامت نمود و تا آخر عمر آنجا ماندگار شد و مدرسه‌ای برای تحصیل اطفال بی‌بضاعت تاسیس و کلاسی هم برای نابینایان دایر کرد. رشدیه با تحمل آنهمه سختی‌ها، دو هدف را در سعادت ایران دنبال می‌کرد. فرهنگ و آزادی که به گفته او هر دو لازم و ملزوم دوران حیات آدمی است. رشدیه از بنیانگذاران مدارس نو در ایران می‌باشد.<sup>(۱)</sup>

نخستین دبیری که مکتب گشود به ایران زمین شخص رشدیه بود



تبریز - ائل‌گلی



تالار ارک تبریز<sup>۱</sup>

### سالن تئاتر تبریز

سالن تئاتر تبریز نمونه‌ای از شاهکارهای معماری اوایل قرن معاصر بود که توسط آرشتیکت‌های روسی در تبریز بنا گردید. گفته می‌شود نظیر این سالن در سه شهر سن پترزبورگ، تفلیس و کی‌یف نیز ساخته شده که هم‌اکنون نیز پابرجا هستند. احداث سالن تئاتر تبریز از طرف سرلشگر عبدالله‌خان طهماسبی والی و فرمانده لشکر وقت آذربایجان پایه‌گذاری شد و سپس در زمان سرلشگر امیراحمدی (سپهبد امیراحمدی) ساخت بنا شروع گردید و در اوایل سال

---

۱- عکس سالن از آرشیو عکاسی ارک، رحمان قبه‌زرین

۱۳۰۶ هجری شمسی سالن آماده بهره‌برداری شد. سرانجام در ۲۳ شهریور همان سال رضاشاه در تبریز این سالن را افتتاح کرد و از طرف گروه هنری آراین دو پرده نمایش با عنوان (اختلاف لباسهای اقوام ایرانی و طبیب اجباری به زبان فارسی اجراء گردید!).

سالن تئاتر تبریز به علت داشتن گچ‌بریهای کم‌نظیر عصر و لژهای مخصوص و گنجایش ۷۰۰ تماشاگر در آن زمان در ایران بی‌همتا بود. از شهریور ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۲۵ تئاتر تبریز با مشارکت گروه‌های متعدد هنری به اوج شکوفائی رسید اما از سال ۱۳۲۶ نظام سلطنتی با ایجاد محدودیت زبانی و ممانعت از اجرای نمایشات مردمی هنر تئاتر را در آذربایجان بسوی اضمحلال کشاند و بتدریج بر اثر دست‌اندازی‌های افراد ناصالح، تئاتر در تبریز به سقوط کشانده شد و سالن نیز مدتی به انبار نگهداری ملزومات جمعیت شیر و خورشید مبدل گردید. در تالار ارک نمایشنامه‌هایی از آثار عزیزحاجی بیگ‌اوف نمایشنامه‌نویس بزرگ آذربایجان مانند، الّلی یاشیندا جوان، اودگلینی، عاشق غریب، شاه‌عباس کبیر، شیخ صنعان، خورشیدبانو، منت و مرجان، آرشین مال آلان، او اولماسین بو اولسون (مشهدی عباد) و اپراهائی چون: اصلی و کرم، لیلی و مجنون، شیرین و فرهاد و کوراوغلی روی سن آمده و ابراز احساسات تماشاگران سالن را لرزانده است.

کنسرت قمرالملوک وزیری هفته‌ها و روزها مردم تبریز را به سوی تالار ارک می‌کشاند، درآمد کنسرت قمر، صرف جمع‌آوری متکدیان، یتیمان و امور خیریه گردید. قمر آن روز خطاب به استاندار وقت گفت من نه تنها به شما بلکه به هیچیک از استانداران اطمینان ندارم. آنگاه دستور داد از صنوف، خیاط، کفّاش، پیراهن‌دوز و لباس‌زنانه‌دوز از هر صنف پنج نفر آوردند گفت: من برای هر کدام از شماها هر چقدر مزد بخواهید خواهم داد از شما متقابلاً می‌خواهم به مدت سه روز برای این عده کت و شلوار، کفش، پیراهن و لباس

زنانه بدوزید و بعد همه آنها را شخصاً بین مستمندان توزیع کرد. چهره‌پرداز هنرمند ارزنده تئاتر تبریز در ۱۶ سالگی با پوشیدن لباس زنانه نقش لیلی را آنچنان بازی کرد که تماشاگران را مبهوت نمود. از علاقه مردم تبریز به تئاتر همینقدر باید گفت که در سال ۱۳۱۰ قیمت بلیت ورودی به سالن یکصد و یست ریال بود. ماحصل کلام اینکه تبریز به هنرمندانی چون، بیوک خان نخجوانی، عرب اوغلی، شفیع‌زاده، محمدعلی رشدی، اسدی، رهبر، احمدزاده، صمد تمیز، ظهیرنیا، میرزاباقر حاجی‌زاده، فهمی و فخری می‌بالد. از بزرگان موسیقی ایران که در این تالار هنرمائی کرده‌اند از ابوالحسن صبا، مقرب، سنجری، شهنازی و اقبال آذر می‌توان نام برد.

محمدعلی رشدی از هنرمندان بزرگ آذربایجان در ارتباط با تاریخچه گشایش سالن تئاتر ارک در کتاب بیوگرافی هنرمندان آذربایجان<sup>۱</sup> می‌نویسد:

پس از گشایش خیابان پهلوی (خیابان امام) مرحوم سرلشگر طهماسبی فرمانده لشگر آذربایجان محوطه ارک را که جای مخروبه و یک قسمتی هم گورستان بود تبدیل به باغ ملّی نمودند. در نیمه کاره شبی از بازرگانان و محترمین شهر را دعوت و از فواید صحنه<sup>۲</sup> و بیمارستان تقطّق مفصلی ایراد و در اثر نطق مهیج ایشان مبلغ زیادی جهت بنای بیمارستان و صحنه جمع‌آوری شد در همان اوقات به جای مرحوم طهماسبی تیمسار سرتیب آیرم بجای ایشان به فرماندهی لشگر آذربایجان منصوب گردیدند. چون ایشان علاقه مخصوصی به عالم نمایش داشتند لذا نمایشنامه (فتح خوزستان) که به قلم خودشان بود در تماشاخانه (آرامیان) تحت رژیسوری مرحوم بیوک خان نخجوانی به معرض نمایش گذاشتند و عایدات خالص که عبارت از بیست هزار ریال و چندی بود برای بنای صحنه اهداء نمودند و پس از اتمام ساختمان صحنه در بهمن ماه ۱۳۰۶ با حضور اعلیحضرت رضاشاه افتتاح یافت.

۱- تاریخ چاپ ۱۳۲۹

۲- صحنه، در آن زمان به سالن تئاتر اطلاق می‌شد.



پل تنگه بسفر - ترکیه اروپائی و آسیائی را مرتبط می‌کند.

### از تبریز تا استانبول

در اوایل انقلاب اسلامی ایران بود که دولت اعلام داشت برای هر مسافر عازم خارج از کشور یکهزار دلار به قیمت هر دلار یکصد ریال ارز می‌فروشد. در آن زمان ارزش برابری هر دلار با ریال ایران در بازار آزاد دو برابر بود این مابه‌التفاوت نرخ در بانک و بازار آزاد همه را وسوسه نمود به دنبال سود کم زحمت بدونند. پنجاه میلیون جمعیت ایران به منظور خرید ارز دولتی و فروش در بازار آزاد برای خروج موقت از مرز و جنبه قانونی دادن به مقررات دولت در جلو ادارات گذرنامه و بانک‌ها صف کشیدند. هفته‌ها و روزها از اول شب تا صبح روز بعد در سرمای زمستان و گرمای تابستان در جلو این ادارات خوابیدند. ازدحام برای اخذ گذرنامه و خرید ارز همه مسائل مملکتی را تحت‌الشعاع قرار



داد. ایرانیان وقتی پایشان به آن سوی مرز رسید و طعم پول آسان درآوردن را چشیدند در بازگشت به کشور همه را آگاه نمودند که چه نشسته‌اید هم سیاحت و هم تجارت غفلت نکنید. بدین ترتیب سیل جمعیت ایران از پیر و جوان و زن و مرد به سوی مرز بازرگان در آذربایجان سرازیر شد. بعضی از آنها حتی زحمت راه دور و دراز استانبول را بر خود آسان کردند یعنی پس از مهر خروج خوردن گذرنامه‌هایشان در چند کیلومتری آن سوی مرز دلارها را آب می‌کردند و بازمی‌گشتند. دولت به منظور جلوگیری از سوء استفاده این افراد تصمیم گرفت اولاً نرخ دلار را به ۲۰۵ ریال افزایش دهد. دیگر اینکه نصف ارز فروخته را لیره ترک و نصف دیگر را دلار پردازد و همچنان حواله لیره ترک را به بانک‌های استانبول صادر نمود با این کار عملاً راه سوء استفاده را برای مسافرین نیمه راه بست. بخاطر می‌آورم قبل از انقلاب اسلامی برحسب مقتضیات شغلی هر چند گاهی به مرز بازرگان می‌رفتم با مرزبانان و گمرک‌چی‌های مستقر در مرز آشنا شده بودم وقتی سر و کله من در مرز پیدا می‌شد مأمورین هر دو سوی مرز ابراز تمایل می‌کردند به آن سوی مرز بروم به اتفاق همراهان از مرز می‌گذشتیم و به دوغوبایزید اولین شهر مرزی در سمت ترکیه می‌رفتم و عصر همان روز با کلی خرید به مرز بازمی‌گشتیم، مرزبانان، گمرک و اداره گذرنامه هر دو طرف کاری بکار ما نداشتند. در آن زمان مرز بازرگان خلوت‌ترین مرز کشور بود هر چند گاهی توریستی برای ورود به ایران در مرز ظاهر می‌شد و مأمورین مرزی ساعتها به انتظار مسافر بعدی می‌نشستند و اغلب از بیکاری جدول حل می‌کردند. زمانی بود ترک‌ها برای ایرانیانی که عبوری از کشورشان رد می‌شدند به کنایه به آنها می‌گفتند شما و عرب‌ها پولدارترین مردمان روی زمین هستید در خانه‌های هر یک از شماها یک حلقه چاه نفت موجود است با چنین برداشت نادرستی از تمول ایرانی‌ها ابراز حسادت می‌نمودند و بیشتر بسوی اتومبیل‌های عبوری ایرانیان سنگ پرتاب می‌نمودند. این بار ترک‌ها که به برکت دلارهای مردم ایران به نان و نوائی رسیده بودند دیگر چشم‌هایشان زیر پایشان را نمی‌دید. میلیونها ایرانی هر نفر با یکهزار دلار نقد همه شهرهای ترکیه را اشغال کرده

بودند. اقتصاد ورشکست ترکیه به همت بازارهای مصرف ایران یکباره رونق یافت و به اوج شکوفائی رسید. چیزی نگذشت که ترک‌ها بر اثر دست‌دل‌بازی ایرانیها پولدار شدند و شروع کردند به سازندگی کشورشان. جاده‌ها آسفالت گردید. در مسیر راه چاپخانه‌ها، هتل‌ها، جایگاههای مدرن فروش بنزین و سالنهای غذاخوری دایر کردند و اتومبیل‌های کهنه و قدیمی و مدل پایین آنها به ماشینهای آخرین سیستم کشورهای جهان تغییر یافت.

ترکیه تنها کشوری است که با ایران مقررات روادید ورود و خروج ندارد ترک‌ها برعکس سفارت جمهوری آذربایجان که برای ۴۲ دلار حق صدور ویزا در کشورشان را بروی مسافرین بسته است با کشاندن ایرانیان به ترکیه به درآمد کلانی دست یافته بود. افزون بر این کامیونهای باری ترکیه سالهای متمادی به برکت معاملات تجاری با جمهوری اسلامی ایران با رفت و آمد در جاده‌های ایران نه تنها کرایه هنگفتی نصیبشان شده بود بلکه با داد و ستدهای مجاز و غیرمجاز به ثروت سرشاری دست یافته بودند. همین رانندگانی که در سالهای اول انقلاب اسلامی ایران در جاده‌های کشور، با کامیونهای کهنه و زوار در رفته بارکشی می‌کردند به فاصله مدت کوتاهی سوار بر تریلرهای آخرین مدل در جاده‌های ایران ظاهر شدند و تقریباً منحصرأ بر صنایع حمل و نقل ایران حکومت کردند.

قاعدتاً نمی‌بایستی از دیگر هموطنان عقب مانده باشم با انجام تشریفات سنگین مقررات خروج از کشور، چمدان‌های سفر را با تعدادی دمپائی و مقداری پسته، چای و حنا که آن روزها خرج بازار ترکیه بودند بسته و دست عیال را گرفته راه یک‌هزار و نهصد و پنجاه کیلومتری تبریز، استانبول را در پیش گرفتیم. همسفران در نزدیکی‌های پست‌های بازرسی مسیر راه خودشان را جمع و جور می‌کردند، مأمورین بر حسب وظیفه با ورنانداز کردن مسافرین اگر چنانچه بین آنها افراد مظنون و مشکوکی به نظرشان می‌رسید پرس و جو نمودند یا ول می‌کردند و یا اینکه تا پایان تحقیق نگه می‌داشتند و به اتوبوس اجازه حرکت می‌دادند تا اینجا همه چیز به روال عادی و طبیعی بود. وقتی به مرز بازرگان



کاپالی چارشی (بازار استانبول)

رسیدیم محوطه گمرک بیشتر به اردوگاه پناهندگان شباهت داشت. مسافری با توسل به انواع حيله و نیرنگ در گوشه خلوت مشغول پنهان کردن اشیاء قیمتی، گرانبها و دلارهای اضافی غیرمجاز برای خروج از مرز بودند و بعضی‌ها در بدن‌هایشان جاسازی می‌کردند و سرانجام پس از شش ساعت سرگردانی در اردوگاه و عبور از آخرین مانع گمرکی در آن سوی مرز بودیم.

از صحنه‌های غم‌انگیز و تأسف‌آور به هنگام مسافرت‌های خارجی اعمال دلخراش و خون‌آور پاره‌ای از هموطنان پس از عبور از مرز ترکیه بود. مردان غالباً بسراغ فری‌شاب رفته با ارائه گذرنامه اقدام به خرید سیگارهای خارجی و شرب افراطی مشروبات الکلی می‌نمودند و بعضی زنان حجاب از رو برمی‌گرفتند و بکلی هیبت و ظاهر خود را تغییر می‌دادند. صرفنظر از اینکه این

امر در اصل چنین است یا نه؟ اساساً این رفتار در مقابل دیدگان مأمورین مرزی ترکیه خبر از عدم استحکام شخصیتی و تکیه بر ظواهر زندگی می‌داد که در مجموع برای من جزو غصه‌های فراموش ناشدنی زندگیم همیشه ماندگار بوده است.

اتوبوس با سوار کردن مسافرین اولین کاست موسیقی غیرمجاز در ایران را در دستگاه پخش جای داد و به راه افتاد و مسافرین نیز با موسیقی کاست همصدا شدند. در مسیر راه که اتوبوس‌ها توقف کوتاه داشتند ایرانیان اولین، دومین و سومین معامله را با سود کم و بیش با ترک‌ها انجام دادند. معمولاً در شهرهای نزدیک به ایران زبان تقریباً مشترک با آذربایجانیها سبب می‌شد طرفین با استفاده از چنین تسهیلات زبانی و فرهنگی یکدیگر را بیشتر درک کنند. ترک‌ها هم مانند آذری‌های قفقاز برای ایرانیان آذری به ویژه تبریزیها مقام و منزلتی خاص قائل بودند آنها برعکس بعضی از هموطنان شرق و غرب استان ماکه چشم دیدن تبریزیها را ندارند با تبریزیها مهربان بودند با آنها گل می‌گفتند و گل می‌شنیدند. اساساً در رفتار با خارجی‌ها برای تبریزیها وجه تمایز نشان می‌دادند.

استانبول را با همه زیبائیهای طبیعی، موزه‌هایی چون توپ‌قاپی، دولما باغچاسرای، حرمسرای پاشاها و نقاط دیدنی مانند مسجد سلطان احمد، مسجد ایاصوفیا و نیز اعمال غیراخلاقی، نشریات بدآموز و مفاسدش رها می‌کنم دنبال شهرهای توریستی دیگر از قبیل از میر، آلانیا، آنتالیا، مارماریز، بودوروم، دنیزلی، قوش آداسی، طرابوزان، سامسون و جزایر پنجگانه در استانبول می‌روم که از همه نقاط جهان برای پول خرج کردن به این شهرها ریخته‌اند. ترکیه برای عربهای پولدار شیخ نشین‌ها و اروپائیان با خرج روزانه ده دلار یا کمی بیشتر از نظر خوشگذرانی کشور ایده‌آلی بود، جنگ داخلی لبنان و جنگ تحمیلی ایران و عراق فرصت بسیار ایده‌آلی برای موقعیت‌شناسی ترکها ایجاد کرد. در همه شهرهای ترکیه ایرانیان را مشاهده می‌کنم که عرق‌ریزان چمدان و یا ساک سنگینی را بر دوش می‌کشند دنبال مسافرخانه‌های با کرایه ارزان می‌گردند. آنها

ناگزیر بودند با خرج کمتر بسازند، با دست پر به خانه و کاشانه‌هایشان برگردند، حنا، دمپائی، پسته و چیزهایی را که به فروختنش نمی‌ارزد در کنار خیابانها بساط کرده‌اند درست مانند افغانیها که در ایران می‌کنند. در بازگشت به ایران لاستیک اتومبیل، شکر، جاروبرقی، تلویزیون رنگی و پوشاک با خود می‌برند. ایرانیها برطبق عادات دیرینه در خرید چونه می‌زدند ترکها که از این رفتار ایرانیها به ستوه آمده بودند می‌گفتند الله الله یشنه بازارلیق یا پیرلارا!<sup>۱</sup>

ارضروم، بورسا و قونیه از شهرهایی هستند که مردم آنها اسلامی فکر می‌کنند آنها سالم‌ترین شهرهای ترکیه می‌باشند که احکام اسلامی، تربیت و فرهنگ اسلامی حاکمیت چشمگیری دارد بطور کلی می‌توان در این سه شهر به راحتی دور از مفاسد اخلاقی زندگی کرد و احساس امنیت نمود، در بورسا صدای قرائت قرآن ما را به سوی مغازه‌ای کشاند که مردی به شاگردانش قرآن تعلیم می‌داد، گفت تعلیم قرآن در مدارس ما ممنوع است و ما در منازل و مغازه‌ها به علاقمندان تلاوت قرآن یاد می‌دهیم، مسجد (اولومسجد) یا مسجد جامع بورسا دیدنی است، مابین آلتانیا و آنتالیا دهات و قصبات زیادی است که ساکنین آنها شیعه مذهب هستند از یکی که نامش محمدعلی بود به این موضوع پی بردیم او گفت: نام محمد (ص) فقط به پیامبر بزرگوار ما براننده است و بس ما در نامگذاری بچه‌هایمان نام محمد را همراه اسم دیگر به کار می‌بریم.

ترک‌ها برخلاف ایرانیان با مسائل سیاسی فاصله می‌گیرند، تیراژ روزنامه و نشریات بدآموز و غیراخلاقی با روزنامه‌های سیاسی و خبری هیچ تناسبی ندارد، در بساط روزنامه‌فروشها کمتر روزنامه‌های سیاسی مانند حریت به چشم می‌خورد. در ترکیه اسلام‌گرایی ریشه‌های عمیق دارد از تعدد مساجد تا انبوه نمازگزاران و حفظ موازین اسلامی در ماه مبارک رمضان و بزرگداشت عید فطر سرانجام رعایت احترام اماکن مقدسه همه بیانگر این واقعیت بوده است که این ملت با اسلام پیوندهای مستحکمی داشته و دارد.



۱۴۰۰ تومان



شوربان  
SHORBAN



سورخاب  
SORKHAB

